

حیدر خان عمواوغلی

اسماعیل رائین



حیدر خان عمواوغلی

نوشتہ :

اسمائل رائین

چاپ دوم

شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۲۷۱ - مورخ ۵۲۸۸۲۹ - چاپ حیدری

● شماره ثبت کتابخانه ملی : ۵۲۶۶۷ - ۸۸۳

● از : انتشارات موسسه تحقیق رانین

● این کتاب در چاپخانه مازگرافیک در دوهزار نسخه پهنه نگارنده به چاپ رسیده است

● گراور : گراور سازی، مهر ایران

● نشانی : تهران - صندوق پستی ۱۶۱۲ - ۱۱

برای پروین شريك خوب زندگيم،
كه در همه تلخي‌ها و شيريني‌ها
صميمي‌ترين هم‌رمز و هم‌كار و در كار
نوشتن همواره بهترين مشوق من بوده
است.

اسماعيل رائين



حیدرخان عمو اوغلی در لباس افسری ژاندارمری

یادداشت

دوست دارمندی دارم که در لندن برمی‌برد، وی جراح چیره دست و سیاستمدار ورزیده‌ایست و همواره از گردش سیاست در ایران و دیگر کشورهای جهان آگاهی فراوان دارد. روزی در لندن کتاب چاپ نشده‌ام «حزب کمونیست در ایران» را با او نشان دادم و باهم درباره آن دیرگاهی گفتگو کردیم و او بمن دلگرمی فراوان داد که کتابم را چاپ کنم. چون دید که اکنون آماده چنان کاری نیستم یا یافتاری هر چه بیشتر از من خواست که نویخش از کتابم هر چه زودتر چاپ کنم، این نویخش که آن دوست بزرگوار بر گزیده درباربردگی و کارهای «حیدر خان عمو اوغلی» و «آوادیس سلطان‌زاده میکائیلیان» بود.

حیدرخان عمو اوغلی را خوانندگان گرامی بزودی خواهند شناخت و نیازی به نشان دادن او در این جا نیست.

سلطان‌زاده از ایران بسیار نزدیک «تین» پیشوای شوروی بود که بدست استالین کشته شد. از او شش جلد کتاب - بزبان روسی - چاپ شده در دست است و دیگر نوشته‌هایش که میان سال‌های ۳۲ - ۱۹۰۵ فراهم آورده بوده همگی در دست سازمان‌های حزبی و دولتی شوروی است و از همین رو تا کون کسی نتوانسته است گذشته‌های تاریک زندگی و تلاش‌های او را روشن کند و برای همین بود که آن دوست دانشمند من پیشنهاد کرد بخش «حیدرخان عمو اوغلی» را پیش‌بیندازم و جداگانه بچاپ برسانم تا پس از فراهم آمدن یادداشتهایم درباره سلطان‌زاده آنها را نیز جداگانه چاپ کنم.

اینک یادداشتهای گردآوری شده درباره حیدرخان عمو اوغلی را در دسترس خوانندگان پژوهش‌مندی گذارم مگر گام کوچکی در راه نشان دادن سردار پر آوازه کشورمان برداشته باشم و امیدوارم این کار ناچیزم در چشم مردم خردمند و خردمند بین «چیز» بی‌شمار آید. در پایان سیاس‌های فراوان خودم را بیای همه کسانی که در کار فراهم آمدن این کتاب از گردآوری یادداشتهایم ترویج کرده‌اند نوشته‌ها و سرانجام از چاپ در آوردن بمن یاری کردند می‌دزم.

بوژه از پایمردی و زرگواری آقای دکتر عبدالحسین نوانی که بسیاری از دست‌نوشته‌ها و نلعه‌ها و پانداشته‌های خودشان را در دسترس نهادند، از خانم فرنگیس جنگلی دختر میرزا اسماعیل جنگلی (خواهر زاده میرزا کوچک‌ش‌خان) که همه یاد داشته‌ها و تاریخچه خطی جنگل و بسیاری نوشته‌های پدرشان را بمن واگذار کرده‌اند (و امیدوارم روزی بتوانم از آن یادداشتها کتاب جداگانه‌ای فراهم آورم) بمن واگذار کرده‌اند، از آقای شاپور صیبن همسر بانو فرنگیس جنگلی که همراه گنجینه نوشته‌های گرانبهای همسرشان رهنمون شدند، از دکتر میکائیل زندخاورشناس روسی و آقای علی‌اکبر باغبان‌کاندیدی دکتری تاریخ در دانشگاه شهر دوشنبه تاجیکستان و هم چنین یکی از ایرانیان بزرگ‌منش کادر اروپای شرقی بسر می‌برد و نخواست نامش آشکار شود و چند نوشته پر ارزش در دسترس نهاد که خود باعث فراهم آوردن کتابی جداگانه‌است و در این کتاب برداشت کمی از آنها کرده‌ام از آقایان علی امیرخیزی عبدالحسین آگاهی (پوزش خواهی از اینکه خودسرانه پاره‌ای از یاد داشته‌های آنها را در این کتاب آورده‌ام) و از دوست خوبم آقای علی‌اصغر فراسیابی که همیشه یار و مددکارم بوده و هست. و باز هم از آقای غفور ارشتی که در دوران هفتمین حمله قلبی و بستری بودن در بیمارستان کارسایمان رسانیدن کتاب را عهده‌دار شدند. ضمناً از برادران رضا و مهدی هاشمی مدیر چاپخانه مازگر افیک که در چاپ کتاب مرا یاری دادند سپاسگزار می‌کم.

این یادداشت را با سپاس دوباره از دوست دانشمندم دکتر «ت» که راه گردآوری و چاپ این کتاب را پیش‌بایم نهادند و در آغاز نوشته از ایشان یاد کردم بیان می‌رسانم.

تهران تیر ماه ۱۳۵۲ - اسماعیل رانین

آنچه در این کتاب می‌خوانید

- بخش نخست - طرحی مهم از چهره‌های تاناک:
 ۱ - ۱۹ ثبت تاریخ در حین جریان - زادگاه و دوران کودکی حیدر -
 حق تملک بر تاریخ - يك منبع معتبر .
 ۲۰ - ۳۷ بخش دوم - آغاز فعالیت در ایران :
 نخستین کوششهای باوای مشهد - ورود به تهران و فرمان مشروطیت .
 ۳۸ - ۵۴ بخش سوم - کمیته‌های ترور و تخریب :
 بمب ساز و بمب انداز - شرکت در کمیته‌ها - نخستین انفجار .
 ۵۵ - ۷۴ بخش چهارم - ترور اتابک (امین السلطان) :
 کشتار در خوی و انتقام در تهران - نظرهای گوناگون .
 ۷۵ - ۹۶ بخش پنجم - سوء قصد به محمد علی‌شاه :
 قمار بزرگ - انعکاس و نتایج سوء قصد .
 ۹۷ - ۱۱۶ بخش ششم - بسیج نیروها :
 استبداد صغیر - گیلان ، دومین کانون
 ۱۱۷ - ۱۳۸ بخش هفتم - حیدرخان در آذربایجان :
 يك شاهکار دیگر (قتل شجاع نظام) - تصرف مرند و جنگوای خوی -
 حمله جنگی ، اسب انفجاری .
 ۱۳۹ - ۱۶۱ بخش هشتم - رویدادهای تهران :
 شکست استبداد - سویال دمکرات ها و انقلابیون ایران - اعلامیه حزب
 اجتماعيون ایران کیهن تیریز - تشکیل حزب دمکرات .
 ۱۶۳ - ۱۹۹ بخش نهم - دو حادثه غم انگیز :
 قتل سید عبدالله بهبهانی - پارک اتابک و برخورد آزادگان - دوستگی
 و پراکندگی آزادیخواهان - نامه‌ی به خط‌حیدر عمو اغلی - مهاجرت از ایران
 ۲۰۰ - ۲۲۲ بخش دهم - انقلاب گیلان :
 کوچک‌خان جنگلی - اختلافات آغاز می‌شود - جنگلی ها و انقلابیون .
 ۲۲۳ - ۲۳۹ بخش یازدهم - سفر نهرنگ :
 حیدرخان در کنار نین - تلاش برای ایجاد توافق - يك سند استثنائی
 گسترش دامنه اختلافات .

- بخش دوازدهم - سیاست شوروی، انقلابیون جنگلیها
 توطئه دو جانبه - نامرو تفتین بمیرزا کوچکخان - پاسخ میرزاوسیاست جنگل .
 ۲۶۰-۲۴۱
- بخش سیزدهم - ملاسرا ، میعادگاهخونین:
 یاران پیمان شکن-اجتماع، بخون کشیده شد - نماینده جنگل سردار سپه .
 ۲۷۸-۲۶۱
- بخش چهاردهم - حیدرعمواغلی ، چرا و چگونه کشته شد .؟
 يك روایت موقعت دستور دفاع - داوریهای متفاوت - اعتراف
 به صورتی دیگر - پایان کار و اشغال کیلان .
 ۲۷۹ - ۳۱۰
- بخش پانزدهم - سیما، روحیه و خصوصیات حیدرخان :
 درباره اوچه گفته اند - دوازده اظهار نظر :
 ۳۱۱ - ۲۲۷
- بخش شانزدهم - کنگره ملل شرق :
 چه کرامی حیدرخان - لنین و مشرق زمین - نطق مهم حیدر عمواوغلی
 کمونیستهای ایران و ترکیه - هیئت نمایندگی ایران .
 ۳۲۹-۳۴۹
- بخش هفدهم - حیدرخان و کمونیسم بین المللی:
 یادآوری و تأییددبیر اول حزب کمونیست ایران - بین الملل کمونیستها
 نطق حیدر عمواوغلی .
 ۳۵۱ - ۳۶۸
- بخش ضمیمه :
 يك یادآوری مجدد - تر های حیدرعمواوغلی .
 ۳۶۹-۳۸۶

بخش نخست

طرحی مبهم از چهره‌ای تابناک

ثبت تاریخ در
حین جریان ...
«ویلیام شایرر» نویسنده ، روزنامه‌نگار و محقق و
مورخ شهیر امریکا، در مقدمه کتاب بزرگ و کم-
نظیر خود «ظهور و سقوط رایش سوم» درباره تاریخ-
نویسی و ثبت رویدادهای جهانی ، عقیده تازه‌ای ابراز می‌دارد. که
می‌تواند برای همه پژوهشگران جالب و آموزنده باشد.

«شایرر» میگوید : هنگام نگارش این کتاب (ظهور و سقوط رایش سوم) با آنکه من از اولین روزهای پیدایش هیتلر بعنوان یک خبرنگار و روزنامه نویس ، در جریان تحولات زندگی او و حوادث اروپا بودم و نیز چندین تن اسناد محرمانه جنگ جهانی دوم و «ورماخت» - ارتش آلمان هیتلری - را، برای مدتی کوتاه در اختیار داشتم ، جمعی از دوستان و همکاران پژوهشگرم را عقیده بر این بود که هنوز زمان برای داوری درباره جنگ جهانی دوم و نگارش تاریخ «رایش سوم» بسیار زود است . زیرا باید لااقل یک قرن از زمان وقوع حادثه‌ای بگذرد ، تا بتوان در کمال بیطرفی ، درباره آن رویداد به بحث و بررسی پرداخت. یعنی زمانی که موج تعصبات معمول زمان، حب و بغض‌ها، مخالفت‌ها و موافقت‌های بی‌دلیل فروکش کرده باشد ، و دیگر دوستی‌های بی‌جهت و کینه‌توزی‌های بی‌سبب نتواند در قضاوت مورخ اثر بگذارد.

«شایرر» در عین حال که این عقیده را تا حدودی درست میدانده ، آنرا با وضع زمان و عصر جدید قابل تطبیق نمی‌داند. چرا که معتقد است در این دوران ، دورانی که حوادث بسرعت برق و باد اتفاق می‌افتند و یک

واقعۀ امروز ممکن است رویداد روز پیشین را بکلی کهنه و فراموش شده جلوه دهد، یا فردا حادثه تازه‌ای، بروقایع امروز گردد فراموشی بپاشد، هر لحظه کوتاهی و غفلت در ثبت رویدادها - آنهم در حین جریان حادثه - ممکن است بقیمت از دست رفتن همه اسناد و مدارک مربوط به آن حادثه و ایجاد ضابطه‌های نادرست برای آیندگان گردد ... و با چنین اعتقادی است که دست بزنگارش کتاب «ظهور و سقوط رایش سوم» می‌زند. در مورد انقلاب مشروطیت ایران و رهبران این انقلاب - چنانکه در مقدمه کتاب «پیرم خان سردار» نیز یاد آور شدیم - متأسفانه چنین فرصتی از دست رفته است. و باسپری شدن هر روز، هر ماه، هر سال، فرصت‌داوری قاطع و قضاوت روشنگرانه دربارهٔ این بزرگترین حادثه تاریخ معاصر ایران بیش از پیش از دست می‌رود. برای شناخت بیشتر و بهتر انقلاب مشروطیت، باید نخست رهبران و گردانندگان را شناخت و به خصوصیات، اندیشه‌ها و ایده‌آل‌های آنان و قوف یافت. اما اگر این شناسائی درباره سران شناخته شده‌تر انقلاب مشروطیت، چون شادروانان بهبهانی و طباطبائی و یا سردارانی چون ستارخان، باقرخان، ملک‌المتکلمین و دیگران میسر باشد، دربارهٔ سایرین با مشکلات و دشواریهای فراوانی روبروست، مخصوصاً درباره آن دسته از رهبران و افرادی که بعلت شرکت در سازمان‌های مخفی و کمیته‌های زیرزمینی، خود نیز در اختفای رازهای زندگی و مبارزات خویش می‌کوشیدند.

برجسته‌ترین نمونه این افراد، قهرمان داستان ما «حیدرخان عمو اغلی» است، که نه تنها بخاطر تشکیل کمیته‌های ترور و تخریب، ترتیب دادن سوء قصدها و اقدامات خطرناک دیگر، می‌کوشد تا هیچ ردیائی، در هیچ حادثه‌ای از خود بجای نه‌نهد، بلکه عمداً بر زندگی گذشته خویش نیز پرده‌ای از ابهام و فراموشی می‌کشد، تا می‌آید آشنائی با گذشته‌ها و طرز تفکر او، دشمنان و مخالفانش را رهنمون شود و یا وسیله‌ای برای شناسائی او و افشای برنامه‌های آینده‌اش، در اختیار آنها قرار دهد. بهمین جهت از آغاز زندگی حیدر عمو اغلی، دوران کودکی و نوجوانی او - مخصوصاً

قبل از مراجعت بایران - کمتر اطلاعی در دست است .

شادروان کسروی که در تاریخ مشروطه تا آنجا که
امکان بررسی و تحقیق وجود داشته به ترسیم سیمای
رهبران انقلاب پرداخته ، در معرفی حیدر عمواغلی
و دوران آغاز زندگی او مطلب شایان توجهی ندارد . تنها هنگام شرح
ماجرای ترور اتابک و معرفی «عباس آقا» ضارب ، اوست که اندکی
بزندگی گذشته «حیدر عمواغلی» اشاره می کند. وی پس از بحث در این
باره که «عباس آقا» پس از کشتن اتابک چگونه مردو اینکه آیا وی خود
خودکشی کرده و یابدست یکی دیگر از همدستان، یابتر بگوئیم فر مانده و
مشوق خویش «حیدر عمواغلی» کشته شده است ، با این چندسطر به معرفی
قهرمان کتاب مابسنده می کند :

«... در این هنگام در تهران يك مرد آزادیخواهی می زیست که خود
جوان ولی بسیار دلیر و کاردان می بود ، و سپس یکی از پیشوایان بنام
شورش ایران گردید. این جوان، چون در کارخانه برق حاجی امین الضرب
کار می کرد و مهندس آنجا می بود ، حیدرخان برقی شناخته می شد. ولی
چون در سالهای دیرتر «حیدر عمو اغلی» شناخته شد ، ما نیز از «همین جا
او را به همین نام خواهیم خواند. این حیدر عمو اغلی از مردم سلماس
بوده ، ولی در قفقاز بزرگ شده و در تفلیس درس مهندسی برق می خوانده.
در باره آمدن او بایران چنین می گویند که چون يك دو سال پیش از
مشروطه رضایوف ، که یکی از بازرگانان تبریز می بود چنین می خواهد
که بیمار گاه مشهد چراغ برق بکشاند ، و برای اینکار بيك مهندس مسلمانی
نیاز می بوده ، حیدر عمو اغلی را که سالتش بیش از بیست نبوده از تفلیس
بمشهد می آورد ، و سپس عمو اغلی از آنجا بتهران آمده در کارخانه برق
آنجا بکار می پردازد ، و چون شورش مشروطه پدید می آید یکی از
هواداران آن می گردد .

در سال دوم مشروطه که در تهران انجمن هائی برپا می گردید ، يك
انجمن نیز آذربایجانیان بنام انجمن آذربایجان بنیاد نهادند که می باید

گفت نیرومندترین و بکارترین انجمن‌ها می‌بود. حیدر عمو اغلی یکی از کوشندگان در آن انجمن می‌بود و چنین پیداست که با « کمیته اجتماعیه عامیون » ایرانیان قفقاز بهم بستگی می‌داشت....^۱

کسروی آنگاه بشرح سوء قصد علیه اتابک و نقش حیدر عمو اغلی در این ماجرا می‌پردازد که در جای خود خواهد آمد. اما آنچه هست، کسروی بیشتر از این درباره آغاز زندگی حیدر عمو اغلی اطلاعی بدست نمی‌دهد.

شادروان محمد قزوینی نیز که طی سلسله « یادداشتهای تاریخی » خود وزیر عنوان « وفیات المعاصرین » سعی فراوان در شناساندن سیمای رهبران انقلاب مشروطه دارد، آگاهی درباره حیدر عمو اغلی از چند سطر تجاوز نمی‌کند و تازه این مطالب نیز مربوط بزنگی و مبارزات او پس از ورود بایران است، نه قبل از آن:

«... حیدر خان مشهور به چراغ برقی یا بمبیت - یعنی بمب‌ساز - که اسم او « تازی ویردیوف » بوده است، یکی از روساء و از ارکان عمده مجاهدین خارجی یعنی غیر ایرانی بوده، مثل قفقازیان و گرجیان و ارمنه و غیرهم که در اوایل تأسیس مشروطه ایران داوطلبانه باین مملکت آمده بودند را با « مستبدین » باصطلاح آن روز مبارزتها نمودند و جمع کثیری از این جماعت بدست ایشان در ایران کشته شدند.

حیدر خان را مظفرالدین شاه و میرزا علی اصغر خان صدراعظم در مراجعت شاه از سفر اول خود بفرنگستان - در سال ۱۳۱۸ قمری - بعنوان مهندس چراغ برق درباکو استخدام کردند و برای دایر کردن کارخانه چراغ برق مشهد مقدس فرستادند و او پس از یکسال و نیم بطهران آمد و در کارخانه چراغ برق مرحوم حاج حسین آقا امین‌الضرب مستخدم شد و در تمام اوقات بکار بیدار کردن مردم برای شورش برضد سلطنت استبدادی و توطئه در قتل سران استبداد مشغول بوده. چنانکه بمب‌هائی که در خانه میرزا احمدخان علاءالدوله و در خیابان پستخانه در سر راه

محمدعلیشاه ترکید ، همه بدستگیری او بوده و در توطئه قتل اتابک نیز دخالت داشت.

پس از استقرار مشروطیت در ایران حیدرخان مدت‌های مدید در یاریس و سپس در اوایل جنگ بین‌المللی سابق دوسه سالی در برلین بسر می‌برد و من در هر دو شهر مزبور بسیار مکرر او را دیده بودم. مردی بود بسیار شجاع ، فوق‌العاده با تهور و پر دل و بی‌ترس و بی‌باک و جانش را بتعبیر معروف همیشه در کف دست داشت و از مواجهه با خطر و خوض در مهالک ، بلکه از مرگ رویا روی بهیچوجه روی نمی‌تافت و مخاطرات عظیمه را گوئی از جان و دل طلب می‌کرد ...^۱

با آنکه شادروان کسروی و پاره‌ای منابع دیگر حیدر عمو اغلی را متولد سلماس می‌دانند ، محمدقزوینی از او و یارانش با عنوان «مجاهدین خارجی» یعنی غیر ایرانی یاد می‌کند و روایات دیگر او را متولد الکساندرپول (لنیناگان) می‌دانند . بعنوان مثال پس از انتشار یادداشتها و خلاصه زندگی حیدر عمو اغلی در مجله یادگار ، یکی از نزدیکان و آشنایان خانواده او شرحی برای این نشریه فرستاده و طی آن ضمن رد پاره‌ای از مطالب مجله مزبور ، حیدر عمو اغلی را یک ایرانی اصیل و غیرتمند و از ایل افشار ارومیه معرفی کرده است ، که پس از یازده سالگی بروسیه برده شده . نویسنده این یادداشت ، سلماسی بودن حیدر عمو اغلی را نیز مورد تکذیب قرار داده است . و ما در قسمتی از این نوشته چنین می‌خوانیم :

«... در صفحه ۶۲ از مجله مرقوم رفته : «حیدرخان از مردم قفقازیه بوده» هم‌چنین در صفحه ۳۹ در یادداشت‌های و فیات معاصرین آقای قزوینی مرقوم فرموده‌اند که حیدرخان عمو اغلی از روساء و از ازکان عمده مجاهدین خارجی یعنی غیر ایرانی بوده در صورتیکه جای شك و شبهه‌ای نمی‌باشد که این مجاهد دلاور مشروطه‌یک تن ایرانی غیرتمند و وطن‌پرست می‌باشد. کسروی در تاریخ مشروطیت ایران (جلد ۲ - صفحه ۲۲۴) ویرا

۱- مجله یادگار - سال سوم - شماره ۵- یادداشت‌های سیاسی محمد قزوینی.

از مردم سلماس دانسته ، در صورتیکه حیدرخان بطور قطع اصلا از ایل افشار ارومیه بوده است . ابوی نگارنده سالیان مدیدی در روسیه تزاری بامور تجارت اشتغال داشته و از این لحاظ در مدت اقامت حیدرخان در روسیه با وی مرآوده و رفت و آمد داشته و پدر و جدش را نیز بخوبی شناخته است . هم اکنون نیز اشخاص مسنی که حیدرخان رامی شناختند بر این قول که وی از افشار ارومی است شاهد صادق می باشند .

پدر حیدرخان مشهدی میرزا علی اکبر نام داشته و مردم او راعمو خطاب می کردند و بهمین جهت حیدرخان را هم عمواعلی (پسر عمو) گفته اند . جد حیدرخان یعنی پدر مشهدی علی اکبر به حاجی ملاعلی تازی و یردیوف موسوم بوده و از اینجا شهرت و نام فامیلی این خانواده و حیدرخان تازی و یردیوف گردیده است .

پدر حیدرخان در شهرهای قارص و آلکساندرپول (شهر اخیر در زمانیکه در تصرف عثمانیان بود گومری نام داشت و بعدها هنگام تسلط روسها آلکساندرپول نامیده شده و اکنون لنیناقان نام دارد) تجارت پارچه و قناری و فرش را پیشه خود ساخته بود .

حیدرخان در حدود یازده سالگی از ایران بروسیه آورده شده و در شهر تفلیس مرکز گرجستان در مدرسه صنعت و برق تحصیل کرده و چنانکه احوال آنرا مرقوم فرموده اید ، بایران بازگشته است . حتی بطوریکه والد نگارنده روایت میکند روزی حیدرخان بواسطه اینکه از مدرسه برق بنام «بابوف» اذیت و آزار دیده بود ، قصد ترور مدیر را کرده و در منزل خود برای اجرای این منظور جلسه ای از همکلاسانش ترتیب داده بود . مدیر از این امر مطلع شده و یرا از مدرسه اخراج کرده تا بالاخره قضیه با وساطت ابوی اینجانب و یکی از نزدیکان مدیر مدرسه خاتمه یافت . از همین جا بخوبی پیداست که از همان اوان جوانی شور انقلاب و ترور در نهاد حیدرخان نهاده شده بود . حیدرخان بامر حوم سعید سلماسی ارتباط کامل داشت و بنفعات در مبارزه و نبرد های خونین با مستبدین آذربایجانی شرکت کرده و با ماکوئیان بجنگ پرداخته است و نگارنده شمه ای از آن

احوال رادر ترجمه سعید سلماسی یکی از فداکاران بزرگ راه مشروطیت آورده است...^۱

نویسنده سپس توضیح می‌دهد: «خاتماً اضافه می‌کنیم که اینجانب اصلاً سلماسی است، و با تحقیقاتی که از مردم این منطقه نمودم، معلوم گردیده که حیدر خان سلماسی نبوده است. بنا بر این نوشته مرحوم کسروی رادر این باب معتبر نمی‌دانیم...»^۲

اما باین همه، آنان که حیدر عمو اغلی را «سلماسی» می‌دانند، همچنان بر اعتقاد خود راسخند. شاهد مثال اشاره‌ای است که دکتر سلام‌الله جاوید به او و سایر سلماسی‌هائی کرده است که در راه استقرار مشروطیت در ایران فداکاری کرده‌اند. وی درباره شهر سلماس و شخص حیدر عمو اغلی چنین می‌نویسد:

«... یکی از شهرها که نسبت بخود در راه آزادی مبارزه کرده و فعالیت کافی از خود نشان داده است و فداکاران لایق بوجود آورده، شهر سلماس بود. علاوه از حیدر خان عمو اغلی سلماسی الاصل، که از قهرمانان عموم ایران است، فداکاران دیگر از قبیل سعید سلماسی، حاج پیش‌نماز سلماسی، از آزادیخواهان معروف، میرزا محمود غنی‌زاده، میرزا اسدالله احمدزاده، دهقان شیرین‌زاده، بمیدان آمدند که فعالیت آنان کم و بیش در تاریخ مشروطیت ایران ضبط است...»^۳

البته، اینکه حیدر عمو اغلی در سلماس بدنیا آمده باشد، یا در الکساندریول (لنیناگان) و یا در آغوش ایل افشارارومیه و هر نقطه دیگر، در ماهیت امر تغییری نمی‌دهد. نکته مهم از نظر ما و تاریخ ایران، نقشی است که حیدر عمو اغلی در انقلاب مشروطیت، استقرار آزادی و رهائی ایرانیان از خود کامگی داشته است. کار بزرگی که سرانجام جان خود را نیز بر سر آن نهاد. لذا درباره محل تولد و دوران کودکی حیدر عمو اغلی به همین مطالب بسنده می‌کنیم، با این امید که انتشار همین مختصر،

۱ - مجله یادگار - سال سوم - شماره ۸ - ص ۶۰

۲ - مجله یادگار - سال سوم - شماره ۸ - ص ۶۱

۳ - فداکاران فراموش شده آزادی - چاپ فردوسی - مرداد ۱۳۴۸ - جلد چهارم - ص ۲۰

پژوهشگران و صاحب نظران دیگر را برانگیزد، تا اگر منابع و مآخذ معتبرتری در این زمینه در اختیار دارند، با انتشار آنها بروشن شدن نکات مبهم این بخش از تاریخ ایران کمک کنند.

حق تملک بر تاریخ .. لازم بیاد آوری است، که معمولاً درباره زندگی مردان بزرگ مشرق زمین چنین ابهاماتی به چشم می خورد. تعصبات خاصی که در این منطقه از عالم درباره مسائل سیاسی، اجتماعی، مذهبی و مسلکی وجود دارد، باعث شده است که همواره مسائل از یک دیدگاه خاص مورد ارزیابی و قضاوت قرار گیرد. و در اینجا اشاره بیک نکته لازم بنظر میرسد:

کمونیستهای ایران، پس از واقعه شهریور ۱۳۲۰ که با نام حزب توده فعالیت علنی خود را آغاز کردند، همواره می کوشیدند تا همه رهبران انقلاب مشروطه را وابسته بخود واز آن خویش بدانند. در این میان حتی رهبران مذهبی انقلاب مشروطه نیز که نه فقط با مارکسیسم و انقلاب کمونیستی بیگانه بودند، بلکه بخاطر تضاد مارکسیسم با مذهب، اصولاً با چنین جریانی مخالفت می ورزیدند، و شرکت آنان در مبارزات انقلابی مشروطیت ایرانی صرفاً ناشی از میهن پرستی آنان و حمایتشان از اصول آئین مقدس اسلام بود، از این «حق تملک و تصاحب» حزب توده در امان نماندند.

گردانندگان حزب توده، با تبلیغات وسیع و دامنه دار خویش و با توجه باین که مخالف و معارضی جدی در برابرشان نبود، توانستند این «حق» را تا حدودی به همگان به قبولانند و نتیجه مستقیمی که از این وضع خاص ناشی شد، یا بهتر بگوئیم لطمه ای بزرگ که از این طریق بر تاریخ ایران و تحولات آن در یک دوران نسبتاً طولانی وارد آمد، این بود که اغلب اسناد، مدارک و مآخذی که در این زمینه ها وجود داشت، در اختیار کمیته مرکزی، سازمانهای تبلیغاتی یا آرشیو حزب توده قرار گرفت و آنان نیز در اکثر موارد، با تحریف این اسناد دست به انتشار و بهره برداری از آنها زدند و یا اینکه آنها را برای استفاده های خاص به

خارج از کشور فرستادند .

بعنوان مثال ، حیدر عمو اعلی اگر چه يك انقلابی افراطی بود ، ولی ریشه های مذهبی اقدامات و مبارزات او را نمی توان نادیده انگاشت . در تأیید این نظر توجه خواننده صاحب نظر را بمطالب زیر جلب می کنیم :
« ... تاریخ نهضتی که بنام مشروطه بتوسط جمعی وطن پرست باصفا که از غیرت اسلامی و نفرت از ظلم و تعدی حکومت و عمال آن و مداخلات اجانب سری پرشور و خاطری پر جوش داشتند چون شرح فداکاری ها و جان بازی های يك عده مردم صدیق و از خود گذشته و دلسوز بحال ملك و ملت است ، از طرفی از شیرین ترین و پیر عبرت ترین قسمتهای تاریخ مملکت ما بشمار می رود و از طرفی دیگر يك نظر باوضاع و احوالی که حالیه پس از ، گذشتن چهل سال از تاریخ مشروطه شدن ایران در این کشور مشاهده می شود و ملاحظه اینکه بر اثر عدم رشد و بی خبری ملت چگونه آن همه صفا و فداکاری قاندين اول این نهضت را نقش بر آب کرد و يك مشت شیاد و مدعی را که در تهیه اسباب بیداری و آزادی مردم هیچ گونه نقش مفیدی نداشته بجه وضع بعالی ترین مقامات مالی و دنیائی رسانده است ، آه حسرت از نهاد ما بر می آورد . بلکه گاهی مشاهده این اوضاع ناگوار و فاسد امروز انسان را دریاب اینکه علمداران نهضت مشروطه ایران با وجود اینکه در صفا و حسن نیت و فداکاری و جانبازی ایشان شکی نمی رود کاری خوب کرده یا ندانسته راهی بغلط می پیموده اند بشبه و تردید می اندازد .

از آنجا که تجدید ذکر این جماعت که غالباً مردمی پاک نهاد و در راه خدمت به آزادی ایران صدیق بوده و انصافاً در مرحله بیداری مردم و فروریختن کاخ ظلم و ستم از هیچ موجود و مجهوری دریغ نکرده اند ، هم برای عبرت جوانان معاصر و برانگیختن حس شور و شوق ایشان در تعقیب سیره مرضیه آن فداکاران لازم است و هم خدمتی است بروشن شدن تاریخ اوایل مشروطیت . ما از این بیعد سعی می کنیم که از روی اسناد و مدارك قابل اعتماد ترجمه احوال يك عده از قاندين صدر مشروطه و شرح

عملیات ایشان را در مجله یادگار بنویسیم و از خوانندگان گرامی خود نیز خواهش می‌کنیم که اگر می‌توانند بمادر این راه کمکی کنند مضایقه نفرمایند، بشرط آنکه نوشته‌ها و اطلاعات ایشان حتی المقدور بی‌طرفانه و خالی از اغراض خصوصی باشد.

این بحث را در این شماره از احوال حیدرخان عمو اغلی شروع می‌نمائیم ...»^۱

منظور از نقل این مقدمه اشاره بدین واقعیت بود که انگیزه رهبران و کوشندگان انقلاب مشروطیت، قبل از هر چیز «وطن پرستی، آزادی، غیرت اسلامی و نفرت از ظلم و تعدی حکومت و عمال آن» بود. طبعاً در این میان گروه‌هایی با اعتقادات مختلف به این نهضت جلب شدند. ولی حزب توده همه آنان را در بست «از آن» خویش می‌داند.

از این یادآوری منظوری داشتیم که در پایان کار خواهد آمد. بهمین جهت در اینجا دنباله مطلب را درباره زندگی حیدر عمو اغلی از همین مأخذ^۲ ادامه می‌دهیم:

«... از ابتدای احوال حیدرخان که اسم اصلی او «تاری ویردیوف» و از مردم قفقازیه و از اتباع دولت روسیه تزاری بوده تا حدود هزار و سیصد و بیست قمری که بایران آمده، اطلاع صحیحی نداریم. همین قدر می‌دانیم که او در قفقازیه تحصیلاتی کرده و مهندس الکتریک بوده و در یکی از کارخانجات باکو کار می‌کرده و غیرت اسلامی و نفرتی که طبعاً از ظلم و تعدی و رفتار ناهنجار عمال تزاری نسبت به مسلمین قفقازیه داشته،

۱ - ورقه از تاریخ مشروطه ایران - حیدرخان عمو اغلی - مجله یادگار - سال سوم - شماره ۵ - ص ۶۱ - ۶۲

۲ - اصل یادداشت‌هایی که از این پس و از روی نوشته های مجله یادگار نقل می‌شود، ظاهراً به خط خود حیدر عمو اغلی و یا الاقل به تقریر او و تحریر دیگری (مرحوم منشی زاده) بوده است. آقای عبدالحسین نوائی - نقل کننده یادداشت ها - در مقدمه مطلبی که تحت عنوان «غلهای مشهور» و درباره قتل اتابک، در شماره چهارم از سال سوم مجله یادگار نوشته است می‌گوید:

«... حیدر خان چراغ برقی معروف بحیدرخان عمو اغلی که در شماره آینده باحوال او اشاره خواهد شد، درس گذشته که از خود نوشته و قسمتی از آن به خط بیانات تقریر خود او تزد نگارنده است، تفصیل تومنه در قتل اتابک و ترتیب اجرای آن را چنین می‌نویسد...»

اورا بر آن داشته بوده است که بایک عده از مسلمین غیر تمند دیگر در کار تشکیل حزبی سیاسی همدست شود و بهمراهی ایشان بامستبدین داخلی و خارجی مبارزه کند .

مسلمین قفقازیه در سال ۱۹۰۰ میلادی (۱۳۱۷ قمری) تحت اداره و سرپرستی «نریمان نریمان بک اوف» از اهالی تفلیس که سمت معلمی داشت و بعدها دکتر شد انجمنی بنام « کمیته اجتماعیون عامیون » تشکیل دادند و این کمیته در سایر شهرهای قفقازیه شعبی داشت ، از آن جمله شعبهٔ باکو بود که حیدرخان جزء اعضای آن بشمار می رفت . بعدها عده‌ای از آزادیخواهان ایران مخصوصاً آذربایجان ، باین کمیتهٔ اجتماعیون عامیون قفقازیه ارتباط سری حاصل کردند و در تبریز شعبه‌ای از آن بدستاری این جماعت تأسیس گردید...^۱

در دنباله همین مطالب خواهیم دید که چگونه اصولاً «مسلمان» بودن حیدر عمواعلی و نیاز دستگاه حکومتی ایران بیک «مهندس مسلمان» یکی از انگیزه‌های اساسی ورود او بایران و فعالیت‌های بعدی وی در این سرزمین بوده است . اما اینک بمطلب مورد بحث و آنچه که در مقدمه مطرح بود ، می‌پردازیم : سران فراری حزب توده پس از متلاشی شدن تشکیلات این حزب در ایران و اقامت در خارج از کشور ، تا آنجا که توانستند ، اسناد و مدارکی را که در اختیارشان بود ، بخارج از کشور بردند و در آنجا یاب آرشو احزاب کمونیست کشورهای دیگر سپردند و یا اینکه خود ، آنها را در اختیار گرفتند .^۲

۱ - مجله یادگار - سال سوم - شماره ۵ ص ۶۲ .

۲ - رهبران حزب توده در خارج از کشور نشریات مختلفی منتشر می‌کنند ، که برجسته‌ترین آنها مجله «دنیاء» است که با عنوان « تشریهٔ ثوریک حزب توده ایران - بنیان‌گذار دکتر تقی ایرانی » منتشر می‌شود . در شماره سوم سال یازدهم این مجله طی مقاله‌ای پیرامون زندگی « کریم نیک‌بین (زرتشت) یکی از رهبران حزب کمونیست ایران » به قلم زین‌العابدین نادری مطالب زیر را می‌خوانیم :

« در نوشتن شرح زیرین از خاطرات بانوه مسر رفیق فتید نیک‌بین استفاده شده است . مسر رفیق فتید کریم نیک‌بین در سال جاری ۷۰ سالگی عمر و چهل و هفت سالگی عضویت در حزب کمونیست را از سر می‌گذراند و یکی از زنان معدود است که سال ۱۹۲۳ به جنبش کمونیستی ایران پیوسته و تا سال ۱۹۳۰ بطور آشکار و مخفی در حزب کمونیست ایران فعالیت کمونیستی (بنیة پاورقی در صفحه بعد)

از جمله اسناد و مدارکی که همراه با بسیاری مطالب و چیزهای دیگر، توسط رهبران حزب توده از کشور خارج شد، طبعاً اسناد و منابع مربوط به زندگی و مبارزات رهبران انقلاب مشروطه، از جمله حیدرخان عموغلی است.

اینان هر گاه که فرصتی برای استفاده از این منابع بدست آورند، طبعاً نخست همه این مطالب، یا قسمتی از آن‌ها را به نفع خود تحریف و کم و زیاد کرده، و آنگاه دست با تشار آنها می‌زنند.

بدیهی است که اینگونه مطالب را باید با توجه بیک جانبه بودن آنها با اصطلاح «باقید احتیاط» تلقی کرد. ولی چون در باره‌ای موارد، جز این منابع و مآخذ، سند دیگری در دست نیست، ناچار به استفاده از آنها هستیم. مخصوصاً با توجه باینکه اولاً اسناد مورد بحث، اغلب منحصر بفرد بوده و از این جهت حائز اهمیت ویژه‌ای است و ثانیاً تاریخ دقیق بسیاری از رویدادها که در منابع دیگر اثری از آن نمی‌بینیم، در این مآخذ آمده است. و این امر بیش از پیش بر اهمیت آن‌ها می‌افزاید.

(دنباله پاورقی)

داشته است. همسر نیک‌بین شش سند اصلی در دست داشته است که مهم‌ترین آن عبارت است از رونوشت مستخرجه از صورت جلسه کمیسیون بازرسی مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی، مبنی بر گنشت نیک‌بین از تصفیه حزبی در سال ۱۹۳۰ (با عنده‌ای از سران حزب کمونیست ایران در این تصفیه به دستور استالین - سریا « به قتل رسیدند) و بقیه اسناد مربوط به پراگ او از اتهامات وارد پس از دستگیری وی در سال ۱۹۳۸ است.

غیر از این اسناد در دستور آینده همچنین از خاطرات رفیق نیک بین و یک سلسله اسناد موجود در آرشیو شعبه آذربایجانی انستیتوی مارکسیسم - لنینیسم و نیز آثاری که در باره حزب کمونیست و جنبش کارگری ایران تریافته، استفاده شده است. شایان ذکر است که اسناد مورد استفاده ما از آرشیو رابانوه مسرفیق فقید نیک‌بین به این آرشیو سپرده است و ما از آنها بنام «سندهای سپرده شده» در حواشی این مقاله یاد می‌کنیم. دانستی است که تنها در حواشی و پاورقی‌های همین یک مقاله، به بیش از سی سند شماره گذاری اشاره شده که به آرشیو احزاب کمونیست کشورهای مختلف سپرده شده است.

مثلاً ۱ - سند شماره ۱۷ - سپرده شده به آرشیو انستیتوی مارکسیسم - لنینیسم آذربایجان شوروی « یا : ۶ سند شماره ۲۲ و ۲۶ و ۲۷ و ۳۰ و ۳۲ - سپرده شده به آرشیو ».

تتها با اشاره به همین یک مورد می‌توان دریافت که تعداد اسناد و مدارک ایرانی سپرده شده به اینگونه آرشیو‌ها تا چند زیاد است. و اینها تازه جدا از اسناد و مدارکی است که طبعاً آرشیو خود حزب در اختیار دارد.

بعنوان مثال يك مطلب استثنائی كه با استناد به تاريخ دقيق ، تولد ، دوران كودكی ، تعيين زادگاه ، خصوصيات خانوادگی ، ومخصوصاً تأكيد بر ايرانی بودن حيدر عمواغلی ، يعنی تولدش در اروميه (رضائيه کنونی) ومهاجرت خانواده اش به روسيه در دست است ، مطلبی است در مجله دنيا به قلم «علی امير خیزی» زیر این عنوان «حيدر عمواغلی - سخنرانی در جلسه یادبود سالروز نودسالگی حيدر عمواغلی»^۱ كه قسمتی از آن در زیر می آید و در فصل آینده نیز از بقیه مطالب آن استفاده خواهد شد: «... در نهضت آزادی ايران شخصيتهائی ظهور کرده وسر داده وجان باخته اند كه ستارگان درخشان جامعه بوده اند. یکی از برجستگان آنها ، مجاهد بی باك و رهبر شایستهی حزب كمونیست ايران شهید پرافتخار حيدر خان عمو اغلی است . از آغاز انقلاب مشروطه ايران ، از جنگهای تبریز وخوی ومروند و تهران ، از انقلاب ۱۹۰۵ روسيه تا انقلاب كبير اکتبر ، از مبارزات علیه سفیدها وانگلیسها در تركستان ، تا قیام میرزا كوچك خان در گیلان ، هر جا كه كار نهضت دچار سختی بود حيدر خان با سیمای جدی وخونسرد در همان جا ظاهر می شد.

حيدر در دسامبر سال ۱۸۸۰ (۲۹ آذرماه ۱۲۵۹ شمسی) متولد شد. شش ساله بود كه باتفاق والدین و خانواده خود از اروميه (رضائيه کنونی) بروسيه (به الكساندروپول - یا لنیناكان حالیه) مهاجرت كرد. پدرش علی اكبر افشار ، پزشك داروگر ، نسبت بزمان خود شخصی روشنفكر و با سواد بود. بجز زبانهای فارسی وعربی وترکی بازبان لاتین وفرانسه هم آشنا بود . وی نتوانست با ستمها وزورگویی های دولتیان وقتودالها بسازد ، دست اهل و عیالش را گرفت و راه مهاجرت پیمود تا اولاد خود را از محیط زوروستم دور كند و با قافله تمدن همقدم وهمراه سازد . حيدر خان در الكساندروپول دبستان روسی را تمام كرد. در ايروان هم

۱ - با توجه به تاريخ تولد حيدر عمواغلی این سخنرانی باید در آذرماه ۱۳۴۹ ايراد شده باشد . در متن مقاله در بارهی محل انعقاد كنفرانس پاتسكيل جمله سخنرانی اشاره ای نشده است .

دبیرستان را بامدال طلا بیایان رسانید و در عین حال با برخی آثار انقلابی آشنا شد. او در یادداشت‌های خود می‌نویسد در سال ۱۸۹۶ به مخفل آمایک آوانسیان بازرس دبیرستان وارد شد، در آنجا سرمایه اثر مارکس مورد مطالعه قرار می‌گرفت. بدین ترتیب حیدرخان در دوران تحصیل از مارکسیسم اطلاعاتی بدست آورد و در ۱۸ سالگی وارد حزب سوسیال دمکرات شد. سپس در گرجستان بدانشگاه برق انستیتوی پلی تکنیک وارد شد. در این جا او در محیط مارکسیست‌های آگاه قرار گرفت. بحث‌های زمان فراغت از درس کافی نبود. در ایام تعطیلات تابستان، بنا بقول مادرش (زهره خانم) عده‌ای از رفقای مارکسیست خود را به الکساندرو پول دعوت می‌کرد. در سالهای ۱۹۹۸ - ۱۹۰۰ مباحثات مارکسیستی میان حیدرخان و آولنه نوکیدزه، یوسف جوگاشویلی (ستالین) میخاتسکایا، فیلیپ مخراندزه و دیگران روزها گاه تا بعد از نیمه شب ادامه می‌یافت.

بعد هادر سال ۱۹۰۳ نریمان نریمانوف، شالو ایلیاوا، سرگواورژنکیدزه در الکساندریول بمنزل حیدرخان رفت و آمد می‌کردند. اینجا دیگر محل ملاقات انقلابیون شده بود و از همین مبداء انقلابیون بخارج اعزام می‌شدند. خود حیدرخان نیز با استفاده از زمان تعطیل به فرانسه و آلمان و ایتالیا مسافرت‌هایی کرده بود.

حیدرخان بعد از ایام تحصیل با دیپلم مهندس برق بیاکو آمد و اینجا در بجهت کارهای انقلابی قرار گرفت و ضمناً کار مهندسی هم می‌کرد. وی باتفاق کراسین که از انقلابیون معروف است ایستگاه برقی برپا کرد، سپس در فابریک متقال بافی، ماشینت برق بود، و بالاخره بسمت سرمکانیک در صنایع نفتی تقی‌اف کار می‌کرد. نام عمواعلی را هم کارگران نفتی باو دادند و او هم بامیل پذیرفت و این نام مستعار بعداً معروفتر از نام اصلی او شد. در این موقع بناییشنهاد و ابتکار استپان شائومیان، نریمان نریمانوف، م. عزیز بیگ‌اف، آ. جاپاریدزه، قرار شد در باکومیان کارگران موسمی ایرانی که عده آنان بیش از ده هزار نفر بود

و در زمستانها برای کار کردن در چاههای نفت و غیره بباکو می آمدند، حزب اجتماعیون برهبری فریمانف تشکیل شود. حیدر بسمت عضو کمیته مرکزی این تشکیلات برگزیده شد و کار عمده‌ی تشکیلات را او بعهده گرفت و با انقلابیون ایرانی مقیم ایران نیز ارتباط یافت.^۱

با توجه باینکه مجله دنیا تأکید کرده است که علی امیرخیزی برای ایراد این سخنرانی از منابع بسیار موثق و احیاناً منحصر بفر استفاده کرده است، باید بناچار مطالبی را که آمده قسمتی از واقعیات موجود دربارهٔ دورانهای نخستین زندگی حیدر عمواغلی دانست. دنیا در پایان این مقاله و درپاورقی آن مینویسد:

«... رفیق کهنسال ما علی امیر خیزی مولف این مقاله آنرا بویژه بر اساس مدارک مفصلی که رفیق مصطفی تارپوردیف برادر حیدر عمواغلی در اختیار ایشان گذاشته تدارک دیده است. رفیق امیر خیزی خود در دوران انقلاب گیلان با حیدر عمواغلی آشنائی نزدیک داشته است، و در کنفرانس باکو که عده‌ای از زعمای انقلابی ایران و ترک و قفقاز در آن شرکت داشته‌اند، شرکت داشته و در همین کنفرانس است که با حیدر ملاقات کرده است. رفیق امیر خیزی بضمیمهٔ مقاله خود (که متن سخنرانی وی در جلسه یادبود نودمین سال تولد حیدر عمواغلی است) یک سلسله اسناد نیز ارسال داشته است که مجلهٔ دنیا بموقع از آن استفاده خواهد کرد»^۲.

آغاز زندگی حیدر عمواغلی هرچه بوند بنای مبارزات و تحولات بعدی زندگی او را پی ریزی کرد. مانیز چون بمنابع و مآخذی بیشتر از آنچه در بالا آمد، دسترسی نداریم با نقل یک شرح تکمیلی که دو سال پس از انتشار خلاصه زندگی و یادداشتهای حیدر عمواغلی - در مجله یادگار - درباره حیدر عمواغلی و برادرانش در همان مجله آمده است، به این مبحث پایان می دهیم و بشرح زندگی انقلابی حیدر عمواغلی و

۱ - مجله دنیا سال ۱۱ - شماره ۴۵ - سخنرانی علی امیرخیزی دربارهٔ حیدر عمواغلی بمناسبت نودمین سال تولد او - ص ۸۹-۹۰.
۲ - مجله دنیا - سال ۱۱ - شماره ۴ - ص ۹۶

مبارزات و فعالیت‌های او در ایران می‌پردازیم.

«... مرحوم حیدر عمواعلی از اهالی شهر ارمنی نشین الکساندر پول بود و این شهر که سابقاً نزد ترک‌های عثمانی بنام گمری خوانده می‌شد، اکنون بنام بانی و مؤسس انقلاب روسیه لنیناگان نامیده میشود. در این شهر تقریباً در حدود ۲۰۰ خانوار مسلمان سکنی داشتند. از ایشان بوده خانواده تازی وردیف که ریاست آن آترمان باحاجی ملاعلی مردی ۹۰ ساله و بسیار محترم بود. وی سه برادر داشت مشهدی علی اکبر و مشهدی علی اشرف و یک برادر دیگر، حیدرخان پسر مشهدی علی اکبر بود و یک برادر نیز داشت.

برادری که بنام عباس آقا معروف بود و اکنون بنام افشار در برلین زندگانی می‌کند، قبل از مشروطیت در تبریز شب‌نامه بین مردم منتشر می‌کرد. اما این برادر چندان به مشروطیت صمیمیتی نداشت و با اینکه در انقلاب مشروطیت شرکت کرد، مورد اطمینان آزادیخواهان نبود. بطوری که در موقع حرکت قوای ملیون از رشت بطرف تهران غفلتاً در قزوین پیدا شد و شروع بایراد نطق نمود. خود او در یادداشتی که بخط خود نوشته و اکنون در اختیار نگارنده است چنین می‌نویسد: «... روز دیگر فتح قزوین وارد قزوین شدم. احوالات خود قزوین و اهالی آنجا را دیدم که تعریف ندارد و از آنجائیکه مجاهدین غیور هر چه از دست ایشان می‌آمد، هر ظلم که در زمان استبداد هم ممکن نبود با اهالی قزوین کرده بودند و می‌کردند، بالای منبر رفته یک نطق مفصلی کردم، دو مطلب بود که یکی با اهالی آنجا امید و وعده‌ها می‌دادند که هر چه از شماها از قبیل اسب، قاطر، تفنگ و اشیاء فلان که مجاهدین برده‌اند بالمضاعف پس خواهند گرفت. دوم هم می‌خواستم مجاهدین و روسا ایشان را حالی نمایم که اینقدر ظلم در حق یک مشت جماعت بی‌چاره و ناچار صحیح نیست و عاقبتش بد خواهد شد. چون حرف‌های من بتمام روسا مجاهدین بر می‌خورد، به آن سبب روز دیگر مکتوب‌های متعدد تهدید آمیز برای من رسید...»^۱

۱- این یادداشت‌ها را آقای مهندس احمد منشی‌زاده در اختیار مجله یادگار گذاشته‌اند.

با این همه اظهار آزادی خواهی، چنانکه گفتیم رؤسای مشروطیت نسبت باوخوش بین نبودند. حتی آقای تقی زاده بمجرد اطلاع از وجود عباس آقا در قزوین، از تبریز به آزادی خواهان صریحاً تلگراف کرد که از او بر حذر باشند. اما برعکس این برادر، حیدر عمواغلی گوئی از روز اول خلقت با افکار حریت طلبی و آزادی خواهی بارآمده بود، تا آنجا که یکبار برای کشتن مدیر مدرسه‌ای که در آن درس می‌خواند و رفتارش مستبدانه بود توطئه کرد.

بهر حال حیدر عمواغلی که نام خانوادگی او تاری وردیوف بود تبعیت دولت روس را داشت تحصیلات خود را در شهرهای قفقازیه با تمام رساند و در عین فرا گرفتن اصول سوسیالیسم نسبت باسلام علاقه و افسری داشت. شرح زندگانی او از این تاریخ یعنی اتمام تحصیلات و استخدام در کارخانه برق بقلم خود او آمده و همچنانکه در آنجا مذکور است در کلیه شورش‌های انقلابی زمان مشروطیت دست داشت و نسبت بکشتن مخالفین آزادی کوچکترین خوفی یا تردیدى بخود راه نمی‌داده، و تکیه کلامش این بوده که «اینان را باید دفع کرد، و چنانکه خواهیم دید قتل اتابک نتیجه توطئه و تهیه مقدماتی بود که وی چیده بود...»^۱

این‌ها مجموعه مطالبی است که دربارهٔ خانواده، زادگاه و دوران کودکی حیدر عمواغلی و عزیمت او بایران بنام ما رسیده است. گویانکه ممکن است پاره‌ای تناقضات در این زمینه وجود داشته باشد، اما همانطور که اشاره کردیم، مسئله مهم از نظر ما، شناخت شخصیت و روحیات حیدر عمواغلی و ارزیابی مبارزات و فعالیت‌های او در جریان انقلاب مشروطیت ایران است، که در بخش‌های آینده به آن خواهیم پرداخت. لذا باتجدید این آرزو که مطالب این بخش انگیزه‌ای برای صاحب نظران و پژوهشگران دیگر، و انتشار اسناد و مدارک معتبری که هرگونه ابهام و تاریکی را از میان بردارد باشد، باین بخش پایان می‌دهیم و بزندگی انقلابی حیدرخان عمواغلی می‌پردازیم.

۱- عبدالحمین نوائی - ورقی از تاریخ مشروطه - مجله یادگار سال پنجم شماره اول
دوم - صفحه ۴۵ - ۴۶

بخش دوم

آغاز فعالیت در ایران

نخستین کوششها
بلوای مشهد ...

اگر دوران آغاز زندگی حیدر عمواغلی چون بسیاری
از رهبران و کوشندگان انقلاب مشروطیت ایران -
چنانکه آمد - در پرده‌ای از ابهام و فراموشی پوشیده
شده است، زندگی او در دوران‌های بعد و پس از ورود بایران از روشنائی
بیشتری برخوردار است. مخصوصاً آنکه در این مورد قسمتی از خاطرات
خود حیدر عمواغلی - قهرمان داستان - را در دست داریم.

مجله دنیا که در بخش پیش به مطالب آن اشاره شد، پس از شرح
فعالیت‌های حیدر عمواغلی در باکو و تشکیل حزب اجتماعیون که‌وی
بعضویت کمیته مرکزی آن انتخاب شد، اضافه می‌کند:

«... همکاری با دهقانان و کارگران ایرانی و آشنائی با وضع آنان
حیدرخان را واداشت بر اینکه از راه تشکیل حزب اجتماعیون در ایران،
بوطن و به‌موطنان خود خدمت نماید. لذا کار مهندسی برق در مشهد را
پذیرفت و به مشهد رفت. ولی تبلیغات ۱۱ ماهه‌ی وی در این شهر که مرکز
روحانیان ایران و فاقد کارخانه و کارگر بود به نتیجه‌ای نرسید. فقط یک
نفر مشهدی را بنام ابراهیم کوزه‌گر با خود همفکر کرد. حیدرخان در
موقع اقامت در مشهد اهالی را علیه نیرالدوله مستبد که حاکم مشهد بود،
حتی آدم هم شقه می‌کرد، شورانید. حاکم بناچار عوض شد، ولی بقول
حیدرخان اجحافات کماکان ادامه داشت. حیدرخان در سال ۱۹۰۴ به تهران
عزیمت نمود و آنجا در کارخانه برق حاج امین‌الضرب استخدام شد. بزودی
حاج امین‌الضرب کارهای سنگفرش کردن میدان‌های شهر و راهها را به

اوسپرد. از قراری که خود حیدرخان می نویسد همه این کارها به او فرصت
وامکان داد که هر روز از صبح تا شام با توده مردم تماس داشته باشد و وضع
سخت کشور و مردم را به آنان توضیح دهد و راه چاره را بنماید.

حیدرخان جسته جسته با انقلابیون و آزادی خواهان نیز آشنا شد...^۱
یک منبع دست چپی دیگر، مطالبی درباره آغاز زندگی حیدر عمو
اغلی آورده است. که اگر چه چندان اختلافی با گفته های امیر خیزی
ندارد، برای اینکه هیچ سخنی را در این زمینه ناکفته نگذاشته باشیم، به
نقل آن می پردازیم:

«... حیدر عمو اغلی در سلماس آذربایجان دیده دنیا گشوده و در قفقاز
پرورش یافت. دانشکده مهندسی تفلیس را در رشته برق تمام کرد و هنوز
ارتجاع سیاه ناصرالدین شاه بر ایران حکومت می کرد، که بوطن بازگشت
و در کارخانه برق مشهد مشغول کار شد. ارزش نظری و عملی تحصیلات
و کار او باعث شد، که پس از یک سال وی را به تصدی کارخانه برق امین-
الضرب تهران گماشتند. از همان او آن بسائقه افکار نو آزادی خواهانه ای
که در قفقاز کسب کرده بود، بخیال تشکیل جمعیت سیاسی افتاد. ولی در
اثر آماده نبودن محیط، چندان موفقیتی نیافت.

مجاهد بزرگ ما از کوشش باز نایستاد، و مایوس نشد. در اکثر جنبش
های آنروزی عملاً شرکت جست در جرگه طرفداران تشکیل عدالتخانه
که نخستین پایه گذاران مشروطه بودند، با حرارت تمام فعالیت کرد. انجمن
آذربایجان را در تهران بنیاد نهاد و هنگامی که نطفه های تجدید دوران
استبداد و برقراری یک اختناق شدید در مغز محمد علی شاه
جان می گرفت خود را به صفوف اول مبارزین علیه ستمگری و پیدایش رسانید
و با ابتکار و کوشش بی مانند شایستگی خویش را اثبات کرد...»^۲
نکته ای که لازم است در همین جا بدان اشاره کنیم نقش دو گانه
حیدر عمو اغلی در رویدادهای آن زمان ایران و فراسوی مرزهای ایران
است. وی در عین حال که بخش عظیمی از تلاش های خود را صرف تشکیل

۱ - مجله دنیا - سال ۱۱ - شماره ۴ - ص ۹۰.

۲ - روزنامه شجاعت (پوی آینده) - شماره ۹ - ۱۴ مرداد ۱۳۳۲.

حزب و مبارزات انقلابی در ایران ساخته بود، از فعالیت‌های انقلابی سوسیال دمکرات‌ها در باکو و دیگر مناطق شمالی ایران نیز غافل نبود. او هم چنین با کمونیست‌های انقلابی معروف و افراطی، از جمله باشخص‌لنین تماس داشت و حتی می‌کوشید تا بصورت رابطی بین همه این گروه‌ها - بقول خود - به انقلاب جهانی و تسریع آن کمک کند.

انقلاب روسیه در سال ۱۹۰۵ فرصتی بود برای حیدر عموغلی تا خود را در صحنه انقلاب جهانی و بین‌المللی کمونیسم نشان دهد:

«... در ۱۹۰۵ حیدرخان بباکو آمده، در مبارزه‌ی انقلابی شرکت فعال جسته و بعد از شکست انقلاب برای ملاقات با ولادیمیر ایلیچ لنین به ژنو عزیمت نمود. پس از ملاقات و دریافت دستور بایران بازگشت.

انقلاب ۱۹۰۵ روسیه اگر چه شکست خورد، ولی نتایج مثبت هم باقی گذاشت. چشم و گوش مردمی را که تا آن وقت فکر نمی‌کردند علیه تزار هم می‌شود قیام کرد، باز نمود و این نتایج از سرردهای روسیه فراتر رفت و به ایران هم رسید. برادر نگارنده شادروان اسمعیل امیر خیزی که یکی از شرکت‌کنندگان جنبش مشروطیت در آذربایجان است می‌گفت: «آنها که می‌گویند مشروطه را انگلیس‌ها در ایران مطرح کردند، دروغ محض است. فکر مشروطه از قفقاز، از روسیه بایران سرایت کرده، نه تنها فکر سرایت کرد که هرگز حدوسدی نمی‌شناسد و از سدهای آهنین نیز می‌گذرد، بلکه عدای از انقلابیون روسیه و قفقاز نیز بعد از شکست انقلاب ۱۹۰۵ که مقارن با قیام مشروطه طلبان ایران بود، بایران آمدند و با جان و دل به انقلاب ایران کمک کردند. حیدرخان با توافق سرگسو اورژنیکیدزما با انقلابیون و مجاهدین ایرانی همکاری می‌کردند این مسلمانان و گرجیان و ارمنیان قفقاز از جان و دل به آزادی ایران کمک کردند و بطور شایسته مورد احترام مردم و مجاهدین بودند. روزی ستارخان دیرتر از موقع از میدان جنگ برگشت. همه نگران بودند، علت را پرسیدند، او جنازه یک مجاهد گرجی را نشان داد و گفت: اینها که جان خود را برای آزادی ایران فدا میکنند، من نمیتوانم برگردم

و جنازه‌ی وی بدست دشمن بیفتد...»^۱

در مطالب مجله دنیا و بطور کلی آثار و نوشته‌های مربوط به گروه‌های مختلف سیاسی - بخصوص کمونیست‌ها - حوادث، سرگذشت‌ها و ماجراهای تاریخی، عموماً با تعصبات فکری و سیاسی درآمخته است. البته این دیگر بعهدہ خواننده صاحب نظر است که واقعیات تاریخی را از میان مطالب تبلیغاتی برگزیند و آنگاه به داوری به‌نشیند. اما خوشبختانه چنانکه گفتیم - در مورد فعالیت‌های حیدر عموغلی در ایران و ماجراهای نخستین روزهای ورود او، اسناد و مدارک دیگر از جمله خاطرات خود او، اینک پیش روی ماست.

مجله یادگار، پس از شرحی که درباره انگیزه میهن پرستانه و مذهبی انقلابیون ایران نگاشته بود و در بخش گذشته آمد، اضافه می‌کند: «... مرحوم میرزا ابراهیم خان منشی زاده که یکی دیگر از جمله همین آزادی خواهان صدیق و پر حرارت و از فداکاران و جانبازان صدر مشروطه است، وقتی در صدد بوده است که تاریخ تفصیلی نهضت مشروطیت و ترجمه احوال مشروطه خواهان بزرگ را گرد آورد و برای این کار اسناد و مدارک و یادداشتهای نفیسی گردآورده بوده است که قسمت مهمی از آنها بدبختانه از میان رفته، فقط پاره‌ای او را متفرق آن باقی است، که به محبت آقای مهندس احمد منشی زاده فرزند آن مرحوم تحت اختیار نگارنده گذاشته شده است. از جمله این اوراق شرحی است که در طی آن حیدرخان عموغلی تفصیل احوال خود را از بدو ورود بایران تا موقع قتل اتابک (از حدود سال ۱۳۲۰ قمری تا ۲۲ رجب ۱۳۲۵) برای مرحوم منشی زاده تقریر کرده و آنرا آن مرحوم بخط خود نوشته است.

چون این شرح شیرین و جذاب حاوی بسی مطالب تاریخی و دقایق راجع بمشروطیت ایران است، ما ابتدا آنرا بعین عبارت با پاره‌ای توضیحات نقل می‌کنیم، بعد بتکمیل احوال مرحوم حیدرخان می‌پردازیم، اینست عین تقریر آن مرحوم:

«در باکو، با چند نفر ایرانی مزبوط بودم. مظفرالدین شاه در سفر اول بفرنگ با میرزا علی اصغر خان اتابک مقتول، یک نفر مهندس مسلمان لازم‌شان شده بود که در مشهد مقدس کارخانه چراغ برق^۱ را دایر کند. چون در آن زمان بین مسلمان‌ها مهندس چراغ برق بسیار کم بود، لهذا مسلمان‌های باکو^۲ مرا معرفی نموده ماشین Otto Deuz^۳ و لوازم چهارصد چراغ را خریداری نموده بسمت خراسان حرکت کردم (اگر چه خرید اشیاء بتوسط حکیم الملک بود، ولی من که بواسطه اتابک معرفی شده بودم این سمت را قبول کردم).

پس از دایر کردن کارخانه مزبور در مشهد که حکومت شاهزاده نیرالدوله^۴ در آنجا بود و بعضی وحشیگری‌های خلاف وجدان انسانی مشاهده می‌نمودم، از آنجائی که از سن دوازده سالگی در روسیه داخل در امور سیاسی بوده و هیچ زمان تحمل بعضی مضرات اقتصادی را نمی‌توانستم بیاورم چطور می‌شد که در ایران متحمل پاره‌ای وحشی‌گری‌ها شده و ساکت باشم...؟»^۵

حیدر عموغلی انگیزه اصلی خود را برای گرایش به فعالیت‌های انقلابی و ضد دولتی شدت عمل دستگاه حکومت و عمال آن نسبت بمردم می‌داند. اما در عین حال ریشه‌های اعتقادات پیشین خویش را نیز انکار نمی‌کند.

این قسمت از خاطرات حیدر عموغلی بخاطر اشاره اش بخصوصیات اخلاقی عوامل دستگاه حکومتی و مغایرت آن با طرز تفکر نیمه اروپائی وی شایان توجه است:

۱ - این همان کارخانه‌ایست که بمبشرف حاجی محمد باقر رضا یوف میلان به دستور مظفرالدین شاه از روسیه خریده و برای روشن کردن آستانه و بالا خیابان به مشهد آورده شده و در ۱۳۲۰ شروع بکار کرده است.

۲ - توقف مظفرالدین شاه در باکو در سفر اول به فرنگستان حین مراجعت از ۲۳ جمادی الثانیه ۱۳۱۸ تا ۱۵ آن ماه طول کشید.

۳ - این کلمه در متن فقط به خط روسی نوشته شده.

۴ - ابتدای حکومت حاجی سلطان حسین میرزا نیرالدوله بر خراسان بیستم شوال ۱۳۱۸ قمری است. بعد از فوت محمد تقی میرزا رکن الدوله.

۵ - مجله یادگار - سال پنجم - شماره سوم - ص ۶۱

«.. چیزی که اثر فوق العاده در قلب من نموده و بتعجب من می افزود آن بود که میدیدم حاکم در حین حرکت و عبور از کوچه و بازار عده کثیری از فراشها و آدمهای مفتخوار تقریباً بعد از چهارصد نفر جلو و عقب خود انداخته و کسانی را که نشسته بودند، بزور آنها را بلند کرده و حکم بتعظیم کردن می نمودند . چون این قسم ترتیبات را مطلقاً ندیده بودم و ضمناً متولی باشی ضریح مطهر نیز از این حرکات معمول میداشت، چون کار من راجع بتولیت بود ، لهذا روزی متولی باشی مرا بخانه خود خواسته شروع ببعضی تحقیقات نمود .

بتوسط يك نفر از نوکرهایش که مدتی بامن بود وارد اطلاقی شدم، جمعی نشسته و خود متولی باشی در بالا دريك طرف بخاری و حاجی وزیر نیز در طرف دیگر بخاری جلوس کرده و يك صندلی در نزدیک آنها بود. من مخصوصاً روی آن صندلی نشستم ، ولی سایرین تماماً دو زانو روی زمین جلوس کرده بودند .

متولی باشی از من سؤال کرد : آیا شما می دانید که ادب چیست؟ .. جواب دادم : بلی ، می دانم ادب چیست . اگر مایل باشید حاضرم که برای شما تشریح کنم .

پرسید : بسیار خوب بگوئید ببینم ادب چیست ؟ .. جواب دادم : ادب عبارت از آنست که انسان حرکتی را ناشی نشود که مردم او را دیوانه خطاب کنند، آن هم جزء اخلاق محسوب می شود . چنان که دروغ نگفتن و دزدی نکردن و مردم را فریب ندادن تماماً در جزء ادب محسوب است . هر کس که دارای این شرایط چهارگانه باشد او را آدم مؤدب می شود گفت .

گفت : صحیح ، ولی رسوم بزرگ و کوچکی درین شما هست یا نه ؟ .. شماها بزرگان احترام باید بکنید یا نه ؟ ... گفتم : بلی ، احترام بزرگان را ما محفوظ می داریم ، امانه آن بزرگانی که شما خیال می کنید . ما بزرگ کسی را می گوئیم که دارای علم باشد . چون زبان فارسی را خوب نمی دانستم ، لذا تمام صحبتهای ما بتوسط مترجم ردوبدل می شد . از این گونه صحبتهای من بسیار متغیر شد و تغیر او از آنجا معلوم شد که صحبت

مادرعوض اینکه در خصوص کارها تحقیق و تکمیل شود ، بواسطه همان حرکت من که بدون اجازه روی صندلی نشستم مبدل بیک غرض و هوای نفسانی شد و این را کسرشان خود شمرد . من برخاستم و خدا حافظی کرده بیرون آمدم ، ولی او از فرط اوقات تلخی جواب خدا حافظی مرا نیز نداد . این جواب ندادن او اسباب دلخوشی من شد و حتم کردم که دیگر با او ملاقات نمی کنم . در آن زمان متولی باشی سهام الملك بود که بجای نصیر الملك شیرازی برقرار شده بود .

چون چراغ برق یک چیز تازه در ایران بود ، لهذا اهل خراسان اغلب بتماشای کارخانه آمده ، من بهمین ملاحظه تقریباً با تمام اهل خراسان از وضع و شریف آشنا شدم .

از این تحقیری که من نسبت بمتولی باشی کردم ، فقط یک مقصود عمده در مد نظر و خیال داشتم و آن عبارت بود از اینکه باهالی خراسان که عاری از تمدن و فهم پاره ای مسائل بودند ، حالی کرده ، بفهمانم که متولی باشی نیز یکی از جنس بشر است و از آسمان نازل نشده . با او هم ممکن است همان رفتار و امجری داشت که با سایر طبقات مردم مجری می دارند . و چون او دارای پول و تمول است یا بواسطه دادن رشوه و بترتیبات دیگر صاحب این مقام گشته ، ممکن است که مطلقاً لیاقت آنرا نداشته باشد .

روزی در اول شب کسی به عجله وارد کارخانه شده گفت که جناب آقای متولی باشی برای تماشای کارخانه می آید ، خوب است که چراغ جلوه بفرستید . من هیچ اعتنائی بحرف او نکرده ، حتی دادم دروازه کارخانه را نیز بستند . پس از آنکه آمد و بقدر نیم ساعت در پشت در منتظر شد ، بواسطه یکی از اجزاء ورودش را قبول کرده اجازه باز کردن در را دادم . وقتی که وارد کارخانه شد ابدأ اعتنائی باو نکردم . پس از قدری گردش مراجعت نمود . مقصود اصلی من از این تحقیرات همانا بصرافت انداختن و حالی کردن مردم بود که تکلیف و وظیفه شخصیت بشریت را درک نمایند .

در بدو ورود من بشهر خراسان منظره هولناکی مشاهده نمودم، که از آن منظره اهالی خراسان حاکم جدید را تحسین و تمجید کرده می گفتند که این حاکم خوب حاکم سفاکی بوده و خواهد توانست حکومت کند. ولی طبع من و قلب من از این منظره بسیار متزجر و متنفر بود و آن حرکت را برخلاف وجدان و انسانیت یعنی وحشیگری صرف تصور می نمودم و آن عبارت بود از اینکه شخصی را شقه کرده يك نصفه بدن را بیک طرف دروازه و نصفه دیگر را بیک طرف دیگر آویخته بودند و من این منظره وحشیگری را نمی توانستم از مد نظر خود محو سازم.

پس از مدت قلیلی اتفاق دیگری که از این سفاک بعرضه شهود رسید آن بود که با عموم ملاکین متفق شده گندم را انبار و احتکار کرده بر قیمت آن افزودند، بقسمی که نان را مردم بسختی تحصیل کرده بقیمت گراف می خریدند. از این احتکار بر قیمت نان خیلی افزوده شد که فقرا وضعفا از خریدن آن عاجز بودند...»^۱

حیدر عموغلی آنگاه توضیح می دهد که چگونه بآبهره برداری از همین اتفاقات و عدم رضایت عمومی، مردم را برانگیخته و بلوای معروف شهر مشهد را باعث شده است:

«... نظر باینکه من با اغلبی از اهالی آشنا شده بودم، همین گرانی نان را دست آویز نموده اهالی را بر علیه حاکم ظالم تحریک و تحریض نموده، آنها را بهیجان آوردم، که بر عزل حکومت اجماع و قیام نمایند. رفته رفته هیجان غریبی در مردم ظاهر شده دفعتاً از حاکم کرده، عزل حاکم را خواستار شدند. در ضمن هیجان عمومی خراسان، چندین خانه هم تاراج شد که یکی از آنها خانه نایب التولیه بود، که بیست خم شراب از منزلش بیرون آوردند.

نایب التولیه شخصی بود از سرکشیک های حرم مطهر حضرت رضا که سالی چهل هزار تومان از دهات موقوفه حضرتی عایدی داشت و این شخص یکی از پنج نفر سرکشیک ها بود که در نوبت خود می آمد و چراغ های حرم مطهر را روشن می کرد. نقیب السادات از ملاکین عمده خراسان

محبوب می‌شد، که با حاکم همدست شده بود و باین ملاحظه مردم بخانه دوست ساله او ریخته تاراج کردند. دو خم از آن شراب را در دم بست دروازه صحن گذارده بعابرین می‌گفتند که این شرابها از خانه نقیب السادات سرکشیک حرم مطهر بیرون آمده است، که ظاهراً خود را تقدیس می‌نماید. در این قضیه پسر کوچک نقیب نیز مقتول شد و او را در کشیک خانه دفن کردند. ولی خودش در حرم حضرت رضا متحصن شد. اما من برضد این ترتیبات بوده مطلقاً راضی و مایل نبودم که بقدر ذره‌ای اسباب غارت و تاراج پیش بیاید...»^۱ بلوای مشهد اولین حادثه مهمی است که حیدر عموغلی در آن دخالت دارد و با چنانکه خود نوشته، حتی این بلوا ساخته و پرداخته دست خود او بوده و اصولاً بتحریک وی انجام شده است.

البته در این باره عقاید دیگری نیز ابراز شده است و آن اینکه مخالفت‌های داخلی بین اعضاء و عناصر حکومت ایالتی و کوشش برای برانداختن نیرالدوله باعث شد تا مخالفین او از طریق احتکار آرد و گندم، گرانی نان و شوراندن مردم، به مقصود خود نایل آیند.

بهر حال این شورش دو هفته بطول انجامید، شورش که بصورت يك بلوا و آشوب کور و بی‌هدف درآمده بود. خانه‌ها و دکاکین یکی پس از دیگری غارت می‌شد و گروه کثیری از مردم برای نجات جان خود از این آشوب به حرم مطهر حضرت رضا (ع) پناه برده و در آنجا متحصن شده بودند.

«... بلوای بی‌جهت اغلب اهالی مشهد برضد ایالت کبری نیرالدوله بدستور العمل چند نفر اعیان که عداوت سابقه باشاهزاده معظم‌الیه داشتند و بیگرانی نان اقدام نموده بتحریک اهالی پرداختند و چندین زن را بفساد واداشتند، در ماه صفر و آن اغتشاش مایه خسارت زیاد بملت و دولت و ایالت شد... بازار آشفته بود و هنگامه غریبی روی داد، تا باشاره مفسدین اول بخانه و منازل یوسفخان بیگلربیگی، بعد بخانه جناب نقیب‌الاشراف

نایب التولیه سرکشیک ریخته ، اسباب و اموال دفینه آن سیدجلیل رابتاراج بردند و گندم وجو و آلات حدیدیہ و خشییہ و مسینہ و غیره که از چندین سال ذخیره داشت همه بیغما رفت و مردمان بیرحم درختان گل و گلدان های مرتب را برهم شکسته ، بدتر از این بخرابی ابنیه و عمارات او جدو جهد داشتند .

در آنوقت والی والا تبار معظم که طرف شدن با ملت را بی ثمر دانسته بود ، تلگرافی از فرمانفرمائی استعفاء داده ، پس از چند روز روانه طهران شد ...^۱ .

بهر حال ، حیدر عمواغلی که این آشوب را نتیجه مستقیم تحریکات و تبلیغات شخص خودش می داند ، ومی کوشد تا « بدستور روسیه » باسود جستن از اوضاع آشفته ، یک تشکیلات حزبی در خراسان بوجود آورد ، اعتراف می کند که در این منظور توفیقی بدست نمی آورد . زیرا مردم هنوز آمادگی لازم برای پذیرش افکار آزادی خواهانه را ندارند :

« ... چون شخص من از ترتیبات حکومتی ایران بطوری که باید مطلع نبوده و نمی دانستم که عموم حکومت های ایران بهمین ترتیب منوال سلوک می نمایند ، لہذا در خیال خود تصور می کردم که پس از عزل این حاکم سفاک ظالم ، حاکم دیگری که می آید از اعمال حکومت سابق متنبه شده ، اقدام بکارهای بدو مردم آزاری و بیقانونی نکرده ، با خلق خدا بعدالت رفتار خواهد کرد . اما متأسفانه نتیجه بعکس شده ، حاکم دیگری که وارد شد همان کارها را دنبال کرده ، مطلقاً متنبه نگردید . آن وقت من ملتفت شدم که عموم حکومت های ایران قانون نداشته و هر یک از آنها بقوه دفاعیه و استبداد شخصی سلوک کرده ، هر چه بخواهند و خیال کنند ، در حقایق و رعایا با کمال سهولت و آسانی می توانند بموقع اجرا بگذارند . بدون اینکه ترس از مجازات قانونی داشته باشند .

این هیجان تقریباً سیزده روز طول کشید . ازدحام مردم بقدری زیاد شد که در صحن حرکت اگر دن ممکن نبود . نیرالدوله از حکومت معزول

۱- کتاب «عین الوقایع» - محمد یوسف مروی - حادثات سال ۱۳۲۱ قمری .

ورکن الدوله منصوب گردیده بطرف خراسان حرکت کرد...^۱.

«مقصود از این رکن الدوله، شاهزاده علی نقی میرزا، پسر محمدتقی میرزا رکن الدوله است که در سال ۱۳۱۸ فوت کرده بود. ورود علی نقی میرزا رکن الدوله به مشهد بعد از عزل نیرالدوله، روز یکشنبه غره جمادی الاولی از سال ۱۳۲۱ قمری صورت گرفت.»^۲

بلوای مشهد همزمان با روزهایی بود که در تهران
ورود به تهران و فرمان مشروطیت پس از اعتراض مردم علیه دادن امتیازات مختلف به بیگانگان، برکناری اتابک و وزارت عین الدوله، کوششهای مقدماتی انقلاب مشروطه بتدریج شکل میگرفت و مخصوصاً ماجرای دستگیری طلبه‌ها و حمایت روحانیون و بازاریان و دخالت شادروان آیت الله بهبهانی برای آزادی طلبه‌های دستگیر شده موجی از آگاهی و حرکت را در مردم بوجود می‌آورد.

خبر جنبش‌ها و اقدامات کوشندگان تهران و تبریز و سایر نقاط فعال، طبعاً در سراسر مملکت انعکاس می‌یافت و توجه علاقمندان را بجانب خود معطوف می‌داشت.

حیدر عموغلی نیز که بنا بر اعتراف خودش در تشکیل حزب سیاسی در مشهد بانا کامی روبرو شده بود، تصمیم به ترك خراسان گرفت تا در تهران فعالیت‌های خود را دنبال کند:

«... پس از ورود رکن الدوله تغییرات و تبدیلات تازه‌ای در اهالی بروز نکرد و هنوز اسمی از مشروطه در میان نبود. گاهی که من بعضی صحبتها در این باب با آنها می‌داشتم، آنرا حمل بر یک چیز فوق العاده کرده مطلقاً ملتفت نمی‌شدند که نتیجه آن چه خواهد شد. حتی می‌گفتند که شخص نمی‌تواند با پادشاه صحبت کند و زبان آدم در هنگام ملاقات با سلطان می‌گیرد. زیرا ممکن است که فوراً حکم کند سر آدم را ببرند. در تمام مدت یازده ماه که من در خراسان اقامت داشتم، هر چه سعی و تلاش کردم که بلکه بتوانم یک فرقه سیاسی بدستور روسیه تشکیل

بدهم ممکن نشد، چون کله‌های مردم بقدری نارس بود که سعی من در این ایام بی‌نتیجه ماند و مطلقاً معنی کلمات مرا درک نمی‌کردند. در این مدت فقط يك نفر مشهدی ابراهیم نام میلانی را که کارخانه گیلز سازی آورده مشغول ساختن گیلز سیگار بود، باخودهم عقیده‌یافتم که می‌توانستم با او صحبت فرقه‌ای بمیان آورم.

چون دیدم کوشش من در خراسان بی‌فایده مانده، لذا در ۱۷ رجب ۱۳۲۱ بسمت طهران عازم شدم. پس از دو روز بنیشابور رسیدم. حاکم معزول شده شاهزاده نیرالدوله را که اطراف نیشابور املاک شخصی او بود و خود نیشابور هم تیول وی، و حکومتش نیز با خود او بود دیدم که پس از مراجعت از خراسان یکنفر را در آنجا بدار زده بود...^۱.

مراجع و مآخذ وابسته به گروه‌های کمونیستی، البته با استناد به خاطرات خود او و پاره‌ای اسناد دیگر، این تلاش حیدر عمواغلی را برای ایجاد اولین نطفه‌های انقلابی و تشکیل حزب در مشهد مورد تأیید قرار می‌دهند.

مثلاً عبدالحسین آگاهی می‌نویسد:

«... یکی از کسانی که در ایجاد سوسیال و دموکراسی در ایران نقش فعالی داشته است، حیدر عمواغلی است که بعدها از بنیان حزب کمونیست ایران گردید... قبل از انقلاب در یازده ماهی که در خراسان می‌زیسته، سعی و تلاش زیادی برای تشکیل يك حزب سیاسی بکار برده است. او هم‌فکرانی نیز نظیر مشهدی ابراهیم میلانی کارگر گیلز ساز پیدامی‌کند. اما در اوایل کار توفیق زیادی در تشکیل يك حزب سیاسی حاصل نمی‌کند. حیدرخان بعداً باتهران رابطه پیدا می‌کند و بالاخره به تهران می‌آید، او به تشکیل يك «حوزه خصوصی» مرکب از هفت نفر موفق می‌شود، که بتدریج بصورت «حوزه عمومی» توسعه می‌یابد و...»^۲.

ولی فراموش نکنیم که شادروان کسروی تأکید می‌کند که حیدر عمواغلی هنگام ورود بمشهد بیست سال بیشتر نداشته، اما «... سپس عمو

۱ - مجله یادگار - ص ۶۸

۲ - مجله دنیا - سال سوم - شماره ۲ - ص ۱۶

اغلی از آنجا بتهران آمده در کارخانه برق اینجا بکار می‌پردازد و چون شورش مشروطه پدید می‌آید، یکی از هواداران آن می‌گردد.»
و بدین ترتیب گرایش حیدر عمواغلی را بامور انقلابی، پس از پیدایش جنبش مشروطه و آغاز تماس او با کوشندگان تهران می‌داند.
حیدر عمو اغلی خود درباره ورودش بتهران و شروع فعالیتش در پایتخت چنین نوشته است:

«... پس از آنکه وارد طهران شدم، بعد از چند ماه در ماشینخانه مستخدم شده بدین ملاحظه با جمیع صنعتکاران طهران آشنا شدم. چون مقصود عمده من آشنا شدن بامردم و شناختن آنها بود، لهذا از اداره ماشینخانه استعفا کرده در تجارتخانه روسی حمل و نقل ایران مستخدم شدم و بدین جهت بااغلی از تجار و غیره آشنا گردیدم. پس از یک سال اشتغال در آن اداره، استعفا نموده در اداره چراغ برق حاج حسین آقا امین‌الضرب مستخدم شدم که کارهای الکتریسته عموماً تحت اختیار من و سرکشی بامور آن بعهد من محول بود.

در این سه اداره که مستخدم شده بودم، با خیلی اشخاص آشنائی پیدا کرده بعضی از آنها را لایق دیده، پاره‌ای مذاکرات در میان می‌آوردم. فقط چیزی که بآنها می‌گفتم این بود که دولت باید قانونی را دارا باشد که آن قانون را منتخبین ملت بمشورت برای مملکت داری وضع کرده باشند، که سلطان و وزراء و حکام دارای اختیارات و اقتدارات محدود باشند، که هر چه دلخواه آنهاست نتوانند مجری دارند.

در این موقع راهی با بعضی علما پیدا کرده بودم. اهالی طهران بواسطه عکس انداختن مسیونوز رئیس گمرکات در لباس آخوندی، بهانه‌ای بدست آورده تبعید او را می‌خواستند. کم کم ماده غلیظ‌تر شده مردم می‌گفتند که ما عدالت و عدالتخانه می‌خواهیم...»^۱

در این زمان که نهضت آزادی می‌رفت تا باوج خود برسد و بصدور فرمان مشروطیت منجر شود، ماجرای مسیونوز که حیدر عمواغلی نیز بدان اشاره کرده است، حرکت مردم را تسریع بیشتری بخشید.

این ماجرا که در تاریخ مشروطه و سایر کتب تاریخی به تفصیل آمده است، یکی از انگیزه‌های اصلی هیجان مردم تهران بود. ولی چون خارج از بحث ماست، مختصراً اشاره می‌کنیم که: مسیونوز بلژیکی با پنج تن از همشهریان خود در اواخر سال ۱۳۲۰ بخدمت دولت ایران درآمد و ریاست گمرک منصوب شد. سال بعد وزیر پست و تلگراف، خزانه‌دار کل، رئیس اداره تذکره و عضو شورای دولتی شد. در همین ایام بود که مردم تهران عکسی از او در لباس آخوندی بدست آوردند. این عکس که نوعی اهانت بروحانیت تلقی شده بود، خشم مردم را برانگیخت تا آنجا که طی قیامی همگانی عزل او را خواستار شدند.

اینک دیگر حیدر عمواعلی باجنبش و حرکت مردم درآمخته است و باتوجه به سوابق ذهنی و روحیه انقلابی در صف مقدم مبارزات مردم قرار می‌گیرد:

«... پس از تفصیلات مسجد جمعه و رفتن بحضرت معصومه قم، اول کسانی که سفارت انگلیس متحصن شدند طلاب مدرسه سپهسالار بودند، که هر یک را پنج هزار دینار پول داده سفارت فرستادم. چون مشغول سیم‌کشی چراغ برق بمسجد سپهسالار بودند و من هم برای سرکشی با آنجا می‌رفتم، لهذا باطلاب صحبت کرده موفق شدم.

پس از آنکه اجتماع زیادی در سفارت انگلیس از هر طبقه مردم جمع شدند، مظفرالدین‌شاه ناچار شد که خواهش ملت را اجابت کند. از طرف ملت چند فقره پیشنهاد شده بود که یکی از آنها دست‌خط مشروطیت ایران و افتتاح مجلس شورای ملی بود. یک فقره مراجعت علما از قم، فقره دیگری عزل عین‌الدوله صدر اعظم بود. پس از مراجعت علما از قم مظفرالدین‌شاه دستخطی درباب مشروطیت داد که بعضی نواقص داشت. اشخاصی که با ما هم عقیده بودند از خارج شدن مردم از سفارتخانه مانع شده آن فرمان را قبول نکردند، تا اینکه شاه مطابق میل و پیشنهاد ملت - یعنی مجتبعین سفارت - فرمان مشروطیت را امضاء نمود.

از آنجائی که متحصنین سفارت مطلقاً اطلاعی از وضع مشروطیت

نداشته و ترتیب آنرا مسبوق نبودند، فلینذا هیئت‌ی از عالمان مملکت همیشه دستورالعملهای باطنی خودشان را بآنها تلقین می نمودند، که من هم جز آن هیئت مشغول کار بودم. می توانم بگویم که اغلب دستورها از خانواده مرحوم صنیع الدوله بیرون می آمد...»^۱

باز میان رهبران و مسئولان مختلف کشورها
مؤتمری در بارهٔ حضور میانگین ایجاد شد
این مؤثر که هر دو طرف تأثیر خوبی را
فقط در اقتصاد داشتند. در تاریخ ۱۹۷۳ میلادی
علاوه بر مذاکرهٔ خود و مذاکرهٔ بین
از میان می‌آید. اما در هر دو طرف
می‌بیند و آن کمیته‌ها در سال ۱۹۷۳ میلادی
تعمیر و توسعهٔ آن را در نظر می‌گیرد.
در کلان و جامع که در هر دو طرف
در این باره با هم توافق می‌کنند و هر دو طرف
آزادی می‌خواهند و توافق می‌کنند.
چون هر دو طرف در هر دو طرف
خواهان می‌باشند و توافق می‌کنند
توافق می‌کنند و هر دو طرف
چون در هر دو طرف توافق می‌کنند
روز و شب از هر دو طرف توافق می‌کنند
توافق می‌کنند و هر دو طرف

بخش سوم

کمیته‌های ترور و تخریب

بمب ساز و
بمب انداز

در میان رهبران و نامداران نهضت مشروطیت ایران دوتن از پاره‌ای خصوصیات بسیار شبیه یکدیگرند. این دونفر که هر دو از لحاظ قدرت رهبری، کاربری، قاطعیت و اعتقاد بشدت عمل، در تاریخ مشروطیت شهرت یافته‌اند، عبارتند از سردار پیرم خان و حیدرخان عمواغلی. این دونفر که هر دو از مهاجرین ماوراء قفقازند، در ویژگی دیگری نیز با یکدیگر شریک و سهیمند و آن تخصصشان در ساختن بمب و نارنجک و اعتقادشان به ترور و تخریب و از بین بردن مخالفان از این طریق است.

در شرح زندگی پیرم خان می‌خوانیم که چگونه وی پس از ورود به گیلان و ایجاد کوره آجرپزی، در آنجا تهیه بمب و نارنجک می‌پردازد و سرانجام نیز با همین سلاحها موفق به فتح ارك دولتی و حرکت نیروهای آزادی‌خواه به جانب پایتخت می‌شود.^۱

حیدر عمواغلی نیز بمحض استقرار آزادی و پیروزی مشروطه خواهان، در حالی که می‌دید دشمنان و عوامل استبداد، از هر سو در کمین نشسته‌اند و هر روز توطئه تازه‌ای علیه آزادی تدارك می‌بینند، قبل از هر چیز به تشکیل کمیته‌های مخفی و تهیه بمب و نارنجک دست می‌زنند و ایجاد ترور و وحشت در میان دشمنان آزادی را آغاز می‌کند.

نکته جالب دیگر از نظر تشابه پیرم خان و حیدر عمواغلی، عنوانی است که مردم زمان و تاریخ مشروطه باین دوسردار داده است. و چنانکه می‌دانیم سردار پیرم خان را «پیرم بمب‌انداز» و حیدر عمواغلی را «حیدرخان بمببست» یا «حیدرخان بمب‌ساز» می‌نامیدند و بدون شك منظور «مشهدی

۱ - رجوع شود به کتاب سردار پیرم خان - اثر نگارنده .

علی‌فراهانی ملایری « یا بروایتی «ادیب‌الممالک فراهانی، سراینده این بیت :

« چشم مست تو مگر پیرم بمب انداز است

یا ز ترکان صحیح‌النسب قفقاز است »

در مقدمه کتاب سردار پیرم خان نیز آمده است (پس از تاکید روی نام پیرم) از «ترکان صحیح‌النسب قفقاز» جز حیدر عمواغلی و یاران کمیته‌چی او، کسی دیگری نمی‌توانسته است باشد. یعنی افراد منحصر بفردی که در زمان خود، برای تشبیه با «آشوبگر»ی چشمان یار شهره و نمونه بوده‌اند.

و سرانجام بعنوان یک وجه تشابه دیگر از این دوسردار، باید از نظرات یکسانشان درباره رویدادهای مختلف یاد کرد. چنانکه وقتی در دوران استبداد صغیر آزادی سرکوب شده بود و تنها بانگ‌رئی ستارخان از سراسر ایران بگوش می‌رسید، که دیگر آزادگان را بیاری می‌طلبید، صدای پیرم خان سردار، نخستین بانگی بود، که این دعوت را لبیک گفت. چنانکه در صفحات بعد خواهیم دید، در این مورد نیز، حیدر عمواغلی برخلاف سران دیگر جنبش در تهران، که تقریباً پراکنده و بی‌اثر شده بودند، عقیده داشت که باید بهر قیمتی شده ستارخان را یاری داد.

شادروان کسروی نیز، هنگامی که می‌خواهد از کردانی، شهامت و قدرت رهبری پیرم‌خان سردار سخن بگوید، او را تنها با دو نفر هم طراز می‌بیند: ستارخان سردار ملی و حیدرخان عمواغلی و جالب اینکه حیدرخان را در تیزی‌نی و دور اندیشی می‌ستاید، که یکی از ویژگی‌های فرماندهان و رهبران نامدار تاریخ است :

«... دلیرانی، یا بهتر گویم، گردانی، که در شورش آزادی خواهی پدید آمدند و بنام گردیدند، از ستارخان و باقرخان و حیدر عمواغلی و معز السلطان و خود یفرم‌خان و دیگران، اگر بخواهیم به سنجشی میان آنان پردازیم و برای هر یکی جایگاهی نشان دهیم، باید ستارخان را یکم و این مرد را دوم شمرده و سپس دیگران را بیاوریم. این مرد در دلیری

وجنگ آزموذگی بهستارخان تردیک ودر بازچشمی وبلنداندیشی با حیدر خان هم پایه می بود ...»^۱

اگر چه در تهران و بسیاری ایالات دیگر کمیته های شرکت در کمیته ها.. متعددی برای دفاع از آزادی، انتخاب نمایندگان و بطور کلی استقرار کامل مشروطیت تشکیل شده بود، ولی در این میان تعداد کمیته های فعال بسیار اندک بود. حوادث بعدی نشان داد که تنها انجمن های سری و کمیته های مخفی توانستند کاری از پیش ببرند و با اقدامات خود رزمندگان انقلاب را یاری کنند. حیدر عمواغلی در خاطرات خویش به تشکیل این حوزه ها و انجمن ها اشاراتی دارد که در جای خود خواهد آمد. اما در آن زمان، تاهنگامی که نخستین انفجارها و ترورها اتفاق نیافتاده بود، هنوز مردم براهمیت کار این کمیته ها واقف نبودند. اقداماتی که به ترور اتابک و سوء قصد به محمدعلی شاه انجامید و تازه در این هنگام بود که مطالب بسیار و اغلب اغراق آمیزی درباره کمیته های سری بر سر زبان ها افتاد. از آنجا که فعالیت های حیدر عمواغلی در تهران قبل از هر چیز به این کمیته ها مربوط می شود، لازم است که در این باره توضیحات بیشتری داده شود.

خوشبختانه در این باره سند منحصر بفرد و منتشر نشده ای در اختیار ماست. این سند بیست و دو صفحه ای تقریرات مرحوم آقا شیخ محسن نجم آبادی درباره حیدر عمواغلی و تشکیل کمیته های سری است، که در زمان حیاتش توسط خود او تقریر و باخط آقای عبدالحسین نوائی تحریر شده است.

اگر چه صفحات ۷ و ۸ و ۹ این یادداشت ها افتاده است، ولی همین صفحات موجود نیز نظر ما را تأمین می کند و روشنگر حقایق بسیاری است. اشاره باین نکته نیز لازم به نظر می رسد که چون دنباله یادداشت های مرحوم نجم آبادی در اواسط صفحه شش، به صورت جمله ای ناقص، ناتمام

۱ - تاریخ مشروطه ایران - جلد دوم - تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان - ص ۵۲۲

مانده ، ولی از اول صفحه ده دنباله مطلب با جمله ای کامل شروع شده که سر آغاز مطلب است ، با احتمال قریب به یقین می توان گفت که اصولاً صفحات ۷ و ۸ و ۹ یادداشت ها تقریر و یا لااقل تحریر نشده ، منتها سه صفحه سفید بین صفحات ۶ و ۱۰ گذاشته شده است ، تا احتمالاً در فرصتی دیگر نگاشته شود .

تقریرات آقا شیخ محسن نجم آبادی درباره تشکیل کمیته های سری مخصوصاً « کمیته بین الطلوعین » که سحر گاهان تشکیل می شده و بهمین جهت نیز چنین نامی بدان داده اند ، فعالیت های کمیته و بعداً پیوستن حیدر عموغلی باین کمیته بقلم آقای نوائی چنین آغاز می شود :

« دوران کودکی من مصادف بود با آخرین سال های حیات مرحوم شیخ هادی نجم آبادی جد بزرگوارم . اخلاق و رفتار وی راهمه می دانستند و می شناختند . افکار آزادی وی با وضع روز تطبیق نمی کرد ، بهمین جهت وی همیشه از حکومت مطلقه اظهار نفرت می کرد و در خیال حکومتی بطرز جمهوریته بود . این افکار در ماهم اثر کرد و بر روی همین سنخیت با آزادی خواهان و روشن فکران و کسانی که از وضع روز ناراضی بودند آشنا شدم . دامنه آزادی خواهی بتدریج توسعه می یافت ، تا به فکر ایجاد حکومت ملی افتادیم . برای تامین این منظور و پیدا کردن مردم شروع شب نامه نویسی کردم و از طرف دیگر با هزاران مشکلات موجود مبارزه کرده کتب توقیف شده ملکم و روزنامه معروف اورا پراکنده می کردیم و همچنین کتب میرزا آقاخان را .

بالاخره مشروطیت ایران بترتیبی که در کتب نوشته شده استقرار یافت و مردم در انجمن های متعدد و مختلف در طهران اسم نوشتند و برای تحکیم آزادی و حفظ مشروطیت یکدل شدند . یکی از آن انجمن ها انجمن بین الطلوعین بود که سحر گاهان تشکیل می شد و وقتی ختم می شد که هنوز مردم از خانه بیرون نیامده بودند . اعضای این انجمن عبارت بودند از : محمود پهلوی (محمود محمود) ، احمد استوار ، علی قلی خان ف (علاء السلطان) ، میرزا حسین خان ارجمند ، خان شوکت . ولی این نفر اخیر در اواخر شرکت نکرد و حتی ماهانه انجمن را هم نداد . این انجمن

ایجاد قرائنخانه‌ای کرد و کتاب و مجله‌ای از هر طرف فراهم آورد و به منظور بیدار کردن مردم در دسترس همه قرار داد. ماهانه انجمن برای هر فرد ۵ تومان برای ائانه و یک یادو تومان برای مخارج بود. یکی از دوستان نزدیک من میرزا جهانگیرخان شهید بود. یک روز بمن گفت که جوان ترك تبریزی آمده و بسیار آزاده فکر و مطلع است، باید او را ترویج کنیم. من در لحظه اول تردید کردم، و میرزا جهانگیرخان گفت: شما کتاب «تحقیق در احوال ایران کنونی» را بخوانید، تا بدرجه مطالعه وی بی‌بیرید. این کتاب را تقی‌زاده در هنگام اقامت در بیروت ۱۳۲۲ نوشته بود و ابتدا در روزنامه حکمت در مصر، سپس بصورت کتاب در تبریز منتشر شد. پس از این اظهارات میل شدید بدیدن سید و معرفی وی در من ایجاد شد. در صورتی که هیچگونه توقعی در بین نبود و صرفاً برای همکاری با وی در راه مشروطیت بود، ورنه من خود از راه گاو داری امرار معاش می‌نمودم و اگر شوق به آزادی نبود، هیچگونه احتیاجی به فعالیت‌های غیر از کار خود نداشتم. پس از شروع انجمن‌ها بکار، یک روز آقا شیخ مهدی نجم‌آبادی عموی من گفت: شما امروز در انجمنی که در خانه ما منعقد می‌شود حاضر باشید. من دعوت عمو را پذیرفته بدانجا رفتم. اشخاصی که در آنجا بودند، عبارت بودند از، شیخ محمد بروجردی، حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، ظهیر السلطان پسر ظهیر الدوله، میرزا محمود خان پرورش و آن سید آذربایجانی که بنام تقی‌زاده شهرت فراوان یافته بود. در این مجلس من با تقی‌زاده آشنا شدم.

در این جلسه صحبت از آمدن اتابک بود به ایران. حاج میرزا یحیی بعنوان مخالف صحبت کرد و ظهیر السلطان که از عمال اتابک بود بعنوان موافقت. اصرار در وجوب آمدن اتابک بود. تقی‌زاده چون وضع مجلس را چنین دید و منظور را حس کرد، چون مخالف جدی امین السلطان بود، کمی وقت را بهانه کرد از جلسه خارج شد و مجلس سری بهم خورد. من نیز دیگر در آن جلسه شرکت نکرده طفره رفتم. شیخ محمد و پرورش پرسیدند چرا نیامدید...؟ گفتم: من آمدن اتابک را مضر می‌دانم. بالاخره

مقدماتی جور شد و اتابك بتهران آمد و در صحنه سیاست ، مردفاسد با هوش توانست و کلا را با خود هم آواز کند. و هفتاد هزار تومان نیز بین بعضی از وکلا تقسیم کرد، تا با او در هنگام طرح قرض مجددی از روس هم کاری و موافقت نماید .

این جریانات از نظر آزادی خواهان دور نبود و بهمین جهت از او می ترسیدند که مبدا با این دسیسه ها و تحریکات اساس مشروطه را برافکند و باین وضع جدید مخالفت ورزد . بهمین جهت در جلسه سری دیگری که در منزل مرحوم پرورش تشکیل شد ، اعضای آن انجمن گفتند : باید از اتابك پرسید که آیا با مشروطه موافق هستید یا خیر ... ؟ و برای این منظور دو نفر یعنی من (نجم آبادی) و شیخ محمد بروجرودی انتخاب شدند و هر دو نیز معمم بودیم . من (نجم آبادی) گفتم : قرآنی را که همیشه همراه دارم به اتابك می دهم که پشت آن بنویسد ، تا دیگر نتواند مخالفت کند و اگر مخالفت کرد بریمان شکنی و سوء نیت او دلیل بارز باشد. این بحث و پرسش از شخصی مثل اتابك بسیار کردگانه بنظر می آید، ولی در آن روزگار ، ما بکلی بی تجربه بودیم و جزایمان با آزادی چیزی نمی دانستیم . دو نفر بتوسط ظهیر السلطان ، بنامش بحضور اتابك برسیم . اول شب رفتیم در کوچه میرشکار ، محل بانك ملی فعلی که خانه شهری اتابك بود. اتابك در آن خانه نبود، بلکه به پارک خود رفته بود و سپرده بود که اگر آمدند بمن تلفن کنید. بوی تلفن کردند، وعده کرد که خواهام آمد. خیلی از شب گذشته بود که اتابك بخانه بازگشت و پس از سلام و تعارف گفت: آقایان که مرا می شناسند و حاجت به معرفی نیست خوب است آقایان هم خود را معرفی کنند. من گفتم : ما از طرف انجمن ماموریم که از شما سئوالی بکنیم که آیا با اساس مشروطیت همراه هستی یا نه ؟ و اگر همراهی دارید پشت این قرآن بنویسید.

اتابك در جواب گفت: من با مشروطه همراهم و قانونی هم برای اصلاح مملکت نوشته بودم که شاه (مظفرالدین شاه) دلتنگ شده مرا تبعید کرد راجع به نوشتن پشت قرآن چون می ترسم که مبدا محمدعلی

شاه شما را فرستاده باشد، از چنین اقدامی خودداری می‌کنم. من برخاسته دست شیخ محمد را گرفته راه افتادم و به اتابك گفتم: «مرحمت زیاد» اتابك صدا کرد: ظهیرالسلطان ... دوید من و شیخ محمد را بر گردانده گفت: (آخر اتابك است که صدا می‌کند.) ما را بر گرداند. اتابك: گفت: شام باهم بخوریم. من از ترس مسموم شدن، از خوردن شام ابا کردم. اتابك که چنین دید دست در کیسه کرد. من گفتم: چه می‌خواهید بکنید...؟ گفت: حال که شام نمی‌خورید، من می‌خواهم نیازی به آقایان بکنم .. من گفتم: ما از آنان که شما تصور می‌کنید نیستیم. شما خیال می‌کنید همه پولکی هستند؟

فعالیت ما هر روز ادامه داشت. يك روز در یکی از انجمن‌ها که مرحوم میرزا جهانگیر خان و مرحوم میرزا داودخان علی‌آبادی انجمن داشتند، و غرضشان ایجاد تشکیلاتی بود برای قبضه کردن فعالیت تمام انجمن‌ها. میرزا جهانگیر خان بمن گفت: با شما کاری دارم. گفتم: چیست؟ گفت: يك قفقازی در طهران هست که می‌خواهم شما را با او آشنا کنم، فردا صبح بیایید تا نزد او برویم. صبح حسب الوعدہ رفتم و جهانگیر خان مرا معرفی کرد. طرف جوانی بود بلندبالا و لاغر اندام، بنام «حیدرخان». پس از معرفی، جهانگیر خان به وی گفت: هر کاری دارید می‌توانید بایشان رجوع کنید.

قبل از این وقایع در چند شب پیش خواب دیده بودم که در باغی در هاونی چیزی می‌گوید. کسی با او گفت که می‌خواهند بمب درست کنند. این خواب بزودی تعبیر شد و حیدرخان که در صدد تهیه بمب بود از من طلب همکاری نمود.

کم کم حیدرخان نسبت بمن مطمئن‌تر می‌شد حتی وقتی پرسید که بین کامران میرزا چه وقت از خانه بیرون می‌آید، تا او را در کوچه پست کوچه باخنجر بکشیم. اما من چون این کار را زیاد منطقی نمی‌دیدم، او را منصرف کردم. ارتباط من کماکان با انجمن بین‌الطلوعین برقرار بود. انجمن بین‌الطلوعین، اعضای آن اسداله‌خان ابوالفتح‌زاده، داودخان

علی آبادی ، سید محمد کمره‌ئی ، سید عبدالرحیم خلخالی ، سید جلیل اردبیلی ، میرزا سلیمان خان میکده ، حاج میرزا ابراهیم تبریزی ، حکیم-الملك ، شیخ غلامحسین (برادران آقای محمد مهدی منصور) مشکوفا-المالك ، حسین آقای پرویز ، میرزا محمد نجات ، تقی زاده ، میرزا قاسم خان صور ، رکن‌الملك برادر حکیم‌الملك ومن بودند.

حیدرخان از همه بیشتر فعالیت می کرد. وی از باکو وعده‌ای تروریست خواست که بطهران آمدند ، ولی احتیاطاً کسی را با کسی آشنا نمی کرد و آنان را متفرق و ناشناس نگه می داشت و آنان را بشکل سید و ملادر آورده ، عمامه و قبا و عبا به آنان می پوشانید . من بسیار مورد اطمینان وی بودم و هر روز ناهار با وی می خوردم و پس از صرف ناهار که همراهان او یا برای استراحت ، یا برای کار متفرق می شدند ، در اطاق خصوصی با من صحبت می کرد. يك روز از من پرسید به نظر شما از اتابك و علاءالدوله و کامران میرزا کدام يك واجب القتل تر است ...؟ بدیهی است اتابك فعالیتش بیشتر بضرر مردم بود تا آن دو نفر دیگر . زیرا وی سخت مشغول فعالیت بود و افراد مختلف را چه در درون مجلس ، چه از خارج با خود همراه نموده ، یا الاقل از مخالفین خود جدا می کرد . مثلاً يك روز میرزا ابراهیم خان منشی سفارت فرانسه را ملیون و ادار کردند که نطق کنند. وی بالای ستونی رفته ، راجع به حقوق ملت صحبت کرد و از جمله گفت که پادشاه انگلیس مشروطه خواه نیست ، این ملت انگلیس است که طالب مشروطه است. فردای آن روز اتابك پستی باماھی سیصد تومان برای میرزا ابراهیم خان ترتیب داد و خطیب مشروطیت هم دیگر نطقی ننمود ...»

تقریرات مرحوم آقا شیخ محسن نجم آبادی در اینجا پایان نمی رسد ، بلکه می پردازد به ماجرای کشته شدن اتابك ، که در جای خود خواهد آمد. و چون قبل از این حادثه ، حوادث دیگری از طرف کمیته های سری و مخصوصاً بدست شخص حیدر عمواعلی اتفاق افتاده که انعکاسی وسیع داشت ، بشرح آن حوادث می پردازیم :

نخستین انفجار
حیدر عمواغلی با آشنائی که با امور مکانیکی و
الکتریسیته داشت خیلی زود با کار بمب‌سازی نیز آشنا

شد و به تشکیل کمیته‌های ترور و دهشت‌پرداخت. چون
شاید از پیش می‌دانست که حتی پس از صدور فرمان مشروطیت نیز خطر
استبداد از میان نرفته است و اگر این بار عوامل استبداد تسلط یابند، به
مراتب خطرناکتر، خون‌خوارتر و کینه‌توزتر خواهند بود و بهمین جهت
باید با شدت عمل و خشونت با آنان روبرو شد:

«... حیدرخان بمب ساختن را بلد بود، برق‌فایش هم یاد داده بود.
در چندین جا، در مواقع حساس از این هنر بمب‌سازی استفاده شد، که
تعیین‌کننده سرنوشت جنگ بود...»^۱.

اهمیت کار حیدر عمواغلی بیشتر از آن جهت بود، که اعمال وی
کاملاً تازگی داشت و بهمین جهت عکس‌العمل‌های بسیار تند و موثری
ایجاد می‌کرد:

«... تا آن تاریخ استعمال مواد منفجره دستی مانند بمب و نارنجک
در ایران مرسوم نبود. حیدرخان با معلومات کافی که در این زمینه داشت
فکر ساختن بمب‌های دستی و استفاده از آنها، برای از میان برداشتن سران
ارتجاع، با بمب در دستگاه آنان افتاد.

نخستین بمبی که او ساخت در منزل علاءالدوله معروف به وزیر
مخصوص محمدعلیشاه منفجر شد و در دل مستبدین دلهره‌ای ایجاد کرد.
سپس بدستور و تحت نظارت او نقشه قتل اتابک صدر اعظم مرتجع وقت
بودیه مبارز شهید، عباس آقا تبریزی بمرحله اجرا درآمد...»^۲

با این مقدمات، بار دیگر بخاطرات خود حیدر عمواغلی باز می‌گردیم،
تا چگونگی فعالیت‌های او را پس از صدور فرمان مشروطیت و شرح
تشکیل کمیته‌ها و بقول او «حوزه»‌ها را از زبان خودش بشنویم:
«... زمان انتخاب و کلا رسید. جهد کاملی داشتیم که اشخاص عالم

۱ - مجله دنیا - سخنرانی علی امیرخیزی در جلسه یادبود نودمین سال تولد حیدر
عمواغلی - مجله دنیا - سال ۱۱ - شماره ۴ - ص ۹۱
۲ - روزنامه شجاعت (سوی آینده) - شماره ۹ - ۱۴ مرداد ۱۳۳۲

برای وکالت انتخاب شوند. يك حوزه غیر منظمی که از خوبان اهل بازار تشکیل داده شده بود که مواقع لازمه بالضروره جمع شده و شور می نمودند. سعی کردیم که آنها را تحت يك اصولی آورده منظم نماییم و باین نقشه موفق شده دو قسم حوزه تشکیل شد. یکی حوزه خصوصی که عبارت از هفت نفر بود، دیگری حوزه عمومی که اشخاص زیاد از خوبان اهل بازار در آنجا عضویت داشتند.

و کلاً انتخاب شدند. رفته رفته انجمن ها تشکیل شدند، که تمام ترتیبات سابقه ما بهم خورده و هر کس در انجمنی عضویت پیدا کرده حوزه عمومی ما از هم پاشید. پس از آن می ماندم و همان هفت نفر حوزه خصوصی که با فرقه اجتماعيون عاميون کارگری روسیه نیز رابطه داشتیم. پس از آنکه با فرقه اجتماعيون عاميون روسیه اطلاع داده شد که در تهران فرقه اجتماعيون عاميون تشکیل داده شده و هت، از آنجا بشخص من نوشتند که لازمه دستور العمل بشعبه مسلمان ها و ایرانی ها در قفقاز داده شده است و شما شعبه آنرا در طهران افتتاح کرده، معاً با آنها کار کنید.

چند نفر از وکلا که با فرقه اجتماعيون عاميون مسلمان های قفقازیه رابطه داشتند با هم ارتباطی پیدا کرده معاً کار می کردیم، تا اینکه در يك جلسه پس از شور زیاد قرار بر آن شد که برای ترسانیدن مستبدین (که در آن زمان باسم انجمن خدمت حوزه ای تشکیل داده و با محمد علی میرزا ارتباط باطنی داشته و برای تخریب اساس مشروطیت کار می کردند) يك بمبی بخانه وزیر مخصوص انداخته شود.

چند نفر از فدائی های باکو که در طهران بودند مأمور این خدمت شدند. اما از عهده اجرای آن بر نیامده، بمب را در در خانه وزیر مخصوص گذاشته فرار کرده بودند. چون مستبدین از مشاهده آن متنبه نشده باز مشغول فساد و شرارت بودند، لذا رای داده شد که شب بمبی بخانه علاء - الدوله انداخته شود که صدای آن بگوش اهالی برسد.

مقصود از این مسئله فقط ترسانیدن مستبدین بود و پس، باین جهت

شب ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۲۵ من تنها در پی این مأموریت برخاسته تقریباً هفت ساعت از شب گذشته بمب بزرگی را که همراه داشتم در درخانه علاءالدوله ترکانیده ، بطرف باغ وحش حرکت کردم . شب بسیار تاریک بود ، دو نفر سرباز از جلو پست‌خانه بدنبال من آمدند . دو نفر دیگر از بالای یعنی از روبروی من . من از پیاده رو خیابان می‌رفتم که این چهار نفر بهم ملحق شده بدنبال من افتادند . نقشه من بر آن بود که از کوچه میرزا علی اکبر خان ناظم الاطباء خود را بدیوار عقبی یا شمالی حیاط کارخانه چراغ برق برسانم . چون تیر قطور و بلندی در حیاط کارخانه نصب بود که سیم‌های چراغ برق در بالای آن وصل بود و من قبل از وقت طناب محکمی بآن بسته و سر طناب را از بالای دیوار شمالی حیاط کارخانه رد کرده بطرف کوچه انداخته بودم ، که هنگام مراجعت از کار آن طناب را گرفته بیالای دیواری که تقریباً چهار ذرع ارتفاع داشت رسانیده و از طرف دیگر همان تیر را گرفته داخل حیاط بشوم .

وقتی که نزدیک کوچه میرزا علی اکبر خان رسیدم ، محض اینکه تعاقب کنندگان عقب مرا رها کرده برگردند ، برگشته چند تیر هفت تیر برای آنها خالی کردم . آنها فرار کرده ، من جلو رفتم . سر خیابان لختیها که رسیدم پلایس پیرمردی سرش را از رختخواب بیرون آورده ، گفت : کی هستی ؟ چه خبر است ؟ ... من فقط در جوابش گفتم : خفه شو ، بگیر بخواب . پلیس گفت : چشم اطاعت دارم ... وفوری سر رازیر لحاف پاره خود کرد و خوابید .

سر کوچه میرزا علی اکبر خان رسیده ، بآن کوچه پیچیدم . سنگ زیادی بدور من جمع شده از حرکت مرا مانع آمده بی اندازه پارس می‌کردند و من بهر شکلی بود آنها را دور کرده جلو می‌رفتم . در این بین چند نفر قزاق از عقب من آمده نسبت بمن بنای شلیک و تیر اندازی را گذاشتند . چون شب بسیار تاریک بود لهذا نمی‌توانستند مرا ببینند فقط بهوای پارس سگها تیر خالی می‌کردند .

چون در پشت حیاط کارخانه تقریباً وصل بآن خانه یکی از صاحب

منصبان قزاقخانه موسوم بمحمد باقرخان میرپنچ که حالیه امیر تومان است واقع شده لذا قزاقها از آنجا بیرون آمده مرا دنبال کرده بودند. بخانه میرزاعلی اکبرخان نرسیده کوچه تنگی است که بدست چپ یابطرف مشرق می رود، که من میبایست از آن کوچه عبور کرده خود را بطنابی که سابقاً ذکر آن شد برسانم. از شدت پارس سگها وازدیاد آنها چند قدمی از آن کوچه تخطی کرده جلو رفتم، بعد مجدداً برگشته داخل کوچه شدم و ضمناً گلوله تفنگ قزاقها هم مثل باران شدید از بالای سرو اطراف من می گذشت. بهر ترتیبی بود خودم را بطناب مذکور در فوق رسانیده طناب را گرفته بالا جستم. دراین حین سگی از عقب پای مرا گرفت که من بیک لگد محکمی آنرا ازخود دور کردم که تکه دهنه شلوار من از عقب سر بدهان او ماند، ولی آسیبی پیا وارد نشد.

باکمال چستی وچالاکی بالای دیوار رسیده فوری بواسطه تیر سابقه الذکر از طرف دیگر سرازیر شده داخل حیاط کارخانه شدم. همه در خواب بودند، سایر اطاقها بسته و مقفل بود، فقط جائی که من می توانستم تاصبح در آنجا بوده و کسی از حال من واقف نشود آهنگر خانه بود، که زمین آن بسیار مرطوبی و هیچوقت آفتاب را بخود ندیده بود. من وارد آهنگر خانه شده جائی را بی رطوبت نیافتم که بتوانم قدری در آنجا بنشینم، لهذا تا صبح سرپا ایستاده و از رطوبت زمین آنجا درد روماتیزم پیاهای من عارض شد.

اتفاق مختصری که در آنجا در خیال من پیش آمد، این بود که صدای پائی در شیروانی سقف آهنگرخانه بگوشم رسید خیال کردم که تعاقب کنندگان از ترتیبات من درست ملتفت شده اینست که پیام آهنگرخانه آمده اند. لهذا هفت تیر خود را بدست گرفتم بیرون آمدم که مدافعه کنم و ضمناً صدای پا در بالای آهنهای شیروانی تند و سریعتر بگوش می رسید، ولی پس از آنکه بیرون آمدم هرچه تفحص کردم سایه بزرگی که قابل اعتنا باشد ندیدم. بعد ملتفت شدم که صدای پا از گربه ای بوده است که در بالا جست و خیز کرده می پریده و می دویده است. اطمینان حاصل کرده

مجدداً داخل آهنگر خانه شدم .

تزدیک طلوع آفتاب شد دربان را صدا کردم. گفتم که در را باز کن! دربان از بودن من در آنجا که تمام درها بسته و مقل بودند زیاده از حد در تعجب و توحش شده، پرسید که: در مقل بود، شما از کجا و کی وارد اینجا شده اید...؟ من جواب دادم: چون کار لازم فوری در اینجا داشتم آمدم، هر چه در را کوییدم تو بیدار نشدی. ناچار شدم که بزحمت زیاد از این دیوار بالا بیایم. حالا زود باش در را باز کن که می خواهم بروم. دربان در را باز کرد و من از آنجا خارج شده مستقیماً بمنزل مدیرالصنایع آمدم که بخوابم. همین که برای خواب حاضر شدم دفعتاً در را با کمال عجله کوییدند. بازخیال خود تصور کردم که از کار من اطلاعی کامل حاصل کرده در پی من آمده اند. هفت تیر را برداشته حاضر مدافعه شدم. زیرا بنا نبود که کسی بآنجا بیاید. بعد معلوم شد که کوبنده در و نفر یهودی بودند که می خواستند اشیاء کهنه و قدیم خریداری نمایند. در را محکم بسته روی تخت دراز کشیده بخواب رفتم.

چون در یوم ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۲۵ در مدرسه صدر، اجتماعی از طلاب و اهالی بود که می بایست من هم بآنجا بروم، لهذا بعد از ظهر بآن طرف حرکت کرده وارد مدرسه شدم. حاجی خان خیاط هم در آنجا بود و بمحض دیدن من بدون ملاحظه در حضور جمعی بطور شوخی گفت: باز این چه بساطی است که فراهم آورده، دیشب در خانه علاءالدوله بمب انداخته اید...؟ من از این حرف او خنده ای کرده دست وی را گرفته فشار دادم که ساکت بشود.

طرف عصر که اجتماع متفرق شد، با حاجی خان بطرف خیابان لاله زار آمدم که ببینیم واقعه دیشب چه تأثیراتی در افکار مردم داده است. بلی این مسئله تأثیرات فوق العاده در مردم داده است. حتی اروپائی های مقیم طهران نیز عقیده پیدا کرده و می گفتند که ایران دیگر ایران سابق نیست. دیگر ملت بحقوق خود واقف شده حق گرفته شد. از دولت را بخوبی نگاهداری خواهند کرد!

بدین ترتیب يك جریان جدید در حرکت انقلابی جامعه ایران بوجود آمد. و انفجار آن بمب، عکس العمل آمیخته با بهت و حیرت و دربارہ ای موارد با تحسین و خوشایند مردم روبرو شد.

چنانکه در صفحات پیشین و مخصوصاً در یادداشتهای خود حیدر عمواعلی دیدیم، وی ضمن شرح چگونگی پرتاب بمب بخانه علاءالدوله، لزوم اعمال خشونت بار را تاکید می کند.

در صفحات بعدی حین یادداشتها که متأسفانه ناگهانی و قبل از حادثه سوء قصد با تابلک قطع شده، به تدارک مقدمات سوء قصد و رهبری آن از جانب خود اعتراف می کند.

با همه اینها مجله دنیا که مدعی است با اسناد و مدارک موثقی دسترسی داشته، از قول خود حیدر عمواعلی می نویسد:

«... من مخالف با عمل ترور بودم، ولی...»^۱.

که چون مربوط به توطئه سوء قصد علیه محمدعلی شاه است، در بخش های بعدی درباره آن سخن خواهیم گفت.

بخش چهارم

ترور اتابك [امين السلطان]

کشتار در خوی و انتقام در تهران ... بی شک ، ترور اتابک از پسر و صداترین رویداد - های نخستین دوران مشروطیت بود.

میرزا علی اصغر خان اتابک ، که محمد علی شاه اورا برای برانداختن اساس مشروطه از اروپا خواسته و بصدرات عظمی رسانده بود، می کوشد تا با حیل و نیرنگ و روش های خاص خود مشروطه را براندازد. او از یک سو با راه انداختن ماجرای «مشروطه» و «مشروع» - یعنی بوجود آوردن اختلاف بین «آزادی» و «مذهب» و حمایت از شیخ فضل اله نوری و دارو دسته او - مخالفت با خواست های بست نشینان در پایتخت (حضرت عبدالعظیم) و دشمنی و کینه توزی با آزادی خواهان ایالات - مخصوصاً آذربایجان - علناً با مشروطه و مشروطه خواهان دشمنی می کرد و از سوی دیگر ، از طرق سیاسی و دیپلماتیک و توطئه های پنهانی می کوشید بین خود مشروطه خواهان و در میان نمایندگان مجلس اختلاف بیاندازد و از این راه نیز سودجویی کند.

اندیشه برکناری وقتل اتابک نخست از آذربایجان ریشه گرفت. بدین معنی که وقتی مجاهدان خوی پس از خونریزی های اقبال السلطنه و کردان ، در خوی و اطراف آن ، به تلگراف خانه ریخته و متن تلگراف اتابک را به اقبال السلطنه بدست آوردند و دانستند که این خونریزی ها نه فقط با تحریکات ، بلکه با دستور خود اتابک بوده است ، جنبش بزرگی را علیه او آغاز کردند.

سرانجام ، پس از اینکه درخواستها و استمدادهایشان بجائی نرسید،

لایحه‌های متعددی نوشته بچاپ رسانیدند و در آنها از اتابك (یا چنانکه در لایحه نامیده شده از امین‌السلطان) بعنوان «خائن‌السلطان» نام بردند. مجاهدان خوی ضمن استمداد از انجمن تبریز از آنان خواستند: «ملت را به هیجان آورده، بایک انقلاب وجود نص امین‌السلطان را از این خاک دور کنند» و در پایان لایحه تاکید کردند: «... اگر چنانکه این دفعه هم از همت عالی و هیجان کافی تبریز امین‌السلطان را از وظیفه خود معزول نکردند، آن وقت در دفع نص وجود او بناگراری خواهد شد...»^۱ بنا بنوشته شادروان کسروی این عکس‌العمل شدید، زائیده افکار میرزا جعفر زنجانی و همراهان او بود که از قفقاز آمده و کمیته خوی را تشکیل داده بودند.

بدینسان کمیته خوی، برای اولین بار - پس از اینکه بارها بر کناری اتابك را خواستار شده بودند - به موضوع «دفع نص وجود» او اشاره می‌کند. اما روز یکشنبه نهم شهریور که انجمن ایالتی آذربایجان بهمین منظور تشکیل جلسه داده بود، و نمایندگان گرم گفتگو بودند... «... در این گرما گرم ناگهان فراش تلگراف‌خانه باطاق درآمده، نامه‌ای که (گویا) رئیس تلگراف بمیرزا آقا اسپهانی نوشته بود، بدست او داد. نوشته نامه این بود:

«فدایت شوم. امشب^۲ کاریک طرفی شد یارو (اتابك) از حیات‌عاری شده بزل ابدی نایل گردید». دانسته شد اتابك مرده یا کشته شده و از این آگاهی همگی یکه خوردند و دیگر جایی برای گفتگو باز نماند. سپس تلگراف‌های دیگر رسیده دانسته شد، آنچه که خویبان می‌خواستند، عباس آقانام صراف تبریزی، از یگراه بسیار بهتری انجام داده است.»^۳

بهر حال هرچه بود، طرح نقشه ترور اتابك توسط حیدر عمواغلی و اجرای آن بدست یکی از اعضای کمیته سری، رعب و هراس فراوانی در میان عوامل استبداد ایجاد کرد و نام حیدر عمواغلی و کمیته‌های سری

۱ - تاریخ مشروطه - کسروی - ص ۴۴۲ - ۴۴۳

۲ - سحر آذربایجان شب گذشته را «امشب» خوانند. (کسروی)

۳ - تاریخ مشروطه - کسروی - ص ۴۴۳ - ۴۴۴

را بیش از پیش بر سر زبانها انداخت، تا آنجا که مطالب عراق آمیز و افسانه واری در این باره انتشار یافت.

ماجرای کشته شدن اتابک چنین است که: روز یکشنبه هشتم شهریور ۱۲۸۶ (۲۱ رجب ۱۳۲۵ ق) اتابک در مجلس حضور می‌یابد، تادریاره اقدامات خود به نمایندگان توضیح دهد.

اوپس از مبالغی دروغ و نیرنگ مبنی بر اینکه «... برای این حاضر در مجلس شدیم که خاطر آقایان و کلارا از مراتب مستحضر داریم و دستخطی هم صادر شد تا کید در اجرای قوانین مشروطیت و اتمام قانون اساسی و سایر قوانین که انشاءالله آقایان و کلا اقدامات مجدانه نمایند و تاکید می‌کنیم که قانون اساسی را زودتر تمام کنند» جلسه را پایان داده، تادوساعت از شب رفته در عمارت بالائی بهارستان با نمایندگان بصر فچای و کشیدن چیق و قلیان می‌پردازد...

«... اتابک با شیرین زبانی و نیرنگسازي نمایندگان را فریفته بادل شاد و روی گشاده می‌گفت و می‌شنید و می‌خندید و هیچ نمی‌دانست که آخرین ساعت زندگی را بر می‌برد و زمانش تاهنگامی است که در آنجا نشسته است.

چون چایی و قلیان بیایان رسید، اتابک با آقای بهبهانی بیائین آمدند و دست بدست هم داده و گفتگو کنان راه افتاده تا بیرون در بهارستان رسیدند. و در آنجا گدائی از آقای بهبهانی پول خواست و او باین پرداخت، دوسه گامی جدا افتاد. ولی اتابک که هم چنان گام بر می‌داشت و چشم بسوی درشکه خود می‌داشت که نزدیک بیاید، ناگهان جوانی از جلو در آمد و باشلول که در دستش می‌بود، سه تیر بیایی باو نواخت که هر سه کارگر افتاد. تیری نیز بیای سیدی از تماشاچیان خورده او را زخمی ساخت.

اتابک بزمین افتاد و جوان زننده چون خواست بگریزد، سربازی از نگهبانان در مجلس او را دنبال کرد. جوان، زخمی نیز باورده، ولی از

سراسیمگی یا چون میدان را بخود تنگ می دید، تیری هم بروی خود تپتی کرد که بمغزش رسید و در زمان افتاد و جان داد.

اتابک اندک جانی داشت، چون او را در درشگه گزارده خواستند بخانه اش برند، تاپک ربع دیگر او نیز درگذشت.

اتابک را بخانه اش رسانیدند که بشویند و در سفیده بپیچند و برای زیرخاک رفتن بقم فرستند. ولی جوان کشته همچنان بروی زمین ماند و کسی او را نمی شناخت تا پولیس رخت هایش را کند و بجستجو پرداخت و از جیبش کارتی درآمد که در آن چنین می نوشت:

«عباس آقا صراف آذربایجانی - عضو انجمن نمره ۴۱ - فدائی ملت».

پس شناخته گردید که جوانی بیست و دو ساله از مردم تبریز و پدرش حاجی محمد و خود عباس آقا نام می داشته و در تهران بصرفای می پرداخته و در بازار بسیاری او را می شناخته اند. کشته او را بحیاط بهارستان آورده بروی خاک انداختند، که یک روز یابشتر در آنجا ماند و چون چنانکه خواهیم نوشت، در آغاز کار مجلس و بسیاری از مردم تهران کار او را بنیک نمی داشتند و کسانی را که آشنا یا دوست او می شناختند اداره شهربانی دنبال می کرد، جنازه جوان جانفشان بروی خاک می ماند و کسی نزدیک نمی توانست بیاید، تا شهربانی پس از انجام جستجوهایش با خواری بسیار او را از زمین برداشته بگورستان فرستاد ...

می بایست دانست که درباره کشتن اتابک سخنان بیهوده ای بسیار گفته اند. هنوز هستند کسانی که می گویند اتابک را یحیی میرزا زد و برای اینکه دیگری را بد نام گرداند، یک تیری نیز به عباس آقازده او را برانداخت. یا می گویند عباس آقا را پس از کشتن اتابک حیدر عمواعلی زد، که زنده نماند و راز کار بیرون نیفتد. و یا می گویند دستور کشتن اتابک را محمد علی میرزا داد، چون این در نهان خواهان مشروطه می بود ولی اینها پندارهایی است که از روی دلخواه و برای خود نمایی بافته اند. در این باره آگاهی درستی در دست نیست و آنچه

ما از جستجو بدست آورده ایم اینست که در پایین می نویسیم :
اتابک چنانکه از رفتارش پیدا شد ، پا فشاری به برانداختن مشروطه
می نمود و راستی آنست که بیشتر نمایندگان را تباه گردانیده ، نیروی
مجلس را از دستش گرفته بود . این به بسیاری از آزادی خواهان سخت
می افتاد و این بود آرزوی کشتن او را می کشیدند ...^۱ شاد روان
کسروی که مطالب بالا از تاریخ مشروطه او نقل شد ، پس از این شرح
با جملات زیر :

« ... در این هنگام در تهران يك مرد آزادی خواه می زیست که
خود جوان ، ولی بسیار دلیر و کاردان می بود ، و ... به معرفی «حیدر
عمو اغلی» می پردازد ، که چون در بخش نخست و در شرح حال قهرمان
داستان ما آمده است ، از تکرار آن چشم می پوشیم و ماجرای ترور اتابک
را دنبال می کنیم :

« ... هر چه هست این حیدر عمو اغلی کشتن اتابک را بگردن می -
گیرد و چنین می گویند که تقی زاده هم آگاهی می داشته و برای این کار
عباس آقا را که جوان خون گرم غیرتمندی می بود ، بر می گیرند و
دستور کار را می دهد و آنروز که عباس آقا تیرانداخت حیدر عمو اغلی
خود در جلو بهارستان می بوده و می گویند برای کمک به عباس آقا ریگ
به چشم سربازان می باشید . ولی دانسته نیست تا چه اندازه راست است .
آن «انجمن نمره ۴۱» که در کارت جیب عباس آقا یاد شده چیزی يك
نام نبوده . ما با همه جستجو از چنان انجمنی آگاهی نیافته ایم . این نام
مایه ترس هزاران کسان گردید و صدها کسان دعوی بهم بستگی با آن
انجمن نمودند ، با این حال بنیادی نداشت .

يك چیزی که می باید در پایان گفتار بیفزاییم این است که انگلیسیان
چون اتابک را افزار دست سیاست روس می شناختند ، از او آزرده می بودند
و باشد که کشته شدن او را آرزو می نمودند و به دستگیری آقای تقی زاده
از پیش آگاهی می داشتند . هر چه هست پس از کشته شدن او که در

روزنامه‌های اروپا گفتار های فراوانی نوشتند، در روزنامه های انگلیس بیشتر از دیگر روزنامه‌ها نوشته شد و يك چیز شگفت‌تر جمله هایی است که حبل‌المتین کلکته از روزنامه «ویلز» ترجمه کرده است. و ما اینک آنها را می‌آوریم:

«انجمن سری مجاهدین قفقاز و آذربایجان خیلی قوت گرفته، عده رسمی اعضای آن به هشتاد و شش هزار و یکصد و پنجاه رسیده و عده سری آنها به شش هزار و سیصد. بر حسب قرعه از انجمن سری سیصد و هفت نفر انتخاب شده‌اند که نگران حرکات یکصد و سی و دو تن از مستبدین باشند و هر يك راحکمی سربه‌مهر در دست است که به موقع خود باز نموده مطابق دستور العمل او رفتار نمایند. تصویر تمام قد عباس آقا را بزرگ نموده در یکی از زوایای انجمن سری گذارده و چهارچوبه دو تصویر را که به نمره یکی زیادتر و دیگری پائین‌تر از عباس آقا می‌باشد خالی گذارده‌اند.»

نمی‌دانیم روزنامه نویس انگلیسی این گزاره‌ها را از کجا آورده است؟

درجایی که به گفته خود او این انجمن نهانی می‌بوده این همه آگاهی‌ها را با نام و نشان و رقم‌های ریز از کجا پیدا کرده؟ .. اگر بگوئیم ساختگی است و تنها برای خوشآیند خوانندگان نوشته شده، آن هم از يك روزنامه اروپایی دور است. می‌باید گفت يك رازی در این جا هست. این را هم بنویسیم که چون حیدر عمواغلی بهم بستگی با کمیته قفقاز می‌داشت، دور نیست که این دستور را از آنجا گرفته باشد. و آنچه این را استوار می‌گرداند جمله‌های لایحه مجاهدان خوی می‌باشد که در پیش آوردیم و در آن چنین می‌نویسد:

«اگر چنانکه این دفعه هم از همت عالی و هیجان کافی تبریز امین‌السلطان را از وظیفه خود معزول نکردند، آنوقت در دفع نفس وجود او بناگراری خواهد شد، زیرا چنانکه گفتیم این سخن از آن مبرزاجعفر زنجانی بوده که فرستاده کمیته قفقاز می‌بود، و از این

پیداست که کمیته اندیشه کشتن اتابک را دنبال می کرده است...»^۱

نظرهای
گوناگون

همانطور که در روایت شادروان کسروی نیز اشاره شده بود، درباره ترور اتابک اظهار نظرهای متفاوت و متضاد بسیار است. اما آنچه مسلم است نقش اصلی و اساسی حیدر عمواغلی در این ماجراست و اینکه پس از کشتن اتابک نام حیدر عمواغلی که تا آن زمان فقط برای گروهی از سران کمیته‌ها و آشنایان وی شناخته شده بود، بر سر زبان‌ها افتاد و نامدتها نام «حیدر خان برقی» لرزه بر اندام عوامل استبداد می‌افکند.

بدیهی است در شرایط زمانی آن روز، در حالت انتقالی تبدیل حکومت از استبداد به مشروطه، با توجه به تعداد کثیرانچمن‌ها، و کمیته‌ها، احزاب و فرقه‌های خلق‌الساعه، با وجود اختلافات، کینه‌توزیها، توطئه‌ها و تحریکات گوناگون، در صورت وقوع چنین حادثه مهمی، بازاریاها داغ میشود و هر گروه و دسته‌ای می‌کوشد از آن به نفع خود بهره بگیرد، یا آنرا بود گروه و دسته‌ای که بدان وابسته است مورد تفسیر قرار دهد. طبعاً ضعف و کمبود وسایل ارتباط جمعی، آنهم در کشوری که از دیرباز مردم آن شایعه را بیشتر از واقعیت می‌پذیرفته‌اند، بدامن‌زدن این شایعات و دادن سیمای چندگونه به واقعه، اثری انکارناپذیر داشته است. تا آنجا که از ضوابط مآخذ گوناگون و حتی متضاد استنباط میشود، باید دخالت مستقیم انگلیسها یا عوامل آنها را در این واقعه همانقدر مردود دانست که ترور اتابک را بدست خود حیدر عمواغلی و یا کشته شدن عباس آقا را بدست او... وجود تنها مدرک، یعنی کارت عضویتی که عنوان «فدائی ملت» داشته است، نشان میدهد که طرح ترور قبلاً در کمیته‌ای بررسی و تدوین شده، و کمیته‌چی‌ها قصد بهره‌برداری تبلیغاتی از آنرا داشته‌اند.

با توجه به اینکه پس از مرگ عباس آقا از جیب او علاوه بر کارت عضویت، وسایل انتحار و خودکشی نیز بدست آمد، میتوان کشته شدن او

رابدست حیدر عمواغلی یا دیگران نفی کرد.

ادوارد براون می‌نویسد که: «از جیبش دو کپسول استرکینن و یک پارچه سنگ دوزخ بیرون آمد» و این مطالب که در تقریرات آقاشیخ محسن نجم‌آبادی نیز تایید شده است، حکایت از تصمیم عباس آقابه‌خود-کشی، پس از انجام سوء قصد و در صورت بروز خطر و دستگیری می‌کند. مطالب دیگر، خودکشی «حسن آقا» برادر عباس آقا است، که ظاهرأ از شدت احساسات افراطی، تعادل روانی خود را از دست داده و همواره فریاد می‌کشیده است «چرا چنین ماموریتی را بمن محول نکردند؟» و سرانجام نیز دست بانتحار می‌زند.

موضوع آگاهی یا دخالت انگلیسها، از این سوء قصد و مخصوصاً حرفهائی که درباره تقی‌زاده و نقش وی در این حادثه بر زبان می‌آمد، نمیتواند پایه و اساس درستی داشته باشد. با توجه باسناد و مدارک و شواهد و ضوابط گوناگون باید طرح توطئه سوء قصد و اجرای آنرا فقط و فقط به حیدر عمواغلی و کمیته سری او نسبت داد:

«... اکنون که سخن باینجا رسید از ذکر این نکته غفلت نکنیم که توطئه قتل اتابک فقط و فقط زیر سر حیدر عمواغلی بود و چنانکه نوشته‌اند آقای تقی‌زاده در آن دست نداشته و ایشان وقتی اطلاع یافته‌اند که عمل واقع شده بود، و همه مردم از آن مطلع شده بودند. درست است که آقای تقی‌زاده از بزرگترین مخالفین اتابک بوده و از روز حرکت او از فرنگ بقصد طهران، با او مخالفت می‌کرده و حیدر عمواغلی هم که در این نماینده انقلابی تبریز بنظر تحسین و ارادت می‌نگریسته نفرت خود را از اتابک ابراز داشته و شاید هم جمله همیشگی خود را که «باید دفع کرد» در این مورد هم گفته باشد، ولی از توطئه قتل، آقای تقی‌زاده اطلاع نداشته و اتفاقاً ایشان آن شب براهنمائی شرف‌الدوله و کیل اعیان تبریز برای ملاقات سعدالدوله که در آن هنگام با اتابک مخالفت می‌ورزید، به‌مراهی مرحوم حاج میرزا ابراهیم آقابنابر تقاضای سعدالدوله رفته بود و میعاد آنان در خانه میرزا حسین‌خان منشی سفارت اطریش بود و در

بازگشت از این ملاقات سیاسی و ورود بمنزل میرزا قاسم خان سورا سرافیل در سرچشمه بود که معظم له از قتل اتابک اطلاع حاصل کرد^۱. اما دخالت آقای تقی زاده همان روزها هم میان مردم شایع بود، بطوری که در موقع یک ناهار مجلس، ناصر الملک آهسته بایشان گفت: احتیاط کنید می گویند بدستور شما بوده ...»^۲.

متأسفانه یادداشتهای خود حیدر عمو اغلی درست در سر آغاز ماجرای اتابک ناتمام می ماند. اما یادداشت ها و مآخذ پراکنده دیگری درست است که تا حدود زیادی روشنگر واقعیات و مؤید نظری است که در این باره ایراز کردیم.

حیدرخان پس از شرح پرتاب بمب به خانه علاءالدوله و چگونگی فرار هیجان انگیز خویش می نویسد که چگونه بمیان مردم رفته و انعکاس عظیم و هیجان انگیز حادثه را دیده و با گوش خود شنیده است که مردم می گویند: «ایران دیگر ایران سابق نیست. دیگر ملت بحقوق خود واقف شده، حق گرفته شده از دولت را بخوبی نگاهداری خواهند کرد» اما پس از مدت کوتاهی وقتی می بیند که مردم چه زود این واقعه را که اولین انفجار مهم در ایران بود، از یاد بردند و مستبدین برفشار و ناروایی های خود نسبت بمشروطه نوپا افزودند، بفکر دیگری می افتد ...

«... تقریباً یک ماه که از این واقعه گذشت، تمام آن اثرات از نظر مردم محو شد و مستبدین بیش از پیش بفساد خود افزوده مشغول کار بودند. و ضمناً میرزا علی اصغر خان اتابک که محمدعلی میرزا او را مخصوصاً برای انهدام اساس مشروطیت از فرنگ بایران آورده بود، هفتاد نفر از وکلای پارلمان را بدادن پول و وعده وغیره طرفدار و حامی خود قرار داده و آنچه میل داشت با کثرت آراء از پیش می برد.

خیانت های سابقه میرزا علی اصغر خان ابدأ منظور نظر نبوده، مجدداً شروع بخیانت های پی در پی کرده، اتصالاً بدون آنی استراحت در کار انهدام اساس مشروطیت بود. چنانچه شیخ فضل الله مجتهد را نیز پول داده

۱- از اظهارات شفاهی تقی زاده به نویسنده مقاله (مجله یادگار)

۲- ورقی از تاریخ مشروطه. مجله یادگار - سال پنجم - شماره اول و دوم - ۴۸

تحریک کرده با جمعی هواخواهانش بحضرت عبدالعظیم فرستاد و آن غائله را برپا نمود.

حوزه مخفی اجتماعيون عاميون طهران که مرحوم حاجی ملک المتکلمين و آقا سید جمال واعظ نیز در آن حوزه عضویت داشتند، اعدام اتابک را رای داده به « کمیته مجری » حکم اعدام اتابک را فرستادند. کمیته مجری هم حکم را به هیئت مدهش که عبارت از دوازده نفر « تروریست » تقسیم به سه جوقه چهار نفری و در تحت ریاست من بودند، فرستادند. کمیسیون مخصوص از برای تعیین اسلحه، یعنی اینکه ترور یا بمب بشود یا با اسلحه دیگر، منعقد گردید. پس از مشورت زیاد تعیین اسلحه شد و با کثرت آراء بمب و اسلحه دیگر را صلاح ندیده، بنا شد که بار و لور این کار انجام پذیرد. در هیئت مدهش قرعه کشیده شد، بنام عباس آقا بیرون آمد. دو نفر هم برای او محافظ قرار داده شد. چندین دفعه بقیطر به عمارت ییلاقی اتابک در شمیران رفته، که من هم با آنها بودم و ممکن نشد که انجام پذیرد.

خبر داده شد که فردا ۲۲ رجب^۱ اتابک پیارلمان خواهد آمد. روز جمعه ۲۱ من و عباس آقا و میرزا علی اکبر و حسن آقا برادر عباس آقا بحمام رفتیم. فردا پیارلمان رفته بلیطی برای عباس آقا گرفته شد، که در جزء تماشاچیان پیارلمان رفت. ولی در حیاط و در مجلس راه رفته صحبت می کردیم. دو ساعت و نیم از شب اتابک بیرون آمده با سید عبدالله مجتهد صحبت کنان بطرف در می آمدند. تقریباً شش قدم بدرمانده سیدی برای تظلم سید عبدالله رانگاهداشت، ولی اتابک جلو آمد، در حالیکه چندین لاله در جلوی می آوردند. همینکه دو قدم و نیم...

بدبختانه این قسمت از سرگذشت حیدرخان که تقریباً تقریر خود اوست، بهمین جاناتمام گذاشته، یا نسخه ای که در دست ماست، ناتمام است.^۳

۱ و ۲ - تاریخها اشتباه است، باید فردا ۲۱ رجب و « روز شنبه ۲۰ » باشد. چون جلسه تاریخی مجلس که در پایان آن - تب هنگام - اتابک به قتل رسید، روز یکشنبه هفتم شهریور (۲۱ رجب ۱۳۲۵) تشکیل شده بود. ۳ - عبدالحسین نوائی - غلط های مشهور تاریخی - مجله یادگار - سال سوم - شماره ۴ - ص ۴۹

اگر این یادداشتهای فقط چند سطر دیگر - و شاید حتی يك سطر - ادامه می‌یافت، بی‌شک می‌توانست روشنگر حقایق بسیاری باشد.

«... بقیه تقریر مرحوم حیدرخان عمواغلی راجع باحوال خود، بخط مرحوم منشی زاده که تا لحظه قتل اتابك ادامه می‌یابد، همانست که ما آنرا نقل کرده‌ایم و جای بسیار افسوس است که این داستان شیرین و پرفایده بهمین جا ختم می‌شود و ما درست ندانستیم که بقیه آنرا هم مرحوم منشی زاده نوشته بوده، یا اینکه آنچه بدست ما رسیده است، تمام آن تقریر است.»^۱

اما همین یادداشتهای ناتمام، بخوبی ثابت می‌کند که حیدر عمواغلی در لحظه سوء قصد حاضر و ناظر بوده و چون گزارش دهنده‌ای دقیق، شرح واقعه را تا لحظه‌ای قبل از شلیک گلوله‌ها دیده و ثبت کرده است. حال چرا دنباله ماجرا نوشته نشده و یا نوشته شده، ولی بعدها از میان رفته، مطلبی است که بر ما پوشیده است. ولی از نقل کننده همین مطالب، یادداشتهای پراکنده و متفرقه دیگری نیز در دست است که تأیید کننده حضور حیدر عمواغلی در محل سوء قصد و بحث مورد نظر ماست.

آقای عبدالحسین نوائی^۲ که نسخه خطی این یادداشتهای پراکنده را در اختیار دارد و بنا به گفته خود او متعلق به آقا محسن نجم آبادی است، آنها را در اختیار نگارنده نهادند و مانیز این یادداشت‌های متفرقه را - بدون اظهار نظر اضافی - یکی پس از دیگری در زیر می‌آوریم:

«... روزیکه اتابك کشته شد، صنیع الدوله گفته بود: من این پسر^۳ چراغ برقی را اینجا دیدم. اینجاها می‌گشت...»

«... خود حیدرخان گفته بود که چون بر اثر دوندگی پاهای من خاکی شده بود هنگام رسیدن بخانه کفش‌ها را پاك کردم. در همین بین عمادالکتاب آمد و بخیال خود خبر قتل اتابك را داد. من گفتم عجب! من

۱- مجله یادگار - سال سوم - شماره ۵ - ص ۷۴ - ۷۵
 ۲- از آقای عبدالحسین نوائی که این یادداشتهای و بسیاری مطالب دیگر را در اختیار نگارنده قرار دادند، صمیمانه سپاسگزار می‌شوم.

مدتی است از منزل بیرون نرفته‌ام و خبر ندارم...»

«... از همسایگان عباس آقا پرسیدند، گفت: گاهی می‌دیدم صدای تیر می‌آمد. دیدیم که از پشت بام تخته‌ای گذاشته و تیر خالی می‌کنند و قصد دارد هر هفت تیر را بیک نقطه بزند. وقتی یکی پس و پیش می‌شد، می‌گفت: اولمدی...»

«... حیدر خان او (عباس) را فرستاد بقیصریه که وضع منزل اتابک را از نزدیک ببیند، سرباز و قزاقی هست یانه...؟ که شب بفرستند و شکمش را پاره کنند. اختلاف دولت با خرده مالکان ملک (کمرشته) بهانه شده. این ده متعلق به خرده مالکان بود. در زمان مشروطه آن را خالصه دانستند، تقاضای مالیات کردند، مالکین گفتند که معاملات ملکی است نه خالصه. این اختلاف بهانه شده، آنرا حمل بر زور گوئی ناصر الملک وزیر مالیه دانستند. متظلمین که عباس آقا جزء آنها بود، زور گوئی وزیر مالیه را بهانه کرده نامه مهر شده‌ای به تر داتابک بردند. عباس آقا در آن روز گفت: عریضه‌ای دارم. فرمانفرما هم آنجا بود. تا نهار شد. اتابک و هفت هشت نفر بودند. فرمانفرما تعارف می‌کرد، اتابک گفت: پذیرائی کنید. او هم تعارف می‌کرد. عباس گفت: عرض دارم.

اتابک گفت: بگوئید میرزا سید عبدالله منشی بیاید. و گفت: شرحی بنویسید به ناصر الملک. عباس آقا اطراف خانه را دید. هفت هشت چادر که نظامی‌ها در آنها بودند، دید...»

مجموعه این شواهد ثابت می‌کنند که توطئه سوء قصد در «کمیته سری» که رهبری آن با حیدر عموغلی بوده، طراحی شده و به دست عباس آقا صرف تبریزی به مرحله اجرا گذاشته شده است. با همه اینها بازار شایعات و اظهار نظر های متفاوت و گاه عجیب و غریب درباره این حادثه همچنان رواج داشت. تا آنجا که دنباله آن به سال‌های بعد نیز کشیده شد و بسیاری از این شایعات، پای خود را به صفحات تاریخ نیز

کشانیدند .

به عنوان مثال ، از نظر و اعتقاد حاج مخبر السلطنه هدایت می توان یاد کرد، که اگرچه خود یکی از صاحب نظران و دارای علم و اطلاع پیرامون رویداد های این دوران است، درباره ترور اتابک نظری کاملاً متفاوت و متضاد با مورخان و پژوهشگران دیگر دارد. وی پس از انتشار ماجرای ترور اتابک و یادداشت های حیدر عمو اغلی، طی نامه ای به مجله یادگار - که زیر عنوان « غلطهای مشهور تاریخی - قاتل حقیقی میرزا علی اصغر خان اتابک » در سال ۱۳۲۵ چاپ شده است - چنین می نویسد:

« ... از جمله وفیات قتل اتابک را دیدم. بلی مشهور بود که اتابک را از طرف ملیون عباس آقا نامی زد. این قول را شهرت دادند، لکن دروغ بود. بنده همه جا همراه بودم. به خصوص مجلس که بسیار خوب برگزار شد و پس از مجلس مدتی اتابک و سید عبدالله و بعضی و کلا، من جمله تقی زاده حاضر بودند. صحبت های خوب شده، دستخطی که صبح شبیه از محمد علی شاه گرفته شد، با اصلاحات به خط خودش تزد من است. در موقعی که شرفیاب شدیم گفت: آمده اید دستخط عزل مرا بگیرید.؟

باری برای قتل اتابک دبیر السلطان و مقتدر نظام و صنیع حضرت و موقر مامور بودند. به مجلس هم که صحبت خصوصی می شد وارد شدند. سعدالدوله هم به منزل میرزا حسین خان منشی سفارت اطریش آمده بود و در راه قیطری دو سه جا مامورینی بودند که اگر در مجلس موفق نشوند، در راه اتابک را بزنند. گلوله که در دهن عباس آقا خورده بود، اهل بصیرت گفتند که خودش تزد است. در آن جنجال که کسی بکسی نبود، عباس آقا چه داعی داشت خودش را بزنند...؟ اینها استحضانات است. آنچه تردید ندارد اقرار محمد علی شاه است در عدلیه به روایت آقای اورنگ. من یک دور کره با اتابک سفر کردم . عقاید اول و آخر او را میدانم. بلاشبهه اتابک فدای مجلس شد و آنچه مشهور است صحت ندارد. در آن اوقات مرکز ملت انجمن آذربایجان بود و رئیس انجمن تقی زاده. از آن دستخط و صحبت های در مجلس علنی و پس از آن در مجلس خصوصی

تقی زاده کمال رضایت را داشت. بیش از این زحمت نمی‌دهم بین خود و خدا مطلب همین است و غیر از این نیست. مهدیقلی هدایت ۲۸ ر ۲۵»^۱ گفتنی است، که مجله یادگار نیز باین نامه پاسخ داده و ضمن نقل قسمتی از یادداشت های حیدر عمواغلی که مربوط به توطئه سوء قصد علیه اتابک است، نظرات دیگری را نیز در این باره عرضه داشته که باز بر ابهام ماجرای قتل اتابک می‌افزاید. این پاسخ را از آن نظر که حاوی اسناد و نظرات تازه‌ای است در اینجا عیناً نقل می‌کنیم:

« ماو البته خوانندگان یادگار هم مثل ما، از این عنایتی که جناب آقای حاج مخبر السلطنه مدظله در روشن کردن یکی از مبهمات تاریخ مشروطه ایران مبذول داشته‌اند، صمیمانه تشکر می‌کنیم و بسی تاسف می‌خوریم که معظم له با اینکه از هر کس بهتر از این موضوع و نظایر آن اطلاع دارند، چنانکه هنگام قتل اتابک در هیئت دولت او سمت وزارت عدلیه را داشتند، چرا به همین مختصر توضیح قناعت فرموده و تفصیل آن را که هر کس به دانستن آن تشنه است، کاملاً به دست نداده‌اند. امیدواریم که جناب آقای هدایت روزی فراغتی به دست بیاورند و حق این موضوع را چنانکه باید ادا و ابهامی را که در خصوص قتل اتابک باقی است مرتفع فرمایند. زیرا که موضوع قتل اتابک از مسائلی است که از همان موقع وقوع تاکنون مورد گفتگو ها شده و آن را بعضی به تحریک محمدعلی شاه و بعضی به توطئه مشروطه طلبان منسوب ساخته و غالباً مباشرت مستقیم عباس آقا را در این باب منکر شده‌اند.

آقای حاج میرزا حسنخان جابری انصاری در تاریخ اصفهان و ری - صفحه ۳۵۳ - در ذیل حوادث سال ۱۳۲۵ چنین می‌نویسند: محمدعلی شاه اتابک را از اروپا برای ریاست وزارت خواست. مشروطه چیان فهمیدند او به قوه تدبیر و سخاوت و اطلاع از کیفیات امراض و علاج که نبض ایران را به دست دارد، اساس را بر می‌گرداند. مهلتش ندادند و او را به تیر زدند و نسبتش را به عباس آقا دادند. حال عباس آقا هم در آن سبب بوده،

یاراست بود یا نبود و عباس آقا برای نجات اصحاب و محرکین خود کشتی کرد، یادگیری کشتش...؟ خدا آگاه است.

«نگارنده خود از جناب آقای غلامحسین خان صاحب اختیار شنیدم که گفتند چون به دستور محمد علی شاه اتابک از فرنگ احضار شدومن به استقبال او رفتم در برخورد اول سر بگوش من گذاشت و گفت: ما را برای کشتن از فرنگ احضار کرده اید...؟ بهر حال در اینکه محمد علی شاه از شنیدن خبر قتل اتابک باطنا مسرور شد و توانست که شغف بی اندازه خود را از این پیش آمد از خلوتیان خود پنهان دارد شکی نیست...»^۱

این مجله سپس به نقل آن قسمت از یادداشت های عموغلی که مربوط به قتل اتابک است، اما با کلمات «همینکه دو قدم ونیم...» ناتمام مانده است پرداخته و می نویسد:

«... بدیختانه این قسمت از سرگذشت حیدرخان که تقریر خود اوست، به همین جای ناتمام ختم می شود. نگارنده ندانستم که آیا او آن را هم چنین ناتمام گذاشته یا نسخه ای که در دست ماست ناتمام است. باری مشکل قتل اتابک با وجود توضیحاتی که گذشت، به عقیده ما همچنان باقی است و علل عمده این اشکال و ابهام یکی وقوع قتل اوست در تاریکی شب، به خصوص که از قرار مذکور عده ای نیز برای پی گم کردن، پس از رها شدن تیر خاک به آسمان می پاشیده اند تا کسی کسی را نشناسد. دیگر هم محمد علی شاه و هم عده ای از مشروطه خواهان طالب بر انداختن اتابک بودند. بنا بر این هیچ بعید نیست که در عین آنکه مشروطه خواهان می خواستند اتابک را بکشند، عمال محمد علی شاه هم در همین قصد بوده اند و یکی از دو طرف به مقصود خود رسیده و طرف دیگر این عمل را به خود بسته و کسی در آن هنگامه شلوغ نتوانسته باشد حقیقت را کامل در یابد...»^۲

اما همین مجله و نویسنده مطلب (آقای دکتر عبدالحسین نوائی) دو سال بعد در یک مقاله تکمیلی که بخشی از آن در صفحات پیشین همین بخش آمد، تأکید می کند «... اکنون که سخن به اینجا رسیده، از ذکر

۱ - مجله یادگار - سال سوم شماره ۴ - ص ۴۸ - ۴۹

۲ - مجله یادگار - سال سوم - شماره ۴ - ص ۵۱

این نکته غفلت نکنیم که توطئه قتل اتابک فقط و فقط زیر سر حیدر عمواعلی بود...»^۱

طبیعی بود که پس از این سوء قصد دولت و دستگاه‌های انتظامی شدت عمل نشان می‌دادند. این بود که حیدر عمواعلی و دیگر اعضای کمیته ناچار بودند برای مدتی دراختفای بیشتری بسر برند. مرحوم آقاشیخ محسن نجم‌آبادی که بخشی از تقریرات او را در صفحات پیشین دیدیم، ماجرای تماس حیدر عمواعلی و عباس آقا و همچنین پنهان شدن افراد کمیته - مخصوصاً حسن آقا برادر عباس آقا - را چنین نقل می‌کنند:

«... تاشب ۲۱ رجب که واقعه قتل اتابک پیش آمد، من عباس آقا را در خانه حیدر خان دیده بودم و سایر کسانی که به دیدن حیدر خان می‌آمدند، او را دیده بودند. اما چون حیدر خان هیچ وقت تصمیماتش را صریحاً به دیگری نمی‌گفت، به علاوه افراد زیر دست و فدائی خود را به یکدیگر نمی‌شناسانده هیچ کس نمی‌دانست که این جوان روزی بزرگترین فدکاری‌ها را کرده، - امین‌السلطان را از میان برمی‌دارد. شب واقعه هم کسی جز عباس آقا و برادرش حسن آقا و حیدر خان و آقا صادق طاهباز نبوده. شخص اخیر یکی از قفقازیانی بود که همه‌جا همراه حیدر خان بوده و همیشه اسلحه می‌بست.

فردای آنشب، من خواستم بروم بخانه حیدر خان در محله عربها ولی دیدم خانه در محاصره است. رفتم به جلومجلس، دیدم جنازه عباس آقا بر زمین افتاده. می‌گفتند که از جیبش کپسول زهر در آورده‌اند. من از آنجا باز گشتم و آمدم به خیابان ناصریه، نزدیک دکان شیخ حسن کتاب فروش. این نقطه معمولاً مرکز تجمع مابود. نزدیک کتابخانه بودم که دیدم برادر حیدر خان، عباس آقا، عبوراً آهسته گفت: یک نفر هست که شما باید پنهانش کنید. پرسیدم: چه وقت...؟ گفت: غروب همین جایباید برویم منزل حاجی خان خیاط.

غروب آن روز بر حسب وعده، عباس آقا برادر حیدر خان آمد. به اتفاق رفتیم منزل حاجی خان خیاط. جوان رشیدی را دیدم که در آنجاست. فهمیدم که این جوان حسن آقا برادر عباس آقا است. هیکل رشید این جوان طوری بود که کاملاً مورد توجه قرار می گرفت. و نمی شد او را پنهان کرد. من گفتم: فردا شب می آیم و شما را می برم. فردا رفتم منزل منشی زاده یک دست لباس صاحب منصبی برای شخص رشیدی از او خواستم. وی بدون هیچ گونه پرسش لباس را در بقیچه ای گذارده به من داد. من نیز آن را به خانه حاجی خان برده به حسن آقا پوشاندم و عازم شدم. اما قبل از خروج از خانه بوی گفتم که دوش بدوش من نیائید، بلکه من جلوتر به راه می افتم و شما بر اثر من بیائید. چه ممکن بود، همراهی صاحب منصب رشیدی مثل وی، با مرد معبی مثل من جلب توجه و شناسائی مردم را بنماید. از خانه حاجی خان تا منزل منشی زاده، نزدیک مقبره حاج شیخ هادی، سه بار درشکه را عوض کردند که مبادا پلیس و عمال دولت از درشکه چیزی رد آنان را به پرسند. حسن آقا یک هفته در منزل منشی زاده بود، و به تدریج سودای جنون بروی غلبه کرده، سروصدا و دیوانگی وی موجب ناراحتی منشی زاده را فراهم نمود. تا دوباره به من رجوع کرد. من فرستادم ازده کرشته علی شاه عوض که خویشان من در آنجا بودند، دانی من آمده حسن آقا را با لباس دهاتی چارواداری به کرشته فرستادند. یک هفته هم در آنجا بود، روزی به اتفاق حیدر خان به دیدن وی رفتیم. جنونش شدت یافته بود، می گفت: چرا اسم عباس آقا را روزنامه ها نوشتند مرا ننوشتند...؟ مرا هم به کشتن کسی مثل اقبال الدوله راهنمایی کنید. تا اسم مرا هم بنویسند. چون نگهداری او موجب سروصدائی شد. حیدر خان او را خرج راه داده به قزوین فرستاد. در قزوین خود را کشت و قبرش در شاهزاده حسین است. اینها مجموعه منابع و مأخذ و هم چنین روایات و اظهار نظر های مختلفی است که درباره ماجرای ترور اتابک به دست ما رسید است. از آن پس تا ششماه بعد که واقعه میدان توپخانه و سوء قصد به محمدعلی شاه اتفاق افتاد، فعالیت کمیته های سری و شخص حیدر عمو

اغلی انعکاس چندانی ندارد. ظاهراً چون از یکسو قتل اتابک تا حدود زیادی عوامل استبداد را مرعوب ساخته و از فشار خود کاسته بودند و از سوی دیگر اعضای کمیته ها به خاطر تعقیب عاملین سوء قصد از طرف مامورین، ناچار از تجدید سازمان و اختفای بیشتری بودند، فعالیت های علنی و پرسروصدا، برای مدتی کوتاه کاهش یافته بود.

بخش پنجم

سه قصه به محمد علی شاه

قلم بزرگ .. ۱
ماجرای بمباندازی و سوء قصد به محمد علی شاه، یکی از حساس‌ترین رویدادها و در حقیقت نقطه عطفی در تاریخ مشروطیت ایران است.

این حادثه هنگامی اتفاق افتاد، که به دنبال برخوردها و خونریزی‌های بسیار در تهران و شهرستان‌ها، اوضاع مملکت و حکومت فوق‌العاده حساس شده بود. عوامل استبداد که به گروهی از ملانمایان و اوباشان متکی بودند، هر روز در پایتخت آشوبی تازه برپا می‌کردند.

در میدان توپخانه استرداران، شتر داران، زنبور کچیان، فراشان توپچیان، غلامان کشیک‌خانه، سربازان فوج امیر بهادر و دیگران جمعیت کثیری را تشکیل داده بودند و محمد علی میرزا امیدوار بود که با دست آنان اساس مشروطه را براندازد.

از سوی دیگر، گروه‌های اوباش و ملانمایان با حملات خود به مجلس چنان وضعی به وجود آورده بودند، که نمایندگان شب و روز در مجلس مانده و گروهی انبوه از آزادی‌خواهان از مجلس و مسجد سپهسالار که محل انجمن‌ها بود، پاسداری می‌کردند.

این اوضاع آشفته بار دیگر پایه‌های لرزان مشروطیت را به مخاطره افکنده بود. تا اینکه سرانجام با تلاش آزادیخواهان، پایداری مجلس و فشاری که از انجمن‌های ایالات - مخصوصاً آذربایجان - به مرکز وارد می‌شد، باعث شد تا محمد علی شاه موقتاً سر تسلیم فرود آورده و گفتگوی آشتی شاه و مجلس را که چند تن از وزیران مطرح ساخته

بودند بپذیرد.

نتیجه این تسلیم، قسم خوردن محمد علی شاه به کلام اله مجید، مبنی بر پاسداری از اصول مشروطیت و هم چنین سوگندنامه معروف نمایندگان در همین زمینه بود.

برای اینکه بدانیم، قدرت و فشار آزادی خواهان و فعالیت کمیته های سری در این پیروزی تا چه حد مؤثر بوده و چه انگیزه ها و عواملی، محمد علی شاه مستبد و خود کامه را ناچار از سازش و تسلیم - ولو موقت - ساخته است، به تقریرات آقا شیخ محسن نجم آبادی، که دنباله آن را در بخش پیشین - تا پایان ماجرای ترور اتابک - ادامه دادیم، بازمی گردیم:

«... داستان میدان توپخانه که پیش آمد، يك باره سوء نیت محمد علی شاه را نسبت به آزادی و مشروطیت علنی ساخت و ملاهائی مانند سید علی یزدی و شیخ فضل الله، صنیع حضرت، مقتدر نظام در میدان توپخانه اجتماع کرده موجب زحمت کلی فراهم کردند. حیدرخان به فکر افتاد که با بمب جماعت آنان را متفرق کند.

برای این منظور از مرحوم میرزا علی اصغر خان مینائی استفاده کرده و قالب بمب را آن مرحوم درست کرد. برای ساختن بقیه قسمت های آن و آب کردن، منزل ابو الفتح زاده را در نظر گرفتند و چون آب کردن سرب مشکل بود، ابو الفتح زاده مرحوم با وجود سنگینی بدن در کار دمیدن کوره شرکت می کرد. و اما نتیجه کار آنان رضایت بخش نبود، چه هر بار که قالبی درست می کردند، منفذی پیدا می کرد. در صورتیکه می بایست قالب هیچگونه منفذ نداشته باشد. يك هفته بی نتیجه صرف شد، بالاخره حیدرخان گفت من خود باسیم بسته و جوش می دهم. ماده محترقه را حیدر خان بوسائلی که خود می دانست فراهم کرده بکمک من به قطعات کوچک تقسیم نموده در قالب ها قرار می دادیم و با اینکه باجوب کار می کردیم، اشتغال و اصطکاک ما با مواد سمی موجب مسمومیت ما شد، تا اینکه چند بمب بدین ترتیب درست شد، تا وقتی که جریان توپخانه برقرار بود، هر روز بمبی

را زیر عبا گرفته بمجلس می بردیم که اگر...»^۱

بدیهی است محمدعلی شاه با زیرکی و هوشیاری خاصی که داشت و با کمک عواملی که با پول خریداری کرده بود، کمابیش از این حوادث پشت پرده اطلاع داشت. او که هنوز خاطره انفجار بمب در خانه علاءالدوله و ترور اتابک را از یاد نبرده بود، حق داشت که از این حرکتهای پنهانی بیمناک باشد.

از سوی دیگر توطئه های او در تجهیز نیروهای او باش و ملانمایان کاملاً بزبان وی تمام شده بود. چه از یکسو سرانجام برسوائی گروههای مخالف آزادی و از سوی دیگر به تشکیل و تجمع ملیون در انجمن ها انجامیده بود.

آقا شیخ محسن نجم آبادی در این باره می گوید:

«... قضیه توپخانه سبب شد که ملیون بیدار شده و انجمن ها بسرو صدا آیند و هریک مقداری مسلح کرده بمسجد سپهسالار بفرستند و تعداد این موضوع را تا بهار آینده در کمیسیون نگهدارند و در عوض سفارت که بمجلس پیشنهاد قانون نظام ملی و ایجاد نیروی ملی نمودند. محمد علی شاه که وضع را چنین دید، از احتشام السلطنه خواسته بود که طرح این موضوع را تا بهار آینده در کمیسیون نگهدارند و در عوض سفارت لندن را باو وعده داده بود. اما این موضوع مکشوف شد و سر و صدای روزنامه ها بلند گردید و موجب قهر کردن احتشام السلطنه شد. و در همین موقع هم جراید و انجمنها قطعنامه ای منتشر کرده، بهمراهی جهانگیر خان یک نسخه از آن را بمنزل احتشام السلطنه بردند و بدین ترتیب ریاست مجلسی او خاتمه یافت. از جمله کسانی که بملیون کمک و افسی کردند، زرتشتیان بودند که افرادی از آنان مانند باب فریدون و جهانیان

۱ - چنانکه قبلاً نیز اشاره شد، متن خطی تقریرات آقا شیخ محسن نجم آبادی - به قلم آقای نوائی - در اینجا که صفحه ششم یادداشتهاست، بصورتی که در بالا آمد، در اواسط صفحه و با جمله ای ناقص ناتمام میماند. اما دنباله یادداشتها که از صفحه ۱۰ شروع میشود، چون از یک طرف جمله کامل و سرآغاز مطلب است و از طرف دیگر ادامه همان ماجرای میدان توپخانه و عکس العمل ملیون، باید گفت سه صفحه ای که ظاهراً از متن یادداشتها افتاده اصولاً نوشته شده است.

کمکهای مهمی از لحاظ اسلحه بملیون کردند و جهانیان دوازده تفنگ و رندل داد، که من در زیر عباي خود آنها را بتدریج برده تحویل مجاهدین می دادم.

البته عمال محمد علی شاه از این کمکها مستحضر شده بودند. بهمین جهت برای گرفتن انتقام و در ضمن برای ترساندن چشم سایرین يك شب از دیوار بخانه ارباب فریدون رفته با قمه بشکم او زدند و قمه را چندین بار در امعاء و احتشاء او حرکت دادند که دیگر امید بهبودش حاصل نشود. وقتی که فردای آن روز این خبر بمردم رسید، روزنامه ها محشر کردند و فریاد اعتراض بهمه جا رسید. چه ارباب گذشته از آنکه شخصاً مرد خوبی بود، چندین قبضه تفنگ پنج تیر بملیون داده بود. روزنامه ها سروصدا کرده از انجمنها کمک خواستند و انجمن ها هم مسلح شده شروع بداد و بیداد نمودند و بمسجد رفتند و نطقهای متعدد ایراد شد و بیشتر در اطراف عدم امنیت و اینکه چرا مجلس این بی عدالتی ها و نا امنی را تعقیب نمی کند، دور می زد. از جمله و عاظم مرحوم ملك المتکلمین بود که بایان مؤثر و فصیح خود سراسر مجلس را تسخیر کرده در این مورد داد سخن داد. بطوریکه مردم از شدت تأثر بگریه در آمده بودند. من نیز بخانه زن ارباب فریدون رفته با او قرار گذاریم که وی بمسجد آمده در هنگام شدت تأثر مردم چارقد خود را برداشته بسر جمعیت اندازد. و غرض این بود که مردم در ابراز کینه نسبت بدستگاه استبداد جری تر گردند و این منظره آنان را بیشتر تحریک بنماید. او نیز چنین کرد و هنگامی که مردم بر اثر نطق ملك المتکلمین سخت بهیجان آمده بودند، چارقد خود را برداشته گفت: اکنون که شما نمی توانید از خون آن مرحوم دفاع کنید، جامه زنان بیوشید ...

این منظره باندازه ای در مردم مؤثر واقع شد، که آقا سید یعقوب بر بالای منبر رفته با صراحت تمام گفت: من اکنون حرف آخرین مردم را می گویم ... ای پسر ام الخافان! ما جمهوری می خواهیم ... و این مطلب را چندین بار تکرار کرد. وقتی از منبر پائین آمد، دوستانش او را ملامت

کردند که این تصریح و شتتینع بصلاح نبود. و سید در جواب گفت: من حرف آخر را گفتم...!

بالاخره چون بیش از این صلاح نبود که در مسجد اجتماع چند هزار نفر از مردم ادامه یابد، ما پسران آقای منشی زاده رفتیم و وی را برای نطق بمسجد آوردیم. او نیز با بیان رسای خود شرحی در این باره بیان کرده، مردم را مطمئن کرد که مجلس در این قضیه تعقیب جدی کرده مسبین را محاکمه نماید. فی الواقع قتلۀ آریاب فریدون را دستگیر کرده، بمحاکمه کشیدند و در حق هر یک مجازاتی شدید روا داشتند. پس از نطق منشی زاده مردم هورا و زنده باد کشیده پراکنده شدند.

اینها اسناد و مدارکی است که انگیزه اصلی محمدعلی شاه را در نشان دادن نرمش و آشتی بامجلس، و آن سوگند دروغین روشن میسازد. زمانی که سوگند نامه ها با اطلاع مردم رسید و موج آشوب فروکش کرد، توده های مردم عادی، با توجه بایمان و اعتقاد قلبی که خودشان بآئین اسلام و کلام الله مجید داشتند بدین امید که دیگر همه کارها بسامان رسیده است، شادمانیها کردند و در حقیقت اغلبشان در خوابی خرگوشی فرو رفتند.

رویدادهای بعدی ثابت کرد که هدف محمدعلیشاه از این سوگند دروغین و توافق ظاهری همین بوده است که آزادی خواهان را خام کند و آنگاه از راهی دیگر بناگهان بر آنان بتازد.

در این میان تنی چند از رهبران آگاه و آینده نگر نهضت که برای نیت محمدعلیشاه وقوف داشتند، فریب این توافق ظاهری را نخورده و باتیز-بینی متوجه اوضاع و احوال بودند.

حیدر عموغلی یکی از برجسته ترین افراد این گروه بود. در آذربایجان و گیلان نیز رهبران آگاه دیگری چون ستارخان، باقرخان، پیرمخان، معز السلطان و.. کسان دیگر فریب این نیرنگ را نخورده مترصد اوضاع بودند.

در چنین اوضاع و احوالی طرح و تدوین توطئه سو قصد علیه محمد

علیشاه قبل از هر چیز يك قمار بزرگ بود.

طراحان توطئه خود خیلی خوب می دانستند که اگر سوء قصد به نتیجه برسد، کار بیکباره یکسره شده است. پایه های مشروطیت استوار خواهد شد و عوامل استبداد در گوشه و کنار مملکت، وقتی بدون رئیس و رهبر، آنهم رهبری خشن، کینه توز، سیاست و مقتدر چون محمدعلی شاه ماندند، دست از مقاومت و توطئه بر خواهند داشت. و امیدشان برای همیشه به یاس می گراید.

و باز خوب می دانستند که اگر توطئه ناکام بماند، محمدعلیشاه با خشونت و شدت عملی بی سابقه بر آزادی خواهان یورش خواهد برد. اما آنان با ارزیابی هر دو جانب قضیه مسئولیت اجرای نقشه را عهده دار شدند. زیرا در صورت اول که نیتشان بر آورده می شد، و در صورت دوم نیز چون بر نقشه و افکار شیطانی محمدعلی شاه آگاهی کامل داشتند، چه بهتر که هر چه زودتر پرده ها بالا برود و شاه مستبد، سیمای واقعی خود را به همگان بشناساند. تا اگر قرار است بر خوردی روی دهد و خونهای ریخته شود، تاشاه از خود ضعف نشان داده و آزادی خواهان احساس چیرگی می کنند، چنین شود، نه هنگامیکه از یکسو احساسات تند مردم فروکش کرده و بیشتر در خواب غفلت فرورفته باشند و از سوی دیگر محمدعلی شاه شکست خورده، نیروهای خود را بار دیگر گرد آورده، بسیج کند و آزادی خواهان را غافل گیر سازد.

ماجرای میدان توپخانه و سوء قصد به محمدعلی شاه بر وایت شادروان کسروی چنین است:

«... محمدعلی میرزا همچنان با مجلس رفتار نیکومی نمود، و می توان پنداشت که این هنگام از نبرد با مجلس نومید گردیده، و خواه و ناخواه گردن بنگهداری آن گزارده بود. زیرا چنانکه گفتیم هر پشامدی را دستاویز گرفته گام دیگری بسوی دوستی با مجلس بر می داشت. از جمله در آغاز های اسفند چون مجلس توانست «قانون انطباعات» را پایان رساند، شاه آنرا فرصت شمرده «دستخطی» بنام خشنودی و خرسندی

از کارهای مجلس فرستاد که در نشست هفتم اسفند (۲۴ محرم ۱۳۲۶) در مجلس خوانده گردید.

لیکن فردای آن روز که آدینه هشتم اسفند (۲۵ محرم) می بود، داستانی رخداد که بیکبار آب را گل آلود گردانید. آن روز محمدعلی میرزا برای گردش آهنگ دوشان تپه را داشت، و چون با شکوه و دبده از دربار بیرون آمد یک کالسکه دودی (اتومبیل) از جلو و کالسکه شش اسبی پادشاهی در پشت سر آن، و غلامان کشیکخانه با امیربها در درپیرامون روانه گردیدند.

با این شکوه و آرایش که راه می رفتند، چون خیابان باغ وحش را بپایان رسانیده، خواستند بخیابان ظل السلطان به پیچند، در همانجا ناگهان نارنجکی بزمین خورد و بایک آوای سختی ترکید. دوتن کشته شده و چندتن زخم یافتند و شیشه های اتومبیل خورد گردید. هنوز آوای آن پریده نشده، نارنجک دیگری چند گام دورتر ترکید، که باز چندتن کشته شده چندتن زخم یافتند. شاه که در کالسکه شش اسبی می بود گزندی باو نرسید و همین که آوای نارنجک را شنید از کالسکه پائین آمده پیرامونیان گردش را گرفتند و بیمناک و شتاب زده خود را بخانه کالسکه چینی باشی که در آن تردیکی می بود رسانیدند. غلامان کشیکخانه همینکه آوای نارنجک را شنیدند، از هم پراکنده در اینجا و آنجا دست بتاراج و چپاول یاریدند. سپس چون شنیدند که شاه زنده است، دوباره باز گشتند و شورش و بهم خورد گیها که پدید آمده بود، از میان برخاست. شاه ساعتی در خانه کالسکه چینی باشی آسوده، سپس با پای پیاده بدربار رفت. و همان روز خود او با تلگراف داستان را بشهرها آگاهی فرستاد. از آنسوی در تهران چون چگونگی دانسته شد، آزادی خواهان بشیوه همیشگی خود ناخرسندی از آن نمودند و مردم بنام آنکه از شاه یکچنان گزندگی در گذشته به شادی برداخته چراغان کردند. فردا در بهارستان پیش از نیمروز نشست ویژه ای برپا کرده فرستادگانی را برگزیده بنزد شاه فرستادند که

۱ - همان خیابانی که اکنون پهناور گردیده و بنام خیابان پستخانه خوانده میشود.

از پیشامد افسوس و همدردی نشان دهند و از آسوده جستن شاهسپاسگزاری نمایند. سپس تلگرافها بشهر فرستادند و از همه جا خواستار چراغان و جشن گردیدند. به تبریز سه تلگراف رسید. یکی از بهبهانی، دیگری از احتشام السلطنه، دیگری از نمایندگان آذربایجان، این بود انجمن دستور چراغان داد، و خود تلگرافی بنام افسوس و شادی بشاه فرستاد.

پسین آنروز که نشست همیشگی مجلس برپا گردید، بار دیگر گفتگو از پیشامد کردند و برخی نمایندگان از چایلوسی یا ساده دلی بسخنان بوجی برخاستند. کسانی می گفتند: چنین کاری از ایرانی سر نمی زند. کننده آن بیگمان بیگانه می بوده مجلس پافشاری می نمود که جستجو و رسیدگی نیکی شود و کنندگان بدست آیند، و چون دوبمب انداخته شده بود یاد «دو نفر» کرده می شد.

شهربانی از همان روز آدینه بجستجو پرداخته بود. خانه ای که نارنجکها از آنجا انداخته شده بود درش رابسته یافتند و چون چند روزی بیوسیدند و کسی بآنجا نیامد، خودشان در را باز کرده بدرون رفتند و در آنجا برخی افرار نارنجک سازی بایکریش ساختگی بدست آوردند. دوسه روز دیگر چهارتن از آذربایجانیان را که باگاری بسفر می رفتند، از عبدالعظیم بهتران آوردند و در شهربانی بند کرده ببازرسی پرداختند. سه تن از آنان بنامهای مشهدی محمد و مشهدی عبدالله و اکبر، از مردم اسکو، و یکی بنام زینال از مردم قره داغ می بود. شهربانی اینان را کنندگان آن کار می شمرد، ولی آنان چیزی بگردن نمی گرفتند. از آنسوی چون انجمن های تهران پافشاری می نمود که بازرسی آشکار باشد و فشار و سختگیری در میان نباشد، ناگزیر نتیجه ای بدست نیامد، و پس از چند روزی هر چهارتن رها گردیدند.

شهربانی بهر که گمان بمب سازی می برد، شبانه بخانه اش فرستاده دستگیر می ساخت، و آزادی خواهان بنام پشتیبانی از قانون باین رفتار شهربانی ایراد می گرفتند و خواهیم دید که این خود زمینه کشاکشی را پدید آورد.

محمدعلی میرزا روزهای نخست خونسردی نشان داده آن را دستاویزی برای رنجیدگی از مجلس و آزادی خواهان نمی گرفت. ولی چون از جستجو نتیجه بدست نیامد، بدلتنگی آغاز کرده يك نامه گله آمیزی بمجلس نوشت که در آن چنین گفت:

اگر تا چند روز دیگر هم اثری از تعیین محرکین و دستگیری مرتکبین ظاهر نشود، لابد بعضی اقدامات مجدانه بعمل خواهد آمد که خیانت مجرمین هویدا و اغراض مغرضین آشکار و پیدا شود.

چنانکه سپس خواهیم دید از همه جستجوهای شهربانی درباره این رخداد نتیجه روشنی بدست نیامد. ولی آنچه در سالهای دیرتر دانسته شده آنست که نقشه این کار را حیدر عمواغلی کشیده و بمب را نیز او ساخته بوده و بمب اندازان همان چهارتن نامبردگان بالایی (که یکی از آنان مهدی محمد عمواغلی می بود) بوده اند، و همانا اینان را بهتران کمیته باکو فرستاده بوده است.

این نمونه دیگری از این کارهای حیدر عمواغلی است، و می رساند که او يك شورش خواه راست و شایائی می بوده و بکارهای بزرگ می کوشیده، پس از کشتن اتابک این دومین شاهکار او می بود که اگر پیش رفتی هر آینه نتیجه های بزرگی را در پی داشتی. این بمب اگر محمدعلی میرزا از میان برده بودی جنبش مشروطه خواهی ایران رنگ دیگری بخود گرفتی...»

منابع وابسته سازمانهای چپ، نیز همان مطلبی را تأیید می کنند که کسروی نوشته است «در سالهای دیرتر دانسته شد»: و آن اینکه حیدر عمواغلی از مدتها قبل طرح چنین توطئه ای را در اندیشه خویش می پرورانده و بنحوی که آمد، دست باجرای آن زده است:

«... حیدر عمواغلی کنام ارتجاع داخلی ایران و سرکرده دشمنان مردم را بخوبی می شناخت و از این رو ب فکر افتاد که شاه را مستقیماً هدف قرار دهد. براهنمائی و دستور او بمبئی بطرف کالسکه محمد علی شاه پرتاب شد.

که به نتیجه نرسید و فقط راننده اش را مجروح ساخت. متعاقب این جریان او را توقیف کردند و چون مدرکی علیه او نداشتند، پس از چندی آزادی او را بساختند. از این بعد ارتجاع سیاه جان گرفت و برپیکر خونین مملکت ماسایه انداخت...»^۱

بدینسان اگر حیدر عمواعلی و کمیته های سری در
انجام نقشه خود ناکام ماندند، محمد علی شاه نهایت
سوء قصد ...
سود را از آن جست.

بدین معنی که برخلاف تصور سوء قصد کنندگان، بجای اینکه عکس العمل شدید و سریع از خود نشان دهد، وقتی احساسات موافق گروهی از مردم و حتی چند از نمایندگان و حتی انجمن ها، چراغانی ها و شکر گزاریها را دید، سیمائی معصوم و مظلوم بخویشتن گرفت. تا در زیر این پوشش، در خفا بکار پردازد و با استفاده از ضعف مجلس چنانکه خواهیم دید، مقدمات سازش با روسها و استمداد از لیاخوف و سرانجام بتوپ بستن مجلس و استقرار دورانی را تدارک ببیند که بعدها استبداد صغیر نامیده شد.

«... بدینسان سال ۱۲۸۶ بپایان آمده سال ۱۲۸۷ که در تاریخ مشروطه ایران یکسال بی مانندی می باشد فرارسید. در هفته های نخست سال داستانی رخ نداده آرامش می بود. در این روزها احتشام السلطنه رئیس مجلس چه از «ریاست» و چه از نمایندگی مجلس کناره جویی کرد. چون برخی از روزنامه ها بنرم رویبهای او با محمد غلیمیرزا خرده می گرفتند، از این رنجیده خود را بکنار کشید. در نشست شنبه پانزدهم فروردین، میرزا اسماعیل خان ممتازالدوله بجای او برگزیده گردید، لیکن این نیز از رده صنایع الدوله و احتشام السلطنه می بود که جز نرم رویی و رویه کاری چشم نپایستی داشت.

در نیمه دوم فروردین باردیگر در تهران هیاهویی برخاسته، کشاکش در میان دربار و انجمن ها برپا گردید. چنانکه گفتیم محمد علی میرزا از پیش آمد بمب سخت دل آزرده می بود و بشهر بانی سخت گرفته پیدا کردن

بمباندازان را می خواست و شهربانی بهمان دستاویز شبانه سرباز و پولیس
بخانه های این و آن می فرستاد و دستگیر می کرد و بیازپرس می کشید. این
داستان همچنان پیش می رفت تا شب چهارشنبه نوزدهم فروردین (۶ ربیع
الاولی) هنگام نیمشب بخانه چهارتن از کارکنان چراغ گاز (که یکی از
آنان حیدر عمواعلی و دیگری ضیاءالسلطان نامی می بود) ریختند و با دژ
رفتاری هر چهارتن را گرفتند و بشهربانی برده بزنجیر کشیدند. فردا نیز
هر چهارتن را بکاخ گلستان (نشین محمدعلی میرزا) بردند که در آنجا
بیازپرس پردازند.

این آگاهی چون پراکنده گردید، انجمن های تهران باریکتر به
جنب و جوش آمدند و بعنوان آنکه چند «اصل» از قانون اساسی شکسته
شده (زیرا بخانه مردم ریخته و آنگاه در کاخ گلستان بیازپرس پرداخته
بودند) زبان بایراد ورنجیدگی گشادند. فردا پنجشنبه شورش بزرگتر
گردیده، انجمن ها باز در مدرسه سهسالار گرد آمدند و بمجلس «لایحه»
فرستادند. چنین پیداست که همدستان حیدر عمواعلی با بهتر گویم کارکنان
کمیته باکو در تهران دست در کار می داشتند و می خواستند که نگزارند
بازپرس و جستجو پیش رود و پرده از روی کار بیفتد. هر چه هست مجلس
وزیران را بنشت خاسته چگونگی را پرسید. وزیران نا آگاهی نمودند و
دانسته شد شاه یکسره دستخط بحکمران تهران نوشته و او دستور بشهربانی
داده بی آنکه وزیر عدلیه یا داخله آگاه باشد. مجلس این را ایراد دیگری
گرفت.

بهر حال روز آدینه بیست و یکم فروردین (۸ ربیع الاولی) دستگیران را
از کاخ گلستان بعدلیه آوردند و در اینجا با بودن نمایندگان از مجلس
و توده مردم بازپرسها نمودند. چون آزادی خواهان همچنان شور و خروش
می کردند، بر گردیدگانی از سوی مجلس با وزیران نشسته چنین نهادند که
حکمران تهران و رئیس شهربانی که قانون اساسی را شکسته بودند، هر
دو در عدلیه دنبال کرده شوند و کیفر قانونی یابند. ولی محمدعلی میرزا
باین نهش سر فرو نیاورده، با وزیران درشتی نمود و چنین گفت: «من خودم

بامجلس بکنار خواهم آمد». وزیران از این برخاش و درشتی از کارکنارم جویی کردند و درخانه های خود نشستند. این بود بار دیگر کار شورش و جوشش بالا گرفت. انجمنها در مدرسه سپهسالار دایه ها و وسخن پردازان می دادند. گاهی خروشیده گاهی می نالیدند. در مجلس پیاپی گفتگو کرده می شده چندتن هم بترد شاه رفته با خود او سخن پرداختند. شاه می گفت: اکنون که «ملت» نمی خواهد کسانیرا که آهنگ کشتن من می داشتند دنبال کنم، من نیز چشم می پوشم و پیداست که این سخن را از روی رنجیدگی می گفت.

یکهفته بدینسان می گذشت و چون از بازپرسیهای آن چندتن که همچنان پیش می رفت نتیجه ای بدست نیامد و چنین دانسته شد که بیگناه بوده اند، از اینرو خشم شاه کمی فرو نشست و چون وزیران پافشاری می کردند که خواهشهای مردم پذیرفته شود و بی این بکاری نمی پرداختند. محمدعلی میرزا خواه ناخواه دستور داد که حیدر عمواعلی و دیگران را رها کردند، و بخواهش وزیران خرسندی داد که حکمران تهران و رئیس شهر بانی را بعدلیه آورده بگناه قانون شکنی کیفر دهند. چند روزی هم بر سر آوردن آندوتن بعدلیه و بازپرسیشان گفتگوها و نمایشها می رفت و خروشها از انجمنها دیده می شد، تا آن نیز انجام گرفت و بی هیچ نتیجه ای پایان پذیرفت. بدینسان کشاکش پایان رسید و انجمنها که از خروشیدن و نالیدن سیر شده بودند، بی کارهای خود رفتند.

ولی این يك فیروزی بزرگی از انجمنهای تهران شمرده گردید، که در روزنامه ها ستایش آن را نوشتند و نمایندگان آذربایجان با تلگراف درازی داستان را به تبریز آگاهی دادند. در برخی نوشته ها که به تبریز می رسید به تبریزیان راهنمایی می شد که پیروزی از رفتار تهرانیان کنند و در نتیجه این ستایشها و راهنماییها بود که در تبریز هم بانجمن سازی آغاز گردید. و خواهیم دید که چند انجمن برپاست.

بهر حال داستان بمب و جستجو از بمب اندازان در اینجا خاتمه پذیرفت. محمدعلی میرزا نیز دیگر دنبالش نکرد و همانا از همین روزها

بود که بالیاخوف و نمایندگان سیاسی روس بگفتگو پرداخت و نقشه بمباران مجلس را آغاز کرد...»^۱

آقای عبدالحسین نوائی که یادداشت‌ها یا تقریرات حیدر عمواغلی را در اختیار داشتند و ما مطالب او را در بخشهای پیشین (تا لحظه ترور اتابک) نقل کردیم، با استفاده از یادداشت‌های مرحوم منشی زاده (محرر این یادداشت‌ها) ماجرای سوء قصد به محمدعلیشاه را با عنوان «وقایع روز جمعه ۲۵ شهر محرم سنه ۱۳۲۶» بشرح زیر روایت می‌کند:

«... تقریباً ۲۳ روز بعید نوروز مانده محمدعلیشاه قاجار بزم دوشان تپه در دو ساعت ونیم از ظهر گذشته از ارگ دولتی سوار کالسکه شده حرکت کردند و در پیچ سه راه خیابان ماشینخانه (که یک راه از میدان توپخانه بلاله زار می‌رود و از لاله زار از جلو پستخانه می‌رود بیابا و در سر پیچ بطرف خانه ظل السلطان و شاه آباد می‌رود، یعنی بسمت چپ روبشمال که در همان نقطه هم کوچه‌ای که بطرف تکیه بربریها روبجنوب می‌رود) دو عدد نارنجک بطرف محمدعلیشاه انداخته می‌شود، که چندین نفر از فراشان مقتول می‌شوند. یعنی چهار نفر مقتول و هشت نفر مجروح. ولی بخود شاه صدمه‌ای وارد نمی‌آید، چون که اتومبیل در جلو بوده، ولی خود شاه در کالسکه نشسته بفاصله بیست قدم از عقب می‌آمده و فراشها در طرفین اتومبیل پیاده حرکت می‌نمودند.

بمب انداز بخیال اینکه شاه در اتومبیل نشسته است، اشتباه‌های اندازد و شاه هم فوراً از کالسکه پیاده شده، داخل خانه کالسکه‌چی باشی خود می‌شود که در همانجا بوده و درش هم باز بوده. روز بعد دو نفر باغبان، یکی سید احمد دیگری احمد نام از دراندرون وزیر مخصوص خواسته‌اند که خاکروبه هارا حمل کنند. بیل را که بخاکروبه‌ها فرو می‌کنند یک مرتبه صدای مهیبی آمده نارنجکی ترکیده هر دو را قطعه قطعه می‌کند. بعد تجسس کرده یکی دیگر هم پیدا کرده می‌برند بنظمیه و از آنجا پیش شاه.

بعد از این واقعه تامدتی نظمیه بدستور شاه در صدد دستگیری بمبب اندازان بود. عاقبت در روز سه شنبه ۵ ربیع الاول ۱۳۲۶ تقریباً هفت ساعت از شب گذشته از طرف نظمیه جمعی بخانه های حیدرخان و میراسماعیل قفقازی تبعه های روسیه و ضیاء السلطان چراغ برقی و مدیرالصنایع یعنی میرزا موسی زرگر و دو تن از اعضای کارخانه برق رفته همه را دستگیر کردند.

چون از این جماعت چیزی فهمیده نشد و از داخل و خارج نیز بنظمیه و محمد علی شاه فشار وارد می آمد عاقبت نظمیه ایشان را یکی بعد از دیگری خلاص کرد. از جمله حیدرخان صبح جمعه ۱۴ ربیع الثانی ۱۳۲۶ از محبس بیرون آمد و مسلمانان رعیت روس بشادی خلاصی او در تهران جشن گرفتند...»

تفصیل توطئه سوء قصد، چگونگی اجرای آن و ماجرای دستگیری و استخلاص حیدر عمواغلی و دیگران، در تقریرات آقای شیخ محسن نجم آبادی مشروح تر از ماخذ دیگر آمده است. بهمین جهت ما نیز بانقل این یادداشتها مطالب این بخش را کامل می کنیم:

«... گفتیم که حیدرخان در صدد قتل شاه بود و برای این منظور پس از ساخت بمب، شش نفر تروریست از قفقاز طلب کرد و این شش نفر چون بتهران رسیدند، حیدرخان برای آنان لباس فاخر تهیه کرد و شش دست لباس، حاجی خان خیاط برای آنان دوخت. اما نفهمید برای چه و برای که. مستبدین بتدریج احساس می کردند که ملیون درصدد بمب ساختن و بمب انداختن هستند. بهمین جهت شاه را از خارج شدن از گلستان منع می کردند و حاجب الدوله بخصوص خیلی مراقب بود. هیچ گاه قبلاً حرکت شاه را ابراز نمی کرد. باین حال چون روز جمعه...»^۲ قرار شد شاه برای شکار بدوشان تپه برود، حیدرخان اطلاع یافت و گوپا حکیم الملک که در دربار رفت و آمد داشت، این خبر را داده بود. منزلی که حیدرخان برای شش نفر تعیین کرده، در سر تخت بربری ها بود و

۱ - مجله یادگار سال سوم - شماره پنجم - ۷۵ - ۷۶
۲ - جای تاریخ در متن خطی یادداشتها خالی گذاشته شده است.

چون خطالسیر شاه نیز از همان طرف بود ، حیدرخان باهوش و فراست کامل خود و تجربیات فراوان محل حملہ را معین کرده بود. به این معنی که در ناحیہ ای بشکل مستطیل جای ۴ نفر را در چهار راس مستطیل قرار داده و دو نفر دیگر را در وسط طول مستطیل . نقشه این بود که وقتی شاه حرکت می کند ، دو نفر اولی که در راس واقع شده اند ، از جای خود حرکت نکنند و شاه از جلوی آنها گذشته و وسط مستطیل روبروی چهار نفر وسط برسد . آن دو بمب های خود را به افکنند . در این حال بر اثر انفجار بمب کار تمام می شود ، اتومبیل یا شاه فرار کرده بجلو یا عقب ، چپ یا راست می رود . این لحظه موقع فعالیت آن چهار نفری که در راس مستطیل قرار گرفته اند و می بایست که شاه از هر طرف حرکت کند ، مأمور آن گوشه بمب را به اندازند . باین ترتیب با نقشه ای که حیدرخان کشیده بود ، فرار امکان نداشت و بالاخره سوء قصد بجائی می رسید . اما تقدیر نگذاشت و یک اشتباه کوچک از بمب اندازان یا یک تدبیر مختصر شاه ، سوء قصد را عقیم گذاشت .

محمدعلی شاه آن روز در اتومبیل نشست ، بلکه اتومبیل خالی را از جلوی موکب خود فرستاد . خود در کالسکه نشسته از عقب اتومبیل حرکت می کرد . وقتی به مستطیل مذکور رسید ، یکی از تروریست ها ترسید ، و قبل از موقع بمب را بطرف اتومبیل انداخت ، بتصور آنکه شاه در اتومبیل است ، ولی اتومبیل خالی بود . صدای انفجار بمب موجب شد ، اغتشاش شده و شاه بسرعت از کالسکه پیاده و بخانه دکتر حسین خان کجال پناهنده گردید و یکی از تروریستها از شدت ترس بشاه که در حال فرار بود تعظیم کرد ! دخالت سواران قره باغی امیر بهادر موجب تفرق و فرار سایر تروریستها گردید و سه نفر از آنها بمب های خود را پشت خانه وزیر مخصوص در خاکروبه انداختند و شاه هم دوباره به گلستان فرار کرد .

چون حیدرخان بدون اینکه بما از این موضوع خبر بدهد سپرده بود که آنروز اصلا بیرون از منزل نروید ، ما در خانه بودیم . امیر بهادر بهسربازان خود دستور داده بود که هر که را مظنون یافتید بزنید .

فردای آن روز منزل ملك المتكلمين رفتیم ، بیچاره سخت ترسیده بود و بر جان خود می لرزید و می گفت : حتماً برای من خطری هست و مرا می گیرند ... من او را که به حق سخت ترسیده بود ، دلداری داده بسراغ حیدرخان رفتم .

حیدرخان از ترورست های فراری چند نفر را جمع کرده بود ، فقط يك دونفر آنها غایب بودند. حیدرخان بمن گفت: یکی از آنها در کاروانسرای روغنی ها در میدان پای قاپوق رفته، بزولو را بیاور. نشانی او اینست که مرد رشیدی است و لباس آبی بر تن دارد. وقتی باورسیدی باوبگو: «عمواوغلی» این رمز میان ما است. من بکاروانسرا رفتم و نشانی گرفتم. گفتند: چنین کسی اینجا بود، ولی امروز به زیارت حضرت عبدالعظیم رفته. من سخت پریشان شدم. چون یافتن يك فرد، در خالی که من هیچگونه اطلاع از جای و مکان وی ندارم ، در حضرت عبدالعظیم سخت مشکل بود. ولی متوکلا علی اله بقصد شاه عبدالعظیم رفتم و پسر کوچکم نیز همراه من بود .

در کوچه های حضرت عبدالعظیم همچنان متحیر می رفتم، ناگهان مرد بلندقد بسیار رشیدی را دیدم که لباس آبی بتن داشت . نزدیک رسیدم و گفتم: «عمواوغلی» ... دیدم ایستاد. دانستم که مقصود حاصل شده. سرعت مطلب را به وی گفتم که باهم برویم ، امانه روی يك صندلی و دوش بدوش. بهر حال هنگام غروب و تاریکی هوا او را به این ترتیب بشهر آوردم و يك سر بمنزل ابوالفتح زاده که سائیرین نیز در آنجا بودند بردم.

حیدرخان گفت یکی دیگر نیز باقی است . نشانی او را نیز داد. من نیز به سراغ او رفته و او را که «ودود» نام داشت و مرد بسیار پخته ای بود، با عبا هنگام ظهر که همه مشغول صرف ناهار بودند آورده، از کاروانسرای ... و پس کوچه های پشت ناصریه به خانه ابوالفتح زاده بردم و شش نفر کامل شدند .

مرحوم ابوالفتح زاده با کمال گشادگی خاطر از این عده پذیرائی کرد، ولی چون روزنامه حبل المتین نوشته بود که تعداد فراریان شش

نفر بوده خانم آن مرحوم پس از خواندن روزنامه بفوریت دانست که این شش نفر مهمان شوهرش همان شش نفر تروریست هستند. بهمین جهت با شوهر خود پرخاش کرده بود که: این چه کاری است...؟ ناموس مرا بر باد میدهی... اگر بفهمند بخانه ماریخته و آبروئی برای مانمی گذارند... ابوالفتح زاده در مقابل این اعتراض صحیح چاره نیافت جز آنکه بحیدر خان مطلب را بگوید.

حیدر خان قرارداد که سه نفر را در منزل مینائی نگهدارند، سه نفر را در خانه من و برای این عده لباس آخوندی و سیدی تهیه کرده بود، اما در زیر عبا و لباس ملائی به هریک صد عدد فشنگ و یک قبضه موزر داده بود.

مینائی هم چند روزی بیشتر نتوانست این عده را نگهدارد. بناچار من هر شش نفر را در خانه خود نگه داشتم. در این میان یک حادثه عجیبی اتفاق افتاد، که کم مانده بود خاتمان ما را بر باد دهد و آن اینکه این شش نفر در اطای زندگی میگردند و افراد خانواده من که در حیاط جمع بودند از موضوع اختفاء آنان اطلاعی نداشتند. تصادفاً یکی از آنان به این حیاط آمده بود. از درون اطاق صدای صحبت و سرفه شنیده بود. وی بی نهایت از این موضوع ترسیده فریاد میزند. آی دزد... آی دزد... ولی و دود که عاقلتر از همه بود، سعی کرد او را ساکت کند و به آن زن گفته بود که ما میهمان فلانی هستیم. این هم بساط سماور و چای و ناهار ماست... باین ترتیب غائله ساکت شد. پدرم نیز که از جریان کم و بیش اطلاع داشت بعضی شنیدن صدای «آی دزد» از دفتر خود برخاسته باندرون آمد و در همین لحظه نایب شعبان داروغه و مأمور پلیس در ناحیه منزل ما رسیده از وقایع پرسیده بود و اگر یک دقیقه دیرتر پدرم از محل خود برخاسته بود، مأمور پلیس وارد خانه شده و راز ما مکشوف گردیده بود. چون این ترتیب پیش آمد، ما مجبور شدیم که از گزشته چند الاغ آورده شش نفر فراری را بده ببریم و همین کار را کردیم. در حین توقف من در گزشته مأمورین پلیس حیدرخان را گرفتند. چه کارگری از کارخانه چراغ برق یعنی محل کار حیدرخان او را باصطلاح «لو»

داده بود .

حیدرخان بدون اینکه باین کارگر اصل مطلب را بروز بدهد، او را وادار کرده بود که قطعات آهن را بشکل لوزی‌های کوچک ببرد. این قطعات را برای ساختن بمب و قرار دادن در درون بمب بکار می‌برد. و گاه حیدرخان خود این کار را میکرد و آن کارگر مأمور دمیدن کوره و سرخ کردن آهن بود. پس از سوء قصد و دستگیری عده زیادی از مظنونین، این کارگر را نیز گرفتند. ولی در استنطاق این مطالب را بروز داد و حیدرخان را گرفتند. حیدرخان در حبس بود، ولی رفقای او از آزادی خواهان و ملیون می‌خواستند او را بهر ترتیب که شده از مخمصه نجات دهند. خود او نیز با نیروی قوی و اراده‌ای که داشت در حبس هیچگونه ترزلی بخود راه نداده حتی با مأمورین شوخی میکرد. بدین معنی که با وجود زنجیری گران بر گردن، راه باز کردن زنجیر را پیدا کرده بود. روزی پس از تمهید مقدمه دور و درازی که چید و با اصطلاح دل مأمورین را خالی کرد، گفت: من مقصر نیستم و نمی‌خواهم فرار کنم والا برای من اشکالی ندارد ... و در حین گفتن این مطلب با آسودگی زنجیر را از گردن خود برداشته، بزمین گذاشت. پاسبانان وی باندازمای بترس و تعجب افتادند که از جلوی او گریختند.

من در این هنگام وارد طهران شدم و پس از اطلاع بر موضوع فوری ب فکر چاره افتادم. یکی از مستحفظین حیدرخان معاون حضرت بود و او با آزادی خواهان سر و سری داشت. وی بما گفت که این کارگر اقرار کرده و تنها راه حل اینست که او اقرار خود را پس گرفته، در محکمه آن اقرار را بر اثر شکنجه و فشار مأمورین اظهار کند و برای این منظور باید وی را تطمیع کرد. من با خانواده وی نزدیک شدم و دانستم تصادفاً او در این روزها در خیال عروسی است و احتیاج بیول دارد. صد تومان تهیه کردیم و بخانواده آن کارگر دادیم و آن کارگر نیز در محکمه ثانوی هنگام استنطاق، اقرار و اعتراف اولیه خود را تکذیب کرده گفت: فشار مأمورین باعث شده که آن مطالب را من گفتم، والا هیچگونه اطلاعی ندارم، باین ترتیب حیدرخان آزاد شد و با استقبال

شدیدمليون و روزنامه نویسان از حبس بیرون آمد. چند روز بعد از این قضیه، با حیدرخان کالسکه نشسته بده رفتیم و حیدرخان بهر يك از آنان پولی داده، روانه قفقازشان نمود.

پس از قضیه بمب اندازی که بی نتیجه ماند، محمدعلی شاه دانست که جز با اعمال زور با مجلس بر نمی آید. از این بیعد با مجلس مقاومت شدید کرده و چون انجمن هاهریك نفراتی مسلح کرده در مسجد سپهسالار جمع می شدند، باین عنوان که این اقدامات مخالف امنیت شهر است و مامسئول امنیت پایتخت می باشیم. به مجلس اولتیماتوم داد...».

با آنکه استخلاص حیدر عمواغلی بكمك نزدیکترین یاران و همکاری اش بشرحی که در بالا آمد از نظر تان گذشت، منابع کمونیستی ادعا می کنند که حیدرخان با كمك ارژنیکیدزه از زندان فرار کرده است. «قیام مشروطه در ایران در زمان مظفرالدین شاه نسبتاً سهولت گذشت. شاه فرمان مشروطه و قانون اساسی را امضاء کرد. ولی او بزودی درگذشت و محمدعلی شاه قاجار مستبد مطلق العنان بجای وی بسطنت نشست، که تمام فکر و ذکرش و تمام تلقینات معلمین تراریش برهم زدن مجلس، از میان برداشتن قانون اساسی و طرفدارانش بود. از اینروست که حیدرخان مینویسد: من مخالف با عمل ترور بودم، ولی میدیدیم که شاه چه میانندیشد و چه تدارك می بیند. چاره‌ی منحصر بفرد از بین بردن شاه بود تا مشروطه حفظ شود. کمیته‌ی مرکزی اجتماعین در تحت تاثیر نیروهای انقلابی کشتن شاه را صحه گذاشت و این بود که حیدرخان وعده‌ای مرکب از ۱۵ تا ۲۰ نفر را بعنوان گروه ضربتی معین کرده و در تحت نظر خود مامور نمود که بشاه بمب بیاندازند. ولی بمب بشاه اصابت نکرد و دو سه نفر از رفقای حیدرخان زخمی شدند. خود حیدرخان موفق بفرار گردید، ولی بزودی گرفتار شد و با كمك ارژنیکیدزه از زندان گریخت. روزی حكاك که از آزادیخواهان قدیمی و ازدوستان و شاید هم از هم مسلکان حیدر خان بود، در تهران برای من نقل کرد: همان روزیکه بشاه بمب انداخته شد، حیدرخان منزل من آمد و برخلاف همیشه اول راه پشت بام را بر انداز کرد. رفت در پشت بام را باز کرد و آمد نشست و به

گفتگو بامن مشغول شد . یکمرتبه در سخت کوبیده شد . من رفتم در را باز کردم ، چند نفر مأمور مسلح وارد شدند . من شصتم خیردار شد که اینها برای دستگیری حیدرخان آمده اند . مرا گرفتند و باهم از پله‌ها بالا آمدیم . من خودم مبهوت ماندم . چونکه در اطاق اثری از حیدرخان نبود . معلوم شد که تا مأمورین از در وارد شده اند ، او از راه پشت بام که قبلاً بر انداز کرده بود فرار کرده است ... » . حیدرخان بمب ساختن را بلد بود ، برفتایش هم یاد داده بود . در چندین جا ، در مواقع حساس از این هنر بمب‌سازی استفاده شد که تعیین کننده سر نوشت جنگ بود ... »^۱ .

همانطور که واقعه میدان توپخانه، ماهیت محمد علی شاه را تا حدودی بر آزادیخواهان روشن ساخت و آنانرا واداشت تا بمقابله جدی برخیزند و شاه را وادار بادای سوگند کنند، ماجرای سوء قصد نیز زنگ خطر را برای محمد علی شاه بصدا در آورد.

وی که در آغاز کار سیمای حق بجانب و مظلوم بخود گرفته بود، در پرده به تجهیز نیرو پرداخت و تکوین طرح يك توطئه بزرگ علیه مشروطیت را تدارك می دید.

ماجرای رفتن محمد علی شاه به باغشاه و مقابله آشکار با مجلس و آزادیخواهان که منجر به توب بستن مجلس و استقرار مجدد استبداد شد، به تفصیل در کتب تاریخی آمده است. که چون خارج از بحث ماست، خوانندگان علاقمند را به آن منابع حواله می دهیم. اما چگونگی کشتار و فرار رهبران و سران جنبش مشروطه، از آنجا که حیدر عمواعلی نیز یکی از برجسته ترین این سران و فراریان محسوب میشود، مورد نظر ماست، لذا در اینجا باختصار از آن یاد می کنیم.

آقا شیخ محسن نجم آبادی در تقریرات خود، پس از اشاره به اجتماع آزادیخواهان مسلح در مسجد سهسالار و اولتیماتوم محمد علی شاه، شرح توضیقات و فشارهایی که بر آزادیخواهان وارد آمد می پردازد و سپس ماجرای فرار خود و دیگران را از ایران شرح می دهد. اما چون از چگونگی فرار حیدر عمواعلی بیاگو در هیچ مأخذ و منبعی اثری ندیدیم،

از آنجا که صاحب یادداشتها ، خود یکی از یاران نزدیک حیدر عمواغلی و عضو کمیته سری بوده و حوادثی که بروی گذشته ، کمابیش برای اعضای دیگر نیز روی داده است، دنباله این یادداشتهای خطی را عیناً در اینجا می آوریم :

« ... این اولتیماتوم دوم بود که شاه بمجلس فرستاد و اولین اولتیماتوم موقعی بود که در هنگام قضیه توپخانه ملیون مسلح در مسجد جمع شدند و شاه خواست آنها را متفرق کند، مجلس هم ایستادگی کرد که تا اجتماع توپخانه موقوف نشود ، مردم متفرق نخواهند شد . و بالاخره امر بتفرق مجتعمین توپخانه داد . مجلس هم افراد مسلح خود را مرخص کرد .

بالاخره محمدعلی شاه بیاعشاه رفته علناً آغاز دشمنی کرد و باز افراد مسلح و انجمنها در حدود ۱۵ هزار نفر جمع آمدند و خواستند که بایستند و مقاومت کنند . شاه هم بعنوان اینکه این اجتماع مخمل امنیت است تقاضای تفرق آنان را نمود . ضمناً صورتی از هشت نفر از ملیون داده آنان را طلب داشت و از این عده بودند ملك المتكلمين ، جهانگیر خان ، وسید جمال که شاه آنان را بعنوان آشوب طلب از مجلس می خواست . از و کلا هم نسبت بوکلای آذربایجان که تقریباً همه از عناصر افراطی و متهور و مؤثر بودند، بیش از همه سوء ظن داشت . همیشه امیر حشمت و برادرش مسلحانه او را همراهی می کردند . بیشتر ترس شاه از وکلای تبریز این بود که آنان بارمز مخصوصی که داشتند ، بمجرد احساس فشاری از دربار به آذربایجان تلگرافی می کردند و تبریز مستعد نیز يك پارچه آتش می شد .

وکلای مجلس در برابر اولتیماتوم شاه مشعر بر تفرق مردم ایستادگی نکردند و خیال می کردند با اجرای این دستور رابطه گسیخته بار دیگر اتصال پیدا می کند . بخصوص که می گفتند در صورت جنگ از طرف ما افراد با ایمان و فداکاری که وجودشان بی نهایت مورد لزوم است، تلف می شوند ، و از طرف دولت جمعی سرباز سیلاخوری و ممقانی که هیچگونه ارزش اجتماعی ندارند . ضمناً بعضی از وکلا از دخالت اجنبی در صورت گرفتن جنگ در طهران می ترسیدند . از این جهت تقی زاده بیش از هر کس از دخالت روسها و بالنتیجه انگلیسها می ترسید و افراد انجمن ها را امر

بتفرق داد . همینکه افراد انجمنها متفرق شدند ، محمدعلی شاه داستان توپ بستن بمجلس را پیش آورد . چنانکه همه می دانند عده ای مثل اسداله خان برادرزاده جهانگیرخان در جلو مجلس کشته شدند و عده دیگر اسیر و بعضی پس از اسارت درباغشاه بتقل رسیدند . مثل ملك المتكلمين و قاضی ارداقی و جهانگیرخان . بعضی هم مثل مدیر روح القدس درخیابان های شهر گرفتار شمشیر و طپانچه قزاق آمدند . من در آن روز در مجلس نبودم ، یعنی در حقیقت مرا راه ندادند . فردای آن روز رفتم منزل آقا حسین آقا پرویز . وی را دیدم از شدت ترس حال حرف زدن نداشت . میرزا محمدنجات هم در پهلوی او به همین حالت نشسته بود . من به آنان پیشنهاد فرار کردم . گفتند ما از ترس قراولی که مأمور در کوچه است نمی توانیم حرکت کنیم (منزل آقا حسین آقا در جزو ناحیه وسیعی بود مجاور بگلستان که یکسر آن بدر شمس العماره و عمارت بادگیر منتهی می شود و یکسر هم بروبروی مدخل بازار که این قسمت هم بوسیله دری تحت حفاظت يك قراول بسته می شد) من ازخانه آندو بمنزل تقی زاده رفتم و می خواستم ازو دستوری در جمع آوری اعضاء انجمن بگیرم و از جریان دیروز خبر نداشتم . وقتی بمنزل او رسیدم دو نفر از دوستان او مشهدی باقر بایک نفر دیگر گفتند: منزل نیست ، اما ما شما را نزد او می بریم .. و ما را بسفارت انگلیس راهنمایی کرد . وقتی وارد شدند عده ای از آزادی خواهان مثل تقی زاده و دهخدا و برادرش و وحیدالملک را آنجا دیدم . وحیدالملک مخبر روزنامه تایمز بود و برای کسب اطلاع بسفارت آمده بود .

یکدفعه بذهن من آمد که آقا حسین آقا و میرزا محمدنجات رانجات دهم . بدوستان گفتم ، رأی مرا پسندیدند . من هم لباس آخوندی را در آورده لباس آقای دهخدا را پوشیدم . وحیدالملک مرا بالوتکه (ارابه تک اسبه) خود نزدیک بازار آورد و خود رفت بمسجدشاه که خبری بگیرد . چه بنا بود که صدرالعلماء بلوائی کرده ذهن دولت را معطوف بخود کند ، تا فراریان بتوانند خود را در نقاطی مطمئن مخفی کنند ، ولی این کار صورت نگرفت . من با پول لوتکه رفتم و آقا حسین آقا و میرزا محمدرا که سخت می ترسیدند آورده درشکه گرفتم و گفتم بدنبال پول لوتکه بیاید .

البته کروك درشكه را بالا کشیده بودم که کسی ملتفت نشود و باین ترتیب آن دو را بسفارت رساندم .

داستان تحصن دراز است و در این مدت هر کس توانست خود را بآنجا رسانید ، حتی میرزا محمدعلیخان دوافروش که بازادی خواهان کمك هائی کرده بود ، پس از بمباران از ترس مقداری یخ روی سر خود گذارده ، بعنوان فروش یخ خود را به سفارت رسانید .

اعدام بدون محاکمه مرحومین شهیدین ملك المتكلمین و میرزا جهانگیرخان ، انگلیسها را متأثر کرده بشاه اعتراض کرده اند که ایران در طی اعلامیه هائی متعدد خود را در عداد ممالك مشروطه شمرده و این روش بکلی با حکومت مشروطه متباین است و قبل از محاکمه رسمی نباید هیچگونه حکمی بر ملیون وارد آید . دربار استبداد هم پذیرفت ، ولی از راه مسموم کردن چند نفر دیگر رامن جمله قاضی ارداقی را بمسمومیت کشتند . کارطوری شده بود که میرزا سلیمان خان میکده که رئیس انجمن برادران دروازه قزوین بود ، از ترس درباغشاه چیزی نمی خورد . سرانجام داستان تحصن باینجا رسید که محمدعلی شاه باصرار انگلیسها دست از شرارت برداشته به تبعید و حبس ملیون اکتفا کرد و من نیز از جمله کسانی بودم که تبعید شدم و همراه آقایان معاضد السلطنه ، تقی زاده و سایرین عازم حرکت و خروج از ایران گردیدم و بنا بخواهش معاضد السلطنه با او در يك لندنو (کالسکه بزرگ) سوار شده برشت رفتیم . در رشت تقی زاده مرا صدا کرده گفت : بشارت می دهم ، برای شما مژده ای دارم ... بالاخره معلوم شد که میرزا فرج الله پسر دائی مرا با خود برشت آورده .

اما داستان میرزا فرج الله این بود که هنگامیکه سدراک بمب ساز آمده و در خانه خیابان آقا شیخ هادی مشغول بمب سازی بود ، من نظر باطمینانی که باین پسردائی خود داشتم ، اورا بسمت مستخدم در نزد سدراک گذاشتم . این جوان بسیار جسور و احياناً بسیار کنجکاو بود . بهمین جهت هم در روز بمباران جزو مظنونین درآمده وی را بباغشاه بردند . دراستنطاق از او چیزی نفهمیدند و او آزاد شد .

اما بعد از استنطاق حاجی خان خیاط که مقداری از اسرار و کارهای ما را می‌دانست، اسم میرزا فرج‌الله برده شد و لازم آمد که او را دستگیر کنند. عمال دولت در پی او افتادند، ماجریان قضایا را ملتفت شدیم و او را به کرشته فرستادیم. چند روزی در آنجا بود، ولی ردپای او را مأمورین دولت یافته بکرشته رفتند و اما نتوانستند او را بیابند، در صورتیکه تمام باغات دیگران را هم گشته بودند. پس از بازگشت مأمورین پلیس، میرزا فرج‌الله روی جارت و کنجکاو خود نتوانسته بود در کرشته بماند و آماده حرکت بطرف طهران شد که به بیند چه خبر است. البته این عمل بسیار خطرناک بود، ولی وی بدون فکر رو به طهران آورده بود، بی آنکه کوچکترین اندیشه‌ای داشته باشد. خوشبختانه در وسط راه که کالسکه تقی‌زاده جلو سایرین حرکت می‌کرد، آقای تقی‌زاده او را شناخت و چون قضایا را می‌دانست او را در کالسکه خود انداخته تا رشت برد و در آنجا بود که قضیه را بمن اطلاع داد، من خوشوقت شدم که از خطر سلامت جسته‌ایم.

در رشت يك روز سیدابراهیم خلخالی بمن گفت که امروز یکی از شاگردان سابقم مرا بناهار وعده گرفته است و تونیز می‌توانی شرکت کنی، حرکت کردیم و در مهمانی شرکت نمودیم. میزبان میرزا کوچک نام داشت و همان بود که چند سال بعد نهضت جنگل را ایجاد کرد. بعد از صرف غذا من بمیرزا گفتم: اکدامیک از حکام رشت بهتر از دیگران بودند...؟ وی گفت: باز بهتر از همه سپهدار بود. من گفتم: آرزوی من اینست که یک روز بتواند روی همان قالیچه ابریشمی نماز بخواند و زیر لحاف ترماش بنخوابد. میرزا مضطرب شده بصورت اعتراض گفت: این حرفها صلاح نیست و ایجاد هرج و مرج می‌کند... من گفتم: مگر جز اینست که آن قالیچه و لحاف و نظایر آنها از دسترنج مردم بیچاره و همین رعایای بدبخت تهیه شده...؟ میرزا کوچک گفت: این صحبت‌ها ضرر دارد، چه چندی پیش رعایای حاج سیدرضی و دیگران که از دور مطالبی درباره مشروطه و انقلاب طهران شنیده بودند، اغتشاش کرده گفتند در طهران عدالتخانه ایجاد شد که مالیات را براندازند.

فردای آن روز کشتی‌های تقی‌اف رسیده ، باتفاق سایرین بکشتیها سوار شده خود را بیاد کوبه رساندیم . کشتی‌های تقی‌اف این ترتیب را داشت که چون تقی‌اف خود با آزادی خواهان قلباً مایل بود ، در کشتی نسبت بمسافرین مثل ما احترام و پذیرائی بیشتری می‌کردند . گویا قونول روس از رشت تلگرافی کرده بود که انقلابیون بیا که حرکت کرده‌اند و در باکو پلیس مراقبت شدیدی در حق ما منظور می‌داشت و مأمورین سویل و نظامی مسلح را مأمور نظارت در کارهای ما کرده بود .

در باکو دوباره با حیدرخان که پس از بمباران از طهران خارج شده بود ، مربوط شدیم و او فعالیت شدیدی داشت و چون قضایای تبریز را شنیده و دانسته بود تمام همش‌مصروف این بود که انقلاب تبریز را نگهداشته ، بافرستادن کمک از لحاظ اسلحه و بمب و فدائی مانع از تسلیم آخرین دژ آزادی‌شود و فعالیت‌های او هم مفید واقع شده و هر چه توانست از فرستادن اسلحه و مهمات بخصوص ، فدائیان بمب‌انداز کوتاهی نکرد و از جانب صاحب‌منصبان و افراد متقاعد قشون روس نفرتی به تبریز گسیل داشت . وضع باکو از لحاظ سختگیری پلیس بسیار شدید بود و ما هم بهمین جهت بتفلیس رفتیم . باید گفت که کلیه سران کمیته‌ی ملیون در این جا فعالیت‌های قابل تقدیری کردند و در فرستادن اسلحه بیش از هر چیز سعی داشتند و تجار را و داشتند که اعانه‌هایی بدهند و بیشتر در این راه توفیق حاصل کردند که اسلحه را بقیمت کارخانه خریده به تبریز فرستند ...»

از چگونگی فرار حیدر عمواغلی - چنانکه گفته شد - در هیچ مأخذ و منبعی اشاره‌ای بمیان نیامده است . اما نکته‌جالب اینست که حیدر خان قبل از دیگر سران جنبش خود را بباکو رسانیده بود ، که اینان پس از ورود ، وی را در آنجا می‌بینند بدون شك در این فرار دست سوسیال دمکراتها و کمونیست‌های ماوراء قفقاز - که حیدرخان همواره با آنان در تماس بوده - در کار بوده است .

نقل‌کننده یادداشتهای حیدر عمواغلی ، ضمن شرح دنباله احوال او ، در این باره بهمین مختصر اکتفا کرده است که :

«... بعد از آنکه محمدعلی شاه در تاریخ نهم جمادی‌الاولی ۱۳۲۶

مجلس شورای ملی را بتوپ بست و آزادی خواهان دستگیر یا متواری یا فراری شدند، حیدر خان عمواغلی هم خود را بتفلیس رسانده و در آنجا باعضای کمیته اجتماعیون عامیون قفقاز و کمیته آرامنه داشناکسیون بتبیه اسباب کمک رساندن بمجاهدین تبریز و روانه کردن مجاهد و اسلحه بایران مشغول بود و در ۲۷ جمادی الثانیه ۱۳۲۷ در فتح طهران و برچیده شدن بساط محمدعلی شاه مرحوم عمواغلی نیز حضور داشت ...^۱

اینکه آقا شیخ محسن نجم آبادی می گوید: «سران کمیته ملیون در باکو فعالیت های قابل تقدیسی کردند» و تاکید می کند که «حیدر عمواغلی... فعالیت شدیدی داشت و چون قضایای تبریز را دانسته بود، تمام همش مصروف برابز بود که انقلاب تبریز را نگهداشته، بافرستادن کمک از لحاظ اسلحه و بمب و فدائی، مانع تسلیم آخرین دژ آزادی شود» از آگاهی و روشن بینی خاص حیدر عمواغلی حکایت می کند. او خوب می دانست که تنها راه نجات آزادی، کمک بستارخان و برافروختن آتش جنبش در مناطق دیگر است، تا حکومت را وادار سازد، قوای خود را پراکنده ساخته، ناچار از نبرد در چند جبهه شود. بدین ترتیب نه فقط از فشار برستارخان و یارانش کاسته می شد، بلکه پراکنده شدن قوای حکومتی، آنرا ضربه پذیرتر می ساخت.

برای ایجاد دومین کانون انقلاب و ایجاد جبهه دوم
گیلان،
علیه دولت، طبعاً گیلان مناسب تر از هر نقطه دیگری
دومین کانون
بود. وجود نخستین هسته های جنبش، و انقلابیون
آگاهی چون پیرم خان، معز السلطان، تربیت و هم چنین میرزا کوچک
خان، دکتر حشمت و دیگران می توانست گیلان را بصورت یک پایگاه
استوار علیه حکومت درآورد.

او از یک سو نهایت تلاش را در ارسال اسلحه و مهمات و افراد مؤثر
به آذربایجان بکار می برد و از سوی دیگر در جستجوی کسانی بود که
بتوان بایران اعزامشان داشت و رهبری بخشی از مقاومت را بعهده آنها سپرد.

نجم آبادی می گوید: «... حیدرخان دربادکوبه به فعالیت مشغول بود. او گفت باید ابتدا بستارخان کمک کرد. اگر اتفاقاً ستارخان ازین برود، انقلاب نمی تواند دوام کند. عده ای از سربازان و صاحب منصبان روس را بعزت آزادی خواهی با تعدادی بمب و گرجی ها به تبریز فرستاد. بعزت ناسازگاری محیط، منشی زاده، دهخدا، معاضد السلطنه، از راه تفلیس رفتند به پاریس. آزادی خواهان و تجار کمک کرده، اعانه دادند.»

حیدرخان برای نجات سران انقلاب که خطر تهدیدشان می کرد، از هر وسیله و فردی استفاده می کرد.

در تقریرات محسن نجم آبادی می خوانیم:

«... در این هنگام مساوات مخفی شده بود، و چون وی در روحیه مردم تأثیر فراوان داشت لازم بود که او را بتبریز برسانیم. حیدرخان گفت: من میروم بیاکو و پدرم را می فرستم تا مساوات را بیاورد و دوست منات وجه راه بدو داده، پیرمرد فداکار برای آوردن مساوات حرکت کرد. اما چون از طرف روسها معلوم نبودند، نمی توانستند چیزی برای مساوات بنویسند، لاجرم بنشانی اکتفا کرد. اما کمره ای حاضر نشد و محل اختفاء مساوات را بروز نداد و تاروی وردیوف نومید بیاکو بازگشت. من که وضع را چنین دیدم داوطلب آوردن وی شدم و بطهران حرکت کردم. آمدن من بطهران بسیار خطرناک بود، چون در حکومت نظامی پالکونیک روسی با سابقه ای که من داشتم، ورودم بطهران چندان ساده نبود. اما من جوان بودم و باین گونه امور نمی اندیشیدم. پس از رسیدن به طهران یک روز رفتم منزل میکده، وی در باغشاه محبوس بود و از خانه برای او شام و ناهار می فرستادند. من بوسیله ای بدو پیغام دادم جریان قضایای تبریز و قیام ستارخان را بدو رسانیدم. وی پیغامی دوستانه ولی ملامت آمیز بمن داد که سفیه دیوانه، اسم شما هم در باغشاه هست چرا آمده اید؟... خطرناک است!..»

مدت یکماه در طهران بودم. در این مدت هر چه بکمره ای از مساوات می پرسیدم، می گفت: هر لحظه که حرکت کردید، بشما خواهم گفت... لوازمی برای کار خود از قبیل چمدان، لباس، کت و شلوار، کلاه

خریده ، بکمره ای گفتم که من اکنون بر جناح حرکت کنم ، کمره ای گفت: در سیاه دهن قزوین است . نزد حاجی حسین خان مباشر املاک خالصه ... نشانی بده... بهمان نشانی من سیاه دهن رفتم و حاجی را که برای سلام و علیک پیش آمده بود گرفته بوسیدم و گفتم : از باکو آمده ام ، و جامه دانی سوقات آورده ام . وی فهمید که برای بردن مساوات مأموریت دارم . خیالش راحت شد ، چه بر اثر قضایای تبریز سیمهای تلگراف بین تهران و تبریز باره شده بود و امیر بهادر فرستاده بود تا اشاری که موجب پاره کردن سیم بودند دستگیر کنند و حاجی خیال می کرد مأمور امیر بهادرم . گفتم که حاجی حسین خان مباشر املاک خالصه بود و املاک خالصه هم در تحت سرپرستی حاجب الدوله قرار داشت و از طرف او فرایشان و مأمورین سیاه دهن آمده و منتظر اتمام حساب بودند . این دسته از مستبدین سخت و شدیددی بودند که دائماً بملیون و از جمله بمساوات فحش می دادند و نمی دانستند که میرزا و مستوفی حاجی حسن خان همان مساوات آخوند است که ریش تراشیده ، زلف گذاشته و تبدیل قیافه کرده ، بین یأس و رجاء بسر می برد .

وضع حاجی اجازه صحبت نمی داد . بناچار بیبانه ای بحمام رفتیم و در آنجا مطلب را دور از دلاک که بیبانه رنگ و حنا سرش را از سر واکرده بودیم ، گفتم . حاجی حسین خان گفت من حرفی ندارم ، اما حسابهای من ناتمام مانده و اگر او بیاید دست من بسته خواهد ماند ، خوب است که یک هفته بمن وقت بدهید تا مساوات حسابهای مرا رسیده صورت دخل و خرج را مرتب کند و آنوقت بیاید .

از تاجکستان بقزوین آمدم . یک هفته در آنجا اقامت داشتم . آخر هفته نزدیک غروب دیدم مساوات بر قاطری سوار و بنزد من آمد و اصرار داشت که هم امشب حرکت کنیم و هر چه خواستم او را قانع کنم ، شدت ترس بوی اجازه اقامت نمی داد . من بوی گفتم : تاکنون تدبیر با من بود ، از این لحظه من در اختیار شما هستم و هر چه بفرمائید اطاعت می کنم ، چه می ترسم که مبادا تصادفی پیش آید و من به نقص تدبیر متهم شوم . مساوات گفت : من در این موقعیت نمی توانم بدرستی فکر کنم و باز کار بدست خود

شما باشد، بهتر است.»

پس از انجام این مأموریت و بازگشت شیخ محسن نجم آبادی بیاکو، مشکل انتخاب فرد مورد نظر برای اعزام به گیلان حل شد. آقا شیخ محسن نجم آبادی در تقریرات خود می گوید:

«... در تفلیس حیدرخان بمن گفت: یک نفر هست بنام میرزا حسین خان کسمائی که بهمراهی امیرحشمت داوطلب ایجاد انقلاب در رشت شده، نظر شما چیست؟... من او را ندیده بودم، و تنها از دور بتوسط روزنامه صوراسرافیل او را می شناختم. بنابراین نمی توانستم درباره او اظهار نظر کنم. ولی بعد رفتم و دیدم که مرد اینکار نیست - ملاقات ما با وی در مهمانخانه ای در تفلیس صورت گرفت. وی مردخانه داری بود، اقسام و انواع مرباها و ترشی ها تهیه کرده بود، اما من او را مرد انقلاب ندیدم و عقیده خود را بحیدرخان ابراز کردم حیدرخان به خود من پیشنهاد کرد.

من گفتم: بشرط فرستادن اسلحه و گرجی حاضر...

شرح این ماجرا با تفصیل بیشتری در سلسله مقالات «فتح تهران»

بقلم آقای عبدالحسین نوائی آمده است:

«بمباران مجلس در طهران موجب شد که افراد از هر طرف متفرق شوند و از این عده جمعی کثیر بقفقازیه رفتند و از آنجا به تبریز مرکز آخرین نقطه مقاومت آزادی با استبداد وارد شدند و جمعی دیگر نیز در همان قفقاز باقی ماندند و در اندیشه آن بودند که بار دیگر بتوانند بطهران وارد شوند و اساس استبداد شاه قاجار را برهم زنند.

حیدرخان عموغلی یکی از همین مردم بود، که آنی از فکر برهم زدن سلطنت مستبدانه محمدعلی شاه، غافل نبود و بهمین جهت فعالیت وی در خصوص تبلیغات برای ایران و ایرانی در میان ارمنه و گرجیان شدید بود، و با تسلط عجیبی که بر زبان این دو طایفه داشت، در روزنامه های ارمنی و گرجی مقالاتی نوشته، بخصوص گرجیان را توانست حاضر کند، که بیاری تبریزیان شتابند و هنگامی که آقای تقی زاده و دیگران در طی تبعید خود بیاکو رسیدند، حیدرخان آنان را نزد متمولین قفقاز راهنمایی

نمود و بالاخره آنان را راضی کرد که با آزادی خواهان اسلحه بفرشند ولی بهمان قیمت تمام شده کارخانه حساب کنند و این خود پیشرفت بزرگی بود، برای ملیون که هیچگونه کمک مادی از جایی نداشتند.

حیدرخان چندین نفر بمب‌انداز گرجی و مقادیر هنگفتی بمب و تفنگ و نارنجک دستی برای تبریزیان فرستاد و سپس خود نیز بدان شهر وارد شده با تدابیر خاص خود توانست شجاع نظام مرندی را که سد راه تبریز و قفقاز بود از میان بردارد، و سپس بکمک مجاهدین، خوی و مرند را تصرف کند.

اما قبل از حرکت وی برای تبریز، وی یکی از دوستان و همکاران خود را برای اداره انقلاب برشت فرستاد و این مرد همان است که .. چون از هر گونه تظاهراتی اجتناب دارند، بما اجازه نداده‌اند که اسم ایشان را ذکر کنیم.

اینست که در طی این مقاله، ما ایشان را «میرزا علی» بهمان اسم مستعاری که در طی انقلاب بر خود گذاشته بود می‌خوانیم (اکنون که تقریرات مرحوم آقا شیخ محسن نجم‌آبادی در اختیار ما است، می‌دانیم که این «میرزا علی» همان «آقا شیخ محسن نجم‌آبادی» است، که هنگام نگارش سلسله مقالات فتح تهران حیات داشته و مایل بافشای نامش نبوده است)^۱.

حیدرخان بمیرزا علی گفت: مردی در اینجاست بنام میرزا حسن خان کسمائی که داعیه انقلاب گیلان را دارد. خوب است شما او را ببینید که برای اینکار مناسب است یا نه...؟ ولی میرزا علی پس از یک جلسه ملاقات دانست که کسمائی هر چند صاحب احساسات تند است، ولی نمی‌تواند از عهده اداره انقلابی که بتواند رژیم ایران را تغییر بدهد، برآید.

تا اینکه میرزا علی خود از طرف حیدرخان و سایر احرار ایرانی

۱ - آقای نوائی نیز در یادورقی اولین شماره سلسله مقالات خویش می‌نویسد: « آنچه در مقاله فعلی دیده می‌شود، مبتنی بر مشاهدات آقای دم. ن - میرزا علی » از احرار شریف و بی‌نظر و مطلع است که البته منظور از دم. ن «حروف اول نام «محسن نجم‌آبادی» است.

مقیم باکو مامور رشت شد و بایکی از کشتی‌های متعلق به تقی‌اوف از ممولین آزاد فکر ایرانی باترلی آمد...»^۱.

این زمان هنگامی بود که «کمیته ستار» در گیلان و در خانه «معز-السلطان» تشکیل می‌شد. اعضای مؤثر این کمیته، گذشته از خود معز-السلطان عبارت بودند از میرزا علی محمدخان تربیت، میرزا محمدعلی مغازه، پیرم‌خان، آرداش، فرس ارمنی و چند ایرانی، گرجی و ارمنی دیگر.

«ایرانیان ساکن قفقاز بتدریج اسلحه می‌فرستادند و این اسلحه‌ها بیشتر بتوسط کشتیهای تقی‌اوف باترلی می‌رسید و چون خرج باروت آنها کم بود، دوباره در همان خانه معزالسلطان ترمیم کرده بر باروتش می‌افزودند و چند نفر از گرجیان نیز بساختن بمب مشغول بودند. مقداری اسلحه هم از سربازان دولتی که نظر خوشی با محمدعلی شاه نداشتند، گرفته شده و آقا میرزا علی (آقا شیخ محسن نجم‌آبادی) فرستاده حیدر عمواغلی زیر عباى خود آنها را بخانه آورده بود...»^۲.

علاوه بر گشودن جبهه دوم، حفظ نخستین و مهمترین پایگاه آزادی و استقامت، و کمک بمحاصره شدگان تبریز، یکی از هدفهای اصلی حیدر عمواغلی بود. او در آغاز کار کوشید تا با فرستادن کمکهای مالی و اسلحه و مخصوصاً اعزام داوطلبان گرجی که در کار ساختن بمب و تقویت روحی و رهبری افراد تخصص داشتند، ستارخان را یاری کند اما چون این اقدامات به نتیجه دلخواه نرسید، سرانجام چنانکه خواهیم دید - خود نیز عازم جبهه اصلی نبرد شد.

«... پس از توپ بستن بمجلس، حیدرخان غفلتاً از باکو سر در آورد و در این شهر بود که دوباره آقای تقی‌زاده را که پس از تبعید از ایران بآن شهر رسیده بود ملاقات کرد و خود با کلیه مجامع آزادی طلبی و انقلابی گرجستان مر او ده داشت و بانوشتن مقالاتی بزبان گرجی^۳ گرجیان

۱ - اطلاعات ماهانه - سال سوم شماره اول

۲ - اطلاعات ماهانه - سال سوم شماره اول

۳ - حیدرخان زبانهای گرجی و روسی را مانند زبان مادری خود میدانست.

سوسیالیست و انقلابی را بکمک مردم تبریز که دلیرانه در مقابل سپاه
بیدادگر محمد علیشاه ایستاده بودند خواند.

حیدرخان بر اثر این تبلیغات بالغ بر هفتصد داوطلب گرجی برای
جنگ و کمک بمحصولین تبریز فراهم کرد و بعضی از آنها را به تبریز
فرستاد و گذشته از آن او و آقای تقی زاده که آوازه مخالفت های شجاعانه
و آزادی طلبانه اش بگوش انقلابیون آن نقاط رسیده بود بمنظور جلب
کمک بتزدد متمولین مسلمان ایرانی آن حدود رفتند. در آن روزگار که
هنوز حکومت بلشویکی پیدا نشده بود، در قفقازیه بخصوص در باکو از
ایرانیان و مسلمانان، متمولین فراوانی بودند که ثروت آنان مورد افسانه
پردازی دیگران قرار گرفته بود. مثل حاجی زین العابدین تقی اوف در
باکو که مردی بسیار خیر و آزادمش بود. تا آنجا که همیشه چند صد
نسخه از روزنامه حیل المتین را خریدیده مرتباً بنجف می فرستاد و تأثیر همین
گونه کار بود که بزرگانی چون آخوند ملا کاظم و ملا عبداله مازندرانی
و حاجی میرزا حسن با نهضت مشروطه و افکار متجددانه مشروطه خواهان
موافقت کردند. همچنین این مرد روشن فکر در آن زمان دست بایجاد
مدرسه دخترانه زد. این اقدامات موجب شده بود که با کوئیها او را پدر
خود می خواندند و شاید هم بنا بر همین وجهه و احترام فوق العاده ای که
تقی اوف در نظر عامه داشت، بلشویک ها پس از ضبط مال وی صاعقه ای
بوی نرساندند و او خود را سالمأ باستانبول رساند.

اما از این متمولین چندان حاصلی بدست نیامد، چه دخالت در
سیاست بخصوص مخالفت با سیاست دولت روس آنان را از اقدام و روشی
جدی مانع می آمد. تنها مختار اوف یکی دیگر از متمولین گفت که من
کار استا (اسلحه) می دهم و از ۷۰۰ تا ۸۰۰ موزر فراهم می کنم.
آقای تقی زاده از قفقاز به اروپا رفت و حیدر عمواغلی که تشنه
انقلاب و مبارزه بود بتبریز آمد و بزودی از ارکان انقلاب آذربایجان
گردید...»^۱.

درباره فعالیت مهاجرین ایرانی و شخص حیدر عمواغلی در زمینه

جمع آوری و ارسال کمک برای ستارخان و انقلابیون گیلان یک سند دیگر در اختیار ماست. این سند متن یادداشت هائی است که توسط محمدتقی صادق اف بازرگان مقیم قفقاز و بخط خود او برشته تحریر درآمده است. محمدتقی صادق اف که خود از بازرگانان بنام و از آزادی خواهان فعال بود، وحتى جمع آوری اعانه برای ارسال بایران با امضای او در نتیجه اعتمادی که دیگران بوی داشتند صورت می گرفت، در این یادداشت ها چنین می نویسد:

«بعد از اینکه در تهران توپ به کعبه آمال ایرانیان خورد، و رحیم خان از طرف دولت حمله باهالی غیور آزادی خواه تبریز نمود، جناب حاجی میرباقر آقا که رئیس کمیته اجتماعیون عامیون^۱ تفلیس بود، جناب ستارخان سردار ملی را تقویت نموده و قول صریح داد که اگر بتوانی ده روز مقابل رحیم خان مقاومت نمائی، در کمیته تفلیس از برای شما بدون تأمل همه نوع همراهی خواهد شد. الحق ایشان هم قبول کرده و در مقابل قشون دولتی شروع بمقاومت نمودند^۲ و از هیچ قسم جانبازی دریغ ننمود. آقای حاج میرباقر آقا هم با کمال عجله به تفلیس تشریف آوردند. آقای آقاسید حسن تقی زاده هم قبل از ایشان از طرف تهران به تفلیس وارد شده بودند و فرمودند باید همه قسم اعانه باهالی تبریز بنمائید. در آن کمیته پول معتنی بهی موجود نبود، فرمودند اعلان کنید تجار ایرانی اعانه بدهند. بعد از اعلان، تجار جواب دادند باید یک نفر ایرانی معروف امضاء نماید، تا اعانه بدهیم. این بنده محمدتقی صادق یوف چون به تجارت معروف بودم امضاء نموده، تجار ایرانی ساکن تفلیس هزار منات اعانه نمودند. آقای حاجی میرباقر آقا فرمودند من ستارخان قول دادام که بول و اسلحه و آدم همه چیز بفرستیم. دیدم ناچاریم ارامنه و گرجی ها را با خود همراه نمائیم. بنده با آقای تقی زاده رفتیم کمیته ارامنه آشنا کسیون آقای تقی زاده نطق مفصلی در باب ایرانیت و قومیت نمودند و فرمودند همه ماها یک ملت هستیم و اهل یک آب و خاک و الان در محل مخاطره است و استقلال ایران دارد بیاد می رود، باید همه قسم همراهی بنمائید. جواب دادند ما در تبریز کمیته داریم، لابد آن کمیته همه قسم همراهی خواهد

نمود. ما از کمیته خودمان که در تبریز بود کاغذ داشتیم که رفته‌ایم از کمیته ارامنه داشنا کیون تبریز دینامیت بگیریم، صدمات از ما می‌خواهد، فشنگ می‌خواهیم، فشنگ را یکی چهارقران وجهش را مطالبه می‌کند. همان کاغذ را نمودیم که آنها هیچ قسم همراهی ننمودند. بعد آقای تقی‌زاده فرمودند خوب است يك کمیته مرکب القوی چهار نفر از کمیته ما و چهار نفر از کمیته شما، يك کمیته تشکیل شود و آنها در ترتیب اعانه مذاکره نمایند. هر چه صلاح دیدند، بهمان ترتیب باهالی تبریز اعانه شود. این مطلب را هم قبول نکردند. بعد از یاس از ارامنه داشنا کیان، آقای حاجی میرباقر آقا فرمودند من بستارخان قول داده‌ام تا ده روز دیگر همه قسم اعانه بفرستیم، لابد يك کاغذ نوشتیم به کمیته، گرجی‌های لورتیو تر جواب مساعد داده و ما را به مجلس خود دعوت نمودند. بموجب انتخاب کمیته‌بنده بمجلس گرجی‌ها رفتیم. باما قرار دادند، بعد از پذیرائی کامل جواب دادند ما همواره افسوس می‌خوریم که ملت ایران نتوانست آزادی خود را بگیرد. ماها همه قسم همراهی داریم و هر چه لازم باشد، از آدم و دینامیت و بمب و تفنگ و فشنگ اعانه می‌کنیم، باین قسم که چهار نفر را نامزد نمودند که بامضای آن چهار نفر هر قدر آدم کاری جنگی لازم باشد بفرستند و هر قدر دینامیت و بمب و تفنگ و فشنگ لازم باشد بدهند و قیمتش را دریافت دارند. مقضی المرام به کمیته خودمان معاودت نموده و آن خبر خوشحالی را (چند کلمه خوانده نشد) در همین وقت هم جناب حیدرخان از کمری وارد شدند و مجدداً رفته کمیته گرجی‌ها را ملاقات نموده و ما را اطمینان داد که همه قسم همراهی بکنند. مجدداً هزار منات از کمیته خودمان اعانه گرفته بطرف بادکوبه رفته و تهیه آدم و اسباب از برای تبریز نمودند. خودما هم شروع کردیم از تفلیس به تبریز اعانه نمودن. علاوه بر اشخاص و اسلحه که حیدرخان با خودش برده بود، ما هم سی و هشت نفر گرجی با تقریباً چهل و دو نفر مسلمان روانه تبریز نمودیم. بعد در کمیته قرار شد آقای حاجی میرباقر آقا تشریف ببرند قره‌باغ و از آنجا تهیه آدم و اسلحه بنمایند. از قره‌باغ نزدیک به سی و چهل نفر آدم مسلح با سعیدالممالک روانه تبریز نمودند و خودشان

مراجعت به تفلیس نمودند. بعد از این همه روزه با تصویب آن سه نفر گرجی دینامیت و بمب مستمر آبه جلفامی فرستادند.

از جاهائی که به تفلیس از بابت اعانه پول می فرستادند (ولادی قفقاز) - باطوم - گنجه - قارص - پطروفسکی - ایروان - آغ استافا - اسلامبول که تقریباً شصت هزار و کسری منات اعانه جمع آوری شد که تماماً به تبریز و خوی و مرند ارسال گردید.

در این موقع که در تبریز مشغول جنگ و دفاع بودند، از پاریس و اسلامبول خبر میرسید که اروپائیان می گویند که اهالی تبریز آنارشیت هستند و اهالی ایران مشروطه نمی خواهند. لهذا بهر ترتیب هست در یکی از نقاط ایران شروع بانقلاب نمائید. و ضمناً از کمیته ایرانیان پاریس که از انجمن سعادت اسلامبول مجزا شده بودند، کاغذی به کمیته ما رسید که شخصی وارد خواهد شد، موسوم به میرزا کریم خان. شما در باب انقلاب رشت با ایشان مذاکره نمائید. پس از آنکه میرزا کریم خان وارد تفلیس شدند، سؤال کردیم که آیا پول دارید یا نه...؟ در جواب فقط هشت صد منات پول بما داد. ضمناً خودش را پس از مذاکرات روانه باکو نمودیم. چون در آنجا نتوانست کار بکند، لهذا مجدداً به تفلیس مراجعت کرد. بعد از چند روز حرکت برشت کرده و برفت، که ما هم در تحت ریاست والیکو گرجی و هیجده نفر گرجی باسی قبضه موزر و شصت عدد بمب و قدری دینامیت بطرف رشت حرکت دادیم. و هم چنین چهل نفر از مجاهدین مسلمانان فرستادیم. بعد قرار بر این شد که حاجی میر باقر آقا و میرزا علی محمدخان و حسین آقا علی اوف از طرف کمیته تفلیس برای سرپرستی و مفتشی انقلاب رشت بروند و اختیارات مجاهدین در دست اینها باشد...

نویسنده آنگاه جملاتی را که در متن نوشته با شماره های ۱ و ۲ و ۳ مشخص کرده، با خط خود در حاشیه صفحه اول بدین شرح توضیح داده است:

«۱- مسلمانان قفقاز از سنه ۱۹۰۰ مسیحی شروع به تشکیل کمیته کردند، که اصل آنرا نریمان نریمان بکوف تشکیل داد، از اهالی تفلیس که زمانی در مدرسه معلم بوده و حالیه دکتر است.

۲- ستارخان در آن زمان در شعبه تبریز رئیس ده نفر مجاهد بوده است .

۳- در زمانی که ارامنه بدیدن آقای تقی زاده آمده بودند ، از ما دعوت به کمیته خودشان کردند که عقاید ما را در باب ایران بفهمند...» .
دوران فعالیت و مبارزات حیدر عمواغلی در آذربایجان و دوشادوش ستارخان سردار ملی و گرد نامور آزادی ایران ، یکی از درخشانترین و پربارترین ادوار زندگی اوست و جا دارد که در بخشی مستقل مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد .

حیدر عمواغلی که هنگام نخستین سفرش بایران بیشتر از بیست سال نداشت بتدریج در کوره حوادث به فولادی آبدیده مبدل گردید . در طول این سفر بازگشت ، وی ضمن تماس نزدیک و مداوم با سازمان های انقلابی و انقلابیون بزرگ ، توانست تجربیات تازه ای کسب کند ، پیروزیها و شکست های گذشته را مورد ارزیابی قرار دهد ، از هر شکست ، درسی برای مقابله با رویدادهای بعدی بیاموزد ، و هر پیروزی را مقدمه ای برای پیروزی های دیگر بحساب آورد .

در نتیجه همین پژوهش و کسب تجربیات تازه بود که دریافت ، تنها راه نجات انقلاب مشروطیت ایران مراجعت مجدد باین مملکت و کمک کردن به ستارخان و یاران اوست . او می گفت : اگر این آخرین شعله هم خاموش شود ، امیدی باستقرار مشروطیت در ایران نیست . و با چنین منطقی است که حیدر عمواغلی را بار دیگر در تبریز و در کنار ستارخان مشاهده می کنیم .

منابع وابسته با سازمان های چپ ، چگونگی فعالیت حیدر عمواغلی را در قفقاز و تماس او را با انقلابیون آن سامان ، چنین تعریف می کنند .
«حیدر عمواغلی که به نیکی دریافته بود در برابر ائتلاف و اتفاق خائنانه شاه ایران و تزار روسیه ، مردم زحمتکش دو کشور نیز باید برادرانه بایکدیگر همکاری کنند ، برای جلب کمک آزادی خواهان قفقاز بآن خطه رفت و در اثر کوشش های او بود که کمیته ولایتی سوسیال دمکرات های قفقاز قطعنامه ای مبنی بر کمک فنی و نقراتی بمشروطه خواهان ایران

صادر کرد.

گروهی از جوانان و کارگران آزاد قفقاز باین دعوت پاسخ مثبت گفته. بسوی آذربایجان، سنگر آزادی خواهان ایران روان گشتند. حیدرخان خود نیز به تبریز رفت و از آنجا دوش بدوش ستارخان صحنه های پیکار را رهبری کرد. در آنجا هم ساختن بمب و نارنجک پرداخت. بمبی را که حیدر عمواغلی ساخته بود. بعنوان هدیه ای برای شجاع نظام فرستادند. و هنگامیکه شجاع نظام می خواست در جعبه را بگشاید، بمب منفجر شد و خود و چند نفر از اطرافیان را بوادای نیستی فرستاد. «

بخش هفتم

حیدرخان در آذربایجان

یک شاهکار دیگر...
(قتل شجاع نظام)

گفتیم که حیدرخان ، پس از آنکه کار گیلان را
بسامان رسانید ، خود برای کمک مستقیم بستارخان
عازم تبریز - کانون اصلی انقلاب و مقاومت شد. این
سفر حیدر عمواغلی نیز چون دیگر مسافرتهايش ، دراختفای کامل صورت
گرفت و در هیچ کجا نوشته و یادداشتی که روشنگر چگونگی این سفرها
باشد، در دست نیست .

در تبریز ، باز هنگامی از وجود حیدر عمواغلی آگاه می شویم ،
که دست بکار پرسروصدای دیگری زده و با ماجرای ارسال جعبه پستی
حامل بمب برای شجاع نظام ، یکی از دشمنان سرسخت استبداد را از پای
درمی آورد .

شرح این رویداد، که تاریخ مشروطه ایران « آنرا بعنوان یکی دیگر
از شاهکارهای آزادی خواهان و مخصوصاً شخص حیدر عمواغلی » ثبت
کرده است، باختصار چنین است. اسماعیل امیرخیزی می نویسد:

« ... چون شجاع نظام بی اعتدالی را از حد گذراند و دست از عناد
ولجاج برداشت و فرستادن اردوئی هم ممکن نبود، از قضا چندی پیش حیدر
خان عمواغلی به تبریز آمده بود و او خودش هم می خواست هر چه زودتر
راه جلفا باز شود و مانع از پیش مرتفع گردد، چاره منحصراً فرد را در آن
دید که سوغاتی برای شجاع نظام فرستاده شود . در این باب با مرحوم
میرزا اسمعیل نوبری مشاوره کرد ، نوبری با وی همراهی شد و آن وقت
در کیفیت فرستادن سوغات و امانتند و ندانستند که بچه وسیله سوغات

مزبور فرستاده شود، پس از تأمل زیاد بر آن قرار دادند که سوغات را از طرف یکی از دوستان صمیمی شجاع نظام بوسیله پست ارسال دارند و چون مطلع شدند که شجاع نظام را با سیف السادات سرخابی سری و سری در میان بوده و از دیرباز با هم دوست بوده اند، آنگاه یکی از حکاکها رجوع کرده مهری بنام (سیف السادات) تهیه کرده و نامه‌ئی به شجاع نظام نوشته و پشت پاکت راهمه با همان مهر ممهور کردند و خود میرزا اسماعیل نوبری همان جعبه سوغات را برداشته به پستخانه برده، بمیرزا علی خان پزشکی داد و تأکید بلیغ کرد که اینرا هر چه زودتر بمقصد برساند، و مشارالیه نیز نوبری را مطمئن کرد که لازمه احتیاط مراعات خواهد شد. بدین تفصیل جعبه بمب بمیرزا فرستاده شد و قطعاً از تهیه بمب و فرستادن آن جز سه نفر مزبور کسی مستحضر نبود.

چون روز چهارشنبه خبر کشته شدن شجاع نظام به تبریز رسید، مردم تبریز سخت شادمان شدند و آقا میر تقی (قلنج آقا) با موزیک و سوار بازار آمد و بدین ترتیب کشته شدن شجاع نظام را بمردم اطلاع داد.^۱ اما شادروان کسروی چگونگی بدست آمدن مهر و ارسال بمب را با تفصیل بیشتری برشته تحریر کشیده است، که می‌خوانید:

«... تبریزیان می‌دانستند که محمد علی میرزا دست از کینه جویی برداشته است و دوباره بسیج سپاه می‌کند که بسر شهر فرستد. میدانستند که دیر یا زود، دوباره گردشگر گرفته خواهد شد، این بود، همی کوشیدند خواربار گرد آورند، تا در آن روز به تنگی نیفتند. از آنسوی در این هنگام بسیاری از شهرها و آبادی‌های آذربایجان تکان خورده آماده جنبش می‌بودند. تبریزیان می‌خواستند آنها را بکار دارند و دامنه شورش را تا آنجاها رسانند. این بود چنین نهادند که دسته هائی از بیرون فرستند.

در این میان رحیم خان و شجاع نظام و دیگران که از کنار شهر برخاسته بودند هر یکی در گوشه‌ای آتش چپاول و ستم می‌افروختند. رحیم خان در اهر نشسته، کسانش راه می‌زدند و دیده‌ها را تاراج می‌نمودند.

شجاع نظام در مرند لشکر گاه زده ، راه جلقارا می بست . عین الدوله که گفتیم به قزلبه میدان رفت ، چون یکدمسته قزاقی از طهران رسیده بودند ، دوباره بازگشته و در پاسمنج جا گزیده راه تهران رامی گرفت و سپاهیانش آبادی ها را ویران می کردند . اینها هر کدام مایه گرفتاری و نابسامانی می بود . ولی بیش از همه ، کار شجاع نظام گران می افتاد .

چه ، راه جلقا ، نزدیکترین راه بازرگانی میانه اروپا و آذربایجان بشمار رفته ، بستن آن زیان بزرگی بکارهای بازرگانی می داشت . از آنسوی از بستگی آن راه قند و شکر و نفت و کبریت و اینگونه افزارهای زندگی در شهر نایاب گردید نیز جنگجویان گرجستان و قفقاز که از این راه بیاری می شتافتند و تفنگ و افزار جنگ می آوردند ، جلوی ایشان گرفته می شد . پس از همه چنانکه گفتیم ، روسیان بستگی این راه را دستاویز گرفته و هر روز نعمه دیگری می سرودند .

شجاع نظام در بیرون مرند لشکر گاه زده از سراسر آن پیرامونها سوار گرد می آورد . و هم چنین آگاهی داده که هر که نیاید خانه اش را تاراج خواهد کرد . از آن سوی هر کاروانی را که از تبریز یا جلقا می رسید ، چهار پا و کالا همه رانگه می داشت ، و این بدتر که پروای خودی و بیگانه نمی کرد و چون کسانی از بازرگانان انگلیسی و اتریشی به سراغ کالاهای خود رفتند ، پاسخ می داد که با دستور تهران آن کار را می کند و هر گر آنها را رها نخواهد کرد ، پیداست که درباره جاری چه اندیشه شومی را در سر می داشت و از درماندگی و نومیدی به چه بستی ها تن در می داد .

این گفتگو در کتاب آبی و در روزنامه های آن روزی بسیار آمده که محمدعلی میرزا و پیرامونیان شوم او آخرین چاره کار خود را درازی دست بیگانه به ایران می دانستند و با دست خود زمینه پدید می آوردند . تبریزیان چون آن را می دانستند از رهگذر راه جلقا نگرانی بسیار می داشتند و این بود پیش از همه به شجاع نظام پرداختند و با یک نقشه ای او را برانداختند .

ابن یکی از شاهکار های تاریخ مشروطه و خود داستان شگفت و

شیرینی است. در زبان ها آرایه هائی بر آن می بندند، ولی ما از کسانی که خود آن را از نزدیک دیده و دانسته اند، جسته ایم و خواهیم نوشت: سیف السادات نامی که از سید های بنام و توانگر دوجی، و خود با شجاع نظام دوستی می داشت. مهر او از خانه اش به دست حسن نام مجاهدی می افتد، و او آن را به نزد حیدر عمو اعلی (که پس از بمباران مجلس به قفقاز گریخته و از آنجا به تبریز آمده بود) می آورد. عمو اعلی از دیدن آن، نقشه ای به اندیشه اش می رسد و آن را با دست کسانی از سران آزادی به کار می بندد. بدین سان که به دستگیری گرجیان بمبی به رویه جعبه ساخته، نامه ای نیز با مهر سیف السادات نوشته، هر دورا نوشته و بمب، از پست برای شجاع نظام می فرستد.

میرزا اسماعیل نوبری به گردن می گیرد که جعبه را به پستخانه رساند و نگران راه انداختن آن باشد. میرزا علی خان پستخانه آن را گرفته، با دست چاپار روانه می گرداند. روز سه شنبه پنجم آبان (یکم شوال) بود که این جعبه و نامه به مرند رسید. شجاع نظام آن روز در لشکر گاه می بود، و هنگام شام همراه نزدیکان و سرکردگان خود به خانه بازگشت. از آن سوی حاجی میرزا محمودخان رئیس پست که با شجاع نظام خویشی نیز می داشت، همراه پسر خود (آقای هادی صابر) همان شبانه جعبه و نامه را برداشته، به ترند او آمد.

آقای صابر^۱ می گوید: «وزن جعبه به روی آن ۶۷۰ مثقال نوشته شده بود» می گوید:

ما چون به خانه شجاع نظام در آمدیم، شجاع لشکر (پسر بزرگتر شجاع نظام) و علی خان هوچقانی (یکی از سرگردگان مرند) و جبرئیل بوداغیان (از بازرگانان تبریز که مهمان می بود) و آقوب ارمنی (از کسان جبرئیل) و برخی دیگر در اطاق می بودند. ولی شجاع نظام در ایوان نماز می خواند. چون نمازش را به پایان رسانیده، به اطاق درآمد، پدرم نامه و جعبه را باو داد. گرفت و گفت:

۱ - آقای هادی صابر که اکنون در تبریزند، یادداشتی در این باره نوشته و فرستاده (کسروی - تاریخ مشروطه).

« امانت هائی است که خودم به سیف السادات سپرده بودم » و پیش از آنکه کاغذ را بخواند ، خواست جعبه را بگشاید . پدرم دوراندیشانه گفت : بهتر است ببرند و در بیرون باز کنند . بوداغیان نیز همین سخن را گفت . ولی شجاع نظام بی پروائی نموده ، پاسخ ریشخند آمیز داد . سپس به پسرش شجاع لشگر فرمود آن را باز کنند .

این شجاع لشگر به وارونه پدرش جوان بافهمی می بود و به مشروطه گرایشی می داشت ، و گاهی کسانی را از آزادی خواهان از ستم پدرش رها می گردانید . چون او دوراندیشی نموده ، جعبه را که به جلوی خود گذارده بود و در باز کردن آن دودلی نشان می داد ، شجاع نظام به ریشخند و سرزنش دست به سوی او یازید و گفت : « خوش ! » شجاع لشگر ناچار شد جعبه را باز کند ، ولی همین که کارد به ریسمان قوطی کشیده آن را برید ، به یکبار بمب ترکید ، و آوایش تا چند فرسخ رفت . و سراسر شهر را به تکان آورده ، مردم را هراسان گردانید . خود شجاع نظام شکمش دریده و رانش برگشته بود . چون کسانش می رسند ، اندک جانی می داشته و آب می طلبد . ولی تا بیاورند ، در می گذرد . شجاع لشگر از سر تازانو چهل و اندزخم برداشته و با این همه حالش بهتر از پدرش بوده ، تا یک ساعت زنده می ماند که سخن می گفته و از پدرش گله می کرده . علی خان زخم هائی داشته و چون او را به خانه اش در هوچقان می برند ، پس از یک شبانه روز می میرد . میرزا احمد خان نامی ، زخمهایش را درمان کردند و بهبودی یافت . بارون جبرئیل از چند جازخمی شده بود ، فردا او را به تبریز آوردند و به درمان پرداختند و اکنون در تهران است . آقوب ترشاهی به چشمش فرو رفته بود و از درد آن چندان در شکنجه می بود که سربه دیوار می کوبید . برای چاره چشمش را بیرون آوردند و بیچاره تاکنون بایک چشم زیست می کند . دو تن پیشخدمت از ترسی که می داشته اند ، دوری گزیده و نزدیک پنجره ایستاده بودند و چون جعبه می ترکد ، هر دو را به باغچه پرت می کند ، ولی هیچ یک گزند نمی بینند و آسوده می مانند . در آنجا که جعبه رانها ده بودند ، فرش از هم شکافته و گودی در زمینه اطاق پیدا شده و سقف اطاق ها تکان خورده و بغدادی ها

(رویه درونی سقف) همه فرو ریخته بود. اما رئیس پست و پسرش ... آقای صابر چنین می گوید:

« هنگامی که بمب ترکید من يك بار دیدم همه اطلاق به سرمامی ریزد و همه درها و پنجره ها خورد شده، و ما در يك جهان دیگری هستیم. چون دست به تن خود مالیدم، سراپا زخمی و خون آلود گردیده بودم، و دودی که از بمب برخاسته بود به گلولی مامی رفت، بسیار بدتر از زخم ها می بود.

در همان حال دیدم عبدالله خان فراش باشی شجاع نظام با چراغی در دست به اطاق درآمد و چون حال همگی را دید به یکبار چنین گفت: « خانه ات خراب شود حاجی محمود خان، آخر خانه ما را خراب کردی » از این سخن او من به بیم افتاده خواستم از هر راه که باشد، پدرم را از آنجا بیرون برم. و چون از حال پدرم و سرگذشت او جستجو کردم، دیدم از جایی که می بود پنج ذرع پرت شده و او نیز در میان زخم و خون دست و پا می زند. در همان هنگام همگی زنان و بچه گان خاندان شجاع نظام به فریاد و گریه پرداخته بودند. نخست جستجوی حال شجاع نظام می کردند و چون او مرده بود، رو به سوی شجاع لشگر آوردند. شجاع لشگر زخم های بسیاری می داشت. گذشته از بمب، فشنگ هایی که در قطار کمرش می بود ترکیده، یکایک به تنش فرو رفته بودند. با این حال سخن می گفت، و در همان حال به پشتیبانی از ما برخاسته گفت: « به حاجی خان آزار نرسانید. باعث قضیه پدرم بوده. از بس ظلم کرده بود گرفتار شد ». این سخن او مایه رهایی ما گردید. من به هر رنجی که بود خود را به خانه مان رسانیدم و چهار تن را فرستادیم که پدرم را درون گلیمی گذارده به خانه آورند. « به هر حال این حاجی میرزا محمود خان نیز پس از شش ماه رنج به همان آسیب درگذشت.

بدینسان مشروطه خواهان از شجاع نظام کینه جستند، و کسانی هم بیگناه به آتش او سوختند ...

چنان که دیده ایم این مرد پیش از دیگر سرکردگان به تبریز آمد و بیش از دیگران با مشروطه خواهان دشمنی می نمود، و در کشتن و تاراج

کردن پافشاری بسیار می کرد. از اینرو تبریزیان کینه بسیاری از او در دل می داشتند و چون روز ششم آبان (۲ شوال) با تلفن مرگ او را آگاهی دادند، در شهر شادمانی رخ داد و میر تقی قلیج با یک دسته از مجاهدان سوار شده، برای آگاهانیدن مردم با موزیک در بازارها گردید. در این میان دو سه روز راهها بازو قندو نفت و دیگر چیزها به فراوانی به تبریز رسید و مردم از تنگی درآمدند.

لیکن پس از دو سه روز دوباره بسته گردید، زیرا محمد علی میرزا چون آگاهی از کشته شدن شجاع نظام یافت، لقب و جایگاه او را به پسرش موسی الرضا خان داده دستور فرستاد که هم چنان راه را بسته دارد، و این جوان که هنوز بیست سال نمی داشت، به همدستی پیرامونیان خود بکار پرداخت، تا هنگامی که مجاهدان مرند را بگشادند. چنان که در جای خوخواهیم نوشت...»^۱

علی امیر خیزی می گوید: «یکی از کارهای برجسته حیدرخان نابود کردن شجاع نظام مرندی بود. این فتوودال مرتجع که در تمام مدت جنگ های تبریز بر سر اهالی امیر خیز از مناره های مسجد صاحب الامر تیر می باراند، پس از پیروزی ستارخان در تبریز به زادگاه خود مرند رفته، راه میان جلفا و تبریز را بست...»^۲

و آنگاه پس از شرح حادثه به تفصیلی که آمد، اضافه می کند: «... پس از آن فرج آقا با مجاهدین که در اطراف مرند بودند، موسی الرضا پسر شجاع نظام را شکست می دهند. نویری از طرف انجمن و حیدرخان از طرف ستارخان عازم مرند می شوند، راه جلفا باز می گردد و ارتباط برقرار میشود.

ستارخان و حیدرخان (مادام که ستارخان در تبریز بود) علاوه بر همز می با هم دوست بودند و ستارخان همیشه نظر حیدرخان را در حل مسائل می پذیرفت و در هر مطلب مشکل می گفت: «حیدرخان هر چه

۱ - تاریخ مشروطه - ص ۸۰۰ - ۸۰۴
۲ - مجله نیاسخترانی بمناسبت سالروز نودسالگی حیدر عمواعلی - سال ۱۱ - شماره ۴

بگوید، من هم همانرا می گویم.»^۱

تفصیل ارسال بمب و کشته شدن شجاع نظام، در همه مآخذ و منابع تقریباً یکسان است. اما از آنجا که نمی خواهیم در این کتاب هیچ سخنی را ناگفته بگذاریم شرح مختصری را نیز که در این باره در مجله یادگار آمده است نقل می کنیم:

«... از مهمترین خدمات وی در این دوره قضیه کشتن شجاع نظام مرندی است.

شکرالله خان نظام مرندی که از ۲۱ جمادی الاولی یعنی دو روز قبل از توپ بستن بمجلس تبریز را مورد حمله قرار داده بود و بیش از هر کس در راه گرفتن شهر وقتل مجاهدین کوشش می کرد، با سواران برگزیده خود بحمايت از استبداد برجان و مال مردم دلیر تبریز با قساوتی هرچه تمامتر حمله می کرد. تا اینکه پس از چهار ماه جنگ متوالی بعلت فرسودگی قوای زیر دست خود با اجازه محمدعلیشاه بمرند رفت تا بعد از تهیه قوای تازه بجنگ تبریز برگردد و در ضمن راه جلفا را بروی تبریزیان ببندد.

مجاهدین تبریز که می دانستند وی تا چه اندازه با اساس مشروطیت و نیات مجاهدین دشمن است خواستند تا او را تا قبل از حرکت مجدد بتبریز روانه جهان دیگر سازند.

حیدر عمواعلی نقشه قتل ویرا با کمال مهارت طرح کرد. بدین ترتیب که بمبی در جعبه ای پنهان کرده روی آنرا پوشانده آنرا مانند بسته پستی بانامه ای پیستخانه داد و نامه بسته را بامهری که بحسب اتفاق از سیف السادات یکی از دوستان شجاع نظام بدست آورده بود مهر کرده و برای شجاع نظام فرستاد.

بسته و نامه را رئیس پست مرند بمنزل شجاع نظام برد، و شجاع نظام که در این موقع نماز می خواند، پس از اتمام نماز آمد و گفت: «امانت هائیت که خودم بسیف السادات سپرده بودم» سپس پسرش شجاع لشکر گفت که جعبه را باز کند. باز کردن جعبه همان بود و کشته شدن شجاع نظام و شجاع لشکر پسرش همان. و این واقعه در تاریخ اول

شوال ۱۳۲۶ قمری اتفاق افتاد.

بدین ترتیب بی‌رنج و زحمت مجاهدین توانستند یکی از بزرگترین دشمنان خود را بسی حیدر عمواغلی از میان بردارند و چندی بعد که مرند بتصرف آنان افتاد، خانه همین شجاع نظام مقرر نماینده انجمن گردید و فرج آقای زنوزی مجاهد که وقتی هم مترجم شاپال بود، نمایندگی انجمن در آن خانه منزل کرد. فتح مرند پس از قتل شجاع نظام بفاصله ۲۶ یا ۲۷ روز اتفاق افتاد...»^۱.

پس از ماجرای ارسال بمب پستی و کشته شدن شجاع نظام که چون چنین اقدامی تا آن تاریخ بیسابقه بود، پیش از پیش انعکاس یافت، و در روحیه آزادی‌خواهان اثری شگفت‌انگیز برجای نهاد، تصرف مرند و مخصوصاً گشادن خوی در راس برنامه آزادی‌خواهان قرار گرفت، که - مخصوصاً در مورد خوی و جنگهای تاریخی آن - بار دیگر مقام حیدر عمواغلی را بعنوان یک رهبر آگاه و جنگاور تثبیت کرد.

پس از برخوردهای اولیه بین قوای دولتی برهبری موسی‌الرضا خان پسر شجاع نظام و جمعی از مجاهدین... «چون ستارخان از ماوقع مطلع گردید، به فرج آقا اطلاع داد که هر چه زودتر بمرند حمله برده و مرندیان را از دست اشرار مستخلص کند. فرج آقا بر حسب دستور سردار ۲۷ شوال از زنوز حرکت کرده بعزم تسخیر مرند با مجاهدین تبریز و گرگر بجانب مرند رهسپار شد، در نیم فرسخی مرند با سواران موسی‌الرضا خان بجنگ پرداخت. از غرائب احوال اینکه در بجهوه جنگ ناگاه خرگوشی از صدای تفنگ وحشت کرده از جایگاه خود برخاسته سراسیمه بآن طرفی که سواران مرند بودند گریخت. سواران مرند بتصور اینکه خرگوش هم مانند جعبه شجاع نظام بمب است که بطرف ایشان می‌آید، سخت هراسان شدند و مجاهدین هم در این موقع به حمله شدیدی مبادرت کردند. چنانکه دیگر مرندیان را مجال مقاومت نمانده، روی به فرار

گذارند. موسی‌الرضا خان هم با خواص خود از مرند خارج شده بخوی رفتند. فرج‌آقا با فتح وظفر وارد مرند شد و نسبت باهالی مرندمهربانی کرده و از طرف سردار بایشان اطمینان و امیدواری داد که با کمال اطمینان مشغول کسب و کار خود باشید و ابداً از مجاهدین بکسی تعرض و تجاوز روی نخواهد داد.

چون خبر فتح مرند به تبریز رسید، از طرف انجمن میرزا اسمعیل نویری و از طرف سردار، حیدرخان عمواعلی معین شدند که بمرندرفته، اولاً مردم را اطمینان کامل بدهند که بهیچوجه نسبت بآنان تعدی و تجاوزی روی نخواهد داد. ثانیاً اموالی که شجاع‌نظام از ائاثیه و غیره که در تبریز غارت کرده و بمرند فرستاده بود، آنرا رسیدگی کرده و در جای امنی گذشته مهر و موم کنند که بعد بصاحبانش داده شود و ایشان هم بمرند رفته بر حسب دستور رفتار کرده، مردم را نیز آنچه لازم بود بگویند گفتند و خانه شجاع‌نظام را قراول گذاشته و اطاقها را مهر و موم نموده و خودشان پس از چند روز مراجعت کردند.^۱

نکته جالب در این میان اثری است که ارسال بمب پستی در عوامل استبداد بجای نهاده بود، و سبب میشد که حتی از خرگوشی نیز بهراس افتند و با آسانی میدان را خالی کرده، بدست حریف بسپارند. و نکته دیگر اعتماد ستارخان و کمیته به حیدر عمواعلی است. در اینجا دیدیم که در آشفته‌ترین روزها، وی را برای ایجاد آرامش و ثبات بشهر جنگ زده مرند می‌فرستد و در آینده خواهیم دید که در مورد جبهه حساس خوی نیز درست همین کار را می‌کند و نتیجه هم می‌گیرد.

این نکات از دقت نظر و حسن انتخاب ستارخان و هم‌چنین لیاقت و کاردانی حیدر عمواعلی حکایت می‌کند.

پس از فتح مرند، نوبت بخوی، پایگاه اصلی استبداد می‌رسد:

«... یکی از شهرهایی که صرف آن برای آزادی‌خواهان ضرورت زیادی داشت شهر خوی بود. مردم خوی از آغاز مشروطه از طرفداران

مشروطیت بودند. چنانکه در جلد اول سمت تحریر یافت فداکاریهای زیادی از ایشان در پیشرفت مشروطیت مشهود افتاد. در این موقع چون حکومت خوی با اقبال السلطنه بود و مشارالیه امیر امجد را از طرف خود بحکومت آنجا فرستاده بود و اهالی هم نمی توانستند بدفع آن پردازند، ناچار منتظر فرصت بودند که دستی از غیب برون آید و کاری بکند.

سواران مرند و اروتنق و انزاب در صدد حمله بخوی بودند، ولی با اقدام مؤثری نتوانسته بودند کامیاب شوند، تا آنکه نخستین راپرت تلگرافی از خوی بانجمن ایالتی بامضاء جعفر حسینی رسید که ذیل درج می شود.

«شب سیزدهم ذیقعدہ جناب آقا میرزا نورالله با جمعی از مجاهدین غیور و آقای قوجعلی خان و سایر سرکردگان محترم ملی بقلعه خوی حمله در قلعه را بفاصله سه ساعت بدون چندان خونریزی باز، امیر امجد ماکوئی جان خود را برداشته بما کو گریخت. مستبدین در بیغوله ها پنهان، بعد جناب آقای حیدرخان عمواغلی که وجودشان مایه امیدواری عموم ملت و مشروطه طلبان است وارد و اهالی را تأمین، و بازار و دکان گشاده، قاطبه اهالی در آسایش و رفاهیت بدعا گوئی دوام مشروطیت که مایه ترقی و اسباب نیکبختی ملت است اشتغال دارند.

جعفر الحسینی»

گزارش فوق در تاریخ ۲۴ ذیقعدہ بانجمن رسیده و در آنجا قرائت شد. با تصویب انجمن مرحوم سعید الممالک بحکومت خوی و سلماس معین گردید، و در روز چهارشنبه ۶ ذیقعدہ ۱۳۲۶ مشارالیه در انجمن حضور بهم رسانید، و بایشان گفته شد که حقوق حاکم خوی و نایب الحکومه سلماس در کلیه پانصدویست و هفت تومان ماهی تصویب شده است، و در باب مواجب شخصی مشارالیه مذاکره شد، گفت که هست و نیست من تاجائی که دارم و می توانم خرج کنم وقف ملت و ملیت است و چیزی بعنوان مواجب قبول نمی کنم، الا آنکه همان وجهی که مقرر فرموده اند، خواه آنرا از بابت مواجب، خواه از بابت مخارج حکومت محسوب دارند کافی است. اعضا اظهار تشکر کردند و قرار شد روز پنجشنبه ۷ ذیقعدہ

حرکت کنند.

مرحوم حیدر خان از تبریز کی وجه وقت حرکت کرده و خود را بخوی رسانده است فعلا اطلاع صحیحی از آن در دست ندارم...»^۱.
اما علی امیر خیزی پس از تاکید روی این جمله که «در هر جا که کار سخت بود، عمواغلی حلال مشکلات بود»^۲. شرح بالا و متن تلگراف را نقل کرده، سپس اضافه می کند:

«... از آنچه که احمد کسروی از قول نورالله خان یکانی نوشته معلوم است که ضرورت فتح خوی در کمیته اجتماعیون عامیون در باکو مطرح شده و خود نورالله خان و ابراهیم آقا را از طرف حزب برای این کار مأمور کرده اند.

بدیهی است هم آن تصمیم و هم آن اعزام، با اطلاع حیدر خان بوده و بنا به همین اطلاع بوده که حیدر خان مقارن حمله وی قوای مجاهدین ریاست نورالله خان به خوی از تبریز بطرف خوی رفته و بهمان قوا ملحق شده است. و از اینروست که حیدر خان در رأس قوای مجاهدین قرار می گیرد. و چنانکه در تلگراف گفته شده مایه امیدواری عموم ملت و مشروطه طلبان می گردد. بامضای خود عمواغلی و امیر حشمت هم تلگرافاتی مبنی بر فتح خوی رسیده که مایه مسرت اهالی بود»^۳.

تبدیل خوی از یک پایگاه استوار استبداد، بیک دژ آزادی، بی شک یکی از مهمترین رویدادهای تاریخ مشروطیت ایران است.
خوی تا پیش از بمباران مجلس، یکی از کانونهای اصلی مشروطیت بحساب می آمد، اما پس از استقرار استبداد صغیر، اقبال السلطنه بفرمان فرمائی خوی منصوب شد و با همکاری گروهی از کردان بقتل و غارت و حبس و کشتار آزادی خواهان پرداخت.

درباره تصرف خوی بدست آزادی خواهان مشروح ترین گزارشی که در دست داریم، تاریخ مشروطه ایران است، که پژوهندگان دیگر نیز، هر گاه باین فصل از تاریخ رسیده اند، از آن یاری جسته اند.

کسروی نخست از قول میرزا نورالله خان که خود در تصرف خوی شرکت داشته و یادداشتی در این زمینه برای وی فرستاده است می نویسد: « کمیته » اجتماعيون عاميون و « انجمن ایرانیان » در باکو باین شدند که خوی را بکشایند و مرا (میرزانورالله خان) با ابراهیم آقا برای اینکار برگزیدند. من با دستور کمیته از باکو روانه گردیده بجلفارسیدم. ابراهیم آقا بادسته ای در علمدار (تردیکی جلفا) نشسته از ترس یکانیان که در سر راه می بودند، پیش رفتن نمی یاراستند...^۱ .
و آنگاه پس از شرح کوتاهی از تهاجم غافلگیرانه آزادی خواهان به خوی، ادامه می دهد:

« ... چنانکه گفتیم مجاهدان چون خوی را گشادند، عمواغلی از تبریز بآنجا رفت. نیز انجمن امیر حشمت را فرستاد. از آنسوی اقبال السلطنه آسوده نشسته، دسته های کردان را با بادیهای پیرامون خوی فرستاد که تا سه فرسخی بدست گرفتند. نیز با دستور او اسماعیل آقا شکاک (سیمکو) با کردهای خود به پیرامونهای خوی آمد.

عمواغلی از یکسو نیرو می بسیجید که کسان بسیاری از یکان و آن پیرامونها پیایی می رسیدند و بمجاهدان می پیوستند. یکدسته از ارمنیان نیز بسر دستگی سامسون نامی از سرجنابان دانشناکسیون بآن پیوستند. همچنین کسانی از گرجیان بمب ساز بآنجا درآمدند. در ارومی نیز این هنگام جنبشی میان مجاهدان آنجا می بود، و یکدسته از ایشان به سردستگی میرزا محمود سلماسی و مشهدی اسماعیل بیاری مجاهدان خوی شتافتند.

از یکسو نیز عمواغلی بسامان شهر کوشیده با بدخواهان مشروطه که درخوی نیز فراوان می بودند و از دشمنیهای نهانی باز نمی ایستادند نبرد می کرد.

چنانکه گفتیم در اینجا نیز اداره های قانونی از عدلیه و شهرداری و شهربانی باز شد. نیز انجمن بریاست حاجی علی اصغر آقا از بازرگانان

بنام خوی برپا شد. نیز به پشتیبانی عمواعلی و مجاهدان میرزا حسین رشیدیه دبستانی برای بچگان بنیاد نهاد. میرزا آقاخان مرنندی روزنامه‌ای بنام «مکافات» پدید آورده به پراکندن پرداخت.

اما جنگ‌های آنجا: عمواعلی نخست نامه‌هایی باقیالسلطنه و سران کرد نوشته آنان را بهمدستی با مشروطه خواهان خواند، و پیداست که نتیجه‌ای نداد و ناچار کار بزдохورد انجامید، و گاهی نیز جنگ‌های سختی در میانه رفت. ما داستان آن جنگ‌ها را نیک ندانسته‌ایم و تنها آگاهی‌های پراکنده‌ای را در دست داریم که در پایین می‌نویسیم:

در یادداشتی می‌نویسد: یکروز کردان در پیرکندی بتاخت و تاز برداختند. مردم دیه‌از مجاهدان یاری طلبیدند. مجاهدان سواره و پیاده بآنجا شتافتند. بهمدستی دیهیان بجنگ برداختند. بیکار خونین سختی رویداد. برف روی زمین را فرا گرفته جز سفیدی دیده نمی‌شد. ولی چندان خون ریخته شد که تو گفتی پوشاک سرخ بز زمین پوشانیدند. می‌گویند پانصد - شصت تن از دوسو کشته شدند. این است آنچه در آن یادداشت است، و بی‌گمان در شماره کشتگان گراف گوئی شده است.

خود عمواعلی و امیر حشمت از یک جنگی باتلگراف به تبریز آگاهی فرستاده‌اند و چنین می‌گویند: «دسته انبوهی از کردان و ما کویبان با چند تن سرکرده بدیه‌های پارچی و حاشرود که یکفرسخی خویست ریختند و سیم تلگراف را نیز بریدند. شب بیست و یکم ذی‌حجه (۲۴ دیماه) دویست و پنجاه تن از جوانان فداکار را بکنندن بنیاد ایشان فرستادیم. اینان نیمه شب ناگهان گرد آنان را گرفتند و نزدیک به یکصد تن را کشته، پنجاه سراسب با تفنگ و چیزهای دیگر بتاراج گرفتند و آنان را تا دو سدفرسنگ پس نشانده باز گشتند.»

میرزا آقاخان مرنندی در یادداشت‌های خود می‌نویسد: بدخواهان مشروطه در خوی با کردان چنین نهاده بودند که شبی آنان از بیرون بشهر تازند و گرد دز را فرا گیرند و اینان از درون بیاری برخیزند و آزادی خواهان را بکشند و ریشه کنند، و ما کویبان نردبانها همراه خود آورده بودند که از باره دز فراز آیند، ولی در جلو پافشاری‌های عمواعلی و

دلیری‌های مجاهدان کاری نتوانسته ناچار شدند بگریزند.

نیز می‌نویسد: روزی بامداد کردها از دیه‌گری بوجاق به‌بند آباد که بشهر پیوسته است تاخت آوردند. آزادی‌خواهان از مسلمان و ارمنی بجلوگیری شتافته چیره درآمدند، و آنان را شکسته گریزآیدند. ولی هنگامیکه از دنبالشان می‌رفتند دسته‌های دیگری از کردان، از سوی سکمن آباد پشت سراینان را گرفتند و در میانه جنگ سختی رفت. چند تن از دلیران بنام ارمنی با گروهی از مجاهدان مسلمان کشته‌شده، دیگران باسختی خود را رها گردانیدند، اگر پافشاری عمواغلی نبودی امروز دژ بدست ما کویبان افتادی...»^۱

باتوجه به شهادت ناظران عینی و مطالب پراکنده یا مدونی که از جریان این جنگها بدست ما رسیده است، بیش از پیش برصحت این مدعا واقف می‌شویم که «اگر پافشاری عمواغلی نبودی» نه فقط دژ ما کوبدست نیروهای دولتی می‌افتاد، بلکه تحقق پیروزیهای بعدی نیز غیر ممکن می‌نمود.

یکی از ویژگیهای حیدرخان عمواغلی نسبت بسرب
کردگان و رهبران دیگر انقلاب مشروطیت ایران
ابتکارات جالب و اغلب شگفت انگیز او در جریان
مبارزه و نبرد با دشمنان آزادی است، که در این زمینه شاید بتوان تنها
پیرمخان را با او مانند و شبیه دانست. نمونه اینگونه ابتکارات ماجرای
بمب انفجاری و یا بروایت آروز «اسب جنگی» است که در زمان خود
جنجال فراوانی برپا کرد. همه حوادث مهم زمان خود را تحت الشعاع
قرار داد و پیروزی آزادی‌خواهان را تسهیل و مسجل ساخت. شادروان
کسروی که از این واقعه باختصار یاد کرده است، می‌نویسد:

«... در يك تلگراف دیگری که به تبریز رسیده و در روزنامه انجمن
چاپ شده داستان شگفتی را باز می‌نماید، بدینسان: چند روز پیش اسبی
بازینی بروی پشت و خورجینی بروی آن، از دست مشروطه‌خواهان رها

گردیده بسوی دشمنان تاخت. کردان همینکه آنرا دیدند، سی و چهل تن بسویش دویدند و گرد آنرا گرفتند، و در آن میان که هر یکی میخواست پیشدستی کند و آنرا بگیرد، یکی زیر کی نموده خواست سوارش شود. ولی همینکه پابرکاب گذاشته خواست روی زین بنشیند، ناگهان خورجین بازین بایک آوای گوش خراشی تر کیده، بیست و پنج تن را از کردها کشته چند تن را زخمی گردانید..^۱

چون این ابتکار جنگی حیدر عموغلی، تا آثرمان در ایران بیسابقه بود، جا دارد که با تفصیل بیشتری بازگو شود:

«... اسب جنگی، نقل از روزنامه انجمن شماره (۴۰) سال ۱۳۲۷
«بموجب خبر تلگرافی که از خوی رسیده چند روز قبل در حوالی آنجا اسبی از دست مشروطه‌چپی‌ها رها شده و رو بطرف جمعیت دشمن گذاشته. اگراد بمحض دیدن آن قریب سی و چهل نفر تاخته و دوره اسب خالی را که غیر از زین و یک خورجین چیز دیگری بالایش نبود می‌گیرند. در همان حال که این جمعیت از چهار طرف دور آنرا گرفته بودند، یکی از آنها جلد دستی کرده و پیش آمده همینکه پا برکاب گذاشته و خواسته است روی زین قرار گیرد، یک مرتبه خورجین یا خود زین بایک صدای هولناک از هم تر کیده با صدقه آن بیست و پنج نفر از اگراد کشته افتاده و چند نفر دیگر مجروح می‌گردند.»

مرحوم حیدرخان عموغلی در سال ۱۳۳۴ روزی در بغداد چگونگی قضیه را برای بنده نقل کرد که من نیز خلاصه آنرا بعرض خوانندگان محترم معروض می‌دارم. عموغلی می‌گفت که: روزی در خوی سخت پریشان حال بودم، زیرا که اگراد اطراف شهر را فرا گرفته بودند و مردم هم در نهایت نگرانی روزگار بسر می‌بردند. برای آنکه ساعتی خود را از دست افکار پریشان برهانم از اطاق خود بیرون آمده مشغول قدم زدن شدم، تا رسیدم مقابل طویله. با خود گفتم خوب است با سبها نیز سرکشی کنم، در سکوی طویله زینهایی دیدم که روی هم چیده بودند. در بین زینها زین

زیبائی دیدم که بلندتر از زینهای دیگر بود. فوراً چیزی بخاطرم رسید، مهتر را گفتم که این زین را باطاق من ببر. پس از چند دقیقه باطاق رفته زین را بدقت معاینه کردم، دیدم بانهایت آسانی می‌توان بمبی در زیر قلتاق آن پنهان کرد. فوراً مشغول انجام دادن مقصود شدم و بزودی کار انجام پذیرفت و زین را برداشته بطویلۀ برده بآرامی روی یکی از اسبها گذاشتم و یکی از کسان خود گفتم این اسب را ببهانه آب دادن بیرون ببرید و لجام از سرش بگیرید، آنگاه دو سه شلاق باسب بزنید تا بطرف سواران اکراد برود و خودم نیز باچند نفر از یاران بالای پشت بام مشغول تماشا بودیم. دیدم مامور خدمت خود را بخوبی انجام داد و اسب بسوی سواران اکراد بتاخت آمد.

چون اکراد اسب بی‌صاحبی را دیدند که بطرف ایشان بتاخت می‌آید، از هر طرف بسوی اسب حمله‌ور شده و در گرد وی پره زدند و بالاخره اسب را گرفتند و خواستند که سوار شوند، ناگاه در اثر فشار بمب ترکید و چند نفر از اکراد کشته و زخمی شدند. بعد از این قضیه اکراد باندازه‌ئی گرفتار خوف و وحشت شده بودند که اگر گربه‌ئی می‌دیدند، از آن فیز احتیاط می‌کردند...»^۱

اکنون باوقوف بیشتر بر این حیلۀ جنگی حیدرخان و اثر آن در روحیه متزلزل سپاهیان دولتی به نقل دنباله نبردهای خوی می‌پردازیم: «... بدینسان در خوی کوششهایی می‌رفت و رفته رفته جنگ باکردان سخت‌تر می‌گردید. در این هنگام جوان غیرتمند سعید سلماسی بادسته‌ای از جوانان آزادی خواه عثمانی بفرماندهی خلیل بیگ^۲ بسیاری آزادی خواهان رسیدند، در این زمان در عثمانی مشروطه داده شده، ولی سلطان عبدالحمید هنوز بر تخت جای می‌داشت و اینست دستۀ «اتحاد و ترقی» درنهمان بکارهایی می‌کوشید، و چون در نتیجه کشاکش مرزی میانۀ ایران و عثمانی، سپاهیان عثمانی در نزدیکی‌های قوتورجا می‌داشتند، و جان-

۱ - قیام آذربایجان و ستارخان - ص ۲۹۸ - ۲۹۹

۲ - عموی انور پاشا می‌بود که سپس پاشا گردیده و در جنگ جهانگیر گذشته با سپاهیان عثمانی به عراق و آذربایجان آمد (کروی - تاریخ مشروطه - ص ۸۷۵)

فشانیهای آزادیخواهان ایران را از تردیدک تماشا می کردند ، کسانی از ایشان همراه میرزا سعید بیاری شتافتند .

سعید را نوشته ایم که یکی از جوانان مشروطه خواه بسیار غیرتمندی می بود ، و چون در استانبول بیازرگانی می پرداخت و بارها بخاک عثمانی می رفت ، عثمانیان او را می شناختند .

عمواغلی و مجاهدان به پیشواز شتافتند و سه دسته ایرانی و ترك و ارمنی دست بهم داده بکوشش پرداختند . سپاهی در سعدآباد در برابر ما کویبان گرد آمده جنگ در میانه رخ می داد . خلیل بیك با دسته خود با آنجا پیوست .

روز چهارشنبه هیجدهم اسفند (۱۶ صفر) جنگ بزرگی در میانه رخ داد ، و چون داستان آنرا در روزنامه مکافات نوشته ، ما کوتاه شده اش را می آوریم :

شب چهارشنبه سه ساعت پیش از بامداد مجاهدان از ترك و ایرانی به چند دسته شده بفرماندهی خلیل بیك همراه ابراهیم آقا و میرزا سعید ، از سعدآباد بتکان آمده از رود قوتور گذشته خود را بکنار دیده حاشرود رسانیدند . و هنوز آفتاب ندمیده بود که با دشمنان بجنگ پرداختند . مجاهدان بی بسیاری از خود نشان می دادند . هم جنگ می کردند و هم پیای آواز به « زنده باد ستارخان سردار ملی » بلند می داشتند ، خلیل بیك زودزود می گفت « آرقاداشلار ، قورقما یون ، ورون ، یاشاسون مشروطه » ، شادروان سعید از بس خونس جوش می زد آرامش نتوانسته گاهی آواز به « یاشاسون حریت » بلند می کرد . گاهی با مجاهدان بسخن پرداخته می گفت « برادران بزئید ، نترسید ، خوبهای ما پایداری مشروطه است .. نام نیک ما را در تاریخها خواهند نوشت » . گاهی روی سخن را بدشمنان گردانیده می گفت : « ای بیغیرتان کجا می گریزید ؟ مگر می پندارید با گریختن از شما دست خواهیم برداشت ؟ » .

امروز یکی از سران کرد کشته شده چهارتن دیگر دستگیر افتاد . از مجاهدان دلیری بسیار دیده شد . در مکافات می نویسد : « در کنار رود قوتور آنقدر از دشمن کشته وزخمدار افتاده بود که از جریان خون آنها

رنگ آب تغییر داشت. راستی آنکه صدتن کمایش از آنان کشته شده بود. از اینسو نیز شادروان میرزا سعیدباشش تن دیگر از مجاهدان کشته گردیدند. شادروان سعید با آرزوی خود رسیده خودش را در راه آزادی بخاک ریخت. خلیل بیگ درباره این جنگ تلگراف پایین را باستانبول فرستاد. «... وان - ۲۸ صفر - عدم مخابرات تبریز اعلام^۱ بی شمار با پانصد سوار به جانب صوفیان تعقیب حواله خوی محاربه صد نفر ماکویی مقتول و خطیب شهید میرزا سعید سلماسی شهید خلیل»^۲

نکاتی که در شرح این پیروزیها نباید ناگفته بماند، نخست اذعان بر قدرت رهبری و سازماندهی حیدر عمواغلی است، که انقلابیون پس از تصرف هر شهر وی را برای اداره امور و سامان دادن باوضاع آشفته یک منطقه آشوب زده، بدانجا گسیل می داشتند و حیدرخان نیز بنحو احسن از عهده انجام ماموریت برمی آمد. نکته دیگر یاری گرفتن از مجاهدان و داوطلبان ارمنی و گرجی است، که علاوه بر استفاده از نیروی کارآمد آنها، باعث میشد پاره ای اختلافات عقیدتی که آثرمان بشدت رایج بود تخفیف یابد و همزیستی صمیمانه تری بین همه نیروهای دست اندر کار انقلاب بوجود آید:

«... حیدر عمواغلی پس از فتح مرند با نجا رفت و چون مجاهدان خوی را گرفتند و امیر حشمت را از انجمن بحکومت شهر برگزیدند، حیدرخان حفظ انتظامات شهر و جمع آوری مجاهد و سپاهی را برای جلو گیری از حملات کردان بعهده گرفت و ادارات عدلیه و بلدیه و نظمی را باز کرد و بحمایت او انجمن تأسیس و روزنامه مکافات بوسیله میرزا آقاخان مرندی انتشار یافت.

اقبال السلطنه که پیشرفت آزادی خواهان را نمیتوانست دید، کردان را چندین بار بشهر فرستاد و عمواغلی با کمال مهارت حمله آنان را درهم شکست و نباید از حق گذشت که پیشرفت های عمواغلی تا حدی نتیجه

۱ - چنان که گفته ایم انجمن سعادت در استانبول خود را کانون ساخته آگاهیه از تبریز می گرفت و به همجا میفرستاد. این است خلیل بیگ نیز حال تبریز را از آنجای برسد (کروبی - تاریخ مشروطه - ص ۸۷۶)

۲ - تاریخ مشروطه - ص ۸۷۳ - ۸۷۶

وجود و شجاعت عده زیادی از ارامنه و گرجیان بمبانداز بود و این ارامنه از فرقه داشناکسیون بودند که در سراسر جهان تأسیسات نظامی داشتند و در جنگها و انقلابها بر ضد استبداد همه جا شرکت می کردند و شجاعت آنها تا حدی بود که می گویند مرحوم امام جمعه خوئی درباره آنها می گفته که هر ده مسلمان را یک ارمنی برای حفاظت کافیت . در طی همین جنگها بود که مرحوم سعید سلماسی باتفاق خلیل پاشای عثمانی بکمک عمو اوغلی در برابر اکراد ماکوئی اقبال السلطنه آمده بود و او پس از جنگی دلیرانه مقتول شد .. جنگ تبریز با ورود قشون روس و اعلام مشروطه از طرف محمدعلیشاه تمام شد و اندکی بعد قوای ملیون از شمال و جنوب بیایتخت حمله برده طهران را گرفتند و حیدرخان در این وقایع شرکت کرد...»^۱ .

با این چند سطر که علی امیرخیزی درباره فتح خوی می نویسد بمطالب این بخش پایان می دهیم . نویسنده نخست اندکی به گذشته بازگشته و سپس بشرحی کوتاه درباره دوران فعالیت حیدر عمو اوغلی در خوی می پردازد .

«... در دوره ی انقلاب ضد امپریالیستی و ضد فئودالی ایران در سالهای ۱۹۰۵ - ۱۹۱۱ حیدرخان در حساس ترین مواقع در مهمترین نقاط نهضت مردم قرار داشت . او متناوباً در تبریز و اردبیل و آستارا و خوی و مرند و قم و شیراز و اصفهان و ایل بختیاری گروههای جنگی بنام مجاهد تشکیل می داد . او در نامه ای یکی از دوستانش می نویسد: فقط رهبری صحیح می تواند حزب را به پیروزی برساند .

حیدرخان در ایام اقامت در خوی و سائل طبع و نشر روزنامه ی «مکافات» را فراهم آورد ، باروسهای آزادی خواهی که میان قشون تزاری بودند ، رابطه ی دوستی برقرار کرد . نقشه ی ارتجاعی کنسول عثمانی را که می خواست میان مجاهدین اختلاف اندازد عقیم گذاشت . قلوب مردم را جلب کرد . با محترکین مبارزات شدید آغاز کرد و در آن سال قحطی و گرانی بداد گرسنگان رسید . مردم در شان وی تصنیف هائی ساختند که بعضی از آنها در کتاب دو قهرمان آزادی چاپ شده است ..»^۱ .

۱ - مجله یادگار - سال پنجم - شماره ۲۰۱ - ص ۵۱-۵۲

۲ - مجله دنیا - سال ۱۱ - شماره ۴ - ص ۹۲

شکست
استبداد

سرانجام جنبش گیلان به سردستگی پیرم خان ارمنی،
معرالسلطان و دیگران از یکسو، مقاومت جانانه
ستارخان و دیگر قهرمانان آذربایجان از سوی دیگر
و تصرف پیاپی شهرهای آن‌سامان از جانب آزادی خواهان و هم‌چنین پیوستن
سردار اسعد و نیروهای بختیاری بقوای ملیون، به فتح تهران، پیروزی
مشروطه خواهان و شکست قطعی حکومت استبدادی منجر شد.

این پیروزی بدون شك یکی از عظیم‌ترین رویدادهای تاریخ
مشروطیت ایران است. اگر صفحات تاریخ را مرور کنیم و بیاد بیاوریم که
چگونه تهران باصطلاح آزاد شده و پایتخت مملکت در خاک و خون غوطه
می‌زد.. حکومت استبدادی باخسونت و کینه‌توزی بر جان و مال و ناموس
مردم چیره شده بود... سرداران و رهبران انقلاب تك تك و گروه گروه
شکار شده و در باغشاه پس از شکنجه‌ها و سلاخی‌های بسیار، بچوبه‌دار آویخته
شده و با اجساد شقه شده آنها باین سوی و آنسوی می‌افتاد... میوه چینان
انقلاب، که پس از پیروزی نخستین، سردمدار امور شده بودند، اینک هر
يك بگوشه‌ای خزیده و با عوامل استبداد سازش کرده بودند... اگر
فشار دولتهای خارجی و سرنیزه قزاقان بیگانه را بیاد بیاوریم و بدانیم که
چگونه محمدعلیشاه حاضر بود بخاطر حفظ سیطره جابرانه خود، حتی
سرتاسر مملکت را در اختیار بیگانگان قرار دهد... و سرانجام نگاهی به
تبریز قهرمان بیافکنیم که بسان جرقه‌ای کوچک و در حال خاموشی، در
این جنگل تاریک و دهشتبار کورسو می‌زد، و هیچکس را امیدى به
پیروزی و استقرار مجدد آزادی نبود... آنوقت است که اندکی برارزش
و اهمیت «فتح تهران» وقوف خواهیم یافت.

در این واقعت هیچ تردیدی نیست، که اگر مقاومت قهرمانانه ستارخان و یارانش در تبریز نمی بود، و اگر کسانی چون حیدرخان عمو اغلی و دیگر اعضای کمیته باکو، از آنسوی مرزها، این گروه مقاوم را یاری نمی کردند و سرانجام اگر با ابتکار همین کمیته و شخص حیدر عمو اغلی جنبش گیلان در نمی گرفت و بزرگانی چون پیرم خان و معز السلطان مردانه دست بکار نمی شدند، مشروطیت ایران، در همان آغاز تولد، در گورستان استبداد مدفون می شد و ای بسا که اینک بجای ایران بزرگ و مستقل امروز، تنها سرزمینی قطعه قطعه شده، مرکب از باصطلاح جمهوریها و حکومت نشین های عجیب و غریب و زیر نفوذ و تسلط قدرتهای بزرگ، نامی از این سرزمین بر نقشه های جغرافیا باقی نمی ماند. بدینسان باید اعتراف کرد که غیرت و شجاعت این مردان ایران دوست و میهن پرست، نه فقط مشروطیت و آزادی، بلکه تاریخ و قومیت و استقلال ملی ایران را نیز از گرد نابودی و انهدام رهایی بخشید.

ماجرای فتح تهران و نبرد قهرمانانه آزادگان، که منجر برهائی همه ایران شد، به تفصیل در کتب و گزارشها و مقالات گوناگون آمده است. بهمین جهت، از تکرار مجدد این ماجرا در کتاب حاضر در می گذریم. نکته ای که در این میان مورد نظر ماست، نقش و دخالت حیدر عمو اغلی در این بیروزی بزرگ است. امامت اسفانه اغلب منابع و مآخذ در این مورد سکوت کرده اند و جز اشاراتی کوتاه، بمطلب شایان توجهی در این زمینه برخوردار نمی کنیم.

مثلا یک جا می خوانیم: «... کمی بعد قوای ملیون از شمال و جنوب پیابتخت حمله برده، طهران را گرفتند. و حیدرخان در این وقایع شرکت کرد»^۱ و جای دیگر: «... حیدرخان در آستارا گروهائی مسلح تشکیل داد و باتفاق آنان در یورش بتهران شرکت کرد و پس از فتح تهران برای پیشرفت کار حزب سوسیال دمکرات (اجتماعیون و عامیون) و هم چنین برای تشکیلات ابتدائی اتحادیه های زحمتکشان همت گماشت...»^۲ و در

اسناد و مدارك و نوشته‌های دیگر نیز ، بیشتر از اینها اشارتی نرفته است .
 و نکات مبهمی که در این میان بچشم می‌خورد ، برآستی هر پسر و هنده و
 علاقمند باین بخش از تاریخ ایران را دچار شگفتی و سردرگمی می‌سازد .
 حیدرخان - دست راست ستارخان و یار و مشاور نزدیک او - در
 ماجرای فتح تهران چه نقشی داشت ..؟ آیا بصورت یک سپاهی ساده - یا
 بهتر بگوئیم سپاهی لشکر - همراه مجاهدان عازم تهران شد ، و یا اینکه
 بنا باقتضای روحیه و تجربیات خویش با حلیه‌های جنگی ، بمب‌سازی و
 بمب‌اندازی و قدرت رهبری ، نقش شایسته‌ی خویش را در این رویداد مهم
 تاریخ مشروطیت ایران ایفا کرد ...؟ آیا پس از گرد آوردن سپاه در
 آستارا مستقیماً بتهران تاخت یا همراه مجاهدان گیلان ، آذربایجان و
 اصفهان در فتح تهران شرکت جست ..؟

متأسفانه پاسخی قاطع برای این پرسشها نداریم . البته شرکت مؤثر
 قهرمان داستان ما در فتح تهران مسلم است . اما چگونگی این شرکت
 آنست که همچنان در پرده ابهام باقی میماند . بعنوان مثال شادروان کسروی
 که کوشیده است تقریباً هیچ نکته‌ای را ناگفته بجای نگذارد ، در این
 زمینه جز تأکید بر اینکه حیدرخان نیز در فتح تهران مجاهدان را همراهی
 کرده است ، مطلب دیگری ندارد . ولی همین نکته کوچک نیز حاوی
 موضوع بسیار مهمی است ، که در جای خود ، در هیچ منبع و مأخذی بدان
 اشاره نشده است :

« ... جهانگیر میرزا که یکی از سردستان مجاهدان و آزادی خواهان
 می بود و در سال ۱۲۸۷ (۱۳۲۶) در خوی به همدستی حیدر عمواغلی و
 دیگران با گردان و هواداران خود کامگی جنگهای بسیار کرده ، و سپس
 به همراه عمواغلی به گیلان رفته و در شورش آنجا همدستی داشته و تا گشادن
 تهران همراهی نموده ... »^۱

که علاوه بر آنکه تأکیدی است بر شرکت حیدر عمواغلی در فتح
 تهران - یعنی بزرگترین و ارزنده‌ترین پیروزی مشروطه خواهان - مسئله
 تازه‌ای را مطرح می‌سازد . و آن اینکه حیدرخان در جریان فتح تهران ،

همراه ستارخان نبوده ، بلکه پس از شرکت در جنگهای مرنده و خوی و نشان دادن قهرمانیهای بسیار - که در صفحات گذشته آمد - همینکه از آزاد شدن گیلان باخبر می شود ، بآن سامان شتافته و همراه با پیرمخان و معز السلطان و دیگر سران جنبش گیلان عازم فتح تهران شده است .

البته این امر ، با توجه به نقشی که حیدر عمواغلی از هنگام اقامت در باکو ، بافرستادن اسلحه و مجاهد ، و حتی انتخاب و اعزام رهبر شورش به گیلان داشته است ، خلاف انتظار نیست . مخصوصاً با توجه به دوستی بسیار نزدیک حیدر عمواغلی و پیرمخان . اما نکته شگفت آور اینست که در هیچ نوشته یا سند مدرکی ، نشانه ای از این سفر و همکاری و همراهی قهرمان داستان ما با پیرمخان و معز السلطان بچشم نمیخورد . حتی خود کسروی نیز ، هنگام تشریح چگونگی یورش مجاهدان گیلان به پایتخت و فتح تهران نامی از حیدر خان نمی برد ، جز اینکه وی نیز در این پیروزی شرکت داشته است . تنها در پایان جلد دوم کتاب تاریخ مشروطه (تاریخ هجده ساله آذربایجان) وقتی به شرح ماجرای اسماعیل آقا سمیتقو (سیمگو) می پردازد ، ضمن معرفی جهانگیر میرزا ، که یکی از رهبران راستین و آگاه مجاهدان است ، باین مهم (سفر حیدر عمواغلی به گیلان و همکاری او با کوشندگان آن سامان تا فتح نهائی تهران) اشاره می کند . آنهم اشارتی بسیار کوتاه و گذرا .

همانطور که در بخشهای پیشین نیز اشاره شد ، سبب این گمنامی حیدر خان را باید چون مسافرتهای ناگهانش - نتیجه کارهای مخفیانه او و ارتباطش با کمیته های انقلابی قفقاز و گرجستان دانست . در ماجرای تکان دهنده ارسال بمب پستی و کشتن شجاع نظام ، و هم چنین نبردهای مرنده و خوی نیز ، شاید اگر حوادث تا بدان پایه پرسر و صدا و عالمگیر نمی بود ، در آنجا نیز نامی از حیدر خان بمیان نمی آمد .

آنچه مسلم است ، در این زمان حیدر عمواغلی ، یار و همدم و همراز و مشاور ستارخان بوده است . این جمله را در بخش پیش دیدیم که : «ستار خان و حیدر خان (مادام که در تبریز بود) علاوه بر همز می ، باهم دوست بودند و ستارخان همیشه نظر حیدر خان را در حل مسائل می پذیرفت و در

هر مطلب مشکل می گفت: حیدرخان هر چه بگوید، من هم همانرا میگویم»^۱ یازمانی که تبریز زیر سلطه قوای روس، بدترین و دشوارترین روزهای خود را می گذرانید، در هر گونه مقاومت و اقدام قهرمانانه‌ای رد پای حیدرخان را مشاهده می کنیم. با توجه باینکه مخصوصاً قفقازیان، گرجیان و ارمنیان در این دوران روزگاری سخت تر از دیگران را می گذراندند: «... آنچه بیش از همه بر تبریزیان سختی داشت، حال مجاهدان قفقازی و فدائیان گرجی و ارمنی بود. زیرا این جوانمردان در آن روزهای سخت بفریاد تبریز رسیده و دسته‌هایی از ایشان جان خود را در راه آزادی ایران باخته و آنانکه زنده مانده بودند، این زمان پنهان می زیستند. زیرا روسیان آنان را بسته خود می شماردند و بر آنان چیره تر از دیگران بودند و هر کدام را که می گرفتند بیگمان بردار می زدند. این بود از روزی که پای روسیان به تبریز رسید، اینان پراکنده شده، هریکی خود را در گوشه‌ای پنهان کردند و این کار بر تبریزیان ناگوار می افتاد...»^۲

طبیعی است در چنین شرایطی، حیدر عمواغلی نمی توانست چون دیگر سران مقاومت در تبریز، به فعالیت‌های علنی یا نیمه آشکارا بپردازد. بهر حال، آزادی خواهان پیروز شدند و تهران بار دیگر بدست مشروطه خواهان افتاد. پس از استقرار مجدد مشروطیت، بار دیگر نام حیدرخان عمواغلی رابعنوان پشتوانه و قوه مجریه هیات مدیره‌ای که اداره امور مملکت را عهده دار شده بود، مشاهده می کنیم:

«... پس از فتح و خلع محمدعلی شاه برای ترتیب کارها هیئت مدیره‌ای درست شد و این هیئت تا چندی مملکت را اداره می کرد. از اقدامات این هیئت تشکیل کمیسیونی بود برای اخذ وجه از متمولین و از این راه مبلغی در حدود یک کروور جمع شد و مرحوم وکیل الرعایای همدانی صندوق داری آنرا عهده دار گردید.

دیگر از اقدامات هیئت مدیره تبعید کسانی بود که نسبت با اساس جدید اظهار دشمنی کرده بودند. باید دانست که عده‌ای از اینان خود را

بر وسها بسته بودند و تاجائی که شایع بود که کامران میرزا و شاهزاده عزالدوله عبدالصمد میرزا برادر ناصرالدین شاه و سید ابوالقاسم امام جمعه را شخص امپراطور بتبعیت روس پذیرفته و تحت حمایت خود قرار داد.

هیئت مدیره تصمیم گرفت که امام جمعه را تبعید کند. عامل قوه مجریه هیئت، حیدر عمواغلی بود که بایک عده طرفداران فدائی برای هر گونه فعالیتی بنفع مشروطیت آماده بودند. حیدر عمواغلی آقای نصرالله جهانگیر را که از مریدان خاص او بود، همراه یک مجاهد قفقازی برای ابلاغ حکم هیئت مدیره نزد میرزا ابوالقاسم امام جمعه فرستاد. دیدار قیافه مهیب مجاهد قفقازی که یاپونچی در تن و کلاه پاپاخ بر سر و موزر و قطار فشنگ بر کمر داشت و بمناسبت قطار فشنگ کمر نمی توانست بنشیند و روی زانو نشسته بود، طوری در امام جمعه تأثیر کرد که نمی توانست حکم را بخواند و دستش می لرزید. مجاهد که تردید او را دید تصور کرد که من باب عدم اطاعت است، باین جهت با آرامش خاطری هر چه تمامتر بلهجه ترکی از جهانگیر خان پرسید «بکوشم...؟» جهانگیر خان مضطرب شده او را منع کرد. مجاهد که معنی ترس و تردید را نمی دانست گفت: «ده گوی بکوشم، مستبد است: یعنی بگذار بکشم - او مستبد است...»^۱

تاهنگامی که کمیسیون بیست و چند نفری پراکنده نشده بود، حیدر عمواغلی نیز در نقش قدرت اجرایی این کمیسیون فعالیت می کرد. اما از آن بعد کوشش خود را در زمینه ای دیگر مصروف داشت، و آن تشکیل یک حزب سیاسی بود که در جای خود از آن سخن خواهیم گفت.

انگیزه اصلی حیدر عمواغلی در این کار روشی بود که حکومت مشروطه پس از استقرار مجدد، در پیش گرفت و بعلت پاره ای سهل انگاری ها بار دیگر عوامل استبداد را بر سر کار آورد. در اینجا اشاره بیک شاهد تاریخی سودمند بنظر می رسد:

«... باید دانست در آلمان روس و انگلیس ایران را بادو چشم باز می پائیدند و چون پیش آمدهای اروپا و آمادگیهای آلمان بجننگ، این دو دولت را بهم نزدیک ساخت و هم چشمی را میان آنهاست بهمدستی بر گردانیده

بود، این است هر گامی را جز بخرسندی از یکدیگر بر نمی داشتند. اینان از شور و جنبشی که در ایران بویژه در شهرهای شمالی برخاسته و روز بروز فزونی و پرمایه تر می گردید، اندیشمند بودند و آنرا دوست نمی داشتند. ایرانیان که از قرنهای چهار سستی و در ماندگی و کوتاه اندیشی شده و همین گرفتاری مایه چیرگی همسایگان گردیده بود، اکنون تکانی بخود داده از آن در ماندگی بیرون می آمدند. اینگونه جنبشها میان يك توده هر گونه پیشرفت را در بردارد و این چیزی نبود که نمایندگان دو دولت آنرا ندانند، یا چیزی نبود که از آن بیمناک نباشند. این هم پیدا بود که محمد علی میرزا هر چه ایستادگی بیشتر می نمود، دامنه جوش و جنبش مردم بیشتر می گردید. در یازده ماه پیش تنها يك گوشه تبریز این شورش را داشت و کم کم بردامنه آن افزوده و اکنون يك نیم ایران را می گرفت و در این زمان اندک آنهمه مردان جانباز و کاردان پدید آورده بود. هر گاه چند سالی همچنان پیش می رفت، چه مردان کاردان و بزرگی که نمی پرورد. از این اندیشه ها نمایندگان روس و انگلیس، محمد علی میرزا را بدادن مشروطه وامی داشتند، تا آنها از آسیابها افتاده، دیگر عنوانی برای شورش و جنبش باز نماند، و از آنسوی از محمد علی میرزا نگهداری می نمودند، تا کارها یکرویه نگردد و راه پیشرفت توده هموار و آسان نباشد. نیز می کوشیدند کشاکش با گفتگو و آشتی بی پایان آید، تا شورشیان و گردن فرازان خوب را بپایتخت نرسانند و خاندانهای کهن درباری را که همیشه ابزار دست بیگانگان بودند، انداخته و خودشان جای ایشان را بگیرند و این همان آرزویی است که خود آن خاندانها داشتند و چنانکه گفتیم در راه آن تلاشی می نمودند. اینکه بیرون کردن امیر بهادر و مشیر السلطنه از دربار خواسته می شد، از بهر آن بود که اینان در دشمنی با مشروطه پرده دری کرده و چنان بودند که دیگر نمی توانستند از باغشاه بیرون آمده، در بهارستان جاگرینند و بکار مقصودیکه در میان بود، نمی خوردند. اما مشروطه طلبان، از ایشان هم کسانی بکار می خورد که جانفشانی ننموده و جز خود نمائی و رویه کاری هنری نداشته باشند و هر گاه بر آستی مشروطه را دوست دارند، آسایش و شکوه خود را بیشتر از آن دوست بدارند. کسانی

همچون ستارخان و حیدر عمواغلی و یار محمدخان و معز السلطان این شایستگی را نداشتند و خواهیم دید با اینان چه رفتاری پیش گرفتند و همه را از پا انداختند...»^۱.

همین واقعیات بود، که ستارخان را بگوشه اتروا کشانید و ماجرای غم انگیز پارك اتابك را بوجود آورد. دیگر سرداران را از گردونه خارج ساخت و سرانجام حیدر عمواغلی را باین اندیشه افکند که جز از طریق تشکیل يك حزب نیرومند سیاسی، نمی توان باین نابسامانیهها و بی عدالتیهها پایان داد.

در اینجا قبل از پرداختن به چگونگی تشکیل حزب دموکرات و فعالیت های آن، ناچاریم اندکی به عقب بازگردیم و نخست از تشکیل حزب سوسیال دمکرات ایران و نقش حیدر عمواغلی در تأسیس این حزب، که اساس تجربیات و آگاهی های او برای تشکیل يك حزب سیاسی است، یاد کنیم:

جنبش مشروطیت در ایران، همزمان با نهضت سوسیال دمکراتها و انقلابیون ایران در اروپا و بخصوص در روسیه بود. توجه خاص لنین و یاران تردیک او به مشرق زمین، این فکر را بوجود آورده بود که برای استقرار سوسیالیسم، باید از همه نیروهای پیشرو و انقلابی این منطقه یاری گرفت. و در این میان ایران که با جنبش مشروطیت نام آور شده بود، نقش مهمی را عهده دار می شد.

پس از اینکه در سال ۱۹۰۵ (۱۳۲۲ هـ) روسیه در جنگ مغلوب شد، مردم سراسر این سرزمین علیه خانواده تزار و حکومت جبار و ظالمی که شخص تزار رهبری آنرا بعهدہ داشت، قیام کردند، در این قیام روشن فکران و آزادگان همه مللی که در روسیه بسر می بردند، علیه تزارها شرکت داشتند. پادشاه روسیه برای خاموش کردن شورشیان و انقلابیون با تشکیل مجلس «دوما» موافقت کرد. در جریان این شورشها و انقلاب روسیه، حزب سوسیال دمکرات این کشور یکی از متنفذترین احزاب زمان بود.

سوسیال دمکراتهای روسیه بتدریج دامنه فعالیت زیرزمینی و انقلابی خود را گسترش داده و شعبات و تشکیلاتی نیز در کشورهای مجاور بوجود آوردند. طبعاً نام ایران که دوران انقلاب و پیکار برای سرنگون کردن حکومت مطلقه قاجاریه را از سر می گذرانید، در راس این شعبات قرار داشت.

انقلابیون ایران، باراهنمائی دکتر نریمان نریمانوف رئیس حزب سوسیال دمکرات «همت»^۱ تاسیس حزب سوسیال دمکرات ایران را با آغوش باز پذیرفتند. و در راه تشکیل این حزب، کربلائی علی مسیو با تفاق دویسرش، حیدر عموغلی و اعضای ایرانی حزب سوسیال دمکرات روسیه از قبیل میر بشیر قاسموف، قره داداش، مشهدی حسین سرایی، سوچی میرزا (میرزا عمو) - که از اعضای برجسته حزب اجتماعین انقلابیون روسیه بود^۲، پیشقدم شدند.

بموجب نوشته دکتر سلام الله جاوید «حزب سوسیال دمکرات ایران که اغلب بنام «کمیته غیبی» خوانده می شد، از حزب «همت» الهام می گرفت.^۳» این حزب همکاری تردید و مؤثری را با مرکز حزب در روسیه آغاز کرد و همکاری دوسازمان تا بدانجا رسید که لنین اعلامیه های خود را که نام غولپین (Golpen) داشت، از راه تبریز برای یاران خود و انقلابیون روسیه، بآن کشور می فرستاد.

منابع کمونیستی نیز کمک موثر سوسیال دمکراتهای ایران را به حزب سوسیال دمکرات «همت» مورد تأیید و تجلیل قرار می دهند و می نویسند که حتی «ایسکرای لنین» نیز توسط این حزب از طریق تبریز و اردبیل به باکو رسیده و از آنجا بین احزاب سوسیال دمکرات توزیع میشد: «... در همان سالها یعنی در اواخر قرن گذشته گروهی از جوانان

۱ - «حزب سوسیال دمکرات آذربایجان با اعلام اختصاری و با عنوان مختلف «همت» خوانده میشد» دکتر سلام الله جاوید. نهضت مشروطیت ایران و نقش آزادیخواهان جهان.

۲ - «سوچی میرزا با اینکه بیواد بود چون شخصی فهیمه بوده بحزب اجتماعین انقلابیون وارد گشته برای آزادی حتی چند سال قبل از مشروطه به طور سری مشغول فعالیت بود» از کتاب «نهضت مشروطیت ایران و نقش آزادیخواهان جهان» - دکتر سلام الله جاوید - سال ۱۳۴۷ - ص ۵۹

۳ - نهضت مشروطیت ایران و نقش آزادیخواهان جهان - ص ۷۳

ایالات و ولایات ایران که برای تحصیل به تهران آمده بودند، بتدریج با افکار سوسیالیستی آشنا میشوند. عده‌ای از آنان بعداً در انقلاب مشروطیت شرکت کرده برای تشکیل گروه‌های سوسیال دموکرات در ایران و خارج از ایران فعالیت نمودند. از فعالین این گروه میرزا جعفر ناطق حسین زاده، عظیم عظیم زاده، میرزا اسداله غفارزاده و دیگران را میتوان نام برد که سلیمان میرزا محسن اسکندری در رأس آنان قرار داشت. بعضی از آنها در دوران انقلاب به شهادت رسیدند. از جمله میرزا جعفر ناطق درخوی و عظیم عظیم زاده در زنجان بدار آویخته شدند. عده‌ای از آنها که در سال‌های قبل از انقلاب از طرف حکومت مستبدهٔ زمان تحت تعقیب قرار گرفته بودند، مجبور به ترک کشور شده بعضی بیاکو مهاجرت کردند. یکی از آنها اسداله غفارزاده اردبیلی بود که در سال ۱۹۰۰ به باکو رفت. بطوری که تحقیقات علمی در این اواخر نشان داده است مشارالیه در حمل و نقل «ایسکرای» لنینی از راه تبریز - اردبیل به باکو شرکت داشته است. او از ۱۹۰۵ عضو حزب سوسیال دموکرات و در سال ۱۹۱۷ از مؤسسان حزب «عدالت» و سپس در ۱۹۲۰ از بنیان حزب کمونیست ایران گردیده و بالاخره در انقلاب گیلان بدست ضد انقلابیون به شهادت رسید.

در سال ۱۹۰۴ در باکو گروه سوسیال دموکرات «همت» بین این مهاجرین و بکمک فعال مارکسیست‌های روسیه تشکیل میشود. کمک‌گرانی‌هایی که سوسیال دموکرات‌های قفقاز (اجتماعیون عامیون) که در رأس آنها رجل مشهور انقلابی نریمان نریمانوف قرار داشت، به انقلاب مشروطیت کرده‌اند، در کتب مختلف از جمله اثر نفیس احمد کسروی - انقلاب مشروطیت ایران - مندرج است و ما از تکرار آن خودداری نمی‌کنیم...»^۱

حزب سوسیال دموکرات ایران بر رهبری و هدایت نریمان نریمانوف و با کمک علی مسیوهسته اولیهٔ حزب اجتماعیون عامیون را در ایران بوجود آورد. مؤسسان این حزب که در جنگ‌های داخلی تبریز به «مرکز غیب» یا «مرکز غیبی» معروف شد، عبارت بودند از:

دکتر نریمان نریمانوف، میرزا جعفر زنجانی، نوزاله خان یکانی،
مشهدی محمدعلی خان، میرزا ابوالحسن تهرانی، اکبر اسکویی، مشهدی
حسین سرابی، باقرخان ارومیه‌ای و مشهدی اسماعیل مینائی. این حزب
در دوران مشروطیت روزنامه «الحدید» را بمدیریت میرزا حسین خان
عدالت منتشر می‌کرد.

بعقیده شادروان کسروی حزب اجتماعیون عامیون ایران را کارگران
وزوشن‌فکران ایرانی که اغلب در موسسات نفت کار می‌کردند تأسیس
کردند، ولی انتشارات و اعلامیه‌های آنها پیوندشان را با سوسیال دمکراتها
ثابت می‌کند. در اعلامیه‌ای که پس از اعلام مشروطیت از طرف این حزب منتشر
شد، در عین حال که گرایشهای مذهبی و عناوین «مجاهدین اسلام» و
«مردان خدا» وجود دارد، شعار معروف «کارل مارکس» و احزاب
مارکسیستی «رنجبران جهان متحد شوید» نیز بچشم می‌خورد. متن این
اعلامیه چنین است:

«اعلامیه حزب اجتماعیون عامیون ایران

رنجبران جهان متحد شوید

ماسوسیال دموکراتها مدافعین حقیقی آزادی، اعلام مشروطیت
ایران را در روز مسعود بدوستان و آزادی خواهان تبریک می‌گوئیم. تمام
علما تجار طرفدار توده خلق و تمام مجاهدین اسلام که در اطراف برای
رسیدن به هدف مقدس خود از جان و مال گذشته‌اند، مورد می‌فرستیم و به
برادران تهرانی خود خطاب کرده می‌گوئیم:

هموطنان. برادران. شکر خدای عادل را که بمافرصت داد اولین
قدم را برای رسیدن به هدف مقدس خود در سایه اتحاد و کوشش خلل ناپذیر
برای آزادی برداریم. برادران حقیقی، اینک در سایه اتحاد و یگانگی
اقدام بهر عملی ممکن است. چنانچه ژاپون در سایه بیداری و عزم راسخ
دشمنی مثل دولت روس را مغلوب کرد. ما مجاهدین اسلام که مردان
خدائیم نمیتوانیم بموفقیت حاصله قناعت کنیم، بجای خود بنشینیم. موقع
آن رسیده است علم سرخ آزادی را برافزاییم، بیک مشت دشمنان آزادی
و عدالت فرصت ندهیم که با اغراض منافع خصوصی خود شفق خون آلود

مشروطیت را که ثمره و خونبهای آزادی است روپوشی نمایند.

زنده باد دوستان آزادی و مشروطیت

مرگ بردشمنان آزادی

کمیته تبریز حزب اجتماعیون عامیون ایران^۱

باتوجه به تاسیس حزب سوسیال دمکرات ایران و نقش حیدرخان عموغلی در تشکیل این حزب است که منابع کمونیستی از وی بعنوان «یکی از بنیانگذاران حزب کمونیست در ایران» نام می‌برند:

«یکی از کسانی که در ایجاد سوسیال دمکراسی ایران نقش فعالی داشته است، حیدرخان عموغلی است، که بعدها از بنیان حزب کمونیست در ایران گردید... در تهران او به تشکیل یک «حوزه خصوصی» مرکب از هفت نفر موفق میشود که بتدریج بصورت «حوزه عمومی» توسعه مییابد. ولی این حوزه عمومی پس از تشکیل انجمن‌ها و انتخاب وکلای مجلس یکم از هم می‌پاشد. حیدرخان می‌گوید:

«هر کسی در انجمن عضویت پیدا کرده و حوزه عمومی ما از هم پاشید. پس از آن من ماندم و همان هفت نفر حوزه خصوصی که به فرقه اجتماعیون عامیون روسیه (حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه) اطلاع دادند که در تهران فرقه اجتماعیون تشکیل داده شده است. از آنجا به شخص من نوشتند که لازمه دستورالعمل بشعبه مسلمانها و ایرانیها در قفقاز داده شده است و شما هم شعبه آنرا در تهران افتتاح کرده معاً کار کنید».

از اینجا بخوبی آشکار است که حیدرخان از همان زمان با مرکز جنبش سوسیال دموکراسی کارگری روسیه یعنی با کمیته مرکزی حزب ارتباط داشته است و بر حسب توصیه کمیته مرکزی بوده که با سازمان سوسیال دموکرات کارگری مسلمانها و ایرانیهای مقیم قفقاز همکاری نزدیک نموده. این «شعبه مسلمانها و ایرانیها در قفقاز» که حیدرخان از آن نام می‌برد، بگمان نزدیک به یقین همان گروهی است که نریمان نریمانوف در رأس آن قرار داشته است.

بعضی از بستگان حیدرخان نیز در انقلاب مشروطیت با او همکاری

داشته‌اند. از جمله پسر عموی او تیمور بهمین سبب بدست تروریستهای ضدانقلابی ۲۳ فوریه ۱۹۱۱ در تهران بهلاکت رسید.

از جمله کمکهای گرانبهای سوسیال دموکراتهای قفقاز به انقلابیون ایران یکی کمک مطبوعاتی بود. ایران شناس شوروی با نوبلوا در این باره می‌نویسد: «چون سوسیال دموکراتهای ایرانی مدت مدیدی مطبعه در ایران نداشتند، ناچار بودند در سالهای اول انقلاب بیانیه‌ها و سایر مطبوعات خود را در چاپخانه‌های ماوراء قفقاز بطبع رسانده و (اغلب از باکو) بکشور حمل نمایند». همین مورخ با استناد بچند سند از «بایگانی مرکزی دولتی ارتشی و تاریخی» متذکر میشود که: «بیانیه‌هایی بانسانه باطوم در سالهای ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷ و اوائل ۱۹۰۸ میان اهالی منتشر میگردید». با استناد به سند دیگری از همین آرشیو، ایران شناس نامبرده اضافه میکند: «فرستاده دولت تراری روسیه ن. گ. هارتویک مینویسد که کمیته‌های انقلابی که در ایران شروع به ایجاد کرده بودند، طبق دستور ایرانیان جوانی که از خارجه آمده و دارای عقاید سوسیالیستی بودند عمل میکردند»^۱. سندی که این مورخ ایران شناس بضمیمه مقاله خود منتشر کرده، یعنی «دستور العمل (نظامنامه) حزب سوسیال دموکراتهای ایرانی از این اجاظ دارای اهمیت خاصی است که مراحل تحول اصول سازمانی فرقه اجتماعیون عامیون را آشکار میسازد. این نظامنامه ۱۴ ماده‌ای تقریباً از نیمه دوم سال ۱۹۰۵ تا دهم سپتامبر ۱۹۰۷ که در مشهد نظامنامه دوم ۴۷ ماده‌ای تنظیم میشود، اساس کار سازمانی سوسیال دموکراتهای ایرانی بوده است. باید ذکر کنیم که آنچه درباره وجود دو نوع حوزه - یعنی حوزه «خصوصی» و حوزه «عمومی» - و همچنین درباره عده اعضای حوزه خصوصی (۷ تا ۱۱ نفر) در این نظامنامه ذکر شده با آنچه در خاطرات حیدرخان مندرج است، توافق کامل دارد و این دو سند یکدیگر را تأیید میکنند. نظامنامه ۴۷ ماده‌ای ۱۹۰۷ بوسیله مورخ دیگر شوروی بور - رامنسکی در مجله «کراسنی ارخیو» (بایگانی سرخ) شماره دوم سال

۱ - ن. ک. بلوا - پیرامون مسئله حزب سوسیال دمکرات ایران - مجله مسائل تاریخ و ادبیات کشورهای خارجی شرق - چاپ دانشگاه دولتی مسکو - سال ۱۹۶۰ - صفحات ۱۱۸ -

۱۹۴۱ با بعضی اختصارات به چاپ رسیده بود که بانوبلو اختصارات نامبرده را در مقاله خود تکمیل کرده است. چون اصل متون فارسی این دو سند تا کنون بدست نیامده، این است که ترجمه های روسی منتشره در مجله «بایگانی سرخ» و «مجله مسائل تاریخ و ادبیات کشورهای خارجی شرق» بمثابة یگانه اسناد موجود برای بررسی اصول سازمانی و رشد تاریخی حزب سوسیال دموکرات ایران دارای اهمیت خاصی است. نظامنامه ۱۴ ماده ای سال ۱۹۰۵ بخوبی نشان میدهد که میزان ترویج افکار مارکسیستی در ایران و درجه عمق و نفوذ آن هنوز در سطح نازلی قرار داشته است. مضمون اسناد و مدارکی که در دست است و تجزیه و تحلیل آنها نشان میدهد که این آشنائی اولیه با افکار سوسیالیستی هنوز بمعنای دانستن این نظریه اجتماعی علمی نبوده است. کسانی که آن زمان در ایران از سوسیالیسم اطلاع داشتند، آنرا یک رژیم اجتماعی خوب و عادلانه ای میدانستند که میتواند سعادت توده های وسیع زحمتکش را تأمین کند و آنها را از مظالم طبقاتی آسوده سازد. آنها درباره چگونگی این جهان بینی علمی و اینکه مارکسیسم چگونه مسائل مختلفه زندگی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مردم را طرح و حل میکند، معلومات و اطلاعات لازم را نداشتند. اما بتدریج بارش جنبش انقلابی و توسعه سوسیال دموکراسی در ایران رفته رفته اطلاعات مردم پیرامون سوسیالیسم علمی نیز توسعه یافت و حقیقتاً سرعتی قابل ملاحظه داشت.^۱

چنانکه ملاحظه شد، منابع کمونیستی هدف اصلی و اساسی حیدر عموغلی را از تشکیل یک حزب سیاسی در ایران، بوجود آوردن یک تشکیلات مارکسیستی می دانند. حال آنکه در بخشهای گذشته دیدیم که اعتقادات مذهبی، میهن پرستی و مبارزه با ظلم و ستم دوران، استبداد، انگیزه اولیه حیدر عموغلی برای گرایش به نهضت انقلاب مشروطیت ایران بوده است. اعتقاداتی که با مارکسیسم مغایرت و در بسیاری موارد منافات دارد.

چنانکه در صفحات پیشین دیدیم، و خود منابع کمونیستی نیز تأیید

کرده اند، حیدر عمواغلی از همان زمان که بیست سال بیشتر نداشت و تازه بایران (شهر مشهد) آمده بود، تصمیم به تشکیل يك حزب سیاسی داشت و بنا باظهارات خود او، این تصمیم باشکست و ناکامی روبرو شد. اگر تصور کنیم که در آترمان حیدر عمواغلی مطالعات و گرایشهای مارکسیستی داشته است، مطلقاً راه خطا پیموده ایم. این نکته نیز که در نقل قول بالا آمده است... «نظامنامه ۱۴ ماده ای سال ۱۹۰۵ بخوبی نشان میدهد که میزان ترویج افکار مارکسیستی در ایران و درجه عمق و نفوذ آن هنوز در سطح نازلی قرار داشته است. مضمون اسناد و مدارکی که در دست است و تجزیه و تحلیل آنها نشان میدهد که این آشنائی اولیه با افکار سوسیالیستی هنوز بمعنای دانستن این نظریه اجتماعی علمی نبوده است... آنها در باره چگونگی این جهان بینی و مارکسیسم... معلومات و اطلاعات لازم را نداشتند» برهان قاطعی است بر این واقعیت که فعالیت های حیدر عمواغلی در آغاز رنگ کمونستی و ریشه مارکسیستی نداشته است. البته در این نکته نیز تردیدی نیست که پس از بازگشت حیدر عمواغلی به قفقاز و آشنائی بیشتر با تماس های مداوم او با سوسیال دمکرات های آنسوی مرز، نقطه نظر وی تغییر کرده و بیشتر به مارکسیسم و کمونسم گرائیده است.

تشکیل حزب
دمکرات

در نخستین صفحات کتاب دیدیم که چگونه حیدر عمواغلی از آغاز - یعنی هنگام اقامت در مشهد در حالیکه بیشتر از بیست سال نداشت، در صدد تشکیل يك حزب سیاسی و يك سازمان انقلابی برآمد. وقتی کوشش های اولیه او باشکست روبرو شد، حیدر خان نومید نشده، دامنه فعالیت های خود را به تهران و از آنجا به قفقاز کشانید. و طبعاً پس از فتح تهران نیز، نه فقط دست از تعقیب هدف های اولیه خود برداشت، بلکه در اجرای آن مصمم تر شد. زیرا از یکسو تجربیات بیشتری اندوخته و ضمن فعالیت در حزب سوسیال دمکرات و حزب اجتماعیون عامیون، با اصول مبارزه حزبی و سازماندهی و تشکیلات بهتر و بیشتر آشنا شده بود، و از سوی دیگر - همانطور که از قول شانروان کسروی نقل کردیم - با چشم خود می دید که چگونه عوامل

استبداد یکی پس از دیگری مصدر کار میشوند و اگر يك حزب نیرومند سیاسی پاسدار سنتهای عالی و اصیل انقلاب مشروطه نباشد، ای بسا که بزودی طومار همه تلاشها و جانبازیها درهم پیچیده شود. و بار دیگر خود کامگان بنام مشروطیت و بعنوان آزادی بر مملکت مسلط گردند. چنین بود که پس از شکست مجدد استبداد، حیدر عمواغلی ب فکر اجرای هدف نخستین خود افتاد:

«... پس از فتح طهران جماعتی از آزادی خواهان که مرحوم حیدرخان نیز از آنان بود درصدد تأسیس فرقه سیاسی مخصوصی برآمدند و حزب دموکرات را تشکیل دادند. و حیدرخان بعدها از جانب این حزب ماموریت یافت که بیعضی از شهرهای مهم سفر کند و شعب حزب را در آن نقاط تشکیل دهد، تا در انتخابات انجمن های ایالتی و ولایتی و مجلس حزب دموکرات نمایندگان بیشتری داشته باشد. از جمله بمشهد و قم و کاشان و اصفهان مسافرت نمود و در هر جا با کمال جهد و صفا در راه پیش بردن این مقصود کوشید و بنتایج خوب نیز نایل آمد.

درباب این حزب وجدی که مرحوم حیدرخان در توسعه دامنه آن داشته، عین شرحی را که او در طی نامه ای یکی از دوستان خو نوشته، از کاغذی که بخط خود اوست نقل می کنیم، تا درجه صفای او در این مرحله دستگیر خوانندگان محترم شود. مرحوم عمواغلی بآن دوست خود چنین می نویسد:

«در وقت تشریف بردن جنابعالی قرار این طور نبود. چونکه جنابعالی از طرف فرقه هم مأمور بودید، زیرا که آن فرقه تنها می تواند مملکت را نجات بدهد و باید بدانید تا یک فرقه بایک مسلک مستقیم متقی اگر دولت را در دست نداشته باشد و راه نشان ندهد و سپر بلا نشود، کار این مملکت خوب و استقلالش محکم نمیشود و مأمورین خوب یعنی بامسلک را سرکار نخواهند گذاشت. چونکه مردم خوب، بازردها هم دست نخواهند بود. پس در این صورت يك فرقه که عبارت از فرقه ما باشد، خیلی لازم است که محکم بشود و شما هم چونکه آدم بامسلک هستید، اینست که خیلی باید کار کنید. پس لازم است شروع بکنید و آدمهای خوب و با

اخلاق پیدا کرده فرقه را تشکیل بدهید... خیلی باید جهد بکنید که آدمهای باناموس داخل بشوند و پروگرام را قبول بکنند.^۱

اگر چه حیدر عمواغلی آگاه تر از آن بود، که از آغاز تشکیل حزب با دادن شعارهای تند مارکسیستی و کمونیستی، بمقابله با افکار عمومی و بخصوص گروههای پیشرو - که عموماً مسلمانانی مؤمن با اعتقادات ریشه دار و مذهبی بودند - برخیزد، و حزب خود را از همان اول با عکس العمل شدید توده مردم و احیاناً باشکست مواجه سازد، ولی با همه اینها ماهیت حزب وی خیلی زود بر گروههای دیگر آشکار گردید و از همین جا بود که عناوین «انقلابی» و «اعتدالی» بوجود آمد:

«... در همین مواقع بود که حیدرخان بکمک دیگر آزادی خواهان تندرو، حزب دموکرات را که مقدماتش مثل تهیه پروگرام و غیره در تبریز چیده شده بود، در طهران ایجاد کرد و شعبی از آن نیز در نقاط مهم مثل قم و کاشان و مشهد تأسیس نمود. روش تند این حزب خوش آیند متدینین و آزادی خواهان معتدل و میانه رو واقع نشد و بهمین جهت این جماعت با آن ابراز مخالفت کردند و بآن نام انقلابیون دادند...»^۲

درست است که گروه قابل توجهی از رهبران انقلاب مشروطه و کسانی که بدرست یا نادرست در این جنبش نام آور شده بودند، بحزب دمکرات پیوسته و حتی نام پاره ای از آنها در لیست اسامی هیأت موسس و کمیته مرکزی نیز دیده میشد، ولی نقش اساسی را در تشکیل و رهبری حزب، حیدر عمواغلی و دوسه تن از یارانش بعهده داشتند:

«... در دوره دوم مجلس، فرقه دموکرات ایران تأسیس شد و اشخاص ذیل از جمله اعضای کمیته مرکزی این حزب بودند: تقی زاده، وحیدالملک شیبانی، حاجی میرزا باقر آقای قفقازی، سلیمان میرزا، مساوات، رسول زاده، میرزا احمد عمارلوئی و من (محمود محمود)، حسین پرویز منشی کمیته و حیدرخان عمواغلی هم عضو این حزب بود. حاج میرزا باقر آقا و رسول زاده و مساوات و حیدر عمواغلی مؤمن حقیقی

و صاحب شهامت اخلاقی بودند...»^۱

فعالیت حزب دمکرات منشاء حوادث بسیاری در آغاز مشروطیت ایران بود، که مهمترین آن جنجال اعتدالی و انقلابی و پیدایش شکاف و افتراق در میان آزادی خواهان بود. این اختلاف که سرانجام به کشته شدن شادروان آیت الله بهبهانی و بزرگانی دیگر انجامید، در زندگی و مبارزات حیدر عمو اغلی اثری عظیم داشت و میتوان گفت مسیر زندگی و فعالیت های او را دگرگون ساخت.

« در اوایل دوره دوم مجلس در میان اعضای مجلس شورای ملی شور و شعف زاید الوصفی دیده می شد و روح یگانگی و دوستی در وجود ایشان نمودار می گشت. زیرا که پس از یکسال محرومیت و دور افتادن از یکدیگر بهم رسیده و بر مقصود خود نایل آمده بودند.

دریغ که این اتحاد و اتفاق و دوستی و صمیمیت دیر نپائید و بزودی دوستان دیر روزی دشمنان امر روزی شدند و شمشیر عداوت از نیام بر آمیخته و بکشتن یکدیگر آماده شدند و آن گوهر صفوت و صفا که با هزاران رنج و مشقت بدست آورده بودند، با سنگ نثار و کدورت درهم شکستند.

علت این اختلاف خانمانسوز، ظهور دو حزب مخالف اعتدال و دمکرات بود که هر روز بشکلی تجلی می کردند. هر چند از مسائل مسلمنه است که در امور سیاسی و اجتماعی در میان کلیه اعضای مجلس توافق نظر تا اندازه ای مشکل، بلکه غیر ممکن است و ناچار اختلاف نظری پیدا خواهد شد، اما این اختلاف نظر نباید در لباس خصومت جلوه گر شود. بنا بقول ادیب ترك از تصادم افکار بارقه حقیقت ظاهر می گردد. البته بالضروره هر کسی باید در مسائل متعلقه بکشور عقیده خود را بگوید و طرف نیز با کمال ادب با دلیل و منطق او را جواب دهد. بالجمله ظهور احزاب سیاسی باید سبب افزایش سعادت و آبادی مملکت باشد، نه موجب بدبختی و ویرانی آن ...

مرحوم سردار اسعد در ۱۶ رجب ۱۳۲۸ تعلق مفصلی در مجلس راجع

۱ - یادداشت های محمود محمود - به نقل از «فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت»
دکتر فریدون آدمیت - انتشارات سخن - ص ۳۴

به اعتدال و دموکرات ایراد کرد که مقدمه آن را برای مزید اطلاع خوانندگان محترم از اوضاع آنروز، در اینجا می آوریم:

« عرض می کنم سؤال و جواب امروز و این وضع مجلس را بنده هیچ منتظر نبودم. امروز متوقع بودم دشمنهای خیلی سخت باهم متحد شده، دست بدست یکدیگر بدهند. باز می بینم گفتگوی اعتدال و انقلاب است. این حرفی که خانه ما را خراب کرده است، باز اعاده میشود. این حرفها را ما تا از مجلس بر نیندازیم، با آرزوی خود نایل نخواهیم شد. اثرات سوء این حرفها بکابینه وزرا و ادارات دولتی و بولایات و بهمجا سرایت می کند. پس ما در این موقع کمال اتحاد را کرده، باهم متفق باشیم و این گفتگوها را از میان برداریم... اگر مقصود ما این باشد که بی موقع بگردیم و یک سوء اتفاق را حربه دست خودمان بکنیم و بطرف بتازیم، این قافله تا بحشر لنگ است و بهیچ جا نخواهیم رسید. پس بایدای نمایندگان محترم، یک قدری اغراض را کنار بگذارید، ملاحظه کنید که چشم بیست کرور یاسی کرور ملت در این بقعه بشماست و خجالت بکشید که جواب آنها را در پیش خدا و پیغمبر چه خواهید داد...»

بدبختانه وجود حزب چنانکه گفته شد بعوض اینکه سبب ترقی و تعالی مملکت باشد، باعث اختلاف و انقلاب و ازین رفتن امنیت گردید و کار بجائی رسید که اعتدالیها نه تنها دموکراتها را انقلابی نام می دادند و برخی از آنان را لامذهب و بی دین می خواندند، بلکه در این باب اعتدالی بودن از دایره اعتدال قدم بیرون نهاده، طریق افراط پیش می گرفتند. دموکراتها نیز ایشانرا مستبد و ماجراجو و خودخواه می خواندند و هر روز متأسفانه این اختلاف مشرب و مسلک بیشتر شدت سی یافت و دامنه تبلیغات از طرفین بوسع خود می افزود و کسی نمی دانست که بالاخره این اختلاف به کجا منتهی خواهد شد...»^۱

اما اختلاف بین اعتدالیون و انقلابیون مسئله ای نبود که با نطق و سخنرانی یابند و اندرز حل و فصل شود. اختلافات و برخوردها همچنان ادامه داشت، تا ماجرای قتل شادروان آیت الله بهبهانی پیش آمد و عظمت

اختلاف و عوارض آنرا بروشنی نشان داد.

شادروان کسروی ضمن تجزیه و تحلیل پراکندگیهای آنزمان می نویسد: «... آقای تقی زاده همینکه از تبریز بتهران آمد، یسا از راه پیروی بدسته بندی های اروپا ویا تنها از بهر فزونی نیروی خود کانی را از آقایان نواب و حکیم الملک و دیگران باخود هم دست نموده، دسته ای بنام «انقلابی» پدید آورد و اینان از همان دم بکار پرداخته بر آن کوشیدند که نمایندگان تهران و دیگر شهرها از همدستان ایشان باشند و در این باره تلگرافها بشهرها فرستادند که بدست افتاد و مایه گفتگو گردید. در برابر اینان هم سردار اسعد و دیگران دسته ای بنام اعتدال پدید آوردند و کار کشاکش بالا گرفت. روزنامهها نیز هر یکی هوای دسته دیگری را داشت. از جمله روزنامه «ایران نو» که محمد امین رسول زاده آنرا می نوشت زبان انقلابیون بود. روزنامه استقلال پیروی از اعتدالیان میکرد...»^۱.

اما منابع کمونیستی ریشه این مخالفتها و برخوردها را نه در وجود تقی زاده، بلکه صرفاً بخاطر حیدر عموغالی و مقابله با روحیه انقلابی او می دانند:

«... فعالیت حیدرخان همانطور که محبت مردم را بطرف او جلب میکرد، کینه و غضب ارتجاع و امپریالیسم را نیز بر میانگیخت. این کینه بدانجا کشید که برای خود حیدرخان تهیه سوء قصد دیدند و دوبار بر وی تیراندازی کردند. در فوریه ۱۹۱۱ عبدالجبار عموزاده حیدرخان را کشتند. حیدرخان بوسیله مکتوب سرگشاده به مجلس مراجعه کرد و اسامی قاتلین را نیز نشان داد. (ایران نو - شماره ۱۰۴ - فوریه ۱۹۱۱). جراید ارتجاعی به حیدرخان حمله میکردند، در مقابل «ایران نو» از او دفاع میکرد: «او وطن پرستی است که خدماتش بردوست و دشمن

۱- تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۱۲۷ - ۱۲۸

۲ - «ایران نو» ۲۹ آوریل ۱۹۱۱ شماره ۸۳۱ - این روزنامه ارگان حزب اجتماعیون عامیون بود که بزودی از معتبرترین و کثیرالانتشارترین جراید گردید. مقالاتش دستورالعمل مجاهدین و اعضاء حزب شمرده میشد و مدیر مسئول آن محمد امین رسول زاده بود.

آشکار است»^۱

در حالیکه کسروی همچنان در اعتقاد خود پا برجاست و مدعی است که در این میان، حیدر عمواغلی و یاراناش آلت دست تقی زاده بوده اند.

«... کشاکش دودسته بالا گرفته جلو کارها رانگه میداشت. مجاهدان نیز بچندین بخش شده حیدر عمواغلی و علی محمدخان تربیت افزار کار تقی زاده گردیده و بختیاران به پیروی سردار اسعد و پشتیبان اعتدالیان بودند. بنیرمخان دسته های خود را جداگانه نگه میداشت. و چون ستار خان و باقرخان بنهران رسیدند، انبوهی برسرایشان گرد آمدند، ولی خود آنان حال روشنی نداشتند و نمی دانستند چه بکنند و با چه دسته ای همراه باشند و از درون دلها آگاه نبودند. مردانی که به کشتن و کشته شدن خو کرده و جز مردانگی و جانبازی شیوه ای نشناخته در برابر این نیرنگها و رویه کاریها همچون پلنگ بیابان بودند که بکوچه های پیچاپیچ و بن بست شهری افتد و راه چاره را گم کند...»^۲

در جریان این آشفتگی هاست که دو حادثه غم انگیز یکی پس از دیگری روی می دهد. این دو حادثه عبارتند از ترور شادروان آیت الله بهبهانی و ماجرای پارك اتابك، که در هر دو ماجرا، نامی از حیدرخان عمواغلی بمیان آمده است. بدین معنی که در واقعه نخستین وی رامتهم ردیف ینک می شناسند و در رویداد دوم، شخصیتی موثر. چون پس از این دو حادثه تا هنگام برخورد های گیلان و مرگ حیدر عمواغلی نامی از او در میان نیست، جادارد که بخشی خاص باین دو واقعه اختصاص داده شود.

بخش نهم

دو حادثه غم انگیز

قتل سید عبدالله
بهانی ...

در بخشهای پیشین ، از شباهت شگفت‌انگیزی که دو تن از قهرمانان انقلاب مشروطیت ایران (سردار پیرم خان و حیدرخان عمواغلی) با یکدیگر دارند ، سخن گفتیم . و اشاره شد که شادروان کسروی ، مورخ نام آور ، هنگام تعریف از پیرم خان او را با این دو تن از سرداران بزرگ مشروطه - ستارخان و حیدر عمواغلی - برابر می‌داند . و شگفت آور اینکه در دو حادثه غم‌انگیزی نیز که طی همین بخش خواهد آمد - مخصوصاً در ماجرای پارك اتابك - نام هر دو سردار در کنار هم و با بدنامی مشترك ثبت شده است .

در صفحات گذشته ، دنباله رویدادهای انقلاب مشروطیت و سقوط استبداد صغیر را تا آنجا مرور کردیم که بین انقلابیون و اعتدالیون اختلافات دامنه‌داری بروز کرده بود و میرفت که حوادث غم‌انگیزی را باعث شود... و در اینجا به دنباله رویدادهای ما پردازیم .

در حالیکه ستارخان و حیدرخان بتهران آمده بودند و برای جلوگیری از گسترش دامنه اختلافات ، دست بکوششهای بی‌نتیجه‌ای می‌زدند ، و حملات اعتدالیون و انقلابیون یکدیگر باوج شدت رسیده بود ، خبر کشته شدن آیت‌الله بهبهانی که یکی از رهبران و پیشوایان نام‌آور انقلاب مشروطیت بود ، چون انفجار بمب در ایران طنین افکند . شرح ماجرا و احوال شخصیت‌های انقلاب - در اوضاع آشفته آترمان - بر روایت کسروی چنین است :

«... - اینحال سردستانگان آزادی و مجاهدان است که بچندین دسته بودند. در این میان ملایان نیز یکدسته‌ای پدید آورده و اینان نیز با انقلابیان دشمنی می‌نمودند، و چنین می‌گفتند علمای نجف فتوی به بیدینی تقی‌زاده داده‌اند و باید او را از مجلس بیرون کرد و گویا چنین نهاده شده بود که آقای بهبهانی بنماینده‌گی از علمای نجف به مجلس بیاید و در اینجا نیز با انقلابیان از در دشمنی درآمده و بجلوگیری کوشیده شود و پیداست که چنین کاری بر تقی‌زاده دسته اوزبانیها داشت و شاید در میان توده جنبشی بیدخواهی ایشان پدید می‌آورد.

در این گرم‌گرم، شب شنبه بیست و چهارم تیرماه (نهم رجب) چهارتن مجاهد بخانه سید عبدالله ریخته، در برابر چشم کساش او را کشتند. اگرچه کشندگان نام بنام شناخته نشدند، ولی بیگمان از دسته حیدر عمواعلی بودند و این خونریزی را با دستور تقی‌زاده کردند. حیدر عمواعلی که ما آنهمه ستایش‌های بجا از کاردانی و دلیری او کرده‌ایم، این زمان در تهران افرار دست تقی‌زاده گردیده، به این کارهای ناشایست برمی‌خاست. آقا سید عبدالله با آنهمه کوشش‌ها در راه مشروطه چرا بایستی او را بکشند؟ خوب بود بیاد می‌آوردند روز سوم تیر (روز بمباران مجلس) را که در چنان روزی تقی‌زاده در خانه خود نشست و رو نمود، ولی سید عبدالله دلیرانه بمجلس آمد و ایستادگی کرد و آن همه گزندید. این چکار است که کسی در چنان روزی از خانه بیرون نیاید و در یازده ماه که مجاهدان با سپاه خود کامگی دست پنجه بودند بهیچ کاری بر نخیزد. ولی همینکه خود کامگی بزافتاد و میدان باز شد این زمان نداشت این و آن «انقلاب» کند و بآدم کشی پردازد؟! اگر این شنیده بود در شورش فرانسه آدم کشی‌ها کردند، بایستی فراموش نکنند که آن

۱ - «چنانکه سپس دانسته شد، یکی از ایشان رجب نام سراسی بود که از قفقاز آمده بود در تبریز در شمار مجاهدان قفقازی در جنگ‌ها دست داشت و سپس به تهران آمد و بمجموعه اغلی پیوست و بدستور او به آن کار برخاست و این بود پس از کشته شدن بهبهانی در تهران نایب‌دویماره به تبریز بازگشت و در آنجا بود تا در جنگ محرم ۱۳۳۰ با روسیان تبری از دهاش خورده کشته گردید. میگویند: شادروان بهبهانی را نیز از دهاش زده بود» - کسروی - تاریخ هیجده ساله.

آدم‌کشی‌ها را بسود کشور خویش کردند، نه بسود همسایگان...! و آن گاه نیز از این کارها جز زیان برنخواست. این چه روابود که پیرامونیان محمد علی میرزا از باغشاه درآمد، جا در میان آزادیخواهان گیرند و کسی را با ایشان سخنی نباشد، ولیکن آقا سید عبدالله را که یکی از پیشروان آزادی بود و همیشه در پیش آمدها ایستادگی می‌کرد، بدینسان بخاک اندازند؟!...

فردای آن روز تهرانیان بازارها بستند و خروش بزرگی برخاست. نیز در مجلس اعتدالیان پیش آمد را بگفتگو گزارده، بشور و فریاد بی‌اندازه پرداختند. اینان از دولت گرفتاری کشندگان بهبهانی را می‌خواستند، ولی دولت را آن توانائی نبود. کم‌کم مردم پرده از روی کار برداشته از تقی‌زاده نکوهش آغاز کردند و بیرون کردن او را از مجلس خواستار شدند. سه روز بازار بسته ماند. می‌گویند تقی‌زاده چون دید ایستادگی نمی‌تواند، به سردار اسعد پناه برد و شب به خانه اورفت. سردار اسعد نیز با آن که از اعتدالیان بود بنگاهداری او برخاست...^۱ دربارهٔ حادثه ترورش دروان بهبهانی نیز، چون بسیار رویداد های دیگر آغاز مشروطه، اختلاف نظر و تشتت آراء فراوان است. پاره‌ای منابع و مآخذ - یا بهتر بگوئیم اکثریت قریب باتفاق آنان - قتل بهبهانی را بدستور حیدر عموغلی و با دست افراد حزب دمکرات، یعنی پیروان و طرفداران او می‌دانند، که برای جلوگیری از تکفیر انقلابیون و شوراندن افکار عمومی مسلمانان علیه انقلابیون، دست باینکار زده‌است، در عین حال منابع دیگر این اتهام را رد می‌کنند و قتل مرحوم بهبهانی را نتیجه احساسات سرکش و خودسرانه گروهی از افراد تندرو، وابسته به انقلابیون می‌دانند. بهر حال نقل حادثه با روایات مختلف نمی‌تواند تا حده زیادی روشنگر آن باشد:

«... - شب دوشنبه ۹ رجب ۱۳۲۸ درشکه‌ای در نزدیکی منزل مرحوم بهبهانی توقف می‌کند. درشکه‌نشینان پیاده شده از نوکر آقای بهبهانی که در مقابل درب منزل ایستاده بود، منزل آقا را می‌پرسند.

جواب می‌دهد که همین جاست. پس از تحصیل اجازت، وارد منزل شده بطرف محلی که آقا در آنجا تشریف داشته می‌روند. آقا هم تازه از نماز فارغ شده، با حاجی شیخ مهدی و حاجی هادی نوری مشغول صحبت بودند، که به تردیک آقا می‌رسند. بمجرد رسیدن بدون آن که چیزی بگویند، به تیراندازی برمی‌خیزند و پیکر آقا از چندجا هدف تیر شقاوت شده، بدرود زندگی میکند و قاتلین از پله‌ها پائین آمده، راه خود را پیش گرفته می‌روند.^۱

مرد بزرگواری و سید عالی مقداری که علمدار مشروطیت بود و در سخت‌ترین روزهای دوره استبداد سینه خود را سپهر هر گونه حوادث قرار داده و هرگز پای استقامتش در مقابل تهاجمات استبدادیان نلغزیده و مانند کوه پابرجا مقاومت ورزیده بود، سینه‌ی کینه‌اش آماج تیر چند شخص پست و مجهول گردید و جان بجایان سپرد.

صبح آن شب که مردم از این فصیه جانکاه مستحضر شدند، دست به تعطیل عمومی زده، بازار و دکاکین را بسته، از مجلس و دولت قصاص قاتلین را خواستند، و ساعت بساعت بر عده ایشان افزوده و در خود مجلس هم هنگام‌های برپا شد. رعب و وحشت مردم را فرا گرفته بود و کسی نمی‌دانست که عاقبت کار بکجا خواهد رسید...^۲

همین مأخذ، ضمن رد نظرات کسروی درباره قاتل یا قاتلان بهبهانی، به تبرئه تقی‌زاده پرداخته و او را از شرکت در توطئه سوء قصد و صدور فرمان آن مبرا میداند:

«... یکی از اشتباهات بزرگ و بی‌مورد مرحوم کسروی نیز اشتباهی است که در قضیه هائله مرحوم سید عبدالله بهبهانی بایشان روی داده است. مشارالیه در تاریخ خود چنین می‌نویسد: «در این گرم‌گرم شب بیست و چهارم تیر ۹۰ رجب چهار تن مجاهد به خانه سید عبدالله ریخته در برابر چشم کسانش او را کشتند. اگر چه کشتگان نام بنام

۱ - «قاتلین مرحوم بهبهانی صحیحاً شناخته شدند و هر کس در این باب چیزی میگفت. آنچه تا اندازم‌ای تحقق یافته این است که نام یکی از آنان رجب بوده که در روز اول یا دوم محرم ۱۳۳۰ در جنگ با روسها کشته شد» - قیام آذربایجان و ستارخان.

۲ - قیام آذربایجان و ستارخان - فصل بیست و دوم - ص ۴۹۳

شناخته نشدند، ولی بی گمان از دسته حیدر عمو اغلی بودند و این خونریزی را بدستور تقی زاده کردند...»

... آیا دور از انصاف و مروت نیست مورخ دانشمندی که خود را از حیث تاریخ نگاری و تحقیق در نکات تاریخی سرآمد اقران می شمارد! باتکاء اینکه خیدرخان عمو اغلی با آقای تقی زاده آشنائی

۱- چنان که خوانندگان آگاه و صاحب نظر در جریان مطالعه این کتاب (و یا اگر ملاحظه کرده باشند، در کلیه آثار صاحب این قلم) همواره کوشش ما مصروف بر آن بوده است، تا زهر گونه جانبداری، یا کینه توزی بی جهتدوری کنیم و از اتهام و داوری یکطرفه میرا بمانیم. چنانکه در همین بخش نیز هم نتیجه پژوهشهای شانروان کسروی را آورده ایم، و هم مستندات اسماعیل امیر خیزی را. چون هر نوع جانبداری یا دشمنی بی جهتاً نوعی اهانت به قدرت قضاوت خواننده میدانیم. اما در اینجا نکته ای است که اگر به آن اشاره شود، بی اعتنائی و حتی بی انصافی نسبت به تاریخ و ثبت کنندگان آن خواهد بود.

آقای امیر خیزی در دستور یا لا نوشته اند: «مورخ دانشمندی که خود را از حیث تاریخ نگاری و تحقیق در نکات تاریخی سرآمد اقران می شمارد...» در حالی که مرحوم کسروی با وجود زحمات توانفرسا و تقریباً بی نظیرش در کار تدوین تاریخ ایران، نه تنها هرگز چنین ادعائی نداشته و در هیچ محفل و مجلس، یا کتاب و رساله ای «خود را از حیث تاریخ نگاری سرآمد اقران» نشارده، بلکه تا آنجا که آثار خود او حکم می کند، با نوعی خضوع و شکسته نفسی، درست بعکس این ادعا معتقد بوده است. چنانکه در مقدمه کتاب بزرگ تاریخ مشروطه جملات زیر را می خوانیم:

«... سی سال گذشته و یکی از آنان که در جنبش (مشروطه) یا در میان داشته بود و یا خود می توانست آگاهی هائی گرد آورد، به نوشتن آن برخاست. و من دیدم داستان ها از میان می رود و در آینده کسی گرد آوردن آنها نخواهد توانست. یک جنبشی که در زمان ما رخ داده، اگر ما داستان آن را ننویسیم، دیگران چگونه خواهند نوشت؟! شیوه مردم ست اندیشه است، که همیشه در چنین داستانی گمان توانگر و بنام و باشکوه را بدیده گیرند و کارهای بزرگ را بنام آنان خوانند و دیگران را که کنندگان آن کارها بوده اند نادیده می برند... کسانی چون خود را تاریخ نویس می پندارند مرا هم در رده خود می شمارند. به آنان یادآوری می کنم که من تاریخ نویس نیستم و در رده ایشان نمی باشم. بسیار کسانی بیک کاری برخیزند و از رده کنندگان آن کار نباشند. آنچه را که در این تاریخ آورده ام، بیشتر آنها از روی آگاهی است که خود می داشتم و یا جسته بدست آوردم، و چیز هائی را هم از کتابها، و روزنامه ها، و یادداشتها (که فهرست آنها را در بخش بازبین خواهی آورد) برداشتم. هر چه هست این کتاب از روی جستجو و فهم و اندیشه نوشته گردیده، و درخور آن می باشد که از سند های تاریخ ایران شرمده شود. دیگران هم اگر خواهند از نوشته های این بردارند و بنام کتاب (نه بنام من) میان نوشته های خود یاد کنند...»

و یاد مقدمه کتاب بزرگ دیگر او «تاریخ میجدد ساله آذربایجان» با چنین تواضع و گذشت کم نظیری رو برو می شویم:

«این را دوباره می گویم: مرا اکنون تاریخ نگاری نمی زید و فرصت آنرا نیز کم دارم. ولی شورش مشروطه در ایران را در جدیگری دار و از پیش آمد های دیگر جداست. ایرانیان از ستم قاجاریان بسوء آمده در راه دادخواهی خون می ریختند و اگر راستی را بخواهیم، آزادگی باستم کشمش

(بقیه پاورقی در صفحه بعد)

داشته، قتل چنان شخص محترمی را به چنین مرد بزرگوار نسبت دهد...»
آیا چنین بهتان عظیم انصراف و انحراف از جاده تحقیق و تدقیق نیست؟..
نگارنده قریب به پنجاه سال است که با آقای تقی زاده آشنائی داشته
و نسبت به شخص ایشان ارادت دارم و از عقیده ایشان در امور سیاسی تا
اندازه‌ی مستحضر میباشم و بطور قطع میدانم که مشارالیه مخالف
تروریسم است و مردی که می‌خواهد کلیه امور از جزئی و کلی از مجرای
قانونی خود جاری گردد و در مذهب سیاسی وی آدم کشی بدون مجوز
قانونی بمنابۀ شرک است و محال است که به چنین امری اجازه بدهد و آن
هم درباره شخص بزرگواری که خدمات وی نسبت بسایران و ایرانیان
روشنتر از آفتاب بوده است.

در حقیقت چنین نسبتی به آقای تقی زاده دادن نهایت بی‌انصافی است.
تقی زاده شخص پاکدامنی است که هرگز گرد اینگونه کارهای زشت
بردامن عصمتش نه‌نشسته و ساحت قدرش از این قبیل آلاش‌های ناشایست
مبری و منزّه است.

نمیدانم چرا مرحوم کسروی روزی قلم برداشته به آقای تقی زاده
می‌تازد که در تبریز گفته است مجاهد نباید دست بمال غارت دراز کند و
جان و مال مردم را محترم بشمارد و او را دشمن بی‌امان مجاهدین قلمداد
می‌کند، و روزی او را آمر و ناهای مجاهدین خوانده می‌نویسد: این
خونریزیها بدمستور تقی زاده بوده است. حتی وقتیکه متوجه می‌شود که
قافیه را باخته در حاشیه همان صفحه می‌نویسد: که رجب بدمستور عمو اعلی
بآن کار برخاست. ولی نمی‌خواهد که واضح بگوید که تقی زاده از چنین
امری خبردار نبوده است. خدایا زین معمار پرده بردار.

پانهابت تاسف باید گفت که مرحوم کسروی آقای تقی زاده را

(دنیاله پاورقی)

می‌کرد و این تازیست که غیر تمنائی کدر آن روز جانفشانی نمودند و چنانچه بیداد و خودکامگی
را بر انداختند، نامهای ایشان تاریخ نامندو این اندازه ارجشناسی نیز از آنان دریغ گفته شود...
در سایر کتب و آثار شاندروان کسروی، بارها باین ادعائی و تواضع بر میخوریم حال دور
از انصاف نیست، مورخی این چنین، بر کار، امین و درستکار را درست به سفت‌نهایی متصف کنیم که به
طور کلی با آنها بیگانه است...؟

چنانکه لازم بوده نشناخته بود و تصور کرده است که ایشان نیز از آن کسانی بوده‌اند که قول و فعلشان باهم نمی‌سازد، غافل از اینکه میان آقای تقی‌زاده و آن قبیل اشخاص تفاوت از زمین تا آسمان بوده است. بیش از این سخن گفتن در این باب شاید بهتر آن است که عنان قلم را باز کشیده عریض خود را بیایان برسانم و از آفریدگار جهان از صمیم قلب استدعا کنم که ما را از زلات قلمی و قدمی محفوظ داراد، بمنه وجوده. باز تکرار می‌کنم که من از ته دل و از روی واقع زحمات طاقت‌فرسای مرحوم کسروی را تمجید و تقدیر میکنم، از آنجائی که بشر ممکن نیست از سهو و خطا مبری باشد، بطور قطع آن مرحوم را در این باب اشتباهی روی داده است...»^۱

بدینسان نویسنده کتاب، در عین حال که از تقی‌زاده دفاع می‌کند، در مورد حیدر عمواغلی سکوت کرده و با این سکوت در حقیقت شرکت حیدر عمواغلی را در این سوء قصد تأیید می‌کند. زیرا معتقد است که تنها آشنائی تقی‌زاده با حیدر عمواغلی باعث شده است که مورد چنین اتهامی قرار گیرد. حال آنکه جمعی از صاحب نظران این نظریه را قویاً رد می‌کنند.

محمد قزوینی در یادداشتهای خود زیر عنوان «وفیات المعاصرین» درباره قتل سید عبدالله بهبهانی چنین می‌نویسد:

«... قتل او غفلتاً چنانکه معروف است بدست حیدر خان مشهور به عمواغلی در روز هشتم رجب سنه هزار و سیصد و بیست و هشت قمری - مطابق با ۲۵ ژوئیه ۱۹۱۰ مسیحی - در تهران رویداد و جنازه او را به نجف برده، در جنب مزار پدرش به خاک سپردند...»^۲

اما مجله یادگار که این شرح را چاپ کرده بود، بلافاصله در شماره بعد خود، با عنوان یکی از «رجال» درباره آن توضیح میدهد. با توجه باینکه مجله یادگار با مرحوم تقی‌زاده ارتباط نزدیک داشته، شاید بتوان گفت که این توضیح از جانب تقی‌زاده به عباس اقبال ناشر مجله داده شده

۱ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیر خیزی - ص ۵۰۹ - ص ۵۱۱

۲ - مجله یادگار - سال پنجم - شماره ۹۰ - ص ۷۱

است. در شماره بعد مجله یادگار می‌خوانیم:

«... اینکه علامه قزوینی در شماره گذشته صفحه ۷۱ قاتل مرحوم سید عبدالله بهبهانی را حیدر عمواعلی دانسته‌اند، بر حسب اطلاعاتی که یکی از رجال مطلع بما داده‌اند، صحیح نیست. بلکه آن مرحوم به دست دوفنر مجاهد قفقازی که یکی از ایشان هم بعدها در تبریز به قتل رسید، کشته شد، و حیدرخان عمواعلی بهیچ وجه در این کار دخالت نداشته است...»^۱

هر چه بود، حیدر عمواعلی بیشتر از هر کس دیگر در این سوء قصد مورد سوءظن قرار گرفت و حتی بازداشت و استنطاق نیز شد:

«... در همین میانه پیشوای اعتدالیون یعنی مرحوم سید عبدالله بهبهانی در تهران بتاريخ نهم رجب ۱۳۲۸ به قتل رسید. قبل از هر چیز مخالفت حزب دموکرات با او، علت اصلی این قتل شناخته شد و میان افراد دموکرات هم کسی که بیش از همه مورد سوءظن قرار گرفت حیدرخان عمواعلی بود. بهمین جهت نظمیۀ وی را گرفت، ولی در استنطاق از او اطلاعی بدست نیامد و او روز ۲۱ شعبان ۱۳۲۸ از نظمیۀ مرخص شد. گویانکه حدس اعتدالیون در اینکه باید قاتل مرحوم بهبهانی از طرف دموکراتها باشد صحیح بود، ولی بعدها معلوم شد که مرتکب قتل یکی از مجاهدین قفقازی بود که نسبت بحزب دموکرات تمایل داشت و این شخص همانست که در تبریز به خانۀ میرزا حسن مجتهد بمب‌انداخته بود. مرحوم حاج سید نصراله تقوی که از اعتدالیون بود، تا مدت‌ها عقیده داشت که این قاتل میرزا علی‌خان تربیت بوده و چند سال بعد که فهمید در شب واقعه مرحوم تربیت در شمیران بوده، از اشتباه خود بیرون آمد. بهر حال قاتل مرحوم بهبهانی از افراد روشن و سیاسی حزب نبوده و تا آنجا که محقق است از روی خودسری و رفتار انقلابی و تند خویش بدین کار اقدام نموده.

موضوع اختلاف حزب دموکرات (یا باصطلاح دشمنان حزب انقلابیون) یا حزب اعتدالی، بر اثر این قتل سخت‌تر شد و پای خون در میان آمد و

کینه‌توزی بجائی رسید که در روز روشن، در خیابان لاله‌زار، میرزا علی‌محمدخان و سید عبدالرزاق خان صاحب‌دارالصنایع وظیفه را که هر دو از دموکراتهای تند بودند، کشتند، و شاید انتخاب این اشخاص بیشتر از این باب بود که چنانکه گفته شد میرزا علی‌محمدخان تربیت متهم بقتل مرحوم بهبهانی شده بود...

مرحوم سید عبدالرزاق خان از آزادیخواهان دوره اول مشروطه بود که بشغل کلیشه سازی اشتغال داشت و مغازه او در خیابان ناصریه بود و کتبه «عدل مظفر» که اکنون زینت‌افزای سردر مجلس شورای ملی است، یادگار نیت‌پاک و علاقمندی کامل او باساس مشروطیت و آزادی است. در روز بمباران مجلس وی از مدافعین مجلس بود و پس از شکست آزادیخواهان وی بقفقازیه گریخت. پس از فتح تهران وی به پایتخت برگشت و در اینجا بود، تا آنکه حسین نوروزاف قفقازی که از اشرار و آدم‌کشان بود، بتحریر اعتدالیون وی را درحالیکه همراه مرحوم علی‌محمدخان تربیت بود، در خیابان لاله‌زار به قتل رسانید...!

تا آنجا که شواهد و مآخذ گوناگون حکم میکنند، قتل علی‌محمدخان تربیت و سید عبدالرزاق، از طرف اعتدالیون و بعنوان خونخواهی مرحوم آیت‌الله بهبهانی صورت گرفته است. شادروان کسروی در این باره می‌نویسد:

«... از آن سوی ستارخان و باقرخان و معز السلطان و ضرغام السلطنه چهارتن که در کشاکشهای مشروطه خواهی جانبازی کرده و دارالشوری را نتیجه و جانبازی های خود می‌شماردند، چیرگیهای تقی‌زاده و درماندگی دارالشوری بر آنان ناگوار افتاد. اینست باهم سوگند خورده و پیمان نهادند که به پشتیبانی دارالشوری بکوشند و آن را در برابر چیرگیهای انقلابیان نگهدارند و این پیمان خود را نوشته در روزنامه‌ها پراکنده ساختند...

... کشاکش پیش می‌رفت و شب نهم مرداد ماه، نیم ساعت از شام گذشته، هنگامیکه علی‌محمدخان تربیت همراه سید عبدالرزاق نامی درشکه

نشسته و از خیابان لاله زار میگذشت، در سر چهار راه مخبر الدوله چند تن از مجاهدان از دسته معز السلطان بر سر درشکه ریخته علی محمدخان وسید عبدالرزاق هر دورا با گلوله کشتند این نیز بادستور اعتدالیان و بنام کینه خواهی از انقلابیان بود. بیچاره علی محمدخان جوان قربانی هوسبازیها و کینه جوئیها گردید. کسانی گفته اند ستارخان از این کشتار آگاهی داشت. ولی آقای یکانی می گوید: هیچگونه آگاهی نداشت و چون کشندگان میخواستند باو بناهنده شوند نپذیرفت ... یکی از ایشان آقابالا نام از دسته معز السلطان بوده. آقای یکانی می گوید: من ایستاده بودم که او همراه دیگران پیارک اتابک آمدند و دیگران دور ایستادند و آقابالا نزدیک آمده، بگوش سردار سخنی گفت. سردار آشکاره پاسخ داد: من از این کار آگاهی ندارم و هر گاه دولت شما را بخواهد، گرفته بدست او می سپارم. می خواهید بمانید، می خواهید بروید. آقابالا این را شنیده باز گشت و با همراهان خود بیرون رفت ...»^۱

این کشاکش، حوادث دیگری نیز در پی داشت، که در صفحات بعد بشرح آن خواهیم پرداخت. در اینجا روایت دیگری را منعکس می کنیم که در آن حیدر عمواغلی با قاطعیت در سوء قصد به مرحوم بهبهانی مورد اتهام قرار گرفته است. محمود محمود می نویسد:

«... سید عبدالله بهبهانی به دست یاران حیدر عمواغلی کشته شد (رجب ۱۳۲۸) چند روز پس از قتل بهبهانی، تقی زاده تصمیم گرفت از ایران برود و به من گفت دیگر نمی تواند در تهران بماند و از من خواست که ترتیب مسافرت او را محرمانه فراهم آورم. درشکه ای در اختیار او گذاشتم و نایب اسمعیل آذربایجانی نوکر خود را همراه او روانه کردم. تقی زاده به اتزلی و تبریز و از آنجا به اسلامبول و بعد به پاریس و لندن رفت. همان شب که بهبهانی کشته شد چهار نفر تروریستی که مأمور قتل او شده بودند (در رأس آنها حیدرخان اردبیلی هم اسم حیدر عمواغلی بود) در لباس خورده فروش دوره گرد از تهران خارج شدند. ولی حیدر عمواغلی دستگیر و در نظمیته توقیف شد. به محض اینکه از این امر اطلاع حاصل شد

به سردار انتصار (مظفر اعلم) که آنوقت در خدمت نظمیه بود و با حزب دموکرات همکاری باطنی داشت مراجعه گردید. سردار انتصار اطمینان داد که او آزاد خواهد شد. حیدرخان اندکی بعد از رهائی از توقیف نظمیه (شعبان ۱۳۲۸) از طرف حزب دموکرات به ماموریت مخفی میان ایل بختیاری رفت و در ربیع الاول ۱۳۲۹ به تهران برگشت. چون به حضرت عبدالعظیم رسید، مرا از ورود خود آگاه ساخت. شبانه نایب ابراهیم نوکر خود را با نجا فرستادم، حیدرخان به منزل من وارد شد و چند ماهی در حیاط بیرونی بطور مخفی می زیست و اهل خانه او را عموجان خطاب می کردند. شبی یفرم رئیس نظمیه که آزادی خواه با ایمان و با حزب دموکرات باطناً همکار بود، توسط آرسن ارمنی برادر بوغوس (که این دونیز از اجزاء نظمیه بودند) پیغام فرستاد که به مقامات دولتی اطلاعاتی درباره محل اختفای آن شخص مهمان (یعنی حیدرخان) رسیده و صلاح است هر چه زودتر از ایران برود. توسط میرزا محمدنجات و کیل مجلس که از اعضاء حزب دموکرات بود وسائل رفتن حیدرخان از ایران فراهم گردید. حیدرخان در لباس چاروادار از تهران به مشهد و از راه عشق آباد و روسیه به فرانسه و سوئیس رفت. حیدرخان در اروپا به همکاران لنین پیشوای انقلاب روسیه پیوست. در نتیجه حوادثی که منجر به اولتیماتوم روسیه گردید من هم باروپا رفتم.

بعضی اعضای حزب دموکرات از جمله تقی زاده، وحیدالملک شیبانی، حسینقلی خان نواب، مازور استوار برادر عیال من و خود من در لندن جمع شدیم. حیدرخان نیز به لندن آمد و چند جلسه گرد هم آمدیم و بعد متفرق شدیم و هر کس به سوئی رفت...»^۱.

نقل کننده یادداشتهای حیدر عمواغلی نیز در پایان مطالب خود، تنها اشاره ای به حادثه سوء قصد کرده و با این چند سطر از آن گذشته است. «... بعد از آنکه در شب نهم رجب ۱۳۲۸ مرحوم سید عبدالله بهبهانی در تهران بقتل رسید، چون عده ای از افراد حزب اعتدالی و روحانیون

۱ - یادداشتهای محمود محمود - به نقل از «فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت» - دکتر فریدون آدمیت - ص ۳۳۴ - ۳۳۵

بدروغ یار است تو طئه قتل مرحوم بهبهانی را با اشاره سران حزب دموکرات منسوب ساختند ، حیدرخان عمواعلی نیز در جمله متهمین باین قتل دستگیر شد. لیکن بعد از چند جلسه استنطاق چون مطلبی از او بروز نکرد، اورادر ۱۱ شعبان ۱۳۲۸ مرخص نمودند...»^۱

بدینسان ماجرای قتل مرحوم بهبهانی همچنان در پرده ابهام باقی می ماند، ولی این نکته نیز گفتنی است که حادثه دوم نیز در ابهام و پیچیدگی، دست کمی از حادثه اول ندارد. رویدادی که تاریخ از آن بعنوان یکی از اندوهناکترین حوادث آثرمان یاد کرده است.

ماجرای پارك اتابك ، در حقیقت دنباله همان اختلافات پارك اتابك ، و برخورد آزادگان و كشاكشهای انقلابیون و اعتدالیون است . كار مخالفتها و برخوردهای پیشین ، حملات مطبوعاتی، گفتگوهای نمایندگان دو گروه در مجلس، اینك به قتل و ترور و انتقام جوئی و کینه توزی کشیده بود. آیت الله بهبهانی یکی از نام آورترین رهبران انقلاب بدست یکی از طرفین کشته شده و طرف دیگر نیز بخونخواهی او، دوتن دیگر را از پای در آورده بودند و بیم آن می رفت که این قتل و کشتار از هردوسو، همچنان ادامه یابد.

طبیعی است که سرداران و رهبران راستین انقلاب از این وضع بدست ناراحت بودند ، ولی نمی توانستند کاری از پیش ببرند . در اینجا بعنوان شاهد مثال ، باردیگر زمانی کوتاه بعقب باز میگردیم و بماجرای کشته شدن میرزا علی محمدخان تربیت و سید عبدالرزاق خان اشاره می کنیم ، تا عدم رضایت رهبران بزرگ انقلاب از اینگونه برخوردها بیشتر و بهتر آشکار شود :

«... میرزا علی محمدخان تربیت ، برادر مرحوم میرزا محمدخان تربیت ، رئیس مخزن و سید عبدالرزاق خان مدیر صنایع و وظیفه که هر دو از مجاهدین پاك سرشت و حقیقتمند بوده ، در انقلاب رشت و فتح قزوین شركت داشته و مصدر خدمات بزرگ بودند ، روز دوشنبه بیست و پنجم

رجب ۱۳۲۸ در خیابان لاله‌زار در مقابل چهار راه مخبر الدوله نزدیک غروب بدست چندتن از اشخاص ناشناس بضرر گلوله کشته شدند.

همانروز غروب بنده و آقای یکانی در اطاق خصوصی سردار مشغول مذاکره بودیم. پس از پایان مذاکره، سردار فرمود: بهتر است که چند دقیقه‌ای برای استنشاق هوای تازه بالای پشت بام برویم. این بگفت و راه پشت بام پیش گرفت. ما نیز پیروی کرده بر پشت بام رفتیم. هنوز چند دقیقه‌ای نگذشته بود که صدای پنج شش تیر پشت سر هم بلند شد. سردار از شنیدن صدای تیرها نگران شد و گفت: از این تیرها که پشت سر هم انداخته شد، بوی جنایت شنیده می‌شود. این را گفت و پائین آمد. ما نیز پائین آمدیم و با آقای یکانی صحبت کنان تادرب پارک آمدیم. من آن شب رادر منزل مرحوم نویری دعوت داشتم و منتظر درشکه بودم که پس از دوسه دقیقه درشکه‌ای رسید و در مقابل درب پارک متوقف شد. دو نفر از درشکه پائین آمدند، یکی از ایشان از من پرسید که جناب سردار تشریف دارند...؟ گفتم: آری. این دو نفر از جمله مجاهدین بودند، ولی نه از آن مجاهدین که با سردار و سالار از تبریز آمده بودند. یکی از ایشان را بنده وقتی دیده بودم و لی یادم نبود که کجا دیده‌ام. باری اینها با آقای یکانی پیش سردار رفتند. من هم سوار درشکه شده بمنزل نویری رفتم...

... این هم یکی از نتایج وخیم آدمکشی خود سرانه بود، که آنروز مرد بزرگ‌زاری مثل مرحوم بهبهانی قربانی اغراض جاهلانه چند نفر شد و امروز هم دوجوان حقیقت پرست، بدست دوسه نفر از اشیای بلهوس از پای درآمدند. نسبت این اقدام عنودانه را برخی از مردم بحزب اعتدال می‌دهند، که بامر و دستور سران حزب اینقتل فجیع رویداد. خداوند خود از حقایق امور آگاه است و بس. کشته شدن این دو نفر مزید بر علت شده، از هر طرف مردم بداد خواهی برخاستند. از مجلس و دولت مجازات قاتلین

۱ - آقای یکانی فردای آن روز بمنقل کرد آن دو نفر با من پیش سردار رفتند. یکی از آن دو نفر آهسته چیزی بگوش سردار گفت که سردار سخت برآشفته و فرمود: الان باید از اینجا بیرون بروید من نمی‌توانم شمارا در منزل خود جای دهم، والا الساعة شمارا توقیف کرده، به نظمی تحویل می‌دهم و ایشان هم بدون آنکه دیگر، رجیزی بگویند بیرون رفتند. باحتمال قریب به یقین، آنها باید همان دو نفر قاتل میرزا علی خان وسید عبدالرزاق خان باشند. « اسماعیل امیرخیزی - قیام آذربایجان و ستارخان

رامی خواستند و هنگامه عظیمی در شهر برپا شده بود، مردم امنیت نداشتند و تکلیف خود را نمی دانستند و چاره در آن می دیدند که دست بدامن دولت زده و رفع این اغتشاش را بخواهند و دولت نیز در کار خود حیران بود...^۱ حقیقت اینست که کنترل اوضاع از دست دولت خارج شده بود. و چنانکه در بالا آمد، رهبران راستین انقلاب نیز از این وضع بهیچوجه دل خوشی نداشتند. آنان که میدان های بزرگ نبرد را پشت سر گرفته و مردانه با دشمن روبرو شده، سینه به سینه جنگیده بودند، نمی توانستند با اینگونه آدمکشی های دزدانه موافق باشند. اما متأسفانه دیگر موافقت و مخالفت آنها نیز اثری در این اوضاع نابسامان نداشت.

نقل کننده یادداشت های حیدر عموغلی می نویسد: «... مبارزه سیاسی دو حزب بدشمنی و قتل نفس رسید. بدیهی است که این طرز نمی توانست دوام کند و در پایتخت کشور کار دودسته سیاسی بجای مبارزه سیاسی بجنگ و خونریزی کشید. بهمین علت دولت پیشنهاد کرد که هر دو دسته خلع سلاح شوند، هر دو دسته پذیرفتند، ولی معلوم نیست بچه علت اعتدالیون از این نظر سرباز زدند و اسلحه خود را تسلیم نکردند. قوای مسلح طرفدار اعتدالیون تحت ریاست ستارخان و باقرخان و سردار محیی بود و این دو نفر پس از فتح تبریز بکیفیتی که اینجا مجال ذکر آن نیست بدعوت تلگرافی آخوند ملا محمد کاظم خراسانی بتهران آمده و در جریانات سیاسی بدسته اعتدالیون مایل شده بودند.

غرور و نخوت عجیبی که فتوحات پی در پی و احترام مردم در ستارخان ایجاد کرده بود، مانع از این بود که بدستور کسی رفتار کند و اسلحه خود را از دست بگذارد.

مثلا روزی در همین پارك اتابك كه اکنون محل سفارت شوروی است و آن روزگار مقر مجاهدین بود، در حضور مرحوم محمد ولیخان سپهسالار تنکابنی رئیس الوزرا، ستارخان بکشیدن غلیون مشغول بود، حسین زاده یکی از مجاهدین دیگر مشروطیت که زحمات فراوانی کشیده بود و در جلسه حاضر بود و در مقابل بیانات اعتراض آمیز سردار ملی پرخاش

کرد و گفت: مانیز زحمت کشیده‌ایم و چنین وچنان کرده‌ایم ... این بیان بطوری در سردار تاثیر کرد که در حضور رئیس الوزراء وقت و سایر حضار غلیون را بر سر او پرتاب کرد و گفت او را بگیرند و می‌خواست که شبانه او را بکشد. ولی میرزا اسماعیل خان توبری فهمید و وساطت کرد و باصرار آن مجاهد بیچاره را از مرگ نجات داد و اگر او نبود آن مجاهد بیچاره در جنگ دشمنان، بلکه بدست دوستان خود کشته میشد.

بهر حال مقاومت دستجات مجاهدین سبب شد که مرحوم میرزا حسنخان مستوفی الممالک که در آن هنگام ریاست وزراء بر عهده داشت، از مجلس کسب تکلیف نمود و اجازه گرفت که بوسیله قوای تأمینیه پارك را محاصره و مجاهدین مغرور را خلع سلاح نماید.

تقدیر چنین خواسته بود که در چنین هنگامی حیدرخان و ستارخان که روزی هر دو برای يك منظور جانبازی کرده بودند، در شرط‌نچ سیاست خصم یکدیگر و دشمن جان هم گردند و بر روی یکدیگر اسلحه بکشند. کسی که ستارخان همیشه درباره‌اش می‌گفت: هر چه عمو اغلی بگوید همان است، اینجا دیگر با اسلحه به دوست و همکار قدیمی خود حمله میبرد.

حیدرخان در محاصره پارك و دستگیری و خلع سلاح مجاهدین شرکت کرد. نتیجه این نبرد جسورانه مجاهدین بر همه معلوم است و در همین جا بود که پای قهرمان جسور تبریز تیر خورد و تسلیم شد و مردی که در برابر دشمن زانو نزد، در پیشگاه قانون و مشروطیت سر سپرد...»^۱

اما برای وقوف بیشتر بر ریشه‌های ماجرای پارك اتابك و رو در رو قرار گرفتن قهرمانان آزادی ایران، باید اندکی بگذشته بازگشت. مخصوصاً بدان خاطر که نام قهرمان داستان مانیز در این ماجرا آمده است و این آخرین خبری است که قبل از واقعه «ملاسرا» و قتل حیدر عمو اغلی در گیلان، از فعالیت‌های او در دست داریم.

بدنبال کشته شدن آیت‌الله بهبهانی، علی محمدخان تربیت و سید عبدالرزاق خان، دولت بر آن شد که سلاح‌های پراکنده را از دست مردم بازستاند. شادروان کسروی می‌نویسد:

«... این گفتگو در دهم مرداد ماه بوده، همان روز هادولت بر آن بود بادست قزاقخانه و دیگر نیروی دولتی بکار پردازد و با رئیس قزاقخانه چگونگی را بگفتگومی گذاشت... کسانی از نمایندگان آذربایجان باستارخان و باقرخان گفتگو کردند و روز دهم مرداد همگی ایشان را بامصمام السلطنه و دیگر سردستانان بمجلس خواندند. در نشستی که هفت ساعت کشید و گفت و شنید فراوان رخداد، مجلس قانونی نهاد دربارهٔ اینکه جز سپاهیان و یاسبانان شهربانی دیگری تفنگ و ابزار جنگ نتواند برداشت و از مجاهدان تاجپهل و هشت ساعت اینها گرفته شود و هر گاه ایستادگی کردند، گوشمال یابند. چون این قانون گزارده شد، ستارخان گفت: نخست کسی که آن را بکار بندد من خواهم بود. سپس او و همگی دیگران سوگند یاد کردند که بدولت نافرمانی ننمایند. بدینسان نشست باخرسندی و شادمانی پایان رسید و دولت قانون را بادستور بکار بستن آن بچاپ رسانیده، آنگهی بس درازی در شهر پراکنده نمود. هر کسی می پنداشت آسیب فرارسیده گذشت و دیگر خونی ریخته نخواهد شد. ولی کینه توزیها و بدخواهیها که کسانی را در درون بود نگذاشت کاری خونریزی پیش رود و ناگهان یکی از شومترین داستان های تاریخی رخ داد. زیرا از یکسوی بسیاری از مجاهدان نمی خواستند پی کار خود روند و بسیاری از کار خود بیکباره دور افتاده، اگر هم می خواستند، نمی توانستند و اینان ناگزیر بنافرمانی برخواستند. از سوی دیگر دولت نخواست این قانون را دادگرانه بکار بندد و چون خود مستوفی رئیس الوزراء و بیشتر وزیران از دسته انقلابی بودند و چنانکه گفتیم این دسته کینه چهارتن سردار (ستارخان و باقرخان و ضرغام السلطنه و معز السلطان) در دل داشتند. هم چنین سردار اسعد که در همه کارها دست داشت از این چهارتن سخت خشمناک بود. بویژه از ستارخان که از بس خشمناک بود، زبان خود را نگه نمی توانست داشت. همچنین فرمانفرما از ستارخان دل آزرده گی داشت. یفرمخان هم که این زمان هم رئیس شهربانی تهران و هم سردار سپاهها بود و نیروی بزرگی رادر دست داشت، او نیز با ستارخان و معز السلطان از در دشمنی بود. این کینه ها نگذاشت قانون را دادگرانه روان گردانند و انقلابیان بر آن شدند، که بستگان خود را نگهدارند.

گذشته از مجاهدان خود یفرم از ارمنی و مسلمان که بایشان رخت سپاهی -
گری پوشانیده بود و گذشته از بختیاریان که همین عنوان را داشتند، در
این هنگام نیز حیدر عمواغلی و دسته های او و دیگر هواداران انقلابیان را
از یکسو تفنگ از دستشان گرفتند و از یکسو در شمار سپاهیان گرفته دو
باره تفنگ دادند. پیداست که این رفتار چه نتیجه ای را پیش می آورد و
عنوان بدست دیگران می داد که گردن بقانون نگرارند.

گذشته از این در سایه خونریزی که رو داده و علیه محمدخان کشته شده
بود، دسته حیدر عمواغلی باین خرسندی نداشتند که دسته مجاهدان چهار
تن را تنها از ابزار جنگ لخت کنند و بر آن می کوشیدند کار را بزد و خورد
رسانیده گردندی نیز بخود آنان برسانند، و بیگمان بسیاری از وزیران و
دیگران این آهنگ را داشتند و بیگمان همسایگان نیز آنرا خواستار بودند.
بویژه درباره ستارخان و باقرخان که گفتیم از دیرباز چنین بدخواهی را
داشتند و خواهیم دید که چه نتیجه ای از اینها برخاست...^۱

بنابر روایت شادروان کسروی، حیدر عمواغلی یکی از عوامل اساسی
پیشامد پارك اتابك بشمار می آید و این اظهار نظر نمیتواند چندان هم از
حقیقت دور باشد. زیرا با توجه باینکه در این زمان حزب دمکرات، يك
حزب افراطی و تندرو بود، اگر نسبت ماجرای قتل آیت الله بهبهانی را باین
حزب و به شخص حیدر عمواغلی ببذیریم، باید قبول کنیم که پس از کشته
شدن تربیت و سید عبدالرزاق طبیعی بود که حیدرخان از یای نسخواهد
نست.

بهر حال، هر چه بود، ماجرای پارك اتابك اتفاق افتاد. بدین معنی
که با وجود تلاشهای ستارخان و باقرخان، مجاهدانی که در پارك اتابك گرد
آمده بودند، حاضر به تسلیم سلاحهای خود نشدند. شاید هم چنانکه کسروی
می گوید، دستهایی از خارج نیز در کار می بود:

«... از پسین روز شبه اینان در پارك بخروش و غوغا برخاستند و
ستارخان چون گمان دیگر نمی برد، بهمدستی باقرخان و دیگران بر آن شدند
بیاوردی غوغا را فرو نشانند. از نمایندگان آذربایجان شادروان شیخ

اسماعیل هشرودی و معین الرعایا و معتمدالتجار نیز پای در میان داشتند. یکبار نیز اسدالله میرزا وزیر پست و تلگراف و آقای حاج سید نصرالله اخوی نماینده تهران به آنجا آمدند و با سردار و سالار گفتگو کردند، ولی مجاهدان تندی می نمودند و سر رام شدن نداشتند و پیداست که دست هائی نیز از بیرون بمیان ایشان دراز می شده. نیز چنین پیداست که دسته بندی یفرمخان و سردار اسعد و حیدر عمواعلی و پیدادگری دولت که از این دسته تفنگ را نگرفت، بر ستارخان و باقرخان ناگوار افتاده و در این هنگام ایشان را دودل ساخته بود و اینست کار را باسانی یکرویه نمی توانستند کرد!...

شب یکشنبه دولت بسیج جنگ می دید و هر چه داشت از سواره و پیاده و ژاندارم و پولیس و قزاق و سوارهای بختیاری که رو بهم رفته دو هزار و صد و سی تن بشمار میرفتند، برای فردا آماده میساخت. گذشته از فدائیان ارمنی و مجاهدان حیدر عمواعلی و دیگران که به کینه انقلابی و اعتدالی و بنام خونخواهی علی محمدخان تربیت داده و طلبانه آماده بودند، با پولکینیک رئیس قزاقخانه سگالش کرده، اندیشه خواسته بودند، ولی فرماندهی بنام یفرمخان و سردار بهادر بود.

چون روز فرارسید، این دسته ها همگی در میدان توپخانه گرد آمدند و بادستور فرماندهان باهنگ پارک روانه شده، پیرامونهای آنرا فرا گرفتند. نیز دوشصت تیر و دو توپ ماگزیم و یک توپ بیابانی در این گوشه آماده کار گذاردند. در سراسر تهران شور و جنبش پدید آمد و مردم در اینجا و آنجا انبوه شده، از پیش آمد سخت دلتنگی داشتند. این برایشان ناگوار بود که ستارخان و باقرخان را که چند ماه پیش با آن شکوه بیمانند، پیشواز کرده و بشهر در آورده بودند، امروز بدینسان در تنگنا بینند. این بود دسته هایی بخروش برخاسته بر آن شدند بیارک شتابند. خودی و بیگانه افسوس می خوردند.

همان روز معز السلطان و ضرغام السلطنه کار را سخت دیده، هر دو بر آن شدند که بگریزند و جان بدر برند. معز السلطان با مشهدی صادق نامی بشمیران شتافته در سفارت عثمانی بست نشست. ضرغام السلطنه با چند تنی از تهران بیرون رفته، بشاه عبدالعظیم پناه برد. بر ضرغام السلطنه سخنی

نداریم، ولی این بدکاری از معز السلطان فراموش نشدنیست که کسان خود را بایستادگی و امیدداشت و بهنگام سختی خود او از میدان دررفت و بیک سفارت بیگانه‌ای پناه جست.

از آنسوی دریارک مجاهدان همچنان در خروش بودند و دسته دسته مردم به آنجا آمده، بیرون میرفتند. ستارخان و باقرخان از جنگ پرهیز داشتند و کمتر گمان می کردند کار بخونریزی کشد. امر و زنی می کوشیدند مجاهدان را رام گردانند. در این میان کسانی تلاش کردند بلکه سردار و سالار را از آنجا بیرون کنند، تاپای ایشان در میان نباشد. یکی از ایشان سردار جنگ برادر سردار اسعد بود که کسی را فرستاده خواستار شد ستارخان آنروز را بخانه او رود، ولی ستارخان چون گرفتار بود نتوانست. نیز چندتن از اروپائیان با آنجا در آمده ستارخان نیکخواهی نمودند و خواهش کردند هر چه زودتر شورش را بخواباند. پیداست که آنان از درون کارها آگاهی داشتند، لیکن ستارخان از نا آگاهی پیش آمد را آسان می گرفت، و گاهی می گفت: «مگر از بهر سیصد تفنگ مردم را خواهند کشت ؟».

آخرین کاریکه شد، ستارخان بمجاهدان پیشنهاد کرد یک نیم از ماهانه های پس مانده ایشان را از دولت گرفته بپردازد و برای یک نیم دیگر خود او پایبند آن باشد که پس از چندی پرداخته شود، مجاهدان نیز بی گفتگو تفنگ هارا بدهند. مجاهدان باین خرسندی دادند و آقای امیر خیزی بنمایندگی از سردار و سالار بدر بار رفته، با هیئت وزراء که گردهم بودند گفتگو نمود. هیئت وزراء پیشنهاد را پذیرفت و دوتن را که مرآت السلطان و میرزا غفارخان زنوزی باشد، همراه فرستاد که چون مجاهدان تفنگ هارا از دست گذارند، اینان بر گردند و خبر بیاورند، آنگاه پول فرستاد شود.

امید میرفت غوغا باسانی فرو خواهد نشست. ستارخان دستور داد نامهای مجاهدان را بنویسند و تفنگ هارا یکایک گرفته، در اطاقی گرد آورند و آقای یکانی را باین کار برگماشت. ولی هنوز چند تفنگی گرفته نشده بود که ناگهان دوتن عثمانی از کارکنان سفارت بنام جمیل بیک و جمال بیک با آنجا در آمدند و یکی از ایشان در میان مجاهدان بگفتار پرداخته

چنین گفت: «این مجاهدان در راه آزادی تلاشها کرده‌اند و بیشتر ایشان پدر یا برادر یا پسر خود را از دست داده‌اند. تفنگها را نیز در جنگ از دست دشمن بیرون آورده‌اند، این رفتار دولت با اینان بیدادگرانه است.»

دانسته نیست اینان را که باین جا فرستاد و خود چه میخواستند. اگر بگوئیم معز السلطان ایشان را فرستاد، باید یقین کنیم معز السلطان با دشمنان ستارخان همدمت و بخون او تشنه بوده. هر چه هست از این گفتار مجاهدان دوباره شوریدند و بدان تفنگ خرسندی ندادند. در این میان دسته‌هایی از مردم تهران نیز فرا رسیدند. اینان نیز از راه دیگر بشورانیدن مردم پرداختند. ستارخان سخت بر آشفت و چون از آغاز روز گرفتار تب بود و زمان بزمان رو بفرزونی آن می‌افزود، این هنگام تب و وخشم دست بهم داده، او را از تاب انداختند. و چنان حالش بهم خورد که در آنجا نتوانست نشست و او را برداشته با طاقش بردند که این خود جهت دیگر بگسیختن رشته گردید. بدینسان دوباره کار بر آشفت و مرآت السلطان و میرزا غفارخان در آنجا نمانده بیرون رفتند.

چهل و هشت ساعت که دولت مهلت داده بود، هنگام پیشین پایان رسیده و دو ساعت نیز فروتر میگذشت. در این زمان ناگهان از دم در آواز تیری بر حاست. یکی از مجاهدان با طپانچه در بان رازد و چنین می‌گویند آن مجاهد میرزا غفارخان ز نوزی بود که از همراهان عمو اعلی در تیپ هواداران انقلابی بشمار می‌رفت و از اینجا پیداست که این دسته بخونریزی می‌کوشیدند و خوشنودی نداشتند کار با رامش انجام گیرد و این نمونه‌ایست که چه تخم کینه در میان اینان پاشیده بودند.

مجاهدان پارك آن تیر را نشان جنگ دانسته بیکبار بهم برآمدند و درها را بسته آماده جنگ ایستادند و از دوسوی شلیکی برخاست. ولی زود فرو نشست. سردار اسعد می‌نویسد: «ابتدا از طرف مجاهدین شلیک بقشون دولتی شد» ولی آنچه ما نوشتیم راست تر از این میباشد.

پیرامونیان ستارخان میکوشیدند بار دیگر از دولت يك ساعت مهلت گیرند. لیکن در این هنگام راه بسته و سیم تلفن نیز گسسته بود. سپاهیان دولت سراسر پشت بامها و خانه‌های بلند رادر پیرامون پارك گرفته آماده

ایستاده بودند. پارکیان نیز پشت دیوارها را سنگ گرفتند. ستارخان پیای سفارش میفرستاد که جنگ نکنید و چنین می گویند که نوروزاف از سر دستگان نیرنگی بکار زد، بدینسان که بیرق سفیدی را بر روی دیوار افراشت و دسته پیاده (رژیمان) که در برابر اوسنگر داشتند فریب بیرق را خورده چنین پنداشتند مجاهدان درمانده شده اند و از درزینهارخواهی هستند. این بود دلیری کرده بتاختن پرداختند و دسته نوروزاف بسیاری را از ایشان با گلوله بخاک انداختند. ستارخان چون این را شنید بیرون آمده بنوروزاف پرخاش کرد و او را از سنگر برداشته در یک زیرزمینی نشستن فرمود. همگی بر آن می کوشیدند که جنگ رخ ندهد و بلکه شب که بمیان می آید دوباره گفتگو آغاز شود. چنانکه در چنان هنگام نیز نامه ای نوشته به دست خسروخان برای صمصام السلطنه فرستاد که او میانجی شود و از جنگ جلوگیری نماید. در بیرون نیز پاره ای از نمایندگان آذربایجان از جمله شادروان هشرودی تلاش بکار می بردند. لیکن در این هنگام کار از کار گذشته و راه بیکباره بسته شده بود. دولت انقلابی خرسندی نداشت شکار را از دست دهد و از فرصتی که برای برانداختن یکمرد دلیر بنام پیدا کرده بود سودجویی ننماید.^۱

دنباله ماجرا که به شکست یاران ستارخان و تیر خوردن خود او انجامید، بر همگان روشن است. تا آنجا که شواهد تاریخی نشان میدهد، مجاهدان بختیاری در تصرف پارک بر پیرم خان - رئیس نظمیه - و افراش و حیدر عموغلی و تفکندارانش، پیشدستی داشتند:

«... می گویند: بختیاریان و ارمنیان از بذر فتاریها باز نایستادند. کار سختگیری دولت بجائی رسید که گذشته از مجاهدان و بستگان ستارخان و باقرخان، بازاریانرا که در آنجا بودند نیز گرفتار کرده، بزندان شهر بانی بردند.»^۲ اما هر چه هست، نقش حیدر عموغلی و یارانش را نمیتوان در این ماجرا نادیده گرفت. مخصوصاً با توجه باین نکات که: اولاً روابط حیدر عموغلی با پیرم خان - که بخاطر ریاست نظمیه، مسؤلیت اساسی را در خلع

۱ - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۱۳۸ - ۱۴۲

۲ - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۱۴۳

سلاح ساکنان پارك بعهده داشت بسیار صمیمانه بود. کما اینکه در صفحات قبل خواندیم که پس از مخفی شدن حیدرخان در منزل محمود محمود، پیرم رئیس نظمیه، شخصاً پیک و پیام فرستاده و فرار او را تسهیل کرده است. ثانیاً مسئله خونخواهی دو تن از یاران و پیروان خود او مطرح بود و طبعاً حیدرخان پیروزی بر ستارخان و یاران او را یک موفقیت بزرگ برای انقلابیون در برابر اعتدالیون می دانست و سرانجام نکته سوم این واقعیت تاریخی است که در ماجرای پارك گلوله اول از طرف تفنگداران حیدر عموغلی شلیک شده است. کسروی می نویسد:

«... اگر درست رسیدگی شود، این پیش آمد میوه کشاکش انقلابی و اعتدالی بود که، بمیان انداخته و دوتیرگی را تا بمجاهدان نیز رسانیده بودند. پس از آنکه اینان را بخون یکدیگر تشنه ساختند، باری داد گرانه از همگی تفنگ را نگرفتند. نیز گفتیم دستهایی در میان بود که نگذارند کار با آرامش پایان پذیرد و کسانی سختی می کوشیدند بر ستارخان و همدستان او گزندی برسانند...»^۱

آقای اسماعیل امیرخیزی که خود در پارك اتابك در کنار ستارخان بوده و بعنوان رابط مجاهدین با هیأت وزراء نقش حساسی در این ماجرا داشته است، شرح زد و خورد پارك اتابك را به تفصیل و روشنی بسیار نگاه داشته است، که چون در این کتاب کلیات امر مورد نظر ماست، از نقل آن درمی گذریم، با اشاره باین نکته تاکید:

«... جنگ تقریباً دو ساعت و نیم از ظهر گذشته آغاز شد. قوای دولتی اعم از سوار و پیاده و دسته یفرم خان بیش از دوهزار نفر بودند و برخی از مجاهدین نیز مانند حیدرخان عموغلی و دسته او و مرحوم حسن علی زاده و جمع دیگری نیز با قوای دولتی همکاری می کردند...»^۲

که شرکت حیدر عموغلی و دسته او را در تهاجم پارك تأیید می کند. اما نکته دیگری نیز در مآخذ فوق حائز اهمیت است و آن اینکه نویسنده شلیک نخستین گلوله را از جانب میرزا غفارخان زنوزی، یکی

۱ - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۱۴۴

۲ - قیام آذربایجان و ستارخان - ص ۵۴۴

از همراهان عمواغلی تأیید نمی‌کند، و می‌نویسد:

«... و در این حیص و بیص صدای تیری هم بلند شد، میرزا غفارخان و مرآت السلطان هر دو بگمان اینکه جنگ شروع شد، بزودی سوار درشکه شده بیرون رفتند...»^۱ و در پاورقی همین مطلب اضافه می‌کند: «کسروی که در تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان می‌نویسد: «بعقیده بعضی آن کسی که تیرانداخت میرزا غفارخان بود» اشتباه محض است. میرزا غفارخان وقتی که تیرانداخته شد، هنوز از اطاق بیرون نیامده بود...»^۲

ماجرای پارك اتابك و دوگانگی و برخوردار بین دوستگم و یراکنگمی آزادبخواهان سرداران آزادی، چنانکه گفتیم، یکی از غم انگیزترین رویدادهای تاریخ مشروطیت ایران است، تا آنجا که اگر سخن شادروان کسروی را بپذیریم و قبول کنیم که در این ماحر دستهای بیگانه در کار بوده و توطئه‌ای از جانب عوامل استبداد بوده است، سخنی بدور از واقعیت نگفته‌ایم.

تنها با این توطئه موفقیت‌آمیز بود که دشمنان آزادی ایران و آنان که نسبت به سرداران اصیل و راستین آزادی حسادت می‌ورزیدند، به هدف‌های خود رسیدند. از یکسو ستارخان گردبزرگ و نامدار آزادی را مجروح و مایوس خانه‌نشین ساختند، مجاهدان پیرو او را مغلوب و خلع سلاح شده از میدان نبرد خارج کردند، و از سوی دیگر لکه سیاهی نیز بر دامان دیگر سرداران مخصوصاً پیرم‌خان و حیدر عمواغلی نشانند، تا آنجا که هر دو تن تا پایان زندگی نسبت باین حادثه اضرار تأسف ویشیمانی می‌کردند.

شادروان کسروی هنگام شرح کشته‌شدن پیرم‌خان ضمن تجلیل و ستایش فراوان از مردانگی‌های او و خدماتش به آزادی ایران، به لغزشهای او نیز اشاره می‌کند، که چون حیدر عمواغلی نیز در بیشتر این لغزشها شریک و

۱ - قیام آذربایجان و ستارخان - ص ۵۴۵

۲ - همان مأخذ - ص ۵۴۴

سهیم است، در زیر می آید:

«آری از یفرمخان لغزشهایی هم سرزده زیرا چنانکه گفته ایم با ستارخان از در دشمنی درآمد و در پیش آمد پارك اتابك بیش از همه او کار کرد. نیز در داستان التیماتوم بسوی دولت گرائید و با نیروئی که در دست می داشت، بیاری هواداران پذیرفتن التیماتوم برخاست، و با دست او بود که مجلس بسته شد و کانونهای آزادی خواهی از میان برخاست و روزنامه ها ناپیدا شد. نیز با دست او بود که چند دسته آزادی خواهان دستگیر و از تهران بیرون رانده شدند.»^۱

گفتنی است که حیدر عمواغلی نیز یکی از آزادگانی بود که بدستور دولت و توسط پیرمخان (که رئیس نظمیه و مأمور اجرای احکام بود) از ایران بیرون رانده شد. با این تفاوت که چون پیرم با وی نزدیکتر و صمیمی تر از دیگران بود، چنان که در یادداشتهای محمود محمود نیز آمده، در جریان این خروج از ایران همه جا حیدرخان را یاری میکرد، تا آنجا که حیدرخان فرصت یافت پیاره ای از شهرهای ایران سفر کرده و قبل از خروج خود هسته های اولیه تشکیل حزب دمکرات را در آن مناطق بوجود آورد. کسروی ادامه میدهد:

«... اینها بدیهیهای یفرمخان است و هیچگاه نباید پوشیده داشت. چیزی که هست او هیچیک از این کارها را از روی ناپاکدلی و یا از راه سود جوئی نکرد. در پیش آمد پارك ماروشن گردانیدیم که دستهای بیگانه در کار بود. ابن بی گفتگوست که هم بیگانگان و هم کسانی از سران آزادی خواهان چشم دیدن مجاهدان را نداشتند. آنان از راه بدخواهی و اینان از روی رشکبری، نیز بی گفتگوست که دسته دیموکرات را برای کاستن از آوازه مجاهدان و کنار کردن آنان بنیاد نهادند، و چون پس از پیدایش آن کسانی بایستادگی برخاسته دسته اعتدالی را پدید آوردند، در کشاکشی که برخاست و دامن مجاهدان ساده درون را نیز گرفت، دستهای بیگانه در کار میبود که آتش دوتیرگی را دامن میزدند. جای افسوس اینجاست که یفرمخان و حیدر عمواغلی و یار محمدخان و دیگران از رازهای نهانی آگاه

نبودند و در سایه نشناختن کسانی اقرار دست آنان گردیده و با ستارخان و باقرخان دسته آنان دشمنی مینمودند. آنروز آگاهیهائی که ما امروز میداریم نبود و آن مردانی را که یگرو بسوی آزادی خواهان و یگرو بسوی لندن و یا پترسبورگ میداشتند یفرمخان و همراهان او نمیشناختند...^۱ يك منبع دستچپی پس از شرح بروز اختلاف در مجلس و تشکیل دسته‌های انقلابی و اعتدالی مینویسد:

« اعتدالیون جناح راست مشروطه خواهان و دمکرات‌ها جناح چپ آنان را تشکیل دادند. بنابر آنچه ملک الشعراء بهار در تاریخ احزاب سیاسی نوشته است، فرقه دمواتکرات « با تعالیم حیدرخان عمواغلی که از پیشوایان احرار مرکز » بود نضج گرفت .

در این میان بموازات اختلافات بین احزاب دمواتکرات و اعتدالی میان دوبار بزرگ حیدر عمواغلی که از دمواتکرات‌ها بود و ستارخان که از اعتدالیون جانب‌داری می‌کرد، تقاری پدید آمد و کار تا آنجا کشید که حیدرخان بکمک مستوفی الممالک دسته ستارخان و باقرخان را کدر پارک اتابک بطرف‌داری از اعتدالیون مستقر شده بودند، خلع سلاح کرده و روی همین اصل، همین که دولت سپهدار (از اعتدالیون) جای حکومت مستوفی را گرفت (۱۲۹۰) حیدر عمواغلی را بخارج از کشور تبعید کرد و سپس مقدمات انحلال مجلس را فراهم ساخت^۲ .

بدینسان باروی کار آمدن مجدد محمد ولیخان سپهدار^۳ دوران فعالیت حیدرخان عمواغلی، یار محمدخان و دیگر آزادی خواهان وابسته

۱ - تاریخ هیجده ساله آذربایجان ص ۵۲۳ - ۵۲۴

۲ - روزنامه شجاعت - شماره ۹ - ۱۴ مرداد ۱۳۳۲ .

۳ - کابینه اول محمدولی خان سپهدار اعظم سیزدهمین کابینه مشروطیت است. که روز ۱۶ ذی‌قعدة ۱۳۲۷ به مجلس دوم معرفی شد و به مدت پنج ماه و سه روز ادامه داشت. ترمیم اول کابینه او در روز ۱۹ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ انجام شد که بیست و دو روز بطول انجامید و به مجلس هم معرفی نشد .

ترمیم دوم کابینه در روز ۱۱ جمادی‌الاول ۱۳۲۸ به مجلس دوم معرفی شد و جمعاً دو ماه و هفت روز بطول انجامید . جمع دوران صدارت سپهدار ۸ ماه و دو روز بود و بار دیگر پس از سقوط کابینه دوم ، مستوفی الممالک در روز ۹ ربیع ... ۱۳۲۹ به مجلس معرفی شد و چهار ماه و دوازده روز طول کشید. بعد از روز ۲۲ رجب همان سال کابینه ترمیم شده را به مجلس معرفی کرده ولی پس از هفت روز استعفی شده ، جای خود را به نجف‌قلی خان مصمصام السلطنه داد .

بدمکر آنها که آنهمه بدولت خدمت کرده بودند پایان رسید.
شادروان کسروی هنگام بیان رویدادهای سال ۱۲۰۹ زیر عنوان
«سال پراندوه» می نویسد:

«... بدینسان سال ۱۲۸۹ بپایان آمده سال پراندوه ۱۲۹۰ فرا رسید.
در آغاز سال جز کشاکش اعتدالیون و دموکراتیان در تهران چیزی
پدیدار نبود. سپهدار که رئیس الوزراء شده و همراهان او نیز همه از دسته
اعتدالی و یا از هواداران ایشان بودند، نایمنی تهران و آدم کشیهائی را که در
آن میشد دستاویز نموده و از مجلس خواستار اختیار شدند، که کسانی را
که مایه نایمنی بودند بکیفر رسانند و چون اختیار گرفتند، پیش از همه بکینه
جویی از یار محمدخان و حیدرخان عمواغلی و دیگران برخاستند. یار
محمدخان که پس از آن دلیرها و مردانگیها بتهران آمده و در اینجا
بدموکر اتیان پیوسته و چنان که گفتیم در پیش آمد پارک اتابک او نیز در
دسته دولتیان بود و از آنهنگام از سپاهیان شمرده میشد و ماهانه از دولت
می گرفت تا شب یکم فروردین (شب نخستین سال نوین) با دستور سپهدار
گرفتارش کردند و دو هفته کمایش در بند بود، تا روز سیزدهم فروردین با
دست سپاهیان از تهران روانه کرمانشاهان نمودند و چنین میخواستند از آنجا
نیز گذرانده از ایران بیرونش کنند، ولی در کرمانشاهان کسانی به
هواداری او برخاسته از دست سپاهیان در آوردند و سپس انجمن ولایتی و انبوه
مردم تلگرافها بتهران فرستاده ماندن او را در کرمانشاهان از دولت
خواستار گردیدند و دولت ناگزیر آنرا پذیرفت.

حیدر عمواغلی را ناگزیر ساختند که خویشتن از ایران بیرون رود
و چون از تهران بیرون رفت، سپهدار تلگراف بحکمرانان شهرهای سر
راه کرد که در هر شهری «حیدر خان چراغ برقی» را بیش از دو ساعت
نگه ندارند و با کسی نگذارند دیدار کند.

مشهدی صادق را که از دسته دیگر و با عمواغلی دشمن خونی بود نیز
گرفتار کرده از تهران بیرون کردند. همچنین کسان دیگری را از
سردستان مجاهدان دستگیر نمودند.

درباره محمدخان در مجلس شادروان هشترودی بزبان آمد و

جوانمردیهای او را در تبریز یاد کرده بر رفتار دولت با او ایراد گرفت. نیز خواهش کرد با او دژ رفتاری نشود. وزیر داخله پاسخ داد با او و با همه دیگران خوش رفتاری خواهد شد. نیز گفت بیار محمدخان دویت و چهل تومان پول برای راه داده شده. ولی هیچیک از اینها راست نبود. این زمان کار کشاکش میانه دسته‌های اعتدال و دموکرات بدشمنی انجامیده با هم از هیچگونه بدر رفتاری باز نمی‌ایستادند. حیدر عمواغلی و یار محمدخان این خواری را بکیفر رفتاری که با ستارخان کرده بودند میدیدند.

چنانکه گفته‌ایم روزنامه ایران نو زبان دموکراتها و نویسنده آن محمدامین رسولزاده بود. و در این هنگام گفتارهای تلخ و تند و باخامه او در آن روزنامه نگارش مییافت. این بود دولت بیرون او خرسندی نداده و بادست روسیان ناگریزش ساختند بقفقاز، میهن دیرین خود باز گرد...^۱ سپهدار از قدرت رهبری، نفوذ کلام و روحیه انقلابی حیدر عمواغلی کاملاً آگاهی داشت و میترسید با شهرت و محبوبیتی که وی در میان مردم دارد، حتی در جریان سفر و تبعید خود نیز مردم را علیه وی بشوراند. بهمین جهت است که بنوشته کسروی، بهمه حکمرانان سر راه تلگراف می‌کند که حیدرخان را بیش از دوساعت در شهر نگه ندارند و اجازه ندهند با کسی ملاقات کند.

نامه‌ای بخط حیدرخان عمواغلی برای منشی زاده،
اسداله‌خان و محمد نظر خان، اینک در دست ماست،
که در جریان این سفر تبعیدی نوشته شده، و اگر
چه فاقد تاریخ است، اما چون روی همین تلگراف سپهدار مبنی بر اقامت
دوساعته و ممانعت از ملاقات با دیگران تکیه می‌کند، باید در فروردین ماه
۱۲۹۰ (ربیع‌الاول ۱۳۲۹ هـ. ق) نوشته شده باشد.

در نامه حیدر عمواغلی که ذیلا خواهد آمد، پاره‌ای لغزشها و اشتباهات
املائی و انشائی بچشم می‌خورد. اما با توجه باینکه نوشتیم: حیدرخان
زبانهای ارمنی و گرجی را مانند زبان مادری خویش میدانست و به این دو

زبان مقالات عمیقی می‌نوشت و هم‌چنین با تسلطش بر زبانهای ترکی و روسی، همین قدر آشنائی با زبان فارسی نیز - از طرف او - حیرت‌انگیز بنظر میرسد، و از هوش و درایت حیدر عمواغلی حکایت می‌کند.

نکته دیگر این‌نامه روحیه فعال و بیکار جوی حیدر عمواغلی است که حتی در جریان تبعید نیز لحظه‌ای از کار انقلابی و سازماندهی باز نمانده است.

متن نامه وی چنین است:

«خدمت آقای منشی‌زاده و اسدالله‌خان و محمدنظرخان،

کربانیان گردهم: تعلیقه که مرقوم فرموده بودید زیارت شد و یک عالم ممنون متشکر شدم و برجدیت بنده بی‌اندازه افزود. هرچندی که به مفارقت باشماها هیچ راضی نبودم ولی چون که در این راه مثل صفر (کذا) = سفر) مشهد در نظر داشتم که برای ایران بلا دیده بتوانم کاری بکنم این بود که به خودم تسلی میدادم و از مرحمت دوستان همانطور هم شد بلکه زیادتر از آن سفر مشهد کار کردم.

تشکیلات اساسی در قم، کاشان و اصفهان داده تکمیل هم کردم که برای انتخابات آینده خاطر جمع میشود شد که از این خطه تا اصفهان همه و کلای دارالشور و انجمن‌های ولایتی از وطن پرستها انتخاب خواهند شد. بغیر از این در چهارده (۴ ده) بزرگ اصفهان که هر یکی سی هزار جمعیت دارند شعبه فرقا (فرق‌ه‌را) تشکیل دادم امیدوارم در یک مدت خیلی کمی ایران ترقیات فوق‌العاده بکند. راجع بشخص خود بنده اگر جو یا باشید عرض میکنم بعد از ورود بنده به قم یک تلگراف از سپهدار رسید به حکومت که توقف بنده را در هر شهری محدود به دو ساعت و ملاقات با هر کسی ممنوع کرده بود و بنده همان روز میخواستم از قم حرکت کنم، وقتی که آن تلگراف را دیدم مخصوصاً دو روز زیادتر در قم ماندم و یک تلگرافی فحش آمیزی به خود سپهدار کردم و یک (یکی هم) به سلیمان میرزا و یفرم کردم و حکومت قم هم جرئت اینرا نداشت که حرف بزند. خلاصه بعد از سه روز از قم حرکت کردیم بطرف کاشان. حاکم کاشان امیر معزز چهارشب بود نخواهید بود از ترس و همه جا از مجاهدین که از پارك گریخته بودند

لباس مبدل گذاشته بود که آمدن ما را اطلاع دهند. بغیر از اینها صد و پنجاه نفر بختیاری و پنجاه نفر سوار خلخالی، اولی به سرکردگی امامقلی خان دومی به سرکردگی اسلانسلطان زاده (اصلانسلطان زاده) داشت دور خانه خود جمع کرده بود. بعد از رسیدن به کاشان مجاهدین بدل را در تاریکی شناختم و بعد پی در پی آدم میفرستاد که اگر خیالی دارید من همراه هستم علی الخصوص زود زود پیغام میآورد. آن مجاهدی که سبل (= سیل) هایش مثل سبل صادیقوف درست کرده بود و اسمش اسداله بود. بعد از دو روز از کاشان حرکت کردیم بطرف اصفهان شب اول منزل کردیم در خضرآباد شب دوم در مرچه خار (= مورچه خورت) روز سیم یک ساعت به ظهر مانده رسیدیم به کزیا جز (= گز) سه فرسخی اصفهان. آنجا دیدیم سه نفر ژاندارم بارئیس ژاندارم منتظر ما هستند. جلو آمدند و بعد از احوال پرسی گفتند که سه روز ما منتظر شما هستیم و دو نفر از رفقا که در طهران بودند آنها هم آمده بودند بیشوازی که یکی از آنها شکراله خان بود^۱ و یکی ابراهیم خان بود. بعد از گفت و گوی زیاد رئیس ژاندارم اظهار کرد که منزل برای شما در نظمیة حاضر کردیم و اگر میل دارد تشریف بیاورید آنجا. بنده هم گفتم که برای من آقای شکراله خان و ابراهیم خان منزل درست کردند آنجا خواهی منزل کرد شما بروید معتمد خان حاکم و غضنفر خان رئیس نظمیة سلام برسانید و بگوئید که دست پاچه نشوید اگر اصرار نداشته باشند در حرکت بنده از اصفهان زود حرکت خواهم کرد چونکه راهی طولانی بنده باید طی کنم تا برسم به بوشهر. هوا گرم میشود و طاقت گرمانداری و ایلات هم از جای خودشان حرکت نکرده اند. اگر دیر بروم دچار مشکلات خواهم شد چونکه از این کابینه اطمینان ندارم و یقین دارم که به ایلات خبر دادند و جداً رفع و معدوم کردن بنده خواستند چنانچه در تلگراف خود سپهدار یک اشاره کرده (در این موقع صورت تلگراف سپهدار به حکام خطه جنوب درآوردم و قسمت ذیل را خواندم) چونکه همه روسای

۱ - شکراله خان معتمد خان که در اصفهان حاکم و مأمور نگهداری و مشول اعزام چند خان به بوشهر بود، در کابینه دوم سپهدار وزیر تجارت شد که این کابینه به مجلس معرفی شد و قوام الدوله بجای او معرفی گردید. در کابینه سوم همین شخص وزیر پست و تلگراف شد.

ایلات و عشایر از حال حیدرخان مسبوقند... خلاصه بعد از مذاکرات زیاد رئیس ژاندارم با ژاندارمهاروانه اصفهان شدند و بنده بارقبا با شکر اله خان و ابراهیم خان رفتیم خانه محمد کریم خان در طوی (کذا = توی) ده کزنهار بخوریم و آقا شکر اله خان یکی از آن جوانان غیور ایرانی است که در انقلاب کبیر ایران شهر اصفهان را بدستیاری او آقای ابوالقاسم خان بختیار تصرف کرد و اقبال الدوله مستبد بی شرم را که از طرف محمد علی میرزا حاکم بود از شهر بیرون کردند و بعد از تصرف اصفهان صمصام السلطنه بختیاری آمد شهر را غارت کرد و مداخل کل کرد. آقای ابراهیم خان یک جوانی سیاه چهره بود هم عقیده شکر اله خان آقای محمد کریم خان یک جوانی کوتاه قدی بزن بهادر و از چهره اش پیدا بود که صاحب یک عقیده راسخی است. بعد از نهار از جز حرکت کردیم ابراهیم خان جلو تر رفت شکر اله خان هم سواره بود و آن در تر دیکی شهر میان بر که تر دیکتر بود جلو افتاد و رفت ما از طوی شهر آمدیم و منزلی که برای ما تهیه کرده بودند در محله لومبان بود رسیدیم یک جائی که اسمش دم نار بند بود که از اینجایک راه بطرف دست راست میرفت بطرف لومبان و یک راه هم بطرف دست چپ بطرف دار الحکومه و نظمیة. یک ژاندارم جلو کالسکه ما را گرفت و گفت به نظمیة باید خبر بدهم بعد از وصول اجازه تشریف ببرید. نگاه کردم دیدم یکی از ژاندارمها است که به کز جلو ما آمده بودند. گفتم خیلی خوب خبر بدهید و یک پیر مرد که صورتاً معلوم بود از فراشهای قدیم است از دم دروازه دمبال (کذا = دنبال) ما افتاده بود میآمد. بعد از ده دقیقه دیدم بقدر هشتاد نفر سوار ژاندارم و همان قدر هم پلیس پیاده پیدا شد. رئیس ژاندارم سواد تلگراف سپهدار با وزارت داخله به من داد و بنده نگاه نکردم به رفقاً گفتم تفنگها را حاضر کردند و شروع کردم به فحش دادن از فحشهای مشهدی های سر گذر اسماً به سپهدار و سایر وزراء و معتمد خاقان و حاکم و غضنفر خان رئیس نظمیة و چونکه رئیس ژاندارم اظهار کرده بود که باید به نظمیة بیایید، نشستم طوی کالسکه و گفتم که بنده به نظمیة نمیآیم هر کسی که میتواند مرا ببرد جلو بیاید و کالسکه را گفتم راندند بطرف منزل که درست کرده بودند. رسیدیم به منزل - بقیه دارد. تصدق

شما عمواغلو . امضاء

بعد از امضاء اضافه شده است: «خواهش دارم روزنامهها بفرستید بتوسط میرزا محمود خان پهلوی (محمود محمود) منتظر کاغذ دویمی سرکار آقا هستم - عمواغلو» و در حاشیه صفحه دوم اضافه شده است: «خدمت آقای آقامیرزا یحیی خان که عرض سلام دارم و همه خانرا این کلمه درست خوانده نشد از طرف بوسه کنید.»

روی پاکت این نامه نوشته شده: «طهران - بدست میرزا حسنخان برسد» و در روی همین پاکت هم گیرنده نوشته «حیدر عمواغلی» و طرف دیگر پاکت نیز بخط حیدرخان چنین نوشته است:

«و دیگر خواهش دارم که خودتان تشریف ببرید به حضرت عبدالعظیم و تحقیق کنید از حرکت آقای ابوالقاسم خان بختیاری و از رفقا خواهش کنید که کارش فوراً درست کنند که اینجا وجودش خیلی لازم است و دیگر نور چشمی ام میرزا علی اصغر توقیف کردند. یکی تان خواهش دارم بروید و در محبس بدهیینید و از طرف بنده بیوسیدش و پول برای اهل عیالش یا خودش اگر لازم باشد مرحمت کنید و از مدیر بگیرید یا به بنده بنویسید بفرستم. این جسارت را برای آن کردم که دیگر شماها مثل بنده الحمدالله دارای چیزی نیستید.»

در این میان نکته مهمی وجود دارد و آن چگونگی خروج حیدر عمواغلی از ایران در پایان این سفر تبعیدی است. بدین معنی که پاره ای منابع و ماخذ موجود خروج او را از ایران از طریق عشق آباد - یعنی از ناحیه خراسان - و منابع دیگر از راه قفقاز میدانند. حال آنکه مسیر تبعید و سفر او از طریق قم و اصفهان و شیراز سوی بوشهر طی شده است.

نقل کنند یادداشتهای حیدر عمواغلی در پایان مطالب
خود مینویسد:

«... چون کابینه دوم مستوفی الممالک که منتخب
دموکراتها و حامی آنان بود سقوط کرد، باروی کار آمدن سپهدار اعظم محمد

مهاجرت
از ایران

ولیکان تنکانبی در ۱۰ ربیع الاول ۱۳۲۹ طرفاعتدالیون تقویت گردید و آنان دولت را مجبور کردند که نسبت بعناصر دموکرات مثل حیدر عمواغلی و رسولزاده سخت بگیرد، محمدولیخان هم که خود چندان مشروطه خواه و تندرو نبود دستور آنان را اجرا کرد و حیدر عمواغلی را تبعید نمود. حیدرخان بقفقازیه رفت و از آنجا بروسیه سفر کرد و از روسیه بهاروپا رفت. در حین شروع جنگ بینالمللی اول (۲۸ ژوئیه ۱۹۱۴) مطابق با ۱۵ رمضان ۱۳۳۲ حیدر عمواغلی را درپاریس مییابیم و در طی جنگ که اوضاع ایران با شفتهترین حد رسید و دموکراتها تنگ تسلیم بقوای روس و انگلیس را تحمل نکرده بودند، بعنوان مهاجرت خارج شدند و اکثر آنها به آلمان رفتند و در برلین در کمیته ایرانی که بریاست آقای تقی زاده با انتشار مجله کاوه و بافرستادن مبلغین، ضدمهاجمین روسی و انگلیسی فعالیت میکرد، شرکت نمودند حیدر عمواغلی هم برلین رفت و با ایرانیان محلق شد...»^۱

همین نویسنده در جای دیگر نامه‌ای از منشی زاده را نقل کرده است که طی آن حیدر عمواغلی بمران آزادی خواه معرفی شده است و نشان میدهد که مسیر حیدرخان از شیراز میگذشته است. این نامه ظاهراً دو هفته پس از روی کار آمدن سپهدار نوشته شده :

«... در مرسله‌ای که بتاريخ ۲۴ ربیع الاول ۱۳۲۹ مرحوم منشی زاده از طهران یکی از سران آزادی خواه شیراز نوشته مرحوم عمواغلی را باو چنین معرفی و توصیه مینماید:

«شخص محترمی که از اقدامات غیرتمندانه و وطن خواهانه ایشان ایران زنده شده است، پس از پاترده روز اقامت در شیراز بمبائی حرکت خواهند فرمود.

چون لازم بود که این وجود مقدس را شما ملاقات کنید و ضمناً ایشان هم شما را بشناسد که بدانند اقلاً در فارس هم چند نفر وطن پرست واقعی هستند، لهذا لازم دانستم که بواسطه این عریضه زحمت افزا شوم که در بین اشخاص درستکار و وطن خواهان حقیقی ارتباطی حاصل شود...»

از تاریخ فوق‌بیعد درست از احوال مرحوم عموغلی اطلاعی در دست ما نیست. همینقدر می‌دانیم که در تاریخ اعلان جنگ بین‌المللی اول یعنی ۸ رجب ۱۳۳۲ آن مرحوم در پاریس بود و قبل از آن تاریخ هم مدت‌ها بود که در فرنگستان بسر میبرد تا آنکه در ۱۴ ذی‌الحجه ۱۳۲۳ بمعیت مرحوم حسین قلیخان نواب که سمت وزیر مختاری ایران در آلمان منصوب شده بود، از پاریس ببرلین حرکت نمود و در اختیار انجمن ایران و آلمان که در دشمنی با متفقین یعنی روس و انگلیس می‌کوشید قرار گرفت.

در اواسط ایام جنگ بین‌المللی یعنی سال ۱۹۱۶ میلادی مطابق با ۱۳۳۴ قمری هجری حیدرخان مرحوم آلمان را ترک گفت. جزئیات احوال او از این تاریخ تا اواخر سال ۱۳۳۹ هجری که بگیلان آمده بود و در اوایل سال ۱۳۴۰ در همانجا بقتل رسید بر ما معلوم نیست...»^۱

این مأخذ پس از شرح خلاصه‌ای که درباره مهاجرت ویوستن حیدر عموغلی به تقی‌زاده و دیگران نوشته‌است و در بالا آمده ادامه می‌دهد. پس از ملاقات تقی‌زاده و حیدر عموغلی ... «در اینجا که آقای تقی‌زاده که شنیده بود که حیدر عموغلی از محمد علی‌شاه پول گرفته از او اظهار گله مندی کرد.

آن مرحوم شجاع بی‌آنکه پنهان کند جریان را گفت و معلوم شد که حیدرخان بر اهنمائی و بهمراهی محمد تقی صادق اف از کارکنان فعال کمیته تقلیس که مردی شجاع و ضمناً عیاش و خوشگذران و بهمین جهت اغلب تهی دست بود، در ادسا ترد محمد علی میرزا رفته بودند. صادق اف مردی اهل مبالغه و زبان‌آور و شلوغ‌کار بود و چون در همان اوقات محمد علی میرزا شکست خورده از حمله بایران و هجوم بگمش تپه برگشته و در راه جاه‌طلبی خود بزرگترین دستیاران خویش یعنی ارشدالدوله را از دست داده بود، باز هم در خیال بازگشت بایران سر می‌کرد. صادق اف این خام طمعی او را تشخیص داده از همین راه او را که خام بود خامتر کرد و محمد علی میرزا را سرزنش نمود که راه حمله بایران بدان ترتیب صحیح نبوده، بلکه باید حیدر عموغلی را با دادن مبالغی راضی کرد و بایران فرستاد، چه ایران در

مشتوی مییابد و او بر هر کاری قدرت دارد.

خلاصه صادق اف با زبان گرم خود چندان از این افسون بر آن مرد ساده لوح خواند که وی بفتح خود امیدوار شده مبلغ گرافی بصادق اف برای جلب حیدرخان داد. پرواضح است که مقصود آن دونفر هیچوقت خیانت باساس مشروطه نبود، بلکه همانطور که عموغلی در جواب آقای تقی زاده گفته غرض این بود که از پول محمدعلیشاه که مایه قدرت و فساد او بود کاسته شود.

در بحبوحه جنگ حیدر عموغلی بکمک کمیته ایرانی از برلین خارج شد و پس از چندی در استانبول در لباس قشون ترك درآمده داوطلبانه در آن قشون با درجه صاحبمنصبی بجنگ بر ضد روسیه تراری پرداخت و در طی سفرهای جنگی خود تا بغداد و کرمانشاه نیز پیش آمد. وی بار دیگر به آلمان برگشت و در شهر برلین اقامت گزید. در همین زمان بود که سرو صدای انقلاب اکتبر روسیه برخاست و روش بلند و طبع انقلابی حیدرخان را بار دیگر بحرکت آورد و وی را که عمری بر ضد بیدادگری و ظلم و استبداد سلاطین در جنگ و مبارزه بود تکان داد و او را بر آن داشت که بروسیه رود. بهمین جهت بود که در هنگام انقلاب دست راست لنین قرار گرفت و در کنار آن مرد بزرگ وی برای مردمان رنج دیده روسیه نطقها کرد و فرد شاخصی در رژیم جدید روسیه شد...»^۱

يك منبع کمونیستی نیز بهمین مختصر بسنده کرده است که: «... مرتجعین برای اینکه از بیم حیدرخان آسوده شوند، نقشه‌ای کشیدند تا او را از محیط ایران دور کنند. سهدار نخست وزیر وقت برای وی حق تقاعد مادام العمر بمبلغ ۱۲۰۰ تومان در سال تعیین کرد تا ایران را ترك کند. حیدرخان تقاعد را رد کرد و فقط بنا به تصمیم حزب بخارج مسافرت نمود.

حیدرخان در اثنای جنگ بین الملل اول در مهاجرت شرکت کرد، ولی نه برای کمک به امپریالیسم آلمان، بلکه برای مبارزه‌ی مسلح علیه انگلیس و روس و چون نظر مثبتی به آلمانها نداشت لذا از ورود در کابینه

نظام السلطنه مافی امتناع نمود. سپس او بادرجهی سرتیبی درقشون ترکیه بخدمت مشغول شد تا مستقلاً گروههای مسلح ایرانی تشکیل دهد. عده‌ای مسلح هم از ایرانیها و اعراب و هندی‌ها تشکیل داد، ولی بزودی بین او و فرماندهان ترکیه اختلاف پیدا شد. حیدرخان راضی نشد که عده‌ی خود را تابع امر قشون ترکیه نماید، لذا به اروپا مسافرت کرد و عده‌اش پراکنده گردید...».

بدینسان دومین دوران فعالیت حیدر عمواغلی در ایران پایان میرسد. که دوران اول نخستین سفر بایران و فعالیت در مشهد و تهران است و دوران دوم: بازگشت از باکو، فتح تهران و رویدادهای دیگر.. از این پس فعالیت های حیدر عمواغلی در سازمانهای مارکسیستی و کمونیسم بین الملل متمرکز میشوند، که در جای خود خواهد آمد و سرانجام سومین دوران فعالیت او را در ایران مرور خواهیم کرد که شامل مسافرتش به گیلان و مرگ زود رس او در این استان ایران است.

بخش دهم

انقلاب گیلان

کوچک خان
جنگلی

زندگی و مبارزات میرزا کوچک خان جنگلی، یکی از فصول طولانی، هیجان انگیز، مبهم و در عین حال تأثر آور تاریخ مشروطیت ایران است. متأسفانه گفتگو درباره میرزا کوچک خان، مبارزات و مرگ او خارج از بحث ماست، چرا که اولاً - جز رویداد کشته شدن حیدر عموغلی در ماجرای جنگل - پیوندی با داستان ماندارد. و ثانیاً تاکنون در این باره کتب و رسالات متعددی نوشته شده است، که اگر چه ممکن است حتی مجموعه آنها، گاهی از ماجرای جنگل نگشاید، ولی بهر حال مرجعی است برای مطالعه علاقمندان.

با این امید که روزگاری، پژوهندگان و صاحب نظران، به بحث و تحقیق بیشتری در این زمینه پردازند و همه نکات مبهم و تاریک این بخش از تاریخ ایران را روشن سازند، و در عین حال روشنائی بیشتری بر زندگی قهرمان کتاب ما بیافکنند. با شرح خلاصه ای بسیار کوتاه از زندگی و مبارزات کوچک خان جنگلی بدنبال داستان خویش می پردازیم.

«یونس معروف به میرزا کوچک فرزند میرزا بزرگ اهل رشت، ساکن استادسرا در سال ۱۲۹۸ هجری قمری در یک خانواده متوسط چشم بجهان گشود. سنین اول عمر را در مدرسه حاجی حسن واقع در صالح آباد رشت و مدرسه جامع که آنوقت ها رونقی داشت ... با موختن صرف و نحو و تحصیلات دینی گذرانید.

چند وقتی هم در طهران در مدرسه محمودیه بهمین منظور اقامت گزید

ومی‌بایست قاعدتاً با این مقدمات يك امام جماعت و یا يك مجتهد جامع‌الشرایط از کار درآید، اما حوادث و انقلابات کشور، مسیر افکارش را تغییر داد و عبا و نعلین و عمامه را به تفنگ و فشنگ و نارنجك مبدل ساخت... از لحاظ اجتماعی مودب و متواضع و خوش برخورد و از جنبه روحی عقیف و باعاطفه و معتقد بفرایض دینی و مؤمن با اصول اخلاقی بود...»

با چنین روحیه و سوابقی در جریان انقلاب مشروطیت ایران، میرزا کوچک‌خان نیز به کوشندگان ضد استبداد پیوست و خیلی زود رهبری گروهی از انقلابیون گیلان را بعهده گرفت، در حالیکه هنوز بسیاری از اعتقادات و باورهای پیشین را در ذهن خود محفوظ می‌داشت:

«... میرزا هنگام بمباران مجلس شورای ملی از طرف محمدعلی‌شاه در قفقاز بود و اقامتش در تفلیس و بادکوبه تا حدی وی را با مقتضیات دنیای نوین آشنا ساخت. مقارن تحصن علماء در سفارت عثمانی، او نیز در شهرداری رشت متحصن شد و متعاقب قتل آقا بالاخان سردار افخم در واقعه مشروطیت به مجاهدین پیوست و در فتح قزوین شرکت نمود...»^۲

«... میرزا به استخاره اعتقادی عجیب داشت و هر جا بمشکلی بر می‌خورد و یا تردیدی در اقدام بکار مورد نظرش حاصل می‌کرد، فوراً دستش بطرف تسبیح (که همیشه همراه داشت) دراز میشد و نتیجه استخاره هر چه بود، بی‌درنگ بکار می‌بست.

این امر یعنی «استخاره» ببعضی از همکارانش که قبول نداشتند استخاره در امر انقلاب دخیل باشد، گران می‌آمد و حتی گاهی بکدورت منجر می‌گشت. اما او هیچوقت از اجراء نیتش دست بردار نبود و فکر می‌کرد که اقدام به هر کار مهم چنانچه با مشیت الهی توأم نباشد، ثمربخش نیست و استخاره با خداوند در اموری که نتیجه و عاقبت آن نامعلوم است زیانی ندارد و حداقل سودش اینست که او را در اعمال انجام شده نادم نخواهد ساخت...»^۳

این مختصر بدان خاطر آمد که خوانندگان صاحب نظر اندکی با

۱ - ابراهیم فخرائی - سردار جنگل - فصل دوم - ص ۳۵ - ۳۶

۲ - سردار جنگل - فصل دوم - ص ۳۹ - ۴۰

۳ - همان ماخذ - ص ۳۲ - ۳۸

روحیات ، خصوصیات و اعتقادات کوچک خان جنگلی آشنا شوند و در پایان بدانند چه عواملی دخالت حیدر عمو اعلی قهرمان داستان ما را در ماجرای جنگل باعث شد، زیرا داوریهها درباره میرزا کوچک خان آنقدر متضاد و متفاوت است که هر خواننده و پژوهنده ای را دچار سردرگمی و اشتباه میسازد.

نویسنده کتاب سردار جنگل در چند سطر ماجرای کوچک خان را خلاصه کرده است. که در زیر می آید:

«... در دومین سال جنگ بین المللی اول وقایعی در گیلان رخ داد که به نهضت جنگل یا انقلاب گیلان معروف گشت. قائد این نهضت مردی بود بنام میرزا کوچک که مانند همهی ایرانیان متعصب از مصائب وارده به کشور وهم میهنانش رنج می برد و راه خلاصی از پریشانی ویی سرو سامانی رامی جست. طبقات فهمیده و روشنفکر از اینکه در یک محیط آشفته ای بسر می بردند و در نهایت ناراحتی متحمل انواع تعدی ویی اعتدالی بودند، بستوه آمده و مانند دوران مشروطیت منتظر فرصت و موقع مناسب بودند، تا با اقدامات دسته جمعی خود باین اوضاع ناگوار پایان بخشند. نهایتاً بیشتر لازم بود که این عقده های درونی را منفجر کند و از عدم رضایت عمومی و خشم روز افزون مردم بشکل یک نیروی مجتمع ملی استفاده شود. میرزا کوچک در راه تحقق این نیت قدم پیش گذاشت و.. در محیط مساعد گیلان که مردمی پیشرو و آماده ی مبارزه داشت، به تشکیل کانون مقاومت پرداخت و بافتانیدن بذر انقلاب دست زد و در مدت کمی توفیق یافت، و اگر بعضی اشتباهات و ناپختگی های سیاسی که متأسفانه در بین شرقی ها فراوان روی میدهد وقوع نمی یافت قطعاً مسیر تاریخ کشور نیز عوض میشد و چه بسا که غنچه های امید و آرزوی آزادگان این سرزمین شکوفا می گشت و در وضعی قرار می گرفتیم که اکنون تشریح دور نمای آن بی حاصل است.

قیام جنگل هفت سال یعنی از شوال ۱۳۳۳ هجری قمری تا ربیع الثانی ۱۳۴۰ طول کشید و سرانجام با شهادت قائد و پیشوای آن از هم پاشید..»^۱

اما حقیقت آنست که - چنانکه گفتیم - قضاوت درباره میرزا کوچک خان بسیار متفاوت و متضاد است، که نمونه‌هایی از آنرا در زیر ملاحظه می‌کنید:

«... جنگلی‌ها مردان کوتاه بین و ساده‌ای بیش نبوده و راه روشن برای خود نمی‌دانسته‌اند و لذا کارشان نایسامان درآمده است...»^۱
«... هدف میرزا کوچک خان و کلنل محمدتقی پسیان تصرف ایران و ایجاد یک حکومت مرکزی صالح نبود. اینان بهمان ولایاتی که در کف داشتند، قانع بودند...»^۲

«... محمدتقی خان پسیان، شیخ محمد خیابانی و کوچک جنگلی در تکمیل انقلاب مشروطیت نکوشیده و آنرا ناقص گذاشته‌اند...»^۳
«... من جنگلی‌ها را متوجه کردم که در مقابل دولت انگلیس از پشه در مقابل فیل کوچکتر و بی‌اهمیت‌ترند...»^۴
«... میرزا کوچک خان معتقد به قضا و قدر بوده و غالب کارها رابه استخاره محول می‌ساخت...»^۵

هم‌چنین حبیب‌الله مختاری مولف تاریخ بیداری ایران از میرزا و یارانش بعنوان اشرار و غارتگران نام می‌برد... سرپرسی سایکس در تاریخ ایران او را عامل سپهدار می‌نامد و مدعی است کارش باج‌سبیل گرفتن از ثروتمندان بود... عباس خلیلی او را سرزنش می‌کند که چرا در تنگه منجیل تنه‌انست در برابر قوای انگلیس پایداری کند... و سپهدارمان‌الله جهانبانی می‌نویسد: «در شمال ایران میرزا کوچک خان علم‌طغیان و ییافی‌گری برافراشته و دعوی استقلال می‌نمود...»^۶

نویسنده‌ای او را سرسپرده روسها و نویسنده دیگری نیمه روسی و نیمه انگلیسی میدانند... دکتر مهدی ملکزاده از او بنام یک مجاهد حقیقی

۱ - کسروی - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۲۱۷

۲ - ملک‌الشعراى بهار - تاریخ احزاب سیاسی - ص ۱۵۹

۳ - روزنامه «دنا» - شماره‌های ۱۱ و ۱۲ - شانزدهم و شانزدهم آذرماه ۱۳۲۹

۴ - سید مهدی فرخ (معتصم‌السلطنه) - مجله اطلاعات هفتگی - شماره ۵۲۴ - ۵۲۵

شهریور ۱۳۳۰

۵ - سید علی آذری - انقلاب بیرنگ - ص ۲۵

۶ - مجله دنیا - سال ۱۳۴۰ - ص ۲۶۳

و مؤمن به مشروطیت و طرفدار حق و عدالت یادمی کند و در کتاب سیاست شوروی در ایران «یکی از آزادی خواهان واقعی با مسلک که حقیقتاً برای آزادی و نجات ملت ایران قیام کرده و صد درصد دمکرات و ایران دوست بوده است» معرفی میشود ..

آنچه مسلم است، اینگونه قضاوت های ضد و نقیض و متفاوت که حتی اشاره فهرست وار بآنها مثنوی را هفتاد من کاغذ خواهد ساخت، بر سیمای میرزا کوچک خان پرده ای از ابهام می کشد، اما هر چه هست نقش او را در یک دوران حساس از تاریخ آزادی ایران نمیتوان نادیده انگاشت. در آثرمان که شور انقلاب سراسر ایران را فرا گرفته بود، همانطور که در کتاب پیرم خان سردار و بخشهای پیشین همین کتاب نیز تشریح کردیم، گیلان دومین کانون انقلاب مشروطیت ایران بود، که در دشوارترین شرایط بیاری ستارخان و محاصره شدگان تبریز شتافت و انقلابیون آنسامان طی همکاری با آزادگان دیگر کار خود را تا فتح تهران ادامه دادند.

بدیهی است در چنین شرایطی شور و هیجان همه شئون زندگی مردم را فرا میگیرد. بویژه آنکه پیروزی گیلانیان در شکست استبداد صغیر حیثیت اعتباری فوق العاده برای مردم این سامان فراهم ساخته بود.

اما همانطور که در همه جنبش های انقلابی جهان تجربه شده است، پس از هر پیروزی شکاف و اختلاف بین گروه های افراطی و متعادل در می گیرد. چنانکه در خود تهران و در مجلس شورای ملی نیز شاهد مبارزه «انقلابی» و «اعتدالی» و نتایج آن بودیم، در گیلان نیز برخورد و اختلاف از همین جا آغاز شد و درست از همین جا نیز ماجرای جنگل با داستان ما مربوط میشود که با استناد به ضوابط و مآخذ متعدد بشرح آن می پردازیم.

دوران اوج و بلوغ نهضت جنگل همزمان با آشفتگی های پس از انقلاب مشروطیت ایران است. از یکسو استعمار غرب قدرت خود را در سرزمین های شرق گسترش داده و در کار دست اندازی به منابع ملی کشور ما مخصوصاً معادن

اختلافات
آغاز می شود.

نفت این منطقه است. و از سوی دیگر روسها برای جلوگیری از نفوذ قدرتهای امپریالیستی و بازداشتن آنان از کمک با آخرین مقاومتهای حکومت پیشین می کوشند قدرت و نفوذ خود را در این منطقه گسترش دهند. در این میان در خود ایران نیز بازماندگان حکومت استبدادی می کوشند تا جایگزین بیستانان نهضت مشروطیت شوند و در چنین شرایطی است که جنبش میرزا کوچک خان و جنگلی ها با توجه به خصوصیات ملی و میهنی که این نهضت داراست، ناچار است در هر سه جبهه پیکار کند.

حکومت جدید روسیه و کمونیستهای آذربایجان شوروی، می-کوشیدند تا جنبش جنگل را هر چه بیشتر بسوی کمونیزم گرایش دهند. در حالیکه می دانید خود میرزا کوچک خان و بسیاری از یارانش، قبل از هر چیز اعتقادات و گرایشهای ملی و مذهبی داشتند.

از سوی دیگر پس از کودتای ۱۲۹۹ و صدارت سیدضیاءالدین طباطبائی، بخصوص با قدرت گرفتن رضاخان سردار سپه (اعلیحضرت رضاشاه کبیر) که در تلاش ایجاد یک ایران مستقل، نیرومند و بدور از قدرت و نفوذ بیگانگان بود، امید سیاستهای خارجی تا حدود زیادی به یأس گرائیده بود. از این جهت کوشش می کردند که یا نهضت جنگل را آلت دست خویش سازند و یا آنرا بصورت نیروئی برای مقابله با دولت مرکزی ایران که تازه در حال شکل گرفتن بود در آورند.

در این کتاب برای اولین بار یادداشتهای منتشر نشده ای را خواهید خواند که نشان دهنده نزدیکی و حتی اشتراك هدفهای رضاشاه کبیر و میرزا کوچک خان جنگلی در راه تامین استقلال واقعی ایران است. تا آنجا که بنا بر وایتی که متن آن خواهد آمد، سردار سپه پیروزی جنگلی را آرزو می کند و با صراحت و قاطعیت می گوید من در تهران همان کاری را انجام دادم که شما از جنگل آغاز کرده بودید.

این واقعیتی شگفت آور است که متاسفانه، دست یا دستهایی کوشیده اند آنرا همواره از دید پژوهشگران پنهان دارند. یعنی رضاخان سردار سپه را دشمن میرزا کوچک خان و جنگلی ها و میرزارا خصم اولین حکومت مرکزی و مقتدر ایران (پس از انقلاب مشروطه) نشان دهند.



جمعی از یاران میرزا کوچک
خان در مدرسه فطامی او به نام
«گومه» که در روستای بهمن
نام بنیان نهاده شده بود.



یک نابو نقاشی از حیدرخان
عمسو اوغلی در موزه انقلاب
مشروطیت تبریز

از چپ بر است :
 میرزا اسماعیل جنگلی-میرزا
 کوچک خان و یکی دیگر از
 هم زمان او که شناخته‌نشده



این عکس میرزا کوچک خان رادر تهران در سال ۱۳۲۱ هجری
 نشان میدهد .
 (عکس از خانم فرنکیس جنگلی)

میرزا کوچک خان قبل از آغاز
انقلاب جنگل



میرزا اسماعیل جنگلی خواهر
زاده میرزا کوچک خان که پس
از کشته شدن میرزا از طرف
قوای دولتی دستگیر شو چند
سال در تهرن زندانی بود.



چهره حاجی از میرزا کوچک خان
در دوران جوانی و بیستگامی
که در تهرن محبوس است



که باستان کردند

تعلیق که بر قوم فرعون بر دید زیارت شد و یک عام همچون
 متکرر شد و بر جدیت بنده بر افکاره افزود و چهره که به مغزقت
 باشد هیچ راه فر نبودم با چه در این راه مثل گذشته مدنظاماتم
 که بر ایران بلا دیده بتوانم کایر کنم این بود که در دم تضرع میسالم
 و لغزمت همتان با من طعم نند بلکه زیاده تر از آن در شهید
 که کدم تبلیغات اساس در قسم جانندن و افغانان را در تکمیل
 بر که هم که برار انتمایات آینه خارج می شود شد که از این
 خط تا افغانان بهر و کلاز را در شرود انمن با در لایتر از وطن برتینیا
 قیافت با فلک بندید بغیر از این در چهارم به بزرگه افغانان که دیگر
 تکرر بار مثبت دارند شعبه فرقا تشکیل دادیم اینده و ارم در همس
 خدمت هیچ کس ایران ترقیات قرق العاد بکنند شایع بخش
 در بنده اگر چه با نند و حق میکم بعد از و بعد بنده به قسم یک
 تکلیف از سپه دار رسید به حکومت که توقف بنده را در زمین
 کرده و در کون دست و مقامات با کس میزد کرده بود و بنده بهان
 به بند میزانشم از نس و کت کتم و فکر که ان تکرر از یاد دیدم محروما
 که بیغه زیاده تر در قسم مادم و یک تکرر از فتنه آسیر به و در سپه دار
 که درم و یکسره سیلها نیرزا و بیغم مردم حکومت هم کس بر دست
 اینها نداشت که حرف بنده خلاص بعد از سه روز از قسم حکومت
 یک روزیم بملوف که نازان حاکم مکانان این صحنه چه در شب بر تو نواخیا

زودتر حرکت فرام کرد چنانکه سایر طولانی بنده باید که گریه تا برستم
 به بنوشهر و اکرم بستر و ملاقات کرمانند نام و ایلات هم از جابر
 و دشمنی حرکت نگردند اگر دیر بروم و دچار مشکلات فرام
 نند چونکه از اینج کابینه اطمینان ندارم و یقین دارم که به ایلات
 فریادند و جدا رنج و مسووم کردند بنده فراترند چنانچه در تکران
 و در سپیدار یک اثاثه کرده (در این مرتجع صورت تکلیف
 سپیدار را بر حکام خطه مجرب در اوردم و قسمت ذین را فرام
 و کینه بنده در ایلات و عشیرت از حال حمید رفیقان حکیمتند
 فلذا همه بنده در ملاقات بنیامین شکرانم با نالهها و درانه
 اصفهان نندند و بنده با رفیقان شکرانم خافه و ابراهیم خان رفیق
 خانان که محمد کریم خان در طرعه کوه کوهها و بنده هم که شکرانم
 کیر از آن جوانان غیر از آنراستند در انقلاب کبیر ایران
 قهر اصفهان برایدند و آدلا با بر القاسم خان بنفتم بر قرض
 کرد و اقبال دوله تمهید بر سر مرا که از طوب محمد مع مرزا ماکم
 موجود از شهر بیرون کردند و بعد از تعرف اصفهان در صمیم
 دلسله بختیاد و آمد شهر را غایت کرده و مداخله نکرد
 لایزال برایم خان یک جوان بیچاره چهره بودم عقیده شکرانم
 که محمد کریم خان یک جوان بیچاره قدر بزرگ بهاند و از چه استحقاق
 پیایند که صاحب یک عقیده را کوی ایستند بنده از شهر
 از این حرکت کرده است ابراهیم خان باقی تر از بنیت شکرانم
 خان هم موار و در آن در نزد دیگر شهر مینه نبر که نزد کیر

بر جواز و در وقت ماز طرفین آیدیم و بعد از آنکه بر ما تهیه کرد
 بر نهد و محله لوصاف بود رسیدیم یک باره که اینست
 دم تا رسید بود که از اینجا یک راه بطرف سمت راست
 بر سمت نظریه بر میان و یک راه هم بطرف سمت چپ
 بطرفه قرار الحکوم و نظیه یک را ندارم چو کما لنگه
 ما تا گرفت و کیفیت به نظیه با بر خریدیم بعد از آنکه
 اقامت صورتی بر خریدیم نگاه کردم دیدم یک را از آنجا
 که به گونا گویا آمده بودند گفتیم خلع فی بد خریدیم و یک
 نیز بود که صورتی معلوم بود. لا فراغی که قدیم است
 نیز هم نهاد و بعد با اینه و بروی می آمد بعد از آنکه
 دیدیم بقینتیم و نظر نمودن در آن دوران قدیم پسین
 بیاید. بعد از آنکه ما در سواد نکرات سپهر را با و زیاده
 بسوی ما آمدند و فله کردیم بر وقت گفتیم تفکیک را
 و شریک کردیم این سخن تا آن که از غشیه سپهر را
 با اینها را و غیر در را و مستند فافان و کم و کم
 در شریک نظیه و چون در شریک را ندارم اقلها
 در نظیه به این نیستیم چو کما لنگه و گفتیم که
 کمر که میخواستند هر که ببرد چو بیاید و کما لنگه
 را گفتیم را ندرت
 هر که میخواست کرده بودند رسیدیم به منزل
 بقیه ما بود
 تصدق شد و در وقت فله شدیم
 سز به رزا محمدان بنام

حال آنکه واقعیات رویدادها - با استناد به اسناد و مدارکی که ارائه خواهیم داد - درست خلاف این ادعا را نشان میدهد.

حقیقت اینست که پس از آغاز جنبش گیلان در جریان استبداد صغیر و همکاری پیرمخان و معز السلطان که از جانب حیدر عمو اغلی و کمیته باکو تقویت می شد، سازمانهای افراطی در این منطقه بیش از سایر مناطق ایران ریشه گرفتند. کمک سوسیال دمکراتهای آنسوی مرز به انقلابیون ایران، تشکیل حزب سوسیال دمکرات ایران و ارتباط نزدیکی که با این گروهها بوجود آمده بود در گیلان بیش تر از سایر مناطق ایران اثر گذاشت که بدون تردید نزدیکی گیلان بمناطق ماوراء خزر و زدوبدل کردن اعلامیه ها و انتشارات از این طریق و همچنین رفت و آمد انقلابیون بزرگ روس و تماس آنها با سران انقلابی گیلان در این میان بدون تاثیر نبود.

توجه خاص لنین، رهبر و پیشوای انقلابیون روس بمشرق زمین، شعار معروف او که «مشرق زمین را فراموش نکنید» و همچنین سلسله مقالاتی که در این باره نوشته بود و معروفترین آنها «آسیای پیشرو و اروپای عقب مانده»، باعث شد که توجه کمونیستهای پیش از پیش بمشرق زمین و در این میان به گیلان جلب شود.

تشکیل «کنگره شرق» و شرکت انقلابیون افراطی ایران - از جمله گیلان - در این کنگره که خود یکی از فصول کتاب ما را تشکیل می دهد و در بخشهای آینده به تفصیل درباره آن سخن خواهیم گفت از یکسو نشانه این توجه خاص بمشرق زمین و از سوی دیگر دلیل پیدایش گروههای تندرو و افراطی چپ در منطقه گیلان است.

مجموعه این مسائل می تواند اختلافات و برخوردهای بسیاری را در میان گروههای پیشرو باعث شود. از یکسو انقلابیونی که هدفشان استقلال میهن خود، جانشین ساختن آزادی و مشروطیت بجای حکومت استبدادی و رهائی از یوغ نفوذ هر گونه بیگانه ای بود و از سوی دیگر انقلابیونی که بقول خود «اتر ناسیونالیستی» فکر می کردند، میهن و مملکت برایشان مطرح نبود و آنچه اهمیت داشت پیروزی کمونیسم - بهر

شکل که می‌خواهد باشد - بود.

البته این واقعیت را نیز نباید از نظر دور داشت که بسیاری از انقلابیون راستین و میهن پرست گیلان، ناخودآگاه و ندانسته، بصورت آلت‌بلااراده‌ای در دست سیاست‌های دیگر درآمدند. گویانکه میرزا کوچک خان‌دارای روحیه‌ای سازشکارانه و تا حدود زیادی خرافاتی و ایدئالیستی بود، اما در صداقت و میهن پرستی او تردیدی نیست و ای بسا که اگر قدرتهای خارجی و سیاست‌های بیگانه، جمعی از نزدیکترین یارانش را علیه او نمی‌شورانده و در نهضت جنگل تشقت و افتراق ایجاد نمی‌کردند، حوادث تاریخی آثرمان مسیر دیگری را می‌پیمود. متأسفانه پاره‌ای خصوصیات مردم شرق زمین باین جدائی و افتراق و در نتیجه اضمحلال نهضت جنگل که مرگ حیدر عموغلی قهرمان داستان ما را نیز با خود داشت کمک کرد: «مجاهدین اولیه جنگل به نیازمندی‌های زندگی توجهی نداشتند و به چیزی جز دریافت اسلحه فکر نمی‌کردند تنها اندیشه‌شان این بود که چگونه می‌توانند با آزادی خدمت کنند و در تأمین آسایش هموطنانشان بکوشند.

داوطلبان عضویت جنگل می‌بایست علاوه بر نداشتن سوء شهرت، سوگند وفاداری یاد کنند و خدا و وجدان را بشهادت بطلبند، چه توهم اینکه پای افرادی شخصیت‌بد داخل جنگل باز شود و بی‌شروی‌هایشان را بکار - شکنی‌ها متوقف سازند، زیاد بود.

نفاق و خودخواهی که از خصایص مسلم شرقی‌ها است ایجاب می‌کرد که مطامع احتمالی کوتاه نظران با زنجیر آهنین سوگند مقید گردد و منافع فرد در مقابل مسائل اجتماعی مهار شود. حصول اعتماد بوسیله اداء سوگند مادام که شرط بدوی قبول داوطلب شناخته‌میشد، جنگل از شر بداندیشان مصونیت داشت. از آن زمان که در رعایت این سنت‌اهمال رفت و شعار صوفی منشانه «هر که خواهد گویا» مدار عمل واقع شد و عناصر پلید تر آنستند خود را به‌سف یاران موافق جابزنند، صفوف متحد جنگلی‌ها درهم شکست و جدائی در میان سران افتاد و بطوریکه خواهیم دید در چند موقع باریک و حساس که جنگل می‌رفت از نتایج زحمات وفداکاری

های گذشته‌اش برخوردار شود، نه تنها برنامه‌های آینده‌اش متوقف ماند، بلکه کارهای انجام یافته نیز خنثی گشت.

تصادفاً اهم وقایع جنگل مقارن با زمانی است که از طرف عمال بیگانه و مخالفین نهضت آزادی ایران تخم نفاق و دوگانگی افشانده شده و یک پارچگی جنگلی‌ها را برهم زده است...^۱

اگر درباره اختلاف در نهضت جنگل و برخوردار افراد متخاصم از یکسو هم چنین برخوردار جنگلیها بانبروهای دولتی از سوی دیگر اندکی به تفصیل سخن گفتیم - و در صفحات آینده نیز در این باره بحث خواهیم کرد - صرفاً بدان خاطر است که بدانیم چه انگیزه‌هایی بازگشت مجدد حیدر عمو اعلی بایران را باعث شد. بازگشتی که در پایان بمرگ غم - انگیز و اسرار آمیز او منجر شد. تا آنجا که با وجود اسناد، کتابها و یادداشت‌های متعدد، هنوز هم پرده از این راز برداشته نشده است و ما می‌کوشیم تا با ارائه مجموعه این مآخذ، معیار تازه‌ی برای داوری خواننده صاحب نظر بدست دهیم.

سرانجام کار اختلاف گروههای پیشرو در گیلان بدانجا کشید، که افراد ورهبران نهضت با عناوین مختلف و در رأس همه جنگلی‌ها و انقلابیون رودر روی هم قرار گرفتند..

جنگلی‌ها
و
انقلابیون

در حالیکه دولت انگلیس در این زمان نیروئی عظیم مرکب از هشتاد هزار نفر در بین‌النهرین و شمال ایران مستقر ساخته بود، با ممداد روز سه‌شنبه ۱۸ ماه مه ۱۹۲۰ (۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹ . ش - ۲۹ شعبان ۱۳۳۸ ق.) روسها با شلیک چند تیر توپ وارد بندر اترلی (پهلوی امروز) شدند. بدین ترتیب نهضت جنگل و تلاش آزادی خواهان ایران وارد مرحله نوینی شد. گروههای افراطی و ورود ارتش سرخ را یک پشتوانه استوار برای اقدامات و فعالیتهای تندروانه خود می‌دانستند، در حالیکه نیروهای ملی و وظیفه دشوارتری بعهده داشتند. بدین معنی که اگر تا دیروز

فقط بانفوذ دولت استعماری انگلیس و عوامل استبداد می‌جنگیدند، اینک ناچار بودند بخاطر حفظ استقلال مملکت با این قدرت خارجی دیگر نیز مقابله کنند. قدرتی که چون درس آغاز مبارزات انقلابی ملت‌ایران بکمک مردم آمده بود، اینک گروهی از سرکردگان و رهبران آزادی‌جانب آنرا گرفته و با دوستان دیروز خود بمقابله برخاسته بودند.

قبل از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ که حزب عدالت گیلان، باالهام از نریمان نریمانف صدر شورای جمهوری قفقاز قدرت را در دست گرفته و پس از اشغال رشت «حکومت جمهوری شوروی ایران» را علم کرده بود، نشریاتی باشعارهای «زننده باد ایران سرخ» همراه باشعار «زننده باد میرزا کوچک» انتشار می‌یافت، که البته هدف از آن استفاده از مجوبیت و جنبه های ملی پیشوای نهضت جنگل بود، حال آنکه درخفا حملاتی علیه میرزا صورت می‌گرفت و توطئه‌هایی بر ضد او تکوین می‌یافت.

«... گروه حزبی هر روز مردم را به میتینگ و سخنرانی دعوت می‌کردند و وعده فتح هندوستان می‌دادند. ضمن سخنرانی‌ها انتقاداتی نیز بعمل می‌آمد و به میرزا خرده‌گیری می‌شد که مثلاً جواهرات بانک را چه کرده است و جواهرات مزبور اکنون کجاست.

توضیح آنکه حزب کمونیست قفقاز مقداری جواهر از قبیل انگشتر والنگو و گردن‌بند و گوشواره و غیر آن بحکومت انقلابی ایران هدیه کرده بود که بعوض آنها مقداری برنج و توتون بیاکو حمل شد. این جواهر را خانم ابو کف بحکومت انقلابی تحویل داد که باتقویم عده‌ای از کارشناسان شهر درخانه امجدالسلطنه ارزش آنها بین هفت و هشت هزار تومان تعیین گردید و قرار شد پشتوانه نشر اسکناس بانکی باشد که حکومت خیال داشت تأسیس نماید. گفتگوی اینکه جواهرات مزبور کجاست، در حقیقت بهانه‌ای بیش نبود و فقط سوء تفاهات و جنگ سرد فیما بین را دامن میزد.

میرزا بر آن شد که دو تن نماینده (محمدی انشائی و مظفرزاده) را بیاکو بفرستد، تا با نریمان نریمانف صدر شورای جمهوری قفقاز ملاقات

و او را در جریان عملیات حزب عدالت رشت بگذارند و ادامه روش عدالتیون را برای پیشرفت انقلاب «مضر» و «خطرناک» اعلام نمایند. متأسفانه دم گرم نمایندگان میرزا حتی پیام شخص نریمانوف با هن سرد اعضاء حزب اثری نکرد و با تکرار گفتارهای زننده بروخامت اوضاع افزواید و این اختلاف هم چنان غلیظتر شد، تا آنکه بکودتا منتهی گشت و پرده‌ها بالا رفت و اسرار نهفته فاش گردید...»^۱

مجموعه این حوادث همراه با پیاده شدن ارتش شوروی بخاک ایران و ورود چندتن از اعضای حزب عدالت باکو به گیلان و هم‌چنین تأسیس سازمان افراطی در رشت و انتشار روزنامه «کامونیست» بمدیریت سید جعفر جوادزاده (پیشه‌وری) و تظاهرات دامن‌داری که بصورت يك کودتای سرخ در گیلان صورت گرفته بود، آنچنان بر پیشوای نهضت جنگل گران آمد که روز جمعه ۲۲ شوال (۱۸ نیر ۱۲۹۹) متعرضانه رشت را ترك کرد و به فومن رفت و اعلام داشت مادام که بی‌ترتیبی‌های جاری رفع نشود و افراد حزب عدالت از پرخاش و ستیزه جوئی و تبلیغات مرامی دست برندارند از فومن بر نخواهد گشت.

در مقابل این تصمیم، حزب عدالتی‌ها نیز بایک اقدام شبه کودتا، دست بتعقیب و بازداشت جنگلی‌ها در گوشه و کنار گیلان زدند و بدین ترتیب اختلافات بآنچنان اوج و شدتی رسید، که بر خوردنهایی و انهدام هر دو گروه را به پیش آورده بود و در چنین شرایطی وساطت يك شخصیت مؤثر چون حیدر عمواعلی ضروری می‌نمود.

هیات دولت کودتای سرخ عبارت بودند از یاران پیشین میرزا کوچک‌خان چون:

احسان‌الله‌خان، سرکمیسر و کمیسر خارجه - خالوقربان، کمیسر جنگ - سید جعفر (محسنی) کمیسر پست و تلگراف - جوادزاده (پیشه‌وری) کمیسر کشور - آقازاده، کمیسر دادگستری - بهرام آقاییف، کمیسر فوائد عامه - حاجی محمد جعفر کنگاوری، کمیسر فرهنگ و حمله به طهران و ساقط کردن حکومت مرکزی در راس برنامه این دولت

قرار داشت .

با وجود پیروزی انقلابیون و موفقیت‌هایی که در تصرف رشت بدست آورده بودند ، کمیته باکو و اسلایون آنسوی مرز شدت احساس خطر می‌کردند، شاید بیشتر باین دلیل که هنوز میرزا کوچک‌خان و پیروانش قدرت و نفوذی بیشتر از انقلابیون سرخ داشتند و یا بدان خاطر که خطر مشترکی هر دو گروه را تهدید می‌کرد .

مجموعه این دلایل باعث شد که حیدر عمو اعلی برای پایان دادن باختلافات و شاید هم برای یکسره کردن کار بایران اعزام شود. حیدرخان باین سفر آمد، سفری موفقیت‌آمیز و در عین حال بدون بازگشت که موضوع مبحث بعدی ماست .

حیدر خان در کنار
تین ...

در بخشهای پیشین ، فعالیت های حیدر عمواغلی را
تا بدانجا دنبال کردیم که پس از کشته شدن آیت الله
بهبهانی و ماجرای پارک اتابک ، ناچار بمهاجرت از
ایران شد و در اروپا به تقی زاده و دیگر افراد گروه مهاجرین ایرانی
پیوست .

چنانکه دیدیم ، این بخش از زندگی حیدر عمواغلی تقریباً در کلیه
اسناد و مآخذ ایران مبهم مانده است و عموماً با این یادآوری که « از
زندگی و فعالیت های حیدر عمواغلی در این دوران اطلاع چندانی در دست
نیست » از روی آن گذشته اند .

یکی از منابعی که در بخش پیش نیز بدان استناد شد ، پس از اشاره به
تبعید حیدر عمواغلی از ایران در دوران حکومت سپهدار (سال ۱۲۹۰)
ادامه می دهد :

« ... اما باز فعالیت سیاسی این مبارز راه آزادی پایان نیافت . از
ایران با آلمان و سپس بترکیه رفت و در اسلامبول به جمعی از دموکرات ها
که می خواستند نیروئی جمع کرده و به ایران وارد شوند و با انگلیس ها
بجنگند پیوست . پس از اینکه فعالیت این عده ممکن نشد ، حیدر عمواغلی
که از ابتدا غیر عملی بودن نقشه آنان را گوشزد می کرد ، به برلین ، سپس
به بغداد بعداً بسویس و بالاخره در آستانه انقلاب کیسیر اکتبر (۱۹۱۷)
بروسیه رفت .

پیروزی انقلابیون کشور روسیه که در آن زمان کنام ارتجاع اروپا

بشمار میرفت ، مبارز رشید ایران را نیروئی تازه بخشید . از آنجا به گوشه‌ای از مبارزات استقلال طلبانه و طنش که بصورت قیام جنگل نمودار می‌شد ، چشم دوخت و ناروایی هائی که در داخل صفوف این قیام خام دیده می‌شد ، او را متأثر ساخت .

نهضت جنگل نیز بدو جناح عملا تقسیم شده بود که هر دو در طرد بیگانگان از کشور متفق بودند . جناح راست را میرزا کوچک خان رهبری می‌کرد و جناح چپ را احسان الله خان و خالو قربان . اما نقطه مشترک این دو گروه بالاخره نتوانست تحت شعارهای واحدی متحدشان سازد و کار بدانجا کشید ، که هر دسته جداگانه دست بعملیات زد . میرزا کوچک خان اعلام استقلال کرد و حکومت جدیدی ترتیب داده و نیروهای احسان الله خان دست بقیام زدند .

در تابستان سال ۱۲۹۰ شمسی حیدرخان که این تفرقه و نفاق را بزبان نهضت میدید ، برای ایجاد التیام بین سران قوم ، قدم به گیلان گذاشت و شروع بکار کرد . اما درست همان شبی که برای طرفین قرار ملاقات گذاشته بود ، در محاصره چریکهای میرزا کوچک خان افتاد و بدست آنها کشته شد .^۱

می‌دانیم که این قضاوت بسیار فشرده و در عین حال یک جانبه است . ما در فصل مربوط به مرگ حیدر عمواغلی خواهیم دید که چگونه میرزا کوچک خان از شنیدن خبر مرگ او بشدت متأثر شده و این تأثر خود را نیز اعلام داشته است . اما اینک بحث ما بر سر فعالیت‌های حیدر عمواغلی در خارج از ایران و چگونگی بازگشت او به کشور است .

نقل کننده^۱ یادداشتهای حیدر عمواغلی نیز باین مختصر بسنده می‌کند ، که «چگونگی فعالیت‌های حیدر عمواغلی در خارج از ایران علی‌العجاله بر ما مجهول است»^۲ ولی ما با استناد به مطالبی که در بخشهای پیشین آمد ، می‌دانیم که حیدر عمواغلی پس از آشنائی بالنین و همکاران نزدیک او در اروپا ، بصورت یکی از یاران فعال وی درآمد . تا آنجا که در جریان

۱ - روزنامه شجاعت (بسوی آینده) - شماره ۹ - ۱۴ مرداد ۱۳۳۲

۲ - مجله یادگار - سال پنجم - شماره اول و دوم - ص ۷۸

تشکیل کنگره شرق و در بین الملل کمونیستها ، نمایندگی از جانب لنین
نقشهای بس مهمی ایفا کرد. و ما نیز بهمین مناسبت، بخش مستقلی از کتاب
حاضر را باین رشته از فعالیت‌های وی اختصاص داده‌ایم.
در اینجا با استناد بیک مأخذ دیگر بماجرای گیلان و انگیزه
اصلی بازگشت حیدر عمواعلی بایران می‌پردازیم .

«... اختلاف کوچک‌خان که مردی متدین و دارای روشی دموکراسی
بود با انقلابیون افراطی مقیم رشت که اکثر غیر گیلانی و بهدایت احسان
الله‌خان از افکار آبوکوف نمایندۀ حزب کمونیست روسیه پیروی کرده و
از قدرت کنگره‌ی کمونیستی مسکو بهره‌مند بودند ، روز بروز شدیدتر و
دامنه‌دارتر میشد. قوای افراطیون که برای حمله بطهران در مرزهای
جنوبی و شرقی مستقر بودند ، جسارت پیشروی بمرکز نداشتند و از پشت
جبههٔ خود که در دست مجاهدین کوچک‌خان بود اندیشناک بودند و بیم آن
داشتند که در صورت پیشروی بسمت طهران دچار هجوم غافلگیر جنگلیها
شوند .

ناچار افراطیون درلأنهٔ خود متوقف بودند و عملیات انقلابی را
محدود بنطق و خطابه ، تهدید و تخویف مخالفین و مصادرهٔ اموال و صدور
بیانیه‌های نویدبخش می‌کردند . ادامه این کیفیت موجب شده بود که
نارضایتی اهالی تشدید شود و روحیهٔ سربازان انقلابی که نمیتوانستند
باستقبال مرفقیتهائی روند ضعیف گردد و جبههٔ کوچک‌خان بخودی‌خود
محکمتر شود و مقامات مسکوی را ناراضی بدارد .

چون هر گونه رسل و رسائل برای اصلاح ذات‌البین موثر نیفتاد و از
نمایندگان که مکرر از مسکو و باکو برای ایجاد سازش بین کوچک‌خان
و افراطیون فرستاده شده بودند ، کاری ساخته نشد ، حیدر عمواعلی که در
جرقهٔ آزادی خواهان سابقهٔ خدمت و بابیاری از آزادی خواهان من جمله
کوچک‌خان مناسبات دوستانه داشت ، از قفقاز بگیلان فرستاده شد تا شاید
بتواند موجبات سازش فریقین را فراهم آورد .

حیدر عمواعلی در این سفر مانند نمایندگان دیگر تنها فقط حامل
نامه و پیام نبود ، بلکه عده‌ای سرباز ورزیده و مقداری اسلحه و مهمات

همراه داشت و شاید هم مأمور بود در جائیکه منطق و برهان بی اثر شود، قوه و قدرت خود را بکار برد و قضیهٔ اختلافات را یکسره کند و پس از تجدید سازمان بطهران بتازد.

با ورود حیدر عمواغلی مذاکرات اصلاحی برای پیدا کردن فصل مشترک بین کوچک خان و کمیتهٔ مختلف رشت از نو آغاز شد. بشکایات طرفین و دلایل هر دو طرف در محیط نسبتاً صمیمانه‌ای رسیدگی بعمل آمد و حکمیت حیدر عمواغلی بنفع نظریهٔ کوچک خان اعلام گردید و مقرر شد تا زمانی که مرکز تسخیر نشود و قدرت آزادیخواهان در مراکز حساس ایران منسبط نگردد، هر گونه فعالیت کمونیستی تعطیل شود.

هنگامیکه حیدر عمواغلی و کوچک خان و بعضی از سران کمیتهٔ مختلف رشت بکار تجدید سازمان انقلابی مشغول بودند، ساعدالدوله فرزند سپهسالار تنکابنی بر رشت وارد شد و چنین وانمود کرد که از زندان انگلیسها فرار کرده و برای کمک بانقلاب و انتقامجوئی بانقلابیون پیوسته است. احسان الله خان مقدمش را گرمی داشت و بمعاشرت وی دل خوش کرد و بدون شور و استیجازه از کوچک خان و حیدر عمواغلی و سایر سران انقلاب باقوای ابواب جمعی خود بسمت شهبوار رفت و تفنگچیان تنکابنی را که از طرف ساعدالدوله تجهیز شده بودند، همراه گرفت و بسمت چالوس پیش رفت و برای اثبات لیاقت و شایستگی خود شتاب فراوان نمود، باشد که زودتر از دیگران دروازهٔ طهران را بگشاید. غافل از آنکه در اولین گام از دوسر دچار تعرض دشمن و دوست موقت خود ساعدالدوله خواهد گردید. سومین روز حرکت اردوی احسان الله خان، قوای دولت به سرکردگی سرتیپ زاهدی از مقابل و تفنگچیان ساعدالدوله از جهات دیگر بر مهاجمین تاختند و کلیهٔ انقلابیون را تار و مار کرده اسلحه و مهمات فراوان بدست آوردند.

در این گیر و دار احسان الله خان و چند تن معدود توانستند بدریای شهبوار زده جانی بدریند. این تعرض بی اجازه و شکست بی سابقه و از دست رفتن نفرات و مهمات موجب کدورت شدید کوچک خان گردید. اعتراض وی بعملیات خود سرانۀ احسان الله خان و تحریکاتی که از طرف

کمونئیستها مخصوصاً ابوکف که مأموریتی جز اشاعهٔ مرام کمونیستی نداشت و مطلقاً بدستورات دولت مسکو توجهی نمی‌کرد، دست بهم داد و باردیگر آتش خدمت را بین کمیتهٔ مختلط رشت و کوچک‌خان مشتعل کرد...^۱

قبل از اینکه حیدر عمواغلی برای میانجیگری وارد ایران شود، از طرف کابینه مشیرالدوله دوهیات نامیدگی به جنگل فرستاده شد. یکی از هدفهای این هیات، تلاش برای توافق و از میان بردن اختلافات گروههای مختلف و متضاد گیلان بود.

تلاش برای ایجاد توافق ...

همزمان با مذاکرات این هیات و انصراف واحدهای ارتش سرخ از تعقیب قوای جنگل، نسمای باامضای احسان‌الله خان و خالوقربان برای میرزا فرستاده شد که در آن وی را به اشتباه در سیاست و همکاری با افرادی ناصالح متهم ساخته و اضافه کرده بودند: «... شما که شهر را تخلیه نمودید، مازمام انقلاب را بدست گرفتیم و اگر باشما جنگیده ایم برای دفاع از انقلاب و حفظ مقتضیات بود...»^۲ و در پایان نامه جملاتی بکار برده بودند که از آن بوی تمایل به صلح و آشتی استشمام می‌شد.

میرزا کوچک‌خان نیز طی نامه بسیار مفصلی با عنوان «آقایان حسام‌الله خان و خالوقربان دام اقبالها» علاوه بر پاسخ مشروح به همه ایرادهای این دو تن سئوالات بسیاری را مطرح کرده بود، از جمله اینکه: سوء سیاست چه بود و من چه می‌گفتم؟.. بلشویکها را چه کسی دعوت کرد...؟ چه اشخاصی نقض عهد کردند...؟ چرا به جنگل آمدم...؟ و این اختلاف زبان بخش چه نتایج غم‌انگیزی برای مملکت دارد...؟

«... بعد از تبادل نامه‌های مزبور نوبت بملاقات رسید. خالوقربان و احسان‌الله‌خان برای دیدار میرزا به فومن رفتند. گله‌گذاری‌های فراوان

۱ - عبدالحسین خوانی - مجله یادگار - سال سوم - شماره پنجم - ص ۷۸ - ۷۹ - نویسنده در آغاز مطلب نوشته است: «شرح ذیل را یکی از آزادخواهان فومن در باب قتل مرحوم حیدر خان بخوانش مانوشته‌اند.»
۲ - سردار جنگل - ص ۳۱۸

از طرفین بعمل آمدوزمینة يك توافق وحسن تفاهم بعدی فراهم گردید و
ظاهراً مذاکره نمایندگان دولت در سازش انقلابیون بی تأثیر نبود.

توافق دیگرشان درباره ورود حیدرخان عمواعلی به ایران بود. بدین
توضیح که بعد از تعرض میرزا و عزیمتش به فومن، پیش از آنکه کودتای
سرخ روی دهد و تصادمات جنگی بین آنان بروز کند، ابراهیم بیگ و داداش
بیگ از طرف صدر شورای جمهوری آذربایجان (نریمان اف) مأمور
می شوند بچنگل رفته با میرزا ملاقات و عقیده اش را درباره آینده انقلاب
استعلام کنند. نامبردگان در صومعه سرا از میرزا ملاقات و مذاکرات از
اینجا شروع میشود که نمایندگان مزبور می پرسند تصمیم میرزا درباره
آینده چیست ..؟ و او جواب میدهد که اگر زمام کارها در کف امثال ابو کف
و مدیوانی باشد، بشکست منجر خواهد گردید و با این وصف ترجیح میدهد
که او در این شکست مداخله ای نداشته باشد ... و بعد در گفتگوهای دیگر
توافق می شود که حیدرخان عمواعلی بعنوان نظارت بایران بیاید.
نمندگان مزبور بعد از مذاکره با میرزا با احسان و خالو قربان نیز ملاقات
می کنند و آنها نظرشان را دایره موافقت با ورود عمواعلی اعلام میدارند
و طولی نمی کشد که عمواعلی بایک کشتی اسلحه به ایران وارد می شود.
متعاقب ورود حیدر عمواعلی بگیلان، کمیته انقلابی جدید با شرکت
خود او تشکیل می یابد که هفته ای دوبار در ملاسرا واقع در ۹ کیلومتری
رشت تشکیل جلسه داده بر تق و فتق امور می پردازند. عمواعلی در بررسی
های مقدماتی تشخیص داده بود که چنانچه احسان در کمیته باقی بماند،
مانند پیش، فتنه بر می انگیزد و افراد کمیته را از یکدیگر ظنین خواهد
نمود. لذا به عضویتش در کمیته راضی نبود. نامبرده نیز اگر چه علی الظاهر
از ورود عمواعلی ابراز خوشوقتی می کرد، لیکن باطناً دلتنگ و ناراحت
بود، زیرا یقین داشت با آمدن وی زمام امور از کفش بدر می رود و لذا با
نفس گرم خود در این مقام برآمد که خالو قربان ساده لوح را تحت تأثیر
قرار دهد. این مرد از دنیا بی خبر نیز چنین میاندیشید که بعد از آمدن
عمواعلی بایران، او نیز باید بساط خالو گریش را برچیند و تحت الشعاع
قرار گیرد و لذا پیش از ورود نامبرده بایران هر دو نفر تصمیم میگیرند

بامیرزا از در صلح و سازش در آیند و در نتیجه ، با ارسال نامه و ملاقات با میرزا در فومن ، بکدورت‌های گذشته پایان می‌بخشند . اعلامیه‌ای که بعد از مراجعت خالو و احسان از فومن بامضاء هر دو نفر در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۰۰ منتشر گردید مشعر بود بر اینکه دادن متینک‌های ضد انقلابی و هر گونه عمل و رفتاری برخلاف شرع انقلاب موجب عکس‌العمل شدید حکومت است. مخصوصاً در این موقع که وحدت و اتفاق بین دو دسته انقلابیون برقرار شده ، بهیچکس اجازه اتریک و تبلیغات سوء داده نمی‌شود و متخلفین در دیوان انقلابی محکوم به اعدام خواهند شد. خالو قربان گذشته از اعلامیه مزبور بیانیه جداگانه‌ای نیز نشر داد که در مقدمه آن جملات زیر خوانده می‌شد :

«عناصر ناراضی ، مزدوران انگلیس ، آنهاییکه اجیر خائنین و پارتی دشمنان انسانیت‌اند ، آن شارلاتانها ، آن فتنه‌انگیزان معلوم الحال که عدم وجودشان موجب سعادت و رفاهیت نوع بشر است ، اکنون که بر اثر «اصلاح ذات‌البین» دست خود را از کارهای مودیانه کوتاه دیده و دانستند که نیرنگ شعبده کارانه آنها دیگر نمی‌تواند رخنه باین اتحاد و اتفاق حقیقی بیفکند ، لباس مکر و غدر بقامت نارسایشان پوشانده متوسل بدروغ‌سازی شده و اخبار جعلی و دروغهای بی‌فروغ انتشار میدهند ، بخلاف ماسبق که عملیاتشان واقعی نهاده‌ایم ، از این بی‌عبد بکیفر اعمالشان خواهند رسید. اگر تاکنون بقلع و قمعشان اقدام نکردیم ، برای آن بود که نخواستیم بازوی خود را در مقابل افراد غیر مسلح رنجه داریم و پنجه خود را بخونشان رنگین سازیم .»

و نیز ، امضاء لادین بیانیه‌ای نشر یافت که در آن بکسانی که از وحدت دو دسته انقلابیون اظهار عدم رضایت می‌کردند ، حمله شده است و توصیه می‌گردید که باید اتحاد خود را محکم کرد و مطابق ناموس اتحاد و یگانگی عمل نمود .

در جلسه دوم ملاقات که این دفعه با حضور عمواعلی در فومن بعمل آمد ، اعضاء کمیته انقلاب تعیین شدند و همگی تعهد نموده و سوگند یاد نمودند که صمیمانه و صادقانه بایکدیگر همکاری کنند. اعلامیه‌ای که به

تاریخ اول سرطان (تیر ماه) به امضاء قربان محمدی - عموغلی - نشر یافت (از طرف عموغلی محمد آخوندزاده امضاء کرده بود) اعضای کمیته را بشرح زیر اعلام می‌داشت:

میرزا کوچک خان - حیدر عموغلی - خالوقربان - میرزا محمدی - احسان‌الله خان ...^۱

میرزا اسماعیل جنگلی، خواهرزاده میرزا کوچک خان و یکی از یاران نزدیک و همکاران صمیمی او بشمار می‌رفت. وی در جریان نبرد جنگلیها، از آغاز تا پایان، عهده‌دار مسئولیتهای مهمی بود و هنگام نخستین پیروزی جنگلیها و تسلط بر رشت، از طرف میرزا کوچک خان بجای ماژور عبداللہ خان «بریاست شهربانی رشت منصوب شد و افسران پلیس را با دستورالعملهای تازه‌ای آشنا ساخت»^۲، پس از شکست جنگل مدتی بازداشت و تحت نظر بود و سالهای پایان زندگی خود را در تهران بسر میبرد و خانه نشین شده بود. میرزا اسماعیل درباره حوادث جنگل - از آغاز تا پایان - یادداشتهای ارزنده‌ای بجای نهاده است، که می‌تواند بعنوان اسنادی معتبر مورد استفاده پژوهشگران و صاحب نظران قرار گیرد. اهمیت دیگر این یادداشتها بدان خاطر است که همین میرزا اسماعیل بنا بر اعتقادیکی از نویسندگان (که در جای خود خواهد آمد) به قتل حیدر عموغلی متهم شده است.

جنبه مهم دیگر این یادداشتها، پرده برداشتن از نکات مبهم و زوایای تاریک نهضت جنگل و اعتقادات میرزا کوچک خان جنگلی است، که چون خارج از موضوع مورد بحث ماست، از نقل همه یادداشتها معذوریم. اما از صفحه ۱۵۲ کتابچه یادداشت (که با خطی خوش و ظاهراً با تقریر میرزا اسماعیل و با خط یکی از آزادی خواهان دیگر نوشته شده است) ماجرای ورود حیدر عموغلی به گیلان و میانجیگری او آغاز میشود، که چون مربوط بداستان ماست عیناً نقل می‌شود.

انعکاس تفصیلی پاره‌ای مطالب مخصوصاً بدان خاطر است که طی این

یادداشتها بر تردیکی و تطبیق نظرات اعلیحضرت رضاشاه کبیر و میرزا کوچک خان آگاه می شویم.

در صفحه ۱۵۲ دفترچه یادداشت^۱، زیر عنوان «ورود حیدر عمواغلی» چنین می خوانیم :

«... عقیم ماندن هر گونه تشبثات انقلابیون رشت برای توسعه تصرفات و از بین بردن جنگل و انتشار مکاتیب مرحوم جنگلی موجب شد که مراکز حکومت شوروی و حکومت آذربایجان جداً در مقام تحقیق و تفتیش برآمده علل عدم موفقیت انقلابیون رشت و کناره گیری مرحوم جنگلی را کشف کنند. برای این مقصود رفیق ابراهیم آذربایجانی و داداش بیگ بادکوبه ای را مامور ایران نمودند. ایشان با مکتوبی از نریمان اف رئیس جمهور حکومت آذربایجان از مرحوم جنگلی تقاضای ملاقات کردند که در فومن این تقاضا اجابت شد و مرحوم جنگلی از سبایسی که در مرکز ایران می شد و مخالفت هائی که از جانب بعضی گیلانیان مقیم تهران نسبت با انقلاب ابراز می کردند و ارتباطی که بعضی انقلابی نمایان مقیم رشت که مانند سردار محیی و همدستانش با مقامات مرکزی ایران داشتند اشاره کرده سپس سوء سیاست اداری و مفساد اخلاقی زمامداران انقلاب رشت و عدم توانائی ایشان در پیش بردن انقلاب موکول به محدود کردن زمامداران فعلی و دخالت دادن اشخاص بی غرض مانند حیدر عمواغلی می باشد، تا بتوان امثال احسان الله و خالوقربان را از سیطره سیاست عمال مرکزی خارج و با تعدیل نظرات انقلابی از افراط و تفریطها جلوگیری نمود تا بالنتیجه امید موفقیت بیشتر شود. نمایندگان مزبور پس از دیدارهای دیگری با سایر سران انقلابی جنگل و رشت به باد کوبه بازگشت کرده و طبق نظر مرحوم جنگلی، حیدر عمواغلی را به دستور مسکو با عده مسلح بایران اعزام داشتند که به بندر اترلی و از آنجا مستقیماً به جنگل وارد گردید. انتشار تصویب نظریه مرحوم جنگلی و حرکت حیدر عمواغلی مقامات مخالف با توسعه انقلاب را مضطرب، برای جلوگیری از هر گونه اقدامی

۱ - از خانم فرنکیس جنگلی، همسر آقای شاهپور میهنی سپاس فراوان داریم که همه اسناد و اطلاعات پدرشان - مرحوم اسماعیل جنگلی - را در اختیار ما گذاشتند که در این کتاب بوسه جلد کتاب (حزب کمونیست ایران) از آن استفاده کامل خواهیم برد.

که بعداً موجب اتحاد یا تقویت انقلابیون گردد با اجرای نقشه جدیدی و ادار
 کرد. ساعدالدوله پسر کوچک سپهسالار را که معروف بدشمنی با وثوق-
 الدوله عاقد قرارداد ۱۹۱۹ بود و مدتی در حبس انگلیسیان بود، بصورت
 فراری به گیلان اعزام داشتند. مشارالیه بهمدستی سردار محیی و دستیارانش
 خود را مخالف حکومت امپریالیستی و حکومت تهران معرفی کرده و با
 احسان الله و خالو قربان القاء نمود که حاضر است کلیه تنکابنی‌ها را مسلح
 کرده به پشتیبانی انقلاب به تهران حمله برد و ضمناً وانمود کرد اینک که
 صحبت از آمدن حیدر عمو اغلی و مذاکره سازش با جنگل است بهتر است
 که در حمله به تهران تسریع شود تا مظفریت در جنگ‌های آتی کف‌شاخصیت
 زمامداران رشت را سنگین تر نماید تا نظر تقدیر مسکو و امنای شوروی
 نسبت با احسان الله و سردار محیی و خالو قربان جلب شده باشد. این افسون
 که بدستور استادان بیگانه تهیه شده بود در روح احسان الله خان موثر
 افتاد و بی‌قرارانه در صدد تجهیز قواء بقصد تهران افتاد. با کمک رفقای
 هم‌فکر خود خصوصاً ساعدالدوله سه هزار نفر همراهان ایرانی و روسی را
 برداشته از راه تنکابن و مازندران عازم تهران گشت. قوای دولتی مقیم
 مازندران بدستور همان مقامات جنگ و گریز کرده و میدان خالی نمودند.
 در نتیجه قوای انقلابی رشت تا پل ذغال ۵۱ فرسخی تهران رسید. هنگامیکه
 عقب‌داران قوای مزبور از تنکابن خارج شدند و در حقیقت بین قوای قزاق و
 اردوی تنکابنی‌ها محصور گشتند و رسیدن هر گونه کمکی متعسر میبود،
 ناگهان در مقابل قوای دولتی و از قفا تفنگچیان تنکابنی که بوسیله ساعدالدوله
 تجهیز شده بودند، اردوی احسان الله را در فشار قرارداد چنان شکستی
 متوجه کردند که فقط احسان الله و چند نفر توانستند بدون اسلحه از مهلکه
 جان بدر برده و خود را بر پشت برسانند. بر اثر این اغفال قوای دولتی خود
 را به لنگرود و لاهیجان رسانیده و رشت را تهدید کردند. در کاشک این
 احوال حیدر عمو اغلی باب مذاکرات را با سران رشت و جنگل باز کرده و
 موفق شد کمیساریای مشترکی از سران جنگل و رشت با عضویت خود تشکیل
 دهد که مشترکاً طرح جدیدی برای توسعه انقلاب آماده نمایند.

نیرنگهای ساعدالدوله که خود را از معرکه کنار گرفته بود و شکست

شدید احسان الله واز دست رفتن سه هزار تفنگچی اگر چه موجب دلتنگی
 شده بود، ولی هیئت کمیساریای مشترك را دل سرد نکرده و جداً در صدد
 جبران مافات بودند و برای جلوگیری از هجوم قزاق دست و پای خود را
 جمع می کردند. بدو بقوای ابو اجمعی خالو قربان دستور دادند که برای
 مقابله با قزاقان ایرانی به لاهیجان عزیمت نمایند. خالو قربان و سرسته
 هایش بتحریر همان عمال مرکزی انقلابی نما از اجرای دستور شانه خالی
 کردند، بعد آنکه حفاظت جاده عراق بعهدہ ما است، نمی توانیم قوای
 خود را به لاهیجان اعزام داریم. ناچار رفع خطر را از مرحوم جنگلی
 خواستار شدند، مرحوم جنگلی قسمتی از نفرات خود را بلاهیجان اعزام
 داشت و مرحوم عموغلی نیز باتفنگداران ابو اجمعی خود از راه دریا
 بسمت لنگرود حرکت نمود. در لاهیجان و لنگرود بار دوی دولتی مواجهه
 پس از زد و خوردی شدید، قوای دولت را منهزم و بر اوضاع مسلط شدند.
 باید دانست که در شهر رشت عده وجود داشتند که کاملاً تابع مرکز
 خصوصاً مراکز سیاسی آنجا بوده و در انجام نقشه های سیاسی آنجا فرمان
 بردار مطلق بودند. متأسفانه در صدر آنها اشخاصی قرار داشتند که مانند
 سردار محیی در جنگ مشروطه دارای سوابقی بوده و با بعضی از سران
 روسی مانند ارژنیکیدزه که در انقلاب مشروطه جزو مبنی سازان رشت بود،
 سابقه الفت داشتند، سوابق مشروطه طلبی و ارتباط آنها با انقلابیون روسیه
 موجب شده بود که مرحوم جنگلی بعملیات ناروای آنها به نظر اغماض
 نگریسته، یابہ پند و اندرز اکتفا نماید و از افناء آنها خودداری نکند. ولی
 آنها از هر قضیه استفاده کرده اختلافات ایجاد نموده و دامن زن آتش بودند
 و در این موقع نیز بیکار نه نشستند. وقتی موفقیت های تازه هیئت کمیسار
 ریای مشترك را دیدند و از اغواء آنها بفساد بهره بردند، خود را بکردها
 نزدیک در جامه دوستی طرح دشمنی ریختند. در نتیجه القائنات آنان بود که
 کردهای محافظ جاده عراق بی خبر بسمت لاهیجان رفته بدست یاری افراد
 باقی مانده احسان الله به نفرات جنگل که مقیم آنجا بودند تکلیف کردند
 که اسلحه خود را تسلیم نمایند. اطلاع مرحوم جنگلی و عموغلی از این
 امر بی سابقه و دسته بندی هائی که گاه گاه در مرکز کمیساریای مشترك بنظر

می‌رسید، مرحوم عمواغلی را سخت برآشت و مصمم بود که به باد کوبه معاودت نماید. ولی کوچک‌خان مشارالیه را بشکیبائی دعوت و بقوای محصور لاهیجان امریه صادر کرد که اسلحه خود را حفظ کرده و از حصار خارج شوند. قوای جنگل هنگامی که راه هر گونه‌سازی را بسته دیدند، ناچار باقلت نفرات به اگرادو دسته احسان تاختند و خود را بعمده قوای جنگل رسانیدند و این مسئله بر تیرگی نهائی افزود...»^۱

بدین ترتیب، در حالی که تبادل نامه‌ها بین خالو
گسترش دامنه
اختلافات ...
قربان و احسان‌الله خان از یکسو و میرزا کوچک-
خان از جانب دیگر می‌رفت تا محیط مساعدی برای
آشتی و سازش فراهم آورد، این برخورد آتش اختلافات را بیش از پیش
دامن زد. اما حقیقت آنست که ریشه‌های دشمنی و اختلاف از علل وانگیزه
های بسیار عمیق‌تر و ریشه‌دارتری مایه می‌گرفت. و این ریشه‌ها را باید در
اختلافات عقیدتی و ایدئولوژیکی جستجو کرد. تضادی که همواره بین
کمونیستها و گروههای دیگر انقلابی وجود دارد. بدین معنی که افراد
کمیته انقلاب و حزب عدالتی‌های رشت، خواهان مصادره اموال و املاک
مردم و استقرار شیوه کمونیستی بودند. در حالیکه جنگلی‌ها که اصولاً
نهیست آنها ریشه‌های مذهبی داشت و اعتقادات ذهنی خود میرزا کوچک
خان، با اینگونه اعمال مغایرت داشت. آنها می‌خواستند با حفظ شعار
«الناس مسلطون علی اموالهم» آزادی فردی و اجتماعی را بر جامعه مستقر
سازند.

با توجه باین واقعیات است که باید با دقت نظر و تعمق بیشتری به
قضاوت و اعتقاد آن گروه که می‌گفتند: «حیدر عمواغلی برای آن به گیلان
آمده بود که کار رایکسره سازد» اندیشید. زیرا اینک حیدرخان خود
بصورت یکی از قطب‌های کمونیسم درآمده بود. ترهای حیدر عمواغلی،
سخنرانیهایش در کنگره شرق و هم‌چنین در بین الملل کمونیستها که در
بخشهای آینده خواهد آمد همه مؤید این واقعیت هستند.

اسماعیل جنگلی دربارهٔ این اختلافات عقیدتی و ایدئولوژیکی

می‌نویسد:

«در این موقع لازم است يك اختلاف اساسی دیگری هم که وجود داشته سابقه دهیم . در بین هیئت کمیساریای انقلابیون که بعد از ورود عمواغلی تشکیل شده بود، يك اختلاف اساسی مهمی وجود داشته که نتیجه مخالفت تام اکثریت هیئت کمیساریا را با مرحوم عمواغلی ایجاد و تشدید می‌نمود. مرحوم عمواغلی اظهار می‌داشت انقلابیون ایران که می‌خواهند باستظهار حکومت شوروی با حکومت تهران و پشتیبان آن که حکومت امپریالیستی انگلستان می‌باشد ، مقاومت و معارضة وزود و خورد نمایند، بایستی با مرام کمونیستی نزدیک و تا حد امکان اصول کمونیستی را قبول و عملی نمایند و کوچکترین موافقت با مرام کمونیستی آنست که اصل مالکیت اموال غیر منقول یعنی مالکیت ارضی را ملغی نمایند و تا این اصل عملی نشود ما نمی‌توانیم از حکومت شوروی اسلحه و لوازم دیگر استمداد نمائیم و با نداشتن اسلحه مغلوب خصم هستیم و اکثریت هیئت کمیساریا که قانون الناس مسلطون علی اموالهم را محترم می‌شمردند، با نظر مرحوم عمواغلی مخالف و مخصوصاً خالو قربان و انشائی کاملاً طرفدار بقاء مالکیت و کسانی هم که با مرحوم عمواغلی و اصول کمونیستی مخالفت داشتند ، این اعضاء کمیساریا را در فکر خود تشویق و ترغیب می‌نمودند . مرحوم جنگلی شخصاً عقیده داشت که برای تحصیل کمک از شوروی طرفداری از نظر مرحوم عمواغلی لازم و از طرف دیگر برای آنکه بتواند انقلاب را به تهران برساند و متمولین قزوین و تهران و سایر نقاط ایران مخالفت نکرده و بر علیه انقلابیون توده را مسلح نکنند ، لازم می‌دانست که تار سیدن به تهران الغاء مالکیت عملی نشود. زیرا مرحوم جنگلی کاملاً از وضعیت مرکز و عملیات مخالفین انقلاب در مرکز مطلع و مستحضر بود و دائماً عملیات ایشان را در گیلان مشاهده می‌نمود چه مخالفین انقلاب گیلان و مخصوصاً مخالفین شخص مرحوم جنگلی (میرزا کریم خان و سردار محیی و سایر ملاکین و متمولین گیلان مقیم تهران) دائماً مشغول کار بوده و اتصالاً بوسیله پول و وعده و وعید دیگر در صدد

بودند سران مجاهدین همراه مرحوم جنگلی را تطمیع و بطرف خود جلب و بر علیه مرحوم جنگلی و ادار به قیام نمایند. چنانکه کربلایی حسین یکی از سر دسته ها را به تهران برده و وجه معتنا بهی باو داده و بوسیله او مبلغ دو هزار تومان برای سید جلال فرستاده بودند (بتوسط افراد مجاهدینی که اسیر قزاقها شده بودند) سید جلال در حدود فو منات قیام نموده تا مرحوم جنگلی را ترور نماید و نیز حاجی احمد کسمائی و میر ابو طالب اسدی را از تهران برشت فرستاده بودند، تا حاجی احمد در حدود جنگل تشکیلات داده و مرحوم جنگلی را به جنگ یا ترور معدوم نماید و حتی دو دست قبضه تفنگ سه تیر برای این منظور مرکز (یعنی حکومت سید ضیاء) به دست حاجی احمد گذارده بود و هر دو توطئه فوق الذکر و امثال آن که بسیار بوده، در جنگل و شهر رشت کشف و عمال آنها تعقیب گردیدند.

نتیجه بروز و ظهور اختلاف نظر و مخالفت فکری عده با مرحوم عمو اوغلی کار را بجائی رسانید که مرحوم عمو اوغلی کاملاً تحت سانسور واقع شد، و حتی طرفداران خالو قربان و احسان الله خان و سردار محیی تصمیم گرفتند بدست کمونیستهای متحد خود عمو اوغلی را ترور نمایند و اگر همراهان مرحوم جنگلی از این سوء قضیه مطلع نشده و در مقام نقل و انتقال عمو اوغلی از رشت به جنگل نشده بودند، عمو اوغلی و رفقای او بدست شیخ اف و عده دیگر کشته شده بودند و در آن موقع که مرحوم عمو اوغلی از کشته شدن نجات یافت در مرحله دیگر هدف تیر معاندین واقع گردید...»^۱.

اگر این اظهار نظر صحیح باشد - که با احتمال قوی درست نیز هست - باید قبول کرد که توطئه قتل حیدر عمو اوغلی از همان آغاز مأموریت و حرکت او بجانب ایران طراحی و تدوین شده بود، امانه از جانب میرزا کوچک خان، بلکه از طرف انقلابیون افراطی که ظاهراً خود بیش از هر کس طرفدار و پیرو عقاید و نظرات حیدر عمو اوغلی بودند.

آیا افراطیون گیلان بیم آن داشتند که حیدر خان با آن قدرت رهبری، قاطعیت و دوراندیشی و برتر از همه اینها نام و آوازه و محبوبیتی که در ایران داشت، دور را از دست همه آنها خارج ساخته و با در دست گرفتن

رهبری انقلاب و یکسره کردن کار ، همه آنان را (که هر يك برای خود داعیه رهبری داشتند) بیو ته فراموشی بسپارد...؟
آیا از آن وحشت داشتند ، که حیدر عمواغلی با درك صحیح موقعیت و وقوف بر اصالت کار میرزا کوچک خان ، که در شرایط آن روز بمراتب بیشتر از شعارهای تند کمونیستی مورد پسند و پذیرش توده های مردم بود ، جانب او را بگیرد ، بیاری میرزا بشتابد و آنان را در اقلیت قرار داده محکوم به شکست سازد...؟

از همه مهمتر هر اس آنان از سازش حیدر عمواغلی و میرزا ، با حکومت مرکزی تهران مخصوصاً با شخص رضاخان سردار سپه بود. زیرا در آن زمان نه فقط کمونیستها به دو جناح کاملاً متفاوت تقسیم شده بودند ، و جناح قویتر اعتقاد داشتند که سردار سپه بهترین و موثرترین قدرت موجود ، برای مقابله با نیروها و توسعه طلبی های استعمارگران در ایران است و بهمین جهت باید با تمام قوا بیاریش شتافت ، بلکه خود میرزا کوچک خان نیز بر اعمال سردار سپه صحه می نهاد و او را نجات دهنده ایران از آشفتگی و تقسیم شدن میان قدرتهای شرق و غرب می دانست و مادر صفحات آینده در این باره سخن خواهیم گفت .

بخش دوازدهم

سیاست شوروی، انقلابیون، جنگلیها

نوطه
دوجانبه ...

يك ضرب المثل قدیمی می گوید که « سیاست پدر و مادر ندارد » و دلیل رواج این ضرب المثل آن بوده است، که بسیار شخصتیهای محبوب و نامدار سیاسی، بناگهان و یکشبه سقوط کرده و باصطلاح از اوج عزت به حضيض ذلت افتاده اند، یا برعکس، کسی که تادیروز، خائن، یاغی، گردنکش و مانند اینها خوانده می شد، یکباره بصورت قهرمان ملی درمی آید. اما حقیقت اینست که سیاست در میان مردم آگاه و روشنفکر همواره « پدر و مادر » داشته است. بدین معنی که بعنوان مثال می توانیم زندگی و بنسنتون چرچیل، رومل، نهر و ویا امیر کبیر را مرور کنیم که در دوران حیاتشان بنحوی درس نوشت مملکت و ملت خویش تاثیر نیکو بجای نهادند و اینک سالها پس از مرگشان نیز بزرگواری و جاودانگی نامشان بمراتب از دوران حیات آنان بیشتر است.

اما باید این واقعیت را پذیرفت که در بسیاری از جوامع، مخصوصاً در کشورهای استعمار زده و جوامع کمونیستی، سیاست بر استی پدر و مادر ندارد و در این مورد شاهد مثال آنقدر زیاد است که نیازی باسبم بردن از افراد یا سرزمینهای خاصی نیست. در اینگونه جوامع گاه اتفاق می افتد کسانی چون استالین، مولوتف و ژوکف، حتی بعد از مرگشان قربانی شده و به لیجن کشیده شوند، تا مفهوم ضرب المثل « سیاست پدر و مادر ندارد » مسداق واقعی پیدا کند.

در روزگاری که مورد بحث ماست، نمونه ای زنده از این سیاستهای

بی‌پدر و مادر و چند جانبه را که بیگانگان در ایران اعمال می‌کردند، مشاهده می‌کنیم. و این نمونه زنده که در یادداشت‌های اسماعیل جنگلی و اسناد و کتب تاریخی دیگر نیز آمده است، نقش رویه کارانه و سیاست چند جانبه‌ای بود که انگلیس‌ها و بیشتر روس‌ها در قبال انقلابیون گیلان، نهضت جنگل و دولت مرکزی تهران در پیش گرفته بودند. بدین معنی که حزب کمونیست شوروی و زعمای آن خواهان استقرار حکومت کمونیستی در ایران، از طریق تقویت گروه‌های افراطی و انقلابی گیلان بودند و بنا بر وایتی که در بالا آمد، اصولاً حیدرخان عمواغلی را با افراد و اسلحه، نه فقط بخاطر میانجیگری، بلکه بدانجهت به گیلان اعزام داشته بودند، تا کار را یکسر کند.

از سوی دیگر، دولت شوروی خواهان گسترش روابط خود با حکومت مرکزی، برای مقابله با نفوذ روزافزون انگلیس‌ها بود. اعمال این سیاست متضاد، که باید از یک جانب انقلابیون را تقویت می‌کرد و از جانب دیگر جنگلی‌ها را بسازش با دولت مرکزی و مقابله با انگلیسی‌ها بر می‌انگیخت، چنان اوضاع گیج‌کننده‌ای بوجود آورده بود، که هنوز هم هر پژوهشگری را دچار اشتباه و سردرگمی می‌سازد. تا آنجا که خواننده علاقمند با کمال شگفتی مشاهده می‌کند، طرح توطئه قتل حیدر عمواغلی - یعنی نماینده کمونیسم بین‌الملل - بدمست انقلابیون گیلان، یعنی کمونیست‌های افراطی این منطقه تهیه و تدوین می‌شود...!

برای روشن شدن این سیاست و آگاهی بیشتر بر اوضاع آنروز که سرانجام به کشته شدن حیدر عمواغلی، میرزا کوچک‌خان و دیگر سران جنگل و انقلابیون و در نتیجه به اضمحلال کامل جنگلی‌ها و افراطیون انجامید، ناچاریم آن‌دکی از موضوع اصلی دور شویم و بانقل مکاتباتی بین میرزا کوچک‌خان و سفیر شوروی در ایران، به‌کنه قضایا و قوف یابیم، تا بتوانیم باروشن بینی بیشتری قضایا را تعقیب کنیم.

اسماعیل جنگلی می‌نویسد:

«... در او اینکه نیرنگ مرکزیها باعث اغفال احسان‌الله بوسیلهٔ ساعدالدوله شد و آن شکست بزرگ نصیب انقلابیون رشت گردید، و کردها

علناً مخالفت مسلحانه باقوای جنگل کردند، و در هیئت کمیساریای مختلط مرکزی هم اختلاف نظرها جریان داشت، دستبندی و طرح نقشه‌های سوء قصد باعث دلتنگی کوچک‌خان و نگرانی یارانش بود. دولت مرکزی ایران که بریاست قوام‌السلطنه کار می‌کرد، در نظر گرفت از پریشانی و تفرق نظر انقلابیون استفاده کرده و حساب کوچک‌خان را تصفیه (=تسویه) نماید و برای این منظور لازم بود قبلاً نظر موافقت سفارت شوروی را که بتازگی بر اثر انعقاد پیمان شناسائی حکومت شوروی و پیمانهای دیگر در تهران دایر شده بود جلب نماید. مقامات شوروی از طرفی بمنظور توسعه مناسبات با دولت مرکزی ایران و گذراندن پیمان ایران و روس بهمان صورت اصلی از مجلس تهران و از طرف دیگر بمناسبت رویه سابقه کوچک‌خان که نمی‌خواست انقلاب داخلی رنگی جز رنگ ایرانی داشته باشد، بی‌میل نبودند که بساط جنگل و انقلاب داخلی برچیده شود. ولی در عین حال سعی می‌کردند که اجرای منظور آنها بصورتی عمل شود که به حیثیت انقلابی دولت شوروی لطمه وارد نماند و باعث رمیدن آزادی‌خواهان نامدار و گمنام نگردد. بر روی این مقصود ضمن موافقت با دولت مرکزی باعتوان میانجیگری در عمل دولت و کوچک‌خان مداخله کرده و شروع با ارسال رسل و رسائل کردند.

قبل از همه چیز از طرف روتشتین سفیر روس، نمایندهٔ به جنگل اعزام و تقاضا شد از جنگل نیز نمایندهٔ برای مذاکرات حضوری به تهران گسیل گردد. نماینده جنگل در تهران روتشتین را ملاقات نمود. باینکه در همان وقت غدهٔ از اعضای کابینهٔ قوام‌السلطنه برخی از مامورین نظامی و غیره پیغام کرده بودند که برای تصفیه قضایای گیلان حاضر هستند بگیلان استقلال داخلی بدهند، ولی جنگل محض اینکه این امر مشق تجزیه در ایران واقع نشود، پیشنهاد را رد کرده بود. باینحال روتشتین به نمایندهٔ جنگل اظهار میداشت که لازم است اوضاع جنگل و گیلان خاتمه یافته و انقلابیون اسلحه را ترک و با انقلاب خاتمه دهند و شوشه تری و قزوین را برای افتتاح تجارت روسیه و ایران که برای پیش بردن سیاست خود علاقه‌مند بآن است آزاد گذارند. مراسلهٔ ذیل که بامضاء روتشتین وزیر مختار روس

بجنگل رسیده مقاصد نماینده دولت اشتراکی روسیه را آشکار میسازد:

نامه روتشتین به
میرزا کوچک خان

«رفیق محترم ، کوچک خان . من زیاده از حد از الطافیکه به توسط سعدالله درویش اظهار کرده بودید و موافقت باسیاستی که من از طرف دولت شوروی مجری می کنم در نظر دارید، خوشوقت گردیدم . و هم چنین متشکرم از شرایطی که بتوسط کلاتر اوف فرستاده بودید و لازم میدانید که بدولت پیشنهاد کنید تا پروگرام شرایط و درخواستهایی که از نظر من نماینده مختار دولت جمهوری شوروی اشتراکی روس می گذرانید ، با دقت هر چه تمام تر خواندم . لازم می دانم یکدفعه دیگر شما را متقاعد کنم بر اینکه من سعادت ایران را میخواهم و از برای استقلال و آزادی خارجی و داخلی این ملت می کوشم . از برای همین مقصود من لاینقطع در بیرون بردن قوای مسلح اجنبی از خاک گیلان می کوشیدم . من بمقصد خود رسیدم یعنی قوای انگلیس و روس که عبارت باشد از قوای روسی و آذربایجانسی رسد و خوشوقت من از اینکه اقدامات من بی نتیجه نماند و این اقدامات با نظریات تشکیلات دولتی و حزبی مسکو موافق آمد . در موقع انجام این کار فقط فکر من این بود که تنها امنیت میتواند ایران را از چنگ امپریالیستهای خارجی خصوصاً انگلستان که نماینده سرمایه داری و سیاست است و در ایران نظریات طمع کارانه دارد خلاص کند . من فکر می کردم که نظریات انگلیسها این است که در شمال یک مخالفت پدیدار کنند ، یا اینکه ناامنی را ادامه دهند و عملیات آنها افکار مرا ثابت می کرد . بواسطه این ناامنی ها آنها می توانند خودشان را حافظ تشکیلات دولتی و اقتصادی معرفی کنند ، بامناف روسیه ضدیت کنند ، ایجاد خوف در میان درباریان و زمامداران بکنند و موقعیت خودشان را در جنوب مستحکم سازند ، تاسدی در جلوی خطر رولسیون باشد و لازم نیست من از برای شما شرح بدهم که تا چه اندازه وضعیات سال گذشته گیلان نفوذ انگلیسها را زیاد کرده و بنام نیک مالطمه وارد آورد . حتی اخیراً هم اقدامات خود سرانه سعدالدوله و احسان الله خان در تنکابن کار مرا تأخیر انداخته و بازار انگلیسها را در تهران رواج

دادند. از برای همین مقصود من سعی می کردم و می کنم که ترتیبی در رابطه شما با دولت تهران داده باشم. هر چند سعادت من یاری نکرده است که شمارشخصاً به بینم، اما با سابقه خوب شما آشنا هستم و خدمات سابقه شما و پوزسیون کنونی یعنی سردستگی ملیون را بسیار قیمتی می شمارم. با آن امیدیکه بدوستی شما دارم، بخودم اجازه میدهم که گوشزد بکنم که بواسطه وضعیت مخصوص بین المللی از برای شما ممکن نشد، با تاکتیک خودتان دولت را ترسانیده، یا مجبور به بعضی تغییرات بکنید. یا اینکه مملکت را از نفوذ و حضور انگلیسها آزاد نمائید. باز هم تکرار می کنم که این تقصیر شما نیست، بلکه بواسطه وضعیت بین المللی است که از زمان جنگ باین طرف روی داده است. چونکه ما یعنی دولت شوروی در اینموقع عملیات رولسیون را نه تنها بی فایده بلکه مضر میدانیم^۱ این است که فرم سیاست خود را تغییر و طریق دیگری اتخاذ می کنیم. هر چند از زمان عقد قرارداد ما با ایران که تغییر سیاست ما را نشان میدهد چند ماه پیش نگذشته است و قلیل مدتی است که من در ایران توقف دارم، با وجود اینهمه پیشرفتی در سیاست خودمان ملاحظه می کنیم. شکی نیست که نفوذ روحی انگلیسها نه تنها در شمال بلکه تایتک اندازه هم در جنوب مترزل شده است، اما هنوز از حیث وسایل مادی نفوذشان زیاد است. با وجود این گمان میرود که به کمک توده های حساس ملت بتوانیم این نفوذ را هم بر طرف سازیم. این نظریات مرا وادار کردند که در رابطه شما با دولت مداخله نمایم. شما ملتفت هستید که از روی مواد قرارداد ما مجبور هستیم که دولت را از وجود و عملیات رولسیونرهای ایرانی مستخلص سازیم. اجبار ما منحصر بود فقط بخارج کردن قوای انقلابی روسی و آذربایجانی از گیلان. از طرف دیگر از روی همان مواد قرارداد، ما دعوت نشده ایم که در مقابل دولت از قوای انقلابی ایران محافظت کنیم. پس از اینکه ما عدم مداخله در کارهای

۱ - سفر شوروی در شرایطی از تغییر سیاست دولت متبوع خود بوی فایده - حتی مضر - بودن عملیات رولسیون (انقلابی) صحبت می کند که از یکسو کنگره شرق کمونیستهای سراسر منطقه را بانقلاب فرا خوانده و از سوی دیگر حیدر عو اعلی را بایران اعزام داشته است تا با متحد ساختن نیروهای انقلابی و یابا ابتکار و اقدامات خود، انقلاب کمونیستی را در گیلان و سراسر ایران گسترش دهد.

داخلی ایران را قبول کردیم ، نمی بایستی در مقابل دولت از هیچ یکی از اهالی دفاع کنیم . اگر چنانچه من يك همچو نقطه نظری را که حق من است اتخاذ می کردم حق داشتم که خود را کنار کشیده ، اعلان کنم که در رابطه دولت ایران و کوچک خان انقلابی هیچ مداخلتی ندارم . اما من این کار را نکردم . چون من که خود را دوست صمیمی این ملت میدانم ، فقط استقلال ایران را طالبم .

این بود که در ملاقات اولی من با سعدالله درویش ، او را از نظریات خود و ضرر امتداد عملیات انقلابی در شمال مستحضر ساخته و خواهش کردم که شما را از این نظریات آگاه ساخته تا عملاً مجرا دارید . بعد پس از اینکه از سعدالله درویش شنیدم که در میان ما توافق نظری پیدا شده است و شما حاضرید که سیاست خود را با سیاست من مطابق کنید زیاده از حد مشعوف شدم . با وجود تمام این شرایط من بالطبع گمان می کردم که پس از خروج قوای اجنبی و صدور تأمین از برای شما بتوسط من ، شما یا خلع سلاح شده و یا به يك نقطه خودتان را کنار می کشید و در آنجا منتظر موقعی خواهید بود که شاید ملت ایران شما را به یاری خود بطلبند . اما شما اینطور نکردید . از برای کنار کشیدن خودتان و ترك عملیات شرح مبسوطی مبنی بر تقاضا بدولت ایران و من پیشنهاد کردید . مثل این بود که شما فقط بهمین شرایط حاضرید که بوعده های خودتان وفا کنید ، سیاست خودتان را با سیاست من مطابق نمائید و از دخالت اجنبی که بر ضد استقلال مملکت است جلوگیری کنید .

این پوزسیون به نظر من مخالف می آید ، زیرا مانند این بود که شما در صورت عدم قبول این شرایط حاضرید با انگلیسها در عملیاتی که بر ضد استقلال و آزادی این ملت مجری میدارند کمک نمائید . در موقع تخلیه کیلان از قشون روس و آذربایجان يك مسئله دیگری هم بروز کرد ، این مسئله باز شدن راهی بود که نه تنها ایران را با روسیه بلکه با تمام دنیا متصل میسازد . بنظر من هر ملت پرست و وطن پرستی پیش از همه چیز باید آرزوی باز شدن این راه را داشته باشد . بواسطه اینکه پس از باز شدن این راه نفس راحتی خواهد کشید . این راه ایران را از حیث اقتصاد با تمام دنیا متصل

خواهد ساخت. این راه احتیاج اقتصادی ایران را با انگلیس کم خواهد کرد و همین درجه ضربت به نفوذ انگلیسی ها وارد خواهد آورد. شما پوشیده نیست که از فقدان روابط تجارتمی بایر مملکت تا بچه اندازه فقر بایران روی داده است و همین فقر مهمترین ضربه سیاسی و اقتصادی است در دست انگلیسها. بهمین جهت من گمان می کنم که اولین وظیفه شما که یک شخص وطن پرست و ملت پرست هستید این است از هیچگونه سعی در باز کردن راه گیلان دریغ نکنید و از برای کسانی که در این طریق کار می کنند اشکالات فراهم نکنید. عوض تمام اینها من متأسفانه می بینم که شما بواسطه پروگرام تقاضاهای خودتان در باز شدن یک همچو دریچه که از برای حیات ایران لازم است جلوگیری می کنید. حتی پس از غور در مواد تقاضانامه شما، من به نقطه نظر رسمی بر نمی گشتم اگر آن تقاضا ناعه بهمان فرمی که نوشته شده بود و رفیق کلانتراف به من رسانید باقی میماند. من گمان می کنم آن فرمی که او نوشته بود تا یک اندازه قابل قبول بود، چه از برای دولت و چه از برای من. البته شما ملتفت هستید که تقاضاهای شما بهمان ترتیب که توسط رفیق کلانتراف پیشنهاد کرده بودید، در ظرف یک شب صورت پذیر نیست و یک مدت کم و بیش کشمکش لازم دارد. یقیناً شما منتظر اجرای کامل آنها پیش از دست کشیدن از عملیات و تخلیه راه زشت نبودید. همینطور هم از من منتظر اجرای فوری آنها نبودید، زیرا بدون مقدمه و ارجاع مبادرات متفرقه و دولت امکان پذیر نیست.

من گمان می کردم که در زمینه تقاضاهائی که بتوسط رفیق کلانتراف فرستاده بودید، ممکن بودعا توافق نظری پیدا کنیم. اما در ردیف این تقاضای نوشته، پیشنهادات دیگری بتوسط رفیق سعدالله درویش فرستادید که مشکل الاجرا ترند. شما میخواهید که قزاقهای ایرانی عقب بنشینند بطرف قزوین و ایالت گیلان را به کلی در دست شما باقی بگذارند. میخواهید حکومت گیلان در دست یکی از رفقای نزدیک شما باشد و باو حکومت بالاستقلال این ایالت داده شود. همچنین میخواهید که منافع این ایالت مطلقاً راجع بشما باشد، الی آخر ... گذشته از این مسئله که تا چه اندازه مجزی شدن ایالتی مثل گیلان از دولت ایران برای آزادی و ترقی این

ملت نافع و مضر است، من میخواهم اشاره بکنم که يك همچہ تقاضائی از برای هیچ دولتی قابل قبول نیست. وقتی که دولت شوروی در ۱۹۱۹ حاضر بود که بطور صالحانه جنوب را به دینکن و سبیری را به کولچاک و اگذار نماید (تصمیم کنفرانسیکه در جزایر پولس تشکیل یافت) بواسطه لاعلاجی بود و او را مسائلی باین کار وادار می کردند که از دایرة تفتیش او خارج بود. آیامیتوان امیدوار شد که دولت ایران با وجود شکست نخوردن از شما حاضر شود که مملکت و قدرت دولتی را اینطور تقسیم کند... واقعا هم وقتی که يك همچہ معامله را برئیس الوزراء حالیه آقای قوام السلطنه پیشنهاد کردم، بکلی رد کردند. در این صورت از برای من واضح است که بایک همچہ شرایطی اگر شما در اجرای آنها اصرار داشته باشید، صلح در میان شما و دولت امکان پذیر نیست. این راهم بدانید که وزیر جنگ و رئیس دیویزیون قزاق رضاخان سردار سپه، چندین دفعه از من اجازه خواست که این مسئله را بزور اسلحه بخاتمه برساند. هر دفعه من از او جلوگیری می کردم و وعده می دادم که مسئله گیلان را بدون خونریزی خاتمه دهم. اگر چنانچه حالا پس از رد قطعی پیشنهادات شما از طرف رئیس دولت من خود را کناره کشیده اعلان می کردم که در کار های داخلی ایران مداخله ندارم، یورش قزاقها بفرونت شما حتمی بود و گیلان مبدل میشد بیک صحنه جنگ داخلی و خونریزی ملی. اما من این کار را نمی توانم بکنم بواسطه احساساتی که چه نسبت شما و چه نسبت به ملت ایران دارم.

در همان جا من برئیس الوزراء پیشنهاد کردم که از برای آخرین اقدام و یک تخفیفی هم نسبت بشما حاضر شده ام. از برای همین است که این کاغذ را مینویسم پیشنهادات من از قرار ذیل است:

قزاقها عقب بنشینند بطرف قزوین و شما هم قوای خود را بجنگل ببرید. من بشما اطمینان میدهم که قزاقها مجدداً پیش نیایند. هم چنین از طرف شما هم بدولت اطمینان خواهم داد حکومت رشت باتوافق نظر ما هر سه خواهد بود و قونسل من در رشت ملتفت خواهد بود که از طرف او و شما تجاوزاتی نشود. بحکومت از برای حفظ امنیت يك قوه جزئی ژاندارم داده

خواهد شد و همچنین قوای شما باید در يك عدد معینی باشند که از طرف آنها از برای دولت یا حکومت خطری متصور نباشد. ولیکن آن عدد باید برای محافظت شما کافی باشد. معلوم است که نه از برای حکومت و نه از برای شما از خارج نباید کمکی برسد. بالاخره بشما اطمینان يك مبلغی داده خواهد شد و میتوانید با آن مبلغ مخارج خود و قوای خود را عهده دار شوید. این مبلغ یا از تمام ایالت بطور سرشکنی جمع خواهد شد و یا عبارت خواهد بود از اینکه يك قسمت از مالیاتها را اختصاص خواهند داد. من يك همچو پیشنهادی را از هر دو طرف قابل قبول می بینم و با افتخارات و احتیاجات هر دو طرف موافق میدانم. نه دولت از شما و نه شما از دولت، هیچکدام از یکدیگر به هیچ وجه و اهمه نخواهید داشت. گذشته از این، شما دارای قوایی خواهید بود از برای موقعی که دولت ایران بطور قطعی خودش را به اجنبی بفروشد. باید رفیق محترم خود را مستحضر بدارم و اطمینان بدهم از اینکه وضعیات شما، وسائلی را که ممکن است در آتیه از برای شما رو بدهد، تمام را من در نظر دارم. من بکلی مطمئنم از اینکه این پیشنهاد از برای آتیه مذکور بهیچوجه مضر نخواهد بود. در عوض کمکی خواهد بود از برای برقرار داشتن امنیت در شمال و بهمین وسیله گردش اقتصادی که از برای ایران مثل يك هوای متنفس لازم است، بجریان افتاده زیر پای انگلیسها را خالی خواهد نمود. از اینکه مرکز قوتی خواهد پیدا کند از برای ملت ایران ضرری نخواهد داشت، زیرا از روی تجربه دیده ایم که از سستی قوای مرکزی ملت ایران بهره مند نمی شد، بلکه استفاده آن ضعف فقط متوجه اجنبیان ستمگر بوده فقط يك دولت قوی مرکزی میتواند عملیات امپریالیستی را در ایران مسدود نماید و چونکه دولت مزبور لاعلاجانه بمانگی خواهد بود، این است که عقب نشینی و تسلیم از برای او سخت تر از پیش میشود.

رفیق محترم را تصدیق میدهم از اینکه این آخرین دفعه ایست که من در روابط شما با دولت ایران مداخله می نمایم. از شما خواهش و التماس می کنم که مداخله مرا رد نکنید و باور کنید که من از روی صمیمیت فقط میخواهم در این موقع سخت بایران کمکی کرده باشم و هم چنین شخص

شماره يك نفر سر دسته رشید ملیون میدانم فوق العاده محترم و بسیارم. اگر شما پیشنهاد مرا قبول نمائید و جوازش را بتوسط قاصدی که مراجعت می کند بفرستید، من مطمئنم هیچوقت پشیمان نخواهید شد. اما اگر پیشنهاد مرا رد کنید، من مجبور میشوم از اقدامات دست کشیده خودم را مجبور بکنم باینکه دردی در قلب تماشای يك جنگجویك برادر کشی باشم، که لطمه بزرگی بآزادی ملت ایران وارد خواهد آورد. در خاتمه از صمیم قلب احترامات فائقه خود را تقدیم می دارم. روتشتین^۱

نقل متن اکامل نامه سفیر شوروی به میرزا کوچک خان - که ارتباط کمتری با داستان ماداشت - صرفاً بدان خاطر بود که از روشها و تاکتیک های سیاسی شوروی نسبت به انقلابیون و جنگلی ها آگاه شویم.

پاسخ میرزا
سیاست جنگل

سفیر شوروی در عین حال که از حکومت مرکزی ایران دفاع می کند و مخصوصاً وجود سردار سپه و قدرت او را نیروئی مؤثر برای مقابله با سیاست استعماری انگلیس ها می داند، یادآور میشود که چند بار سردار سپه خواسته است باینکه یورش نظامی بماجرای جنگل پایان دهد، ولی او (روتشتین، سفیر شوروی) سردار سپه را از این تصمیم باز داشته است. حال آنکه او لا در صفحات بعد خواهیم دید که بین سردار سپه و میرزا کوچک خان تفاهم افکار شگفت انگیزی وجود داشت و حتی طی نامه ها و پیامهائی اقدامات وطن پرستانه یکدیگر را مورد تأیید و تحسین قرار می دادند.

ثانیاً اعلیحضرت رضاشاه کبیر، آگاه تر از آن بود که خطر اساسی را احساس نکند و نداند این افراطیون گیلان و کمونیستهای افراطی هستند که میخواهند باس رنگون ساختن رژیم جوان ایران و با استفاده از آشفتگی اوضاع و تضاد سیاستهای خارجی يك حکومت کمونیستی را در ایران مستقر

۱ - یادداشت های خطی اسماعیل جنگلی - ص ۱۵۹ - ۱۶۹ - متن این نامه در کتاب سردار جنگل (صفحات ۳۵۶ - ۳۶۱) نیز آمده است. اما از آنجا که یادداشتهای خطی مورد بحث برای اولین بار منتشر میشود، ما نامه را از این مأخذ نقل کردیم، تا علاوه بر اسالت متن، برای مقابله و تطبیق پژوهشگران مورد استفاده قرار گیرد.

سازند .

کننده یادداشتهای حیدر عمواعلی ، پس از اشاره مختصر به سفر حیدرخان به اروپا و پیوستن او به لنین و یارانش یادآور میشود که حیدرخان دوش بدوش لنین در انقلاب کبیر اکتبر شرکت کرد و آنگاه می‌افزاید :

«... حیدرخان می‌خواست در ایران نیز شعله این انقلاب را بیافزود. بهمین جهت در ۱۳۳۹ مطابق ۱۹۲۱ - چهارمین سال انقلاب اکتبر - به گیلان آمد. در آن هنگام وضع ایران سخت آشفته بود و قوای میرزا کوچک‌خان در گیلان مستقر شده قصد عزیمت به تهران را داشتند... حیدرخان برای سازش بین قوای میرزا کوچک‌خان و بلشویک‌های تحت‌سرگردگی احسان‌الله‌خان بگیلان آمد. در این کشاکش‌ها وی اسیر قوای کوچک‌خان گردید و... کشته شد...»^۱.

اما همین نویسنده که معتقد است «میرزا کوچک‌خان قصد عزیمت به تهران را داشت» در جای دیگر تأکید می‌کند که وی بشدت از نبرد با برادران ایرانی پرهیز می‌کرد و بیشتر توجه خود را به پذیرفتن پیشنهاد سردار سپه و سازش با حکومت مرکزی معطوف ساخته بود، که حوادث دیگری اتفاق افتاد و جریان وقایع را تغییر داد. در اینجا قبل از پرداختن به این وقایع که داستان ما را کامل می‌کند و به انتها می‌رساند، بانقل پاسخ میرزا کوچک‌خان به سفیر شوروی بخشی دیگر از اعتقادات و نظرات سردار جنگل را روشن می‌سازیم :

«نماینده مختار جماهیر متحده شوروی اجتماعی روسیه - رفیق روتشتین .

رفیق محترم . خیلی خورسندم در مراسله آخریکه توسط رفیق کلاتر اف مرقوم فرمودید ، کاملاً تصدیق دارید که ایران میدان غرض‌رانی اجانب و متعدیان عالم بشری بوده و حیات اجتماعی دست خوش استفاده سرمایه داران خارجی و منفعت پرستان داخلی است . ضعف و لاابالگیری زمامداران دوره‌های متوالیه مرکز ، لزوم اصلاحات داخلی را تأیید و هر

گونه قیام و نهضتی را که متضمن اصلاحات اساسی مملکت باشد مشروع میسازد. من و یارانم در مشقتهای فوق العاده چندین ساله هیچ مقصودی نداشته و نداریم جز حفظ ایران از تصرفات و فشار خارجی و خائنین داخلی، تأمین آزادی و آسایش رنجبران ستمدیدهٔ مملکت و استقرار حکومت ملی. و همهٔ فداکاری بنده و احرار جنگل برای همین مقصود عالی بود و بس. شما نمایندهٔ رسمی دولت جمهوری شوروی روسیه هستید و دولت شما را یگانه حامی و پشتیبان این مسلک و عقیده دانسته و میدانیم. و با همین عقیده و اعتماد بود که دو سال قبل قشون سرخ سویت روسیه را که با ایران آمدند، بایک عالم شغف و امید پذیرفتم. متأسفانه روسای بی احتیاط قشون سرخ و مفسدین داخلی نگذاشتند استفادهٔ کامل از این قوه کرده انقلاب را پیشرفت دهم. اگر نظریه ما برخلاف مندرجات فوق الذکر بود، شاید باختلالات و هرج و مرج که تولید کرده بودند و قعی نداده همان مصائب و زحمت را که بگیلان وارد شده، بر تمام ایران تحمیل می کردم. ولی سعادت مملکت و طرفداری رنجبران مجبورم کرد که از تعرضات آنان جلوگیری کرده، انقلاب را در زمینه اساس موافق با حوصله و حوائج عموم سوق دهم. من علاج قطعی و نجات واقعی ملت را از کلیه متاعب، بموفقیت انقلاب مقدس میدانم. ولی امروزه که شما با نظریات صائبه حکومتی سویت و اطلاعات وسیعه که در سیاست جاریه مملکت و قضایای بین المللی دارید و کاملاً در مراسله شریفه شرح دادید، صلاح در سکوت و وقوف این جمعیت در امر انقلاب میدانید، من باطمینان صداقت و آزادی خواهی شما هم عقیده می شوم، که امروز ادامهٔ انقلاب استقلال سیاسی و اقتصادی مملکت را جریحه دار نموده و نفوذ امپریالیست انگلیس را تقویت و ملوک الطوائفی را در اکناف ایران معمول می سازد. بنابراین ناچارم برای درهم شکستن نتیجه های دسیسه کارانه انگلیس سکوت و وقفه را گوارا شمرده بامید حکومت سویت روسیه که محل رجاء تمام احرار عالم است جمعیت خود را با آراش تشویق و توصیه نموده (و یادزدان اجتماعی که مخالف این توصیه صمیمانه بودند مخالفت نمودم) و چنانچه در مراسلهٔ خود تصریح کرده اید، منتظر می مانم که سیاست دولتی تا چه پایه منافع توده اصلیه را در نظر گرفته

و استقلال ایران را دفاع کند. بعلاوه مترصدم که حکومت سویت تا چه اندازه در زمینه آزادی خواهی خود به ملت ستمدیده ایران اظهار مساعدت و تعهدات کتبی شما در حیات اقتصادی مملکت چه تأثیری وارد خواهد کرد. بنابراین شرایطی را در زمینه پیشنهادات شما که متضمن بقا و صلاح جمعیت و جلوگیری از حدوث بدنامی در انظار احراز خواهد کرد، پیشنهاد و حتمی الاجراء میداند. البته هیئت نمایندگان جمعیت آن را بنظر شریف خواهند رسانید. یقین کنید که تأیید سیاست مشروحه در مراسله شما و حفظ مصالح مملکت مرا و جمعیت را تا حدی قانع کرده و امیدوارم که دولت ایران نیز از سکوت جمعیت استفاده سوء نکرده، اصلاحات منظوره را در مملکت وجود خارجی دهد. ایام رفعت مستدام باد.

کوچک جنگلی - ۱۳۹۷^۱

این نامه های افشاگر (مراسله روتشتین به میرزا و پاسخ او) از یکسو بساست چند جانبه روسها را در قبال ایران نشان میدهد و از جانب دیگر گفته ما را در مورد نظر میرزا کوچک خان نسبت به سردار سپه قویاً تأیید می کند، تا آنجا که خود با صراحت می نویسد که در انتظار اقدامات و برنامه های اصلاحی حکومت تهران و مخصوصاً شخص سردار سپه، از دست زدن بهر گونه اقدامات تحریک آمیز جداً خودداری خواهد کرد و برای اینکه بهانه ای بدست سیاستهای استعماری برای درهم شکستن حکومت مرکزی ایران ندهد، جنگلی ها را آرام کرده و بدون دست زدن به هیچ اقدام تندی به جنگل عقب خواهد برد.

از اینجاست که ماموریت حیدر عمواغلی صورتی مبهم و اسرار آمیز بخود می گیرد. اگر او برآستی برای آشتی دادن انقلابیون و جنگلی ها به کیلان آمده بود، که این امر بخودی خود داشت بمرحله عمل نزدیک می شد و اگر (بروایت اسماعیل جنگلی) توطئه طرفداران خالو قربان، احسان الله خان و معزالسلطان برای ترور حیدر عمواغلی و یارانش بدست شیخ اف و دیگران نبود و آتش اختلافات از این طریق دامن زده نمیشد،

۱ - یادداشت های خطی اسماعیل جنگلی - ص ۱۷۰ - ۱۷۲ - این پاسخ نیز با پارامی تفاوت های لفظی در کتاب سردار جنگل (ص ۳۶۱-۳۶۲) آمده است.

شاید مشکل بخودی خود حل شده و بدنبال پیامهای روتشتین و سردار سپه برای میرزا کوچک خان و مخصوصاً با گردن نهادن میرزا به این پیشنهادات، دیگر اختلافی وجود نمی داشت که نیاز به میانجیگری داشته باشد.

اگر حیدر عمواعلی و همراهانش فقط باین منظور به گیلان آمده بودند، کمونیستهای افراطی گیلان را تقویت کنند و بنا بپارهای روایات و مآخذ، کودتای سرخ گیلان را تا قلب مملکت گسترش دهند، چرا باید از طرف خود افراطیون که حیدرخان بیاریشان آمده بود مورد سوء قصد قرار گیرد...؟

آیا واقعیت جز این است که در این میان دستهای دیگری دز کار بود. سیاست قدیمی «تفرقه بیانداز و حکومت کن» میخواست با دامن زدن بر آتش اختلافات، نیروی سازنده ملت ایران را که با توجه به شور و هیجان انقلابی میرفت که چهار اسبه به جلو بتازد و سدی نفوذ ناپذیر در برابر تجاوز و تهاجم استعمارگران بوجود آورد، تا آنجا که می تواند تضعیف کند.

آیا برآستی سیاستهای استعماری از این حقیقت نمی هراسیدند که قیام و قدرت سردار سپه در مرکز، اگر بانروی پیشرو و ملی جنگلیهای گیلان یگانه شوند و پایه های وحدت و یکپارچگی ملت ایران را در سراسر کشور بی رمزی کنند، دیگر جای پائی برای نفوذ آنان و امکانی برای غارت و چپاول منابع و مردم این سرزمین باقی نخواهد ماند.

مرگ ناگهانی و اسرار آمیز حیدر عمواعلی یکی از عواملی بود، که باعث شد بسیاری از این اسرار با خود او بگور برود و مابرای روشن شدن قضایا چاره ای نداریم جز اینکه حوادث و ماجراهای این بخش از تاریخ ایران را با استناد به مآخذ و منابع گوناگون مرور کنیم، شاید با مقایسه آنها پرتقوی از واقعیت بر تاریکی ها افشانده شود و چهره حقیقت خود را از پشت پرده سیاست بازیها و سیاهکاریها - چنانکه باید و شاید نمایان سازد.

نخست برای اینکه حسن نیت میرزا کوچک خان را بیشتر نشان داده باشیم و مقدمات حوادثی را که به واقعه «ملاسرا» و جنگ خونین و شاترده

روزه رشت منجر شد، بر شماریم به بخشی دیگر از یادداشتهای اسماعیل جنگلی استناد می‌کنیم، که طی آن میرزا کوچک‌خان نه فقط خود روی حمایت از حکومت تهران و جلوگیری از خونریزی و اغتشاش و برادرکشی توصیه و تاکید کرده است، بلکه یاران دیگرش را که با پیوستن به کمونیستها، اجرای طرحهای خونینی را تدارک می‌دیدند، نصیحت می‌کند که از این راه خطا بازگردند.

اسماعیل جنگلی پس از نقل نامه‌های متبادله بین روثشتین و میرزا کوچک‌خان ادامه می‌دهد:

«... در آخرین مذاکرات و اظهارات، نماینده جنگل اظهار داشت که دولت ایران حاضر است قوای جنگل را به هفتصد نفر محدود و در عوض گیلان در تحت نفوذ کامل دولت واقع شود و اگر انقلابیون نمیخواهند تمکین بحکومت ایران نمایند، خوبست بطرف روسیه رهسپار شوند. مکتوبی نیز بهمین مضمون نوشته بمصحوب کلا ترافارمنی معاون اتاشه نظامی سفارت با نماینده جنگل بفرمان روانه نمود که قوای دولت نیز با آنها ضمیمه شده بودند. از طرفی رکچف اتاشه نظامی سفارت که کاملاً مخالف نهضت گیلان بود، تعلیماتی داشت که بدستگیری سایر همکاران خود که در رشت اقامت دارند، در صورتیکه دید پیشنهاد مزبور مورد قبول نخواهد یافت، بجلب خاطر دستجات و تفکیک قوا بذل مساعی نموده و آنها را بطرف دولت ایران متمایل سازد...»^۱

اسماعیل جنگلی در اینجامتن نامه میرزا کوچک‌خان را به رشید الممالک خلخالی عیناً نقل کرده است. رشید الممالک برادر امیر عشایر که سابقاً از متحدین جنگل بود، در این وقت با قوای بلشویک همراه شده بود و میرزا کوچک‌خان برخلاف نظر یاران تردیکش - که خواهان تصفیه و نابودی افراد ناباب بودند - می‌کوشید، تا بانامه و پندواندرز، او را از راهی که درپیش گرفته بود باز گرداند. این آخرین اقدام میرزا، قبل از تشکیل جلسه ملاسرا و ماجراهای غم‌انگیز و خونین پس از آن است، بهمین جهت آنرا نقل می‌کنیم:

هو الحق

آقا رشید الممالک دام اقباله

در این موقع رستاخیز دنیا، در این دوره مبارزات حیاتی، در این عصر حیرت‌انگیزی که افسانه یگانگی ملی مایه تمسخر و وحدت‌صوری دول مختلفه و ترادهای متباینه برای حفظ بقاء خود و محو دیگران موضوع مذاکرات و سرمنشاء سیاست زمامداران بزرگ دنیا است، افسوس مبخورم در موقعی چنین، از این بیغوله حزین مضامین ذیل را بیک نفر از هموطنان خود ایراد نمایم.

آقای رشید الممالک. مسلم است که پایه احساسات شما، تصورات شما، عملیات شما، مبنی بر شهوت‌رانی، جاه‌طلبی، ضعیف‌کشی، دشمن‌پروری است. در اینصورت هیچوقت ایرادات ما، منطقی ما، ادله ما، آتش‌حرص و آرزو و لهیب و تنعم و التذاذ شما را منتفی نخواهد ساخت. محقق است، کسیکه در محیط تفکر آتش فقط فتنه و فساد و خودستائی و عناد و غارات و شرارت، بچپاول و یغما است و منظره دیگری را فاقد است، نمیتواند قضایای اجتماعی، مسائل نوعی و مصالح مملکتی را بدیده‌دقت و اهمیت بنگرد. یقین است کسیکه آمالش بر خرابی خانه و ویرانی کاشانه ضعفا و زبردستان است، ممکن نیست به تبلیغات عدالت شعارانه متمایل شده، یا باظهارات یک جمعیت آزادی‌خواه واقعی گذارد. ولی برای تنبه خواطر شما و ادای تکلیف خود، باز در حدود نصیحت سطری مینگارم.

آقای رشید الممالک. گوش فرادار. پنبه غفلت را بیرون آر. دنیا انقلاباتی را سیر میکند که صدای انفجار هولناک آن در اکناف عالم پیچیده. اگر از پرده‌های ضخیم دربار جهالت شعار شما بگذرد، صدای مهیب آن وجودت را مرتعش میسازد. چشم‌باز کن و از پرده جهل بیرون خرام. افق عالم را مشاهده و تغییرات زمانه را معاینه نما. سوانحی که در مملکت بلادیده ما روی داده و سلطه اقتداریکه دشمنان باین آب و خاک تحمیل نموده‌اند، بدیده عبرت ملاحظه نمای. اگر امروز نجیبی فردا در قید سلاسل اسارت و ادبار مقید و مسلوب و راه‌چاره‌ات مسدود خواهد شد.

از آمدن مظلومان به پرهیز . از مکافات دهر بر حذر باش . نتیجه سیاست اعمال شما و امثال شما است که دشمنان خارجی را بر ما چیره و خائنین داخلی را بما خیره ساخته و بالاخره قهر و غضب الهی فنای شما و ما را با قلم تقدیر خواهد نوشت .

آقای رشید الممالک . اگر باورت هست که چنگال اجل حتی در بستر راحت و خلوت مناعت نیز قادر است که شیرازه هستی را گسسته و ارکان حیات را شکسته و ناچیز سازد ، خوب است این حقیقت غیر قابل انکار را که دیر بازود وقوع می یابد ، امروز رسیده انگاری . در این صورت لختی بیندیش و برگزیده مرا جعه بنمای . بنده که یک نفر گم نام و بی یار و مدد کار بودم ، در راه مجاهدت بوطن و خدمت بملت ، در اندک زمان تاریخ افتخار آمیزی برای خود تهیه نمودم . ولی تاریخ شما مملو از ملعنت و دشنام و شاعت و گم نامی است . همواره نام شما و لفظ شاهسون مترادف با لغات دزد ، غارت گری ، چپاولچی و راهزن است .

آقای رشید الممالک . برای جبران مظالم ماضیه ، برای ترمیم خرابی های گذشته ، برای رضای خدا ، بخود پرداز . پای مردانگی بر رکاب همت محکم ساز . بر آی العین مشاهده نمودم هر يك از موفقیین مانسبت بجمعیت راه خیانت پیش گرفتند ، روزگار و گردش لیل و نهار چنان با پنجه انتقام اندام آنانرا فشرده ، که جز راه آخرت یا گوشه ندامت و عزلت طریقی نسپردند . شاید در بهاد شما خازن تقدیر و دایمی سپرده و بقای شما را برای تلافی ماسبق لازم شمرده است . پس شاهم با عزم و حزم از این موهبت عظمی استفاده نموده با قلبی پاک و نیتی تابناک دعوت يك جمعیت آزادی خواه را اجابت نمائید . ایران از اثر خیانت کرسی پرستان راه فنا را طی میکند . ایرانیان از کثرت و شدت فشار طرد و نفی ، طریقی نیستی می سپارند . اگر امراء و روساء کنونی چاره نیندیشند ، فردا امارت آنان مبدل باسارت و ریاست منتهی بتابعیت میشود . بنده بحول و قوه الهی مستغنی از هر گونه کمک و معاضدت بوده ، هیچ چیز بر عزم آهنین و عقیده متین و استوارم رخنه پذیر نیست . لیکن چون منافع مملکتی در مد نظر و مصالح جمعیتی در گذر سیلاب محو و فنا است ، یقین است اگر رجال نامی ، عناصر مقتدر با صداقت

پیش آیند، نتیجه عملیات چند ماهه آنان بر خدمات چندین ساله ام سبقت میجوید. سلامت نفسم هیچوقت آثاری از بغض، کینه یا حس انتقام در باره مخالفین جاهلم از بنده باقی نمیگذارد و همه وقت حاضر م در صورت صدق و صفا آغوش بردارانه را برای پذیرائی آنان باز نمایم. شمار ادعوت میکنم با تغییر عقیده با حسن نیت با مقصد وطن پرستی و شرافت دوستی، بطرفم گرائید و پیشانی خود را برای بوسه های تشکر آمیزم حاضر سازید. خدای رادراین مدعیاتم گواه می گیرم.

کوچک جنگلی»

امانامه میرزا به رشید الممالک و حسن نیت او برای ایجاد صلح و آشتی و جان نشین ساختن اتفاق و یگانگی بجای افتراق و دوگانگی، بلا جواب وی— نتیجه ماند. دستهایی در کار بود که دعوت میرزا برای بوسه زدن بر پیشانی دوستان پیشین با پاسخ منفی روبرو شود. اینک همگان بر خورد های شدید احياناً خونین را پیش بینی می کردند و با چنین مقدماتی بود که ضرورت تشکیل جلسه ای از سران انقلابیون و فراطیون، با میانجیگری شخصیتی چون حیدر عمواغلی که مورد قبول و اعتماد هر دو طرف باشد، بشدت احساس شد. و ما این ماجرای غم انگیز را که پایان کار حیدر عمواغلی، نهضت جنگل و دیگر انقلابیون است، با استناد به منابع گوناگون در بخش آینده باز خواهیم نمود.

بخش سیزدهم

«ملاسرا» میعادگاه خونین

در جریان توطئه ساعدالدوله ، اغفال احسان الله خان
و شکست او دیدیم که این شکست بیسابقه و از دست رفتن
نفرات ، تا چه حد بر کوچک خان گران آمد. و اعتراض
وی بعملیات خودسرانه احسان الله خان و تحریکات کمونیستها - برهبری
ابو کوفه - که هدفشان تنها اشاعه کمونیزم بود و حتی بنمستورات مسکو
نیز توجهی نداشتند ، بار دیگر بین کمیته مختلط رشت و میرزا کوچک خان
کدورت بیشتری بوجود آورد. و حیدر عمواعلی را نیز در اولین گامهای
مأموریت خویش باشکست مواجه ساخت ولی...

«... در این بار نیز حیدر عمواعلی از پای نشست و بارفت و آمد
برشت و جنگل زمینه تشکیل کنگره ای را از سران دو طرف در محلی
بنام «ملاسرا» که در چند کیلومتری رشت واقع است فراهم آورد. در
روز موعود نمایندگان انقلابی رشت جز احسان الله خان و سران جنگل،
در عمارت ملاسرا اجتماع کردند و در انتظار کوچک خان بودند. ده دقیقه
بوقت مقررها گهان از چهار سو آتش بجمعیت مزبور افکنده شد و تیراندازی
شدیدی بجانب محل اجتماع سران دو طرف شروع گردید. بعضی از
نمایندگان کشته شدند و برخی در لهیب آتش سوختند. در این میان تنی
چند از جمله حیدر عمواعلی خود را از خانه بزیر افکنده از معرکه بدر
رفتند. در حین فرار بسوی رشت ، حیدر خان دستگیر و بجنگل برده شد و
در منطقه اشکلن بحبس حسین خان معین الرعایا که از پیران نامدار جنگل
بود در آمد.

باید دانسته شود که در بین همکاران کوچک خان، جمععی پیدا شده بودند که از انحرافها و عهدشکنی های احسان الله خان و کردها و بعضی اعضاء کمیته مختلط رشت سخت مکدر و عصبانی بودند و مکرر بکوچک خان تکلیف کرده بودند که اجازه دهد، رفقای ناپایدار را از میانه بردارند تا تصفیه کاملی بعمل آورده باشد. ولی کوچک خان بعد آنکه رفیق کشی ننگ است، از شدت آنها جلوگیری مینمود و فتوای قتل و تصفیه نمیداد و امیدوار بود با ماماشات و استفاده از زمان بتواند رشته الفت و هم آهنگی را بهم بپیوندد. نصایح کوچک خان تسکین دهنده بود، ولی فکر تصفیه را از خاطر همکاران ریشه کن نکرده بود و پیوسته این دسته جنگلیان مترصد بودند که منظور خود را انجام داده و کوچک خان را در مقابل امر واقع شده قرار دهند.

بنظر میرسد تعرض بکنگره از جانب همین جمع بعمل آمده باشد و همین حادثه نیز موجب شد که کزچک خان را برانگیخته، بلافاصله برشت حمله برد و نبرد هفده روزه شهری در کوی و برزن رشت پیش آمد نمود و منتهی بورود قوای دولتی سرداری سردار سپه بگیلان گردید...»^۱.
ما، شرح واقعه «ملا سرا» را به تفصیل و با استفاده از منابع دیگر شرح خواهیم داد. در اینجا اشاره باین نکته - که در مطالب بالا نیز آمده است - ضروری بنظر میرسد، که روحیه خاص میرزا کوچک خان و منطق او - که رفیق کشی را ننگ می دانست - یکی از عواملی بود که به ایجاد شکاف در میان جنگلی ها و قدرت گرفتن افراتیون منجر شد. حال آنکه اگر میرزابه توصیه تردیکانش عمل کرده بود، و از آغاز کار، افراتیون و منشعبین را با شدت عمل پاسخ می گفت، شاید حوادث بعدی با چنان وخامتی بوقوع نمی پیوست. اسماعیل جنگلی می نویسد:

«... از امکانات و مذاکرات نمایندگان مرکزی و شورویها و تبلیغاتی که جهت توسعه اختلاف بین سران جنگل و اعضاء هیئت کمیساریا شروع و شدت یافته بود و خودسریهایی که بعضی از سران دسته های کرد و اعضاء کمیساریا از خود نشان میدادند، عده اکثری از یاران کوچک خان متأثر

و عیبانی شده در صدد افتادند بهر قسمی شده باشد، اعضاء ناقص یا مزاحم را جداً قطع کرده و مبین اختلافات را از میان بردارند. قبلاً نظر خود را بکوچک خان اظهار، ولی او از موافقت با پیشنهاد افراطی ها خودداری و اظهار داشت: «من نمیتوانم با کشتن یکعده یارانی که سالها با من همکاری کرده اند - بجرم غفلت موقتی یا نااهلی آنها - موافقت کنم و شما هم این فکر را از خود دور کنید» برای اینکه یکبار دیگر وسیله رفع اختلاف را فراهم کرده و از هر گونه سوء حادثه جلوگیری کرده باشد، شروع با اقدام نموده و سایل تردیکی مجدد را فراهم نموده و مقرر شد، اعضاء کمیسار یا در ملاسرا یک فرسخی شهر رشت جمع شده و با حضور کوچک خان نقشه تشریک مساعی جدیدی را طرح نمایند.

روز پنجشنبه ۲۶ محرم ۱۳۴۰ مجلس مزبور - اعضاء انقلاب رشت و نمایندگان جنگل - در ملاسرا منعقد و مجاهدین افراطی مصمم شدند در همان روز نقشه پنهانی خود را برای کشتار کلیه شرکت کنندگان در مجلس مزبور اجرا و کوچک خان را در مقابل امر واقع شده قرار دهند. برای اجرای این تصمیم به لطایف الحیل از رسیدن بموقع کوچک خان به جلسه ممانعت بعمل آوردند و با دستجاتی که از پیش نامزد کرده بودند، به محل جلسه ملاسرا تاخته، خانه مزبور را آتش زده، تفنگداران کرد را محاصره و اعضاء مجلس را به باد گلوله گرفتند. کوچک خان موقعی به محل واقعه رسید بود که کار از کار گذشته و مجال هر گونه ممانعت یا توضیح یارفع سوء تفاهم فوت شده بود. زیرا در این کارزار عده کشته و عده مجروح و بعضی نیز که از جمله خالوقربان و عمو اوغلی و چند تنی دیگر بودند، از مرگ خلاص و متواری شده بودند. در همین موقع دسته دیگری از افراطیون جنگل بر رشت تاختند و خانه های فرماندهان کرد و سران انقلابی رشت محاصره و در هر کوی و برزن به ستیز پرداختند.

خالوقربان فراراً خود را بشهر رسانیده، در صدد قوای مدافع با احسان الله خان همکاری کرد. حیدر عمو اوغلی بدست افراطیون دستگیر شد. نیمی از شهر در تصرف جنگلیان و نیمی در دست انقلابیون رشت قرار داشت. شاتر ده شبانه روز متصل صدای شلیک توپ و تفنگ در شهر ادامه

داشت و کوچک خان نیز خواه ناخواه عملیات افراطیون را تصویب کرده و باطناً از گسیختن رشته انتظام ملول بود. شعله ور شدن آتش فتنه و خصومت، تجزیه قدرت فرماندهی کوچک خان، ناراحتی شاترده شبانه روزی اهالی، بانظرات روتشتین و دولت مرکزی دست بهم داده و ورود قشون دولت رابه گیلان تسریع کرد...»^۱.

چگونگی عزیمت سردار سپه به گیلان و ورود قوای دولتی به رشت که منجر به نبردهای خونین بعدی شد، در صفحات آینده خواهد آمد. اما در اینجا ناچاریم نخست ماجرای «ملاسرا» را - از آغاز تا انجام باروایتی مشروحتر و مستندتر، شرح دهیم و آنگاه بدنباله رویدادها - تا مرگ حیدر عمواغلی - بپردازیم: «... اعضاء کمیته انقلاب هفته‌ای دوبار در قریه «ملاسرا» نه کیلو - متری رشت اجلاس نموده، با تبادل نظر یکدیگر تصمیمات مشترک می - گرفتند. ضمناً هر یک از اعضاء کمیته که مایل بودند، دوستانشان را اعم از مسلح یا غیر مسلح با خود بیاورند، همراه می آوردند. برای کسانی که کارهای شخصی یا عمومی داشتند، اینجا محل ملاقات و باصطلاح امروز جای «رسپسیون» بود.

به میرزا خیر رسیده بود، زمینه یک توطئه‌ای برای درهم کوبیدنش، در شرف آماده شدن است و هدف این توطئه بدست گرفتن قدرت است. شنیدن این خبر چه اثری در مزاج شونده دارد - آنهم با تلفیق بحریانات مرکز - ناگفته پیداست، خاصه آنکه قرائن و شواهدی نیز صحت این مسئله را تایید می نمود.

عمواغلی شنیده بود، بفرماندهی ارتش سرخ گیلان دستور تلگرافی رمز رسیده که چون وی با مقداری اسلحه و جواهر، از روسیه فرار کرده است، بایستی وی را فوراً دستگیر و بروسیه بازگشت داد. این خبر شگفت انگیز در عین حال که تعجب آمیز بنظر میرسید، ناراحت کننده نیز بود، چه عمواغلی بدون اجازه مقامات شوروی بایران نیامده بود و همکاری

وی باز عماء انقلاب مورد موافقت واقع شده و جای هیچگونه گفتگو نداشت. اما رکود کارهای جاری انقلاب، او را کم کم متاثر و ناخشنود می ساخت و این فکر را در او قوت می بخشید، که پیشروی انقلاب با ادامه اوضاع فعلی غیر ممکن است. او پیشنهاد کناره گیری اش را مطرح ساخت و گفت راضی تر است که به تبریز برود و از آنجا شخصاً بتهیه مقدمات به پردازد و نتایجی که از انقلاب منظور نظر است بدست آورد. اما کمیته با این پیشنهاد موافقت نکرد و وجودش را در گیلان ضروری تر میدانست.

محرومیت های گوناگون و یأس از عدم موفقیت حالات مختلفی را در او پدید می آورد. عمواغلی ابتدا مکدر شد و گله گذاری آغاز نمود، بعد متغیر شد و با اعتراض پرداخت، سپس به تمهیدات پنهانی متوسل گردید و تا سرحد بدست گرفتن زمام قدرت پیش راند.

افرادی که مشتری بازارهای آشفته اند، در مقام سودجویی برآمدند و اختلاف سابقه را به نفاق واقعی مبدل ساختند. تاجائی که بین زعماء جنگل شکاف پیدا شد و شکاف، مرحله به مرحله عمیق تر گردید. دو رهبر انقلاب، با اصطلاح سرشاخ شدند و در صحنه شطرنج سیاست یکدیگر «کیش» دادند و مخالفینشان نیز ضمن نقل قول ها و سخن چینی ها، زیر آتش بدگمانی هیزم می گذاشتند و حواس بازی کنندگان را از همه جهت پرت می کردند.

یکی از تصمیمات مخالفین، اعزام حاجی احمد کسمائی بایک عده افراد مسلح از طهران به گیلان بود. تصمیم دیگر فرستادن میرابوطالب و رحیم «شیشه بر» که هر دو نفر از سرشناسان مشروطیت گیلان بودند. اینان مأموریت داشتند که با فکر و نقشه سردار محیی و قوه اجرائی احمد و سید جلال چمنی (که شخص اخیر یکی از سردستانان جنگل و این زمان از میرزا جدا شده کوس لمن الملکی میزد و بانیروی دولت نردم محبت می ساخت) با جنگل درآویزند و پیشوایش را بهر تقدیر، از صحنه انقلاب گیلان براندازند. شیخ محمدعلی فومنی (سابق الذکر) باین توطئه پیوسته بود. سردار محیی در بحبوحه انقلاب مشاور احسان شد و او را با اتخاذ تصمیمات نیرویه و امید داشت. تاجائی که مصادره اموال مردم بدون اجازه و صورت

می گرفت و او بود که احسان را در کینه توزی و عناد ورزی ترغیب مینمود. در حالتی که خدمات میرزا سردار محیی در نهضت مشروطیت مشهود خاص و عام بود و اگر مقتضیات ایجاب می کرد، کمک بی شائبه ای از طرف نامبرده بانقلاب گیلان بعمل آید، روی سوابق مزبور میبایست قاعدتاً مشاور میرزا میشد، نه عقل منفصل احسان. و در هر حال ورود حضرات را محافل مطلع در این موقع باریک بنقشه میرزا کریم خان رشتی مربوط میدانستند و یکی از آن محافل شخص فرماندهی قوا عسرخ (کیگالو) بود، که حدس خود را در این زمینه بر رئیس دفترش (حسن مهری) اظهار داشته بود. کیگالو با دستورهای رمزی که از مقامات شوروی دریافت میداشت، حوادث جاری و یا در شرف وقوع را باشم نظامی و سیاسی تجزیه و تحلیل می کرد و روابط و علت و معلولیشان را کشف مینمود.

کیگالو بعد از استحضار از آمدن حاجی احمد بشهوار همراه شصت تن افراد مسلح، دستور داد او را دستگیر نموده، برشت بیاورند و نفراتش را کلاخلع سلاح کنند. احسان که هیچگاه تمایلی بملاقات حاجی احمد نشان نمیداد، حتی حاضر بود دستور بدهد او را از درد زندگی راحت کنند، با کمال تعجب در رشت از وی ملاقات نمود. چه گفتگویی بین آنها رد و بدل شد، بما پوشیده است. همینقدر معلوم است که یکروز بعد از ملاقات احسان و حاجی احمد پیامی از میرزا رسید که پرسیده بود «چه رمزی زیر سر این بازگشت نهفته است؟» معلوم شد نخست وزیر ایران سیدضیاءالدین طباطبائی بتوصیه میرزا کریم خان رشتی ماموریت این چند نفر را تصویب کرده و وجه کافی در اختیارشان گذارده است...

بدینی اعضای کمیته روز بروز نسبت بیکدیگر تشدید میشد. تاجائی که ملیون ایران بوجود این اختلاف و توطئه آگاه شدند و سید محمد رضا میاوات و میرزا طاهر تنکابنی و ادیب السلطنه سمعی پیامی بجنگل فرستاده و طرفین را به اتخاذ روش متین و عاقلانه نصیحت کردند و تصریح نمودند که اطاعت از تصمیمات کمیته بهمراه افراد وابسته فرض است. چنانچه حیدر خان عموغلی نظری غیر از این دارد، بایستی خود را از معرکه کنار بکشد و راه بازگشت را در پیش بگیرد و حتی تصمیم داشتند شخصاً بگیلان

مسافرت نموده همین مسئله را حضوراً ابلاغ و تفهیم نمایند. مرحوم سید حسن مدرس نیز با پیام‌های مکررش آمدن میرزا را بطهران تأکید مینمود. میرزا در یکی از جلسات خصوصی سران جنگل، ضمن طرح همه‌ی این مسائل و گزارش جریان کار و اینکه يك تن از عمال توطئه را شخصاً در فومن از بین برده است، اظهار عقیده میکند که باید تکلیف قطعی جنگل باین قبیل افراد یکسره شود.

در این جلسه که خطرناک‌ترین تصمیمات گرفته میشود، قدر مسلم این است که معین‌الرایا و اسمعیل جنگلی و گائوک آلمانی و عبدالحسین خان ثقفی و محمدعلی پیربازاری و عبدالحسین خان شفائی حضور داشته‌اند و رأی اتفاقیشان بر این قرار می‌گیرد که اعضاء کمیته را گرفته و محاکمه کنند. روز ۲۹ محرم ۱۳۴۰ قمری، خالوقربان و سرخوش و عمواعلی در ملاسرا حضور می‌یابند. محمدعلی (خمامی) و میرزا محمود کردمحلای (گارنیه) و کاس آقا حسام (خیاط) برای تجدید دیدار میرزا بملاسرا رفته، منتظر ورودش می‌گردند. سید محمود کرد و مصدر خالوقربان و چند نفر دیگر از کردها از راه رسیده همراه افراد مسلح دیگر مشغول بصحبت میشوند، که ناگهان واقعه‌ای که هیچکس انتظارش را نداشت بظهور میرسد. یعنی غریو پیاپی شلیک تفنگ و مسلسل از اطراف برمی‌خیزد و عمارت کمیته را زیر آتش می‌گیرد.

از این واقعه غیر مترقب، همه به بهت فرو رفته و نمیدانند چه کنند. معیناً شلیک مهاجمین را به تیراندازی متقابل پاسخ میدهند. خطر کم کم نزدیک و معلوم میشود هدف مهاجمین تنها همین خانه است. معین‌الرایا و اسمعیل جنگلی و گائوک آلمانی مأمور دستگیری کسانی هستند که امروز باید بملاسرا بیایند. اما چرا باین طرز شروع کرده‌اند؟

آیاراه آسانتری برای دستگیری چندتن معدود وجود نداشت که باین طرز اقتضاح آمیز متوسل نشوند..؟

از قیافه همگی وحشت و تعجب می‌بارید و علت این مهاجمه هنوز بتحقیق نییوسته بود.

فشار رفته‌رفته رو بافزایش نهاد و مهاجمین نزدیک تر شدند و انفجار

بمب و نارنجک های دستی نایره قتال را گرمتر کرد. عمارت ملاسرا آتش زده شد و مهاجمین با مدافعین دست بیکه شدند. گائوک آلمانی شخصاً سید محمد کرد را با طیانچه از پای در آورد و چند کرد دیگر نیز بدنبالش نقش بر زمین شدند. کاسه چشم همه جنگندگان معرکه پر از خون شده بود، که در آن لحظات سخت بجز شبح مرگ هیچ چیز دیگر را تشخیص نمیداد. خالو قربان خود را از بالای عمارت پرت کرد و با اسلحه ای که داشت (موزر) دفاع مینمود. کاس آقا حسام و محمود کرد محلله ای و محمد علی خماسی نیز خود را از بالای عمارت بزیر انداختند. سرخوش که کمی از پا عاجز بود، نتوانست فرار کند و در میان شعله های آتش سوخت. نعش سیاه شده یک تن دیگر از کردها نیز بعد از پایان حریق بدست آمد. از مهاجمین هم چند نفر مقتول و مجروح شدند. حیدرخان عمواغلی که از این واقعات زیاد دیده بود، خود را نباخت و فراراً تا سیخان دوید. حتی با نظرف رودخانه نیز رسید. لیکن در آنجا شناخته شد و دستگیر گردید. خالو قربان بعد از دفاع مختصر بدرختان جنگل پناه برد و ناپدید شد و سه شبانه روز خود را در جنگل ها مخفی ساخت و عاقبت برشت رسید.

عمواغلی را همراه یک مجاهد (حسن رضائی) بکسافرستاندند و چند روزی در کسما نگاهش داشتند. اما از حق ملاقات محروم نبود. دوستانش بدیدنش میرفتند، لیکن جز دشنام نسبت به میرزا چیزی از وی نمی شنیدند. پس از نگهداری چند روزه در کسما که جنگ بین جنگلی ها و کردها شدت یافت، وی را به قریه «مسجد پیش» که محل کوچک دور افتاده ای میان جنگل های انبوه توسه کله است نزد طالش های الیانی اتباع معین الرعایا گسیل داشتند. مکرر از میرزا شنیده شد که میگفت باید عمواغلی را محاکمه کرد. اما روزگار فرصت محاکمه بهیچ یک از دو نفر را نداد.

هنگامیکه عمواغلی در کسما تحت نظر بود، نامه ای از داداش بیك نام بجنگل رسید که تقاضا داشت با حیدرخان ملاقات کند. دادش بیك که بود و چکاره بود؟ آیا از اقوام عمواغلی و یا از دوستان روسیه اش بود؟ بنگارنده مجهول است. آنچه معلوم است این است که عبدالحسین خان شفائی بمنظور از سرباز کردن داداش بیك، جواب نوشت که ملاقات

نامبرده مقدر نیست زیرا عمواغلی بعد از واقعه ملاسرا در موقعی که قصد داشت فرار کند، بدست قراول کشته شده است. بعداً از همین نامه که امضاء «عبدالحسین» داشت و بانام عبدالحسین ثقفی قابل اشتباه بود استفاده قتل عمواغلی بدست میرزا شده است، درحالیکه هنگام تحریر آن نامه عمواغلی زنده بود و در کسما نگهداری میشد. بدرستی معلوم نیست پاسخ مرحوم شفائی به داداش بیک به تفصیلی که فوقاً بیان شد چه انگیزه‌ای داشته است...»^۱

واقعه ملاسرا مقدمه يك جنگ هفت روزه بين افراد
جنگل ، یعنی مجاهدان میرزا کوچك خان از يك
طرف و کردها و روسها از طرف دیگر گردید. در
اینجا خواننده علاقمند طبعاً انتظار دارد، هر چه زودتر از پایان ماجرا
و سرنوشت حیدر عمواغلی و مرگ او آگاه شود. ولی با توجه بمطالبی که
در گذشته گفتیم، برای یافتن ریشه‌های اختلافاتی که منجر باین حوادث
شد، ناچاریم سری بتهران بزنیم و ضمن وقوف بر عهدشکنی روسها، بدانیم
که چگونه اندیشه‌های میرزا کوچك خان و سردار سپه بیکدیگر نزدیک
بود. و حتی نماینده میرزا کوچك خان که برای ملاقات با سردار سپه بتهران
آمده است، به میرزا کوچك خان توصیه می کند، که تنها امید نجات مملکت
همکاری با سردار سپه است.

اسماعیل جنگلی متن مر اسله نماینده جنگل را از تهران برای میرزا
کوجك خان بشرح زیر نقل کرده است. بدون اینکه نامی از این نماینده
برده باشد:

«آقای میرزا . مدظله ، با احتمالی کلی که این عریضه بشما نخواهد
رسید و ممکن است که افشای آن تولید زحمت برای من نماید، مع هذا جهت
استحضار شما می نویسم . حسن اخلاق و نیت بی آلایش و صداقت شما در
کلیه امور ، حتی در سیاست سبب این شد که اظهارات روتشتین را حمل
بر نوع پرستی نموده و بیانات زمامداران وقت را هم خالی از ریا تصور

کردید و مرا امر بعزیمت تهران نمودید. لزوماً اطاعت کرده باهمراهان
آدم و روتشتین وزیر مختار را ملاقات کرده، در اول کار معلوم شد آنچه
نوشت و گفت همه از روی دورنگی و تزویر و دیپلوماسی بوده، فقط منافع
خصوصی دولت خود را به محو وطن پرستان گیلان و شما که در راس آنها
واقع شدید دانسته، صحبت برادری و نوع پرستی و حمایت از احرار همه
مواعید عرقویی بود و بس. اگر چه ما بر حسب عقیده خود و تصمیم جمعیت
و نیات شما باید با دولت ایران و زمام داران ایرانی قضایا را حل و تصفیه
کنیم. وزیر مختار يك نفر میانجی غیر رسمی است که خود را خیر خواه
فریقین قلم داده و در عین حال با هیچ دسته حقیقت را رعایت نمی کند. ولی
بدبختانه اولیای امور از حقایق دور و ملاقات تفصیلی اینها متاثریابی حاصل
و بالجمله در کلیه قضایای راجعه بجنگل رأی وزیر مختار هم خالی از
مدخلت نیست. وسیله هم در دست ندارم که به اولیای دولت ایران حالی
کنم، که اگر جمعیتی در ایران وجود داشته باشد که برای ایران و ابهت
این دولت باستانی و قطع ایادی غیر لایق قاچاریه از زمامداری ایران کار
کند و بانهایت دلسوزی باین آب و خاک وارد عملیاتی سهمگین شده که
دست بیگانگان کوتاه و ایران محنت دیده را بالاخره تسلیم زمامداران لایق
نماید، همان جمعیت و قاید آنها میرزا کوچک خان است.

عقیده بعضی درمرکز این است که باید از موقع استفاده کرد. جنگلیها
را قلع و قمع نمود. بهتر میدانید که این گونه عقاید از قلبی است که يك
عمر در زیر سایه سکوت ظاهری و تسلیم شدن با جانب به آسوده گی خون
ایران و ایرانی را مکیند و همه را باین روز سیاه نشانیده، که ناچار شما و
ما باید سالها با جان و عرض و هستی خود بازی کرده، برای تصفیه این مملکت
دقیقه آسوده نشده و امروز هم دچار کشمکش نااهلان داخلی و سیاستمداران
خارجی گردیم. مالکین و اعیان بی خبر رشت که از بیگانه همه توی سری
خورده و خوش بودند که به بیچارگان داخلی توی سری میزنند، چهار اسبه
بنیدان بدبختی خود می تازند. احرار تهران که يك مقداری در مجلس
شورای صوری جالسند، همیشه پرنسب آزادی خواهی شان این است: باید
همه ابران فدا شده، تا موقعیت بزرگی و ولیدری خود را حفظ نمایند.

سفارت روس معرکه آرای طهران است. عجب است صورتاً انگلیسها می کنند، ولی باطنا وقتی که مفهوم شد اینها سفارت روس را در دست دارند. حکیم نظامی می گوید:

شمار زانکه عالم گرفت ای شگفت

من آن را گرفتم که عالم گرفت

رئیس الوزراء ورزیده است، ولی در جهت خلاف آمال ملیون. اما رضاخان سردار سپه وزیر جنگ یکنفر دور از سیاست و تازه وارد عرصه عمل شده، بکلی ذهنش از نیرنگهای دیپلوماسی روتشتین و قوام السلطنه و اغراض مرتجعین عاری است. با این مقدمات مشکلات کار برای بنده و شما و یاران معلوم است. اوضاع ناگوار اینجا طوری متأثر نمود که این جملات را نوشتم و بی خبری از شما و تهدید روتشتین و تکالیف او که یک سره با جنبه وطن و آزادی خواهی بنده و شما منافی است، بکلی پریشانم نمود. بهر حال به اصل مقصود پرداخته ناچار وارد شرح قضایا میشوم.

شب هفتم صفر وارد تهران شدیم. عقیده ام این بود که مستقیماً بمنزل سردار سپه وارد شده با او که از حیلله های درباریان و دسایس خارجی دور است، کارها را تصفیه کنم. متاسفانه رفقا صلاح دانستند که در منزل سعدالله خان ورود کرده، وقت ملاقات بخواهیم و برویم. باین جهت روز ورود از وزیر جنگ و رئیس الوزراء وقت خواستم. رئیس الوزراء چهار از شب و وزیر جنگ فردا را وعده داد. ناچار این روز را که بی کار بودیم باتفاق کلاتراف سفارت روس رفته، روتشتین را ملاقات نموده و گفتم که جهت انجام قضایای گیلان و مذاکره در تکالیف دولت و پیشنهادات شما آمدم. روتشتین در جواب همه حرارت های مصلحانه و اصرار در مسالمت رافرا موش کرده، بنای مغلطه گذاشت. مثل اینکه ابدأ سطری بشما ننوشت و یا کسی را به جنگل نفرستاد. فقط به بنده گفت که بدولت ایران بدون هیچ شرط تسلیم شوید. اگر اندیشه دارید بروسیه بروید. هر قدر پیغامات و مکاتیب او را تذکر دادیم، فایده نکرده همه را بطرفه گذرانید. بالاخره واضح شد که روتشتین مقصودش یا محو جنگلیها است، یا آنها را در روسیه روانه کرده، برای اجرای سیاست خود در دست داشته باشد. اگر بمقصود اولی نایل شود

در گیلان و سرحد روسیه معارضی از جنس وطن پرستان نخواهد داشت. در شق ثانی رول مهمی در سیاست باخته و موفقیت در اجرای مقاصد دیپلوماسی خودشان پیدا نمایند. با اینکه این آخرین امید احرار ایران یعنی وطن پرستان گیلان اگر محو شوند برای آزادی و مملکت مضرات عمده دارد معینا رجحان دارد به تسلیم شدن بیگانه و آلت دست شدن. ناچار از سفارت بیرون آمده، شب را بملاقات رئیس الوزراء رفتم، موکول بملاقات وزیر جنگ نمود. صبح فردا وزیر جنگ بگیلان عزیمت نمود. تا اینجا مذاکرات رسمانه ما خاتمه پیدا کرد.

آقای من. لقمان را حکمت آموختن غلط است. امروز شما و ما هانیز بالتبع در موقعی ایستاده ایم که اندک ملاحظه حفظ جان زحمات گذشته را هدر داده و تنگ تاریخی بعد از افتخارات عظیمه جهت شما و ما و همراهان خواهد ماند. وزیر مختار روس حفظ سیاست خود را می خواهد. قوام السلطنه مقام خود را تثبیت مینماید. و کلای دارالشورا تحکیم موقعیت خودشان را میخواهند. مالکین گیلان ساکن تهران نظرشان بهمان منفعتهای خصوصی است که با هزاران مذلت و بدبختی تحصیل میکنند. دشمنان داخلی هم مقصودشان فنای همه ما است. وزیر جنگ میل دارد با ملیون و وطن پرستان توافق پیدا کنند، ولی باین تفصیل نخواهند گذاشت که این آرزو عملی شود. مافلا در تهران غریب مقهور، شما و یاران در جنگل بین دشمن از هر طرف محصور. شما بوعده اجنبی فریب نخورید، چنانکه تا حال نخوردید. توکل بخدا و ائمه اطهار و اعتماد به نفس نموده، اگر ممکن باشد با وزیر جنگ که اگر توفیقی شود فقط با او خواهد بود. نوعی تصفیه کنید اگر نگذاشتند، یا ممکن نشد، خود را بخدا سپرده باحوادث مقاومت کرده، خود را حفظ، شاید خداوند فرجی عنایت کرده، طوری شود که زحمات چندین ساله شما و ماها هدر نرفته، بعد ما بتوانیم برای مملکت و آزادی قادر بخدمت باشیم. در صورت امکان از حال شما و همراهان مسبوقم فرمائید و بنده هم اگر ممکن شد از حالات خودمان عرض می کنم. از دور شما و رفقا را برادرانه می بوسم^۱.

اما دیگر کار از کار گذشته بود. آخرین اجتماعی که می‌توانست بهشت جنگل را نجات دهد و بین مخالفین تفاهم و اتحادی بوجود آورد، پادشاهی مرموزی بخون کشیده شده بود و حیدر عمواغلی را دشمنان این وحدت و یگانگی روانه میعادگاه مرگ ساخته بودند.

منابع وابسته به گروههای چپ و سازمانهای کمونیستی، می‌گویند میرزا کوچک‌خان را مسئول مستقیم حادثهٔ ملاسرا و مرگ حیدر عمواغلی معرفی کنند. طبیعی است که در این میان نه از پیمان شکنی روسها نامی بمیان می‌آورند، نه از نقش کمونیست‌های گیلان و حتی جناحهای افراطی جنگل که طبق روایاتی که آمد - بمنظور تصفیهٔ نهضت - بدون اطلاع میرزا کوچک‌خان دست باین توطئه زدند.

اما چون هدف ما پی‌جویی واقعیات است، طبیعاً نمی‌توانیم روی قضاوت‌های یک‌جانبه تکیه کنیم. بهمین جهت این مسئله را که حیدرخان چرا و چگونه به قتل رسید در بخشی مستقل و جداگانه و با توجه به همه اسناد و آنچه موجود و اظهارات صاحب‌نظران بررسی خواهیم کرد. ولی برای اینکه هیچ سخنی را در این میان ناگفته نگذاشته باشیم، مطلب دیگری را که از یک رمان سیاسی استخراج شده و در آن ضمن نوعی حمایت از روسها، تنها میرزا کوچک‌خان مسئول همه حوادث و میرزا اسماعیل خواهرزاده‌اش صراحتاً قاتل حیدر عمواغلی شناخته شده‌اند، در اینجا می‌آوریم.

لازم بیادآوری است که این کتاب در سالهای ۳۰ تا ۳۲ بچاپ رسیده است. یعنی زمانی که سازمانهای دست‌چپی در ایران قدرتی بسیار داشتند. در آن زمان کمتر مقاله و کتابی امکان داشت بدور از تعصبات سیاسی برشته تحریر درآید:

«... چرخ امور کشور با پولی می‌گشت که انگلستان هر ماه بوسیله بانک‌شاهنشاهی به خزانه دولت می‌پرداخت. در عوض به بهانهٔ جلوگیری از توسعهٔ دامنهٔ انقلاب، انگلستان اصرار داشت که قرارداد ۱۹۱۹ اجرا گردد، مرکزیتی حرف‌شنو در ایران بوجود آید و نیروهای دولتی یکپارچه عملاً به ارتش امپراتوری منظم شود. مقدمات این کار از همه جانب با

صرف بخشش‌های مناسب فراهم گشته بود. مستشاران مالی و نظامی انگلستان در تهران و قزوین و اکثر شهرها جداً دست بکار شده بودند. چیزی که بود در داخل کشور توده مردم با این نیرنگ آشکار بریتانیا مخالفت می نمودند. شاه و افسران روسی بریکادقراق نیز با آن همداستان نبودند، زیرا در این معامله هر دو بازنده بودند. اینان قدرت فرماندهی و درآمد وابسته با آن را برایگان از دست میدادند. آن یکی هم از تنها تکیه گاه خویش در برابر کابینه‌های دست نشانده انگلستان محروم میماند.

در خارج از ایران هم، فرانسه و آمریکا هیچیک چشم آن نداشتند که لقمه چربی مانند ایران را با آنهمه ذخایر نفتی منحصرأ در کام بریتانیا به بینند. آنها هم البته از آن نمد کلاهی میخواستند. بهمین جهت دست به تبلیغات بشر دوستانه می زدند و سخت یقه درانی میگرداند.

شوروی نیز بهیچ روی ماندن ارتش انگلیس در خاک ایران را رضایت نمی داد. و اخراج آنرا نخستین شرط استقرار مناسبات دوستانه با ایران می دانست. این عوامل دست بدست هم داده کابینه را در انجام درخواستهای انگلستان سست کرده بود.

تهدید انگلیسی‌ها که دولت را در تنگنای مالی بگذارند، چندان مؤثر نیافتاده بود. زیرا همه می دانستند که آنها نمی توانند از وجود دستگاهی در تهران بنام «دولت ایران» چشم ببوشند. فرماندهان روسی قزاق هم شاید با اشاره شاه، نخواستند پیش فرماندهی انگلیس مقیم قزوین سر تسلیم فرود آورند. بهمین جهت کارها سست شد و نیروی دولتی ناچار گشت پس از یکماه اشغال گیلان بار دیگر به منجیل و سپس به قزوین عقب به نشیند. فرصت یکتائی بود. رژیم تهران مرگ خود را حس می کرد و بدان رضایت میداد. کارگردانان بیگانه و خودی سرگرم پخت و پز انواع کودتا بودند و تامدتی بر اثر کشمکش‌ها و رقابتهای خصوصی به هیچ کاری نمی توانستند برخیزند.

انقلاب گیلان بار دیگر مستقر شده، می توانست سازمان درستی بخود بدهد، در مردم ریشه بدواند و پیروزمندانه از همه جانب گسترده شود. این کار آغاز شد و با وجود مانع فراوان تا اندازه‌ای پیش رفت. اما برای آنکه

از تمام نیروهای موجود به نفع رهائی ایرانیان و استقلال کشور استفاده شود، همکاری جنگل بس لازم می نمود. بخصوص که اینک پس از چهار ماه تلاش انگلیسی ها کودتائی بدست سیدضیاءالدین راه انداخته بودند و بکار تجهیز قوا بنام ایرانی پرداخته بودند. وقت تنگ بود. می بایست دره ای که انقلاب را از جنگل جدا میساخت هر چه زودتر پر کرد.

حیدر عمواغلی در این باره از کوشش و راهنمایی باز نمی ایستاد. نمایندگان چند پیاپی از رشت به جنگل رفتند و سرانجام بامیرزا پیمان بستند و بار دیگر او را بشهر آوردند. کمیته آزاد کننده ایران تشکیل شد و در آن میرزا کوچک خان در کنار حیدر عمواغلی و احسان الله خان و دیگران نشست. اما از خودپرستی ها و خامی ها، بدگمانی ها و کوتاه نظریها، میدان فراخ انقلاب تنگ گشته و درجائیکه در تهران با دقت و حوصله عنکبوتی که در کمین مگس است، رشته های دام را از درون و بیرون گرد هسته انقلابی ایران استوار می کردند، زمامداران رشت به افسون کسانی مانند ساعدالدوله و نصر الملك و سردار محیی و دیگران از اشراف نیرنگ ساز با سانه، بخواب میرفتند و ای بسا که این خواب شیرین بیداری و حشتناکی از پس داشت.

همکاری جنگل و انقلاب مانند خاری در چشم متنعمان و کهنه پرستان بود. از این رواز همان روزهای نخست در صداخلال آن و یادست کم فلج گذاشتن آن برآمدند. پادوهای سیاسی از همه رنگ در ظاهر برای میانجیگری و در باطن برای کاشتن تخم اختلاف و نفوذ در نقاط ضعف میرزا و اطرافیان او، دسته دسته از تهران رو برشت نهادند. حتی کسانی که گمان میرفت اندک اعتباری ترد میرزا کوچک خان دارند مانند حاج احمد کسمائی و عبدالحسین سردار محیی بدان منظور بکار گرفته شدند. و برغم حیدر عمواغلی و دوسه تن یاران او که سر کوب تهران را بر هر کاری مقدم می شعر دند، اینان توانستند در سرشت سست میرزا چنانکه باید رسوخ کنند. و نیروهای انقلاب را از حرکت بازدارند و اندک اندک کار را به توطئه پسیخان بکشانند. در آغاز پائیز سال ۱۳۰۰ میرزا کوچک ببهانه رفع اختلافی که بر سر تحویل دارائی رشت و الحاق نیروهای جنگل به

ارتش انقلابدر میان برخاسته بود، حیدر عمواغلی، خالوقربان و سرخوش و کمیسرهای انقلابی را به سپیخان دعوت کرد. در محل ملاقات میرزا خاخر نشد. در عوض گماشتگان او در پناه جنگل خانه رافرو گرفتند و به تیراندازی پرداختند.

خالوقربان و حیدر عمواغلی با آتش موزر هر یکی از طرفی راهی باز کردند و به جنگل زدند. خالو بشهر رسید، اما حیدر عمواغلی در راه گرفتار و بدستان کسان میرزا زندانی گشت. سرخوش هم در همان خانه میان شعله های آتش جان سپرد.

از اینجا کشاکش مسلحانه میان جنگل و انقلابیون ایران بیرحمانه در گرفت و هر دورا بفاصله دو ماه یکسر از پای در آورد. بهترین وارزنده ترین فرزندان ایران در این ماجرا ترك سر کردند و یا ناچار به جدائی وطن گشتند. میرزا كوچك خان در برف و بوران گدوك از پا در افتاد و سرش بدست كردان از تن جدا شد. حیدر عمواغلی بدست اسماعیل جنگلی خواهرزاده میرزا در زندان کشته شد. احسان الله خان و چند تن دیگر به باد کوبه پناه جستند^۱

اما جدا از هر گونه تعصب، حمله یا جانبداری از این و آن، ماجرای جنگل و موزر قتل حیدر عمواغلی یکی از حساسترین وقایع تاریخ ایران است که باید با دقت و تعمق بیشتری مورد بررسی قرار گیرد و مانیز بخش آینده را باین مهم اختصاص داده ایم.

بخش چهاردهم

حیدر عمو اغلی، چرا او چگونه کشته شد؟

از آغاز بخش نخستین - که بشرح مقدماتی از اولین روزهای زندگی و دوران کودکی قهرمان داستان خویش پرداختیم - تا اینجا که به پایان ماجراهای زندگی او نزدیک می شویم ، بارها ، به مرگ او اشاراتی شده است ، مرگ زودرس و نابهنگام که در شرایط غیرعادی اتفاق افتاد .

در ماجرای مرگ حیدر عمواعلی نیز ، چون زندگی و مبارزات او نکات مبهم و اسرارآمیز فراوانی وجود دارد . بدین معنی که هر يك از نویسندگان و پژوهشگران ، بنا به علل ، عوامل و انگیزه های خاص سیاسی و اجتماعی ، مرگ او را بنحوی تفسیر کرده و یا احیاناً مورد بهره برداری قرار داده اند .

مرگ ناگهانی حیدر عمواعلی در شرایطی که وجودش بیش از هر زمان دیگر مورد نیاز انقلابیون بود ، آنهم در قلب جنگل - یعنی پایگاه انقلاب و انقلابیون - و بدست عناصر افراطی و تندرو نهضت جنگل ، یا کمونیستهایی که بامماشات و روحیه مسالمت آمیز میرزا کوچک خان مخالف بودند ، پرده از رمز و راز بر ماجراهای ملاسرا - قتلگاه حیدر عمواعلی - می کشد ، و برای روشن ساختن این تیر گیهاست که ما نیز بخش مستقلی از کتاب حاضر را به این مهم اختصاص داده ایم :

نویسنده ای میگوید : « ... حیدر عمواعلی در جنگل بدست اسماعیل جنگلی - خواهرزاده میرزا - کشته شد ... »^۱ و اسماعیل جنگلی در یادداشت های خود ، از تأثر و تاسف شدید میرزا پس از شنیدن خبر مرگ حیدر

خان‌یاد می‌کند.

جمعی معتقدند که گروهی از یاران نزدیک میرزا، که از سازشکاری او در قبال عناصر ناباب و خودداری وی از تصفیه نهضت جنگل ناراضی بودند، دست باینکار زدند. و جمعی دیگر مرگ حیدر را نتیجه توطئه کمونستهای گیلان می‌دانند، که حتی با سیاست دولت شوروی مبنی بر ایجاد و گسترش روابط با دولت مشروطه ایران مخالف بودند، تا آنجا که حتی نمی‌خواستند نماینده کمونسم بین‌الملل را در میان خود بپذیرند. مابسیاری از این قضاوت‌های ضد و نقیض و متفاوت و متضاد راطی صفحات پیشین دیدیم، و اینک برای پاسخ گفتن به پرسشهای فوق، چاره‌ای نداریم، جز اینکه اسناد و مدارک موجود را در کنار هم مرور کنیم. خوشبختانه در این زمینه، علاوه بر منابع و مأخذ متعدد، یادداشتهای خطی میرزا اسماعیل جنگلی و مهمتر از آن یادداشتهای منتشر نشده یکی از مردان سیاسی و شخصیت‌های مورد اعتماد معاصر (که اکنون در قید حیات است) در اختیار ماست.

البته تأکید روی این دو مبحث، دلیل آن نیست که در صحت منابع دیگر، مخصوصاً کتب و مقالاتی که در این زمینه چاپ و منتشر شده است، تردید کنیم و یا احياناً به نفی آنها بپردازیم. بلکه تلاش ما بدان خاطر است، که ارائه مطالب هر دو مأخذ که برای اولین بار انتشار می‌یابند و حاوی نکات بسیاری در زمینه مطلب مورد بحث ما هستند، که برای نخستین بار بر صفحه کاغذ می‌آیند، و مخصوصاً یادداشتهای دوم حقایق تاریخی را آن چنان که بوده است در معرض داوری خواننده صاحب نظر قرار دهیم. در باره یادداشتهای دوم و نویسنده باید گفت: این رجل آزاده و میهن پرست، که در دفاع از حق و حقیقت و مبارزات وطن دوستانه - در گیلان - شهره خاص و عام است و متأسفانه - بنا برخواست خود او - مجاز از بردن نامش نیستیم، از مبارزان نام‌آوری است که در جریان نهضت جنگل، شاهد نزدیک پاره‌ای حوادث بوده وی در مقدمه ماجرای مرگ حیدر عمواغلی در کتاب منتشر نشده - خاطراتش، تأکید میکند:

«شاید نیازی به تکرار این مطالب نباشد، که مرگ حیدر عمواغلی

چون زندگی او همراه با رویدادهای شگفتانگیز و روایات و داستانهای افسانه آمیزی شده که با داوریهای متفاوت و اغلب متضاد در آمیخته است. با اینکه سالها از مرگ حیدر عمو اغلی میگذرد، هنوز نه تنها زندگی او، بلکه علت و نحوه مرگش نیز در پردهای از ابهام و تیرگی فرو رفته است و بخصوص داستان آخرین روزهای زندگی - بویژه ماجرای بیست و چند روزی که در بازداشت بسر میبرد و سرانجام مرگ او که در چپه های زندان رایجانب گورستان - بروش گشود - . نویسنده آنگاه اندکی بعقب باز گشته و ماجراهایی را که بمرگ حیدر عمو اغلی و پایان کار جنگلیها منجر شد با این مقدمات آغاز می کند :



طبق قراردادیکه بین کوچك خان و بالشویكان منعقد شده بود شورویها متعهد شده بودند از تبلیغات کمونیستی در ایران خودداری کنند. افراد مسلح بیش از تعداد معین و مشخص بایران وارد نکنند و از فرامین ستاد کوچك خان تبعیت کنند. و مواد دیگر. ولی آنان رعایت نکردند، از طرفی به بهانه هایی بر تعداد قوای خود میافزودند و از طرف دیگر بتأثیر دستورات آ بو کف که نماینده کنگره حزب بود تبلیغات کمونیستی را تشویق و دهقانان و کارگران و بعضی دسته جات صنفی مانند صنف کفاش را بشرکت بر سازمانهای حزبی دعوت میکردند: نتیجتاً تصادمهایی بین کوچك خان و یارانش با آ بو کف و اطرافیان او روی میداد سرانجام کار بررسی موضوع به شورای انقلاب کشید در آنجا کوچك خان بعد از ذکر مطالبی توضیح داد « که در ایران نه کارخانه ایست که بتوان کارگرانش را زیر يك سقف تحت تعلیم مستمر قرارداد و نه کارگری بتعداد کافی که بتواند تکیه گاه انقلاب باشد، تکیه گاه ما فعلاً گروه عظیم دهقانان هستند که يك عمر زیر آفتاب و باران کار میکنند چند قرانی ذخیره کرده و آن ذخیره را که (پول حلال) نام داده اند، صرف زیارت اماکن متبر که میکنند و شما بچنین رنجبرانی « ندا » میدهید که حتی « خدا » را قبول نداشته باشند که البته حاصل اینکار جز پشت کردن رنجبران ایران بما و قرآن گرفتن شان در صف دشمنانی که منتظر فرصت هستند نخواهد بود بنابراین باید قبول کرد که فعلاً

بھیچوجہ زمینہ برای انقلاب کمونیستی در ایران مہیا نیست.

شورای انقلاب با اکثریت تام، بر صحت نظر کوچک خان رأی داد ولی چند روزی نگذشته بود کہ شیخ غلامرضا خان زنگنه کہ از آزادخواهان ومیہن پرستان بود و در زمرہ مهاجرینی بود کہ در جنگ بین المللی اول بکشور عثمانی رفته و پس از بازگشت بانقلاب جنگل پیوستہ و در این زمان رئیس دیوان محاکمات انقلاب بود شبانہ ومحرمانہ بمیرزا کوچک خان خبر داد کہ جناح تندرو تصمیم گرفته است روز پنجشنبہ ۱۹ مرداد از شام برای شرکت در میتینگی کہ در سبزہ میدان تشکیل میشود دعوت کند و در آن ازدحام وهیاهو کارشما راباشلیکی بسازد ودلائل خودرا عرضه کرد. فردای آنروز کوچک خان بعد از وصول دعوتنامہ میتینگ و پس از مشورت با خواص بسوی فومن حرکت کرد و روز سہ شنبہ ۱۷ - اسد «مرداد» دفتر سر کمیسری و کمیسری جنگ بفومن انتقال یافت.

بفاصلہ مدتی کوتاہ کودتای سرخ در رشت بوقوع پیوست دولتی تازہ بامرامی تند تشکیل وعده ای از یاران کوچک خان کہ بدلائلی در رشت مانده بودند دستگیر شدند.

عکس العمل این ماجراستبرد جنگاوران ورزیدہ جنگل بانبارمهمات بالشویکان در «مدیریہ» و حمل توپها و تفنگها ومهمات انبار بود بسوی پسیخان کہ بر سر تصرف سلاح های رבוہہ شدہ پیکارهای مہیبی در حوالی پسیخان روی داد ولی جز سہ عرادہ توپ کہ وسط رودخانہ پسیخان گیر کردہ بود بقیہ اسلحہ ومهمات و نعلبکی توپهای مذکور تحت ہدایت کلنل فتحعلیخان ثقفی افسر ژاندارم و بحمایت آتش نفرات درویشعلی خان بفومن رسید واز آنجا بدوال کوه منتقل شد.

تصادمهای قبلی این دو جناح موجب شدہ بود کہ توجہ لنین قائد شوروی بماجرا جلب شود، لاجرم کوچک خان دو تن از یاران تردیک و وفادار خود را بمسکو اعزام داشتہ بود این دو تن عبارت بودند از میر صالح مظفرزادہ و گائوک آلمانی معروف بہوشنگ.

نمایندگان اعزامی میرزا کوچک خان، پس از اینکہ با پیشوای روسیہ

ور رهبر نخستین انقلاب کمونیستی جهان ملاقات و با وی مذاکره کردند ، موفق شدند لنین را متقاعد سازند ، که تندرویهای کمونیستهای قفقازی و یاران آنها در ایران ، در مجموع بزیان نهضت جهانی کمونیستها و از جمله بضرر انقلابیون ایران است. و با پیامهای مساعد در همین زمینه روانه ایران شدند.

اما وقتی این دو بایران باز میگشتند ، چند لحظه قبل از پیاده شدن از کشتی (که از باد کوبه میآمد) در داخل کشتی توقیف شدند. گفتنی است که یاران میرزا کوچک خان ، نامه های مهمی از شخص لنین و سایر رهبران انقلاب کمونیستی روسیه ، برای کوچک خان به همراه داشتند ، ولی برای آنکه اسناد مورد بحث بدست انقلابیون سرخ که بزعم آنها دشمنان انقلاب و عوامل سیاستهای استعماری محسوب میشدند نیافتند این نامه ها را پاره پاره کرده ، خیس کردند و جویده و قورت دادند ... و بدین ترتیب پیامهای کتبی رهبر انقلاب کمونیستی جهان بدست ایرانیان نرسید.



وقتی خبر دستگیری نمایندگان اعزامی میرزا کوچک خان به مسکو رسید ، بدو آگیکالو و بعد از وی یکی از زبده ترین انقلابیون روسیه را ، که در انقلاب مشروطیت ایران نیز نقشی بسیار موثر و ارزنده داشت ، برای تحقیق بیشتر درباره رویدادهای ایران و ملاقات با میرزا کوچک خان ، بمنطقه گیلان اعزام داشت. این نماینده مورد اعتماد لنین « سرگی - اورژنیکیدزه » نام داشت . که در تاریخ حزب کمونیست شوروی همه جا نامش در کنار لنین آمده است . و از کسانی است که حتی برای جانشینی لنین و رهبری اتحاد شوروی از وی نام برده میشد .
وی اصلاً گرجی بود و با حسن نیت و آگاهی کامل به ایران آمد ...» .

۱ - « در بیست و دومین کنگره حزب کمونیست شوروی ، مخروشف ارجونیکدزه را به عنوان همکار نزدیک لنین ، بلشویک قدیمی و یکی از پایه گذاران حزب کمونیست روس مورد ستایش قرار داد و گفت : اورژونیکدزه در ۱۹۳۶ خودکشی کرد ، چون دیگر نمیتوانست رژیم استالین را تحمل کند » نقل از کتاب « ماجرای توخاچفسکی - ویا استالین و تصفیه ارتش سرخ » اثر « ویکتور الکساندروف » ترجمه دکتر مهدی سمار - پاورقی ۵۵ .

در اینجا قبل از پرداختن بدنباله یادداشتها و شرح مأموریت اورژنیکیدزه، لازم است پاره‌ای نکات ضروری درباره‌ی وی گفته شود و آنگاه بدنباله مطلب بپردازیم.

بی‌هیچ تردیدی، در آینده، درباره اورژنیکیدزه مطالب بسیاری در کتب تاریخی و بویژه منابع کمونیستی - نوشته خواهد شد و این شخصیت استثنائی را که یکی از برجسته‌ترین چهره‌های انقلاب اکبر و بطور کلی، انقلابات کمونیستی در سراسر جهان، همچنین انقلابات آزادیخواهانه ملت‌های گوناگون، و از جمله انقلاب مشروطیت ایران است، بهتر و بیشتر به جهانیان خواهند شناساند. ولی در حال حاضر هنوز قسمت اعظمی از زندگی و مبارزات او در پرده ابهام مانده و حتی نسل جدید شوروی نیز نام او را بفراموشی سپرده‌است.

پس از مرگ لنین و روی کار آمدن استالین، بسیاری از شخصیت‌های طراز اول جهان کمونیسم و یاران نزدیک لنین، مشمول تصفیه شده و معدوم گردیدند. دیکتاتوری استالین - که نام «دیکتاتوری پرولتاریا» بر خود نهاده بود - بزرگانی چون توخاچفسکی^۱، رادک^۲، تروتسکی و دیگران را از گردونه سیاست خارج ساخت و بیدار عدم فرستاد. در این میان باید از کسانی چون سلطان‌زاده، نیک‌بین و رهبران دیگر اولین حزب کمونیست ایران نیز نام برد، که در جریان همین تصفیه‌ها از میان رفتند.

اما اورژنیکیدزه این هوشیاری را داشت که قبل از آنکه بعنوان «عامل امپریالیسم» در دادگاه‌های سفارشی «یا گودا»، «یتروف»، «بریا» و دیگر جلادان استالین محکوم و معدوم شود، دست بخود کشی بزند، تا لااقل نام خود را از ننگ آلودگی برهاند.

شخصیت‌های کمونیست بسیاری را میشناسیم که پس از محاکمات آنچنانی و اعتراف بر اینکه از بدو تولد (و حتی قبل از آن!) عاملی

۱ - محبوبترین مارشال اتحاد شوروی در طول تاریخ آن کشور و طراح نقشه حمله «پیشگرا» علیه آلمان نازی، که بدنبال تدارک توطئه‌ای توسط سازمان‌های جاسوسی آلمان بدستور استالین تصفیه و تیرباران شد.

۲ - کارل رادک - یکی از نزدیکترین یاران لنین بود، که در زمان استالین، همراه با توخاچفسکی و بسیاری دیگر از رهبران حزب، دولت و ارتش شوروی تیرباران شد.

امپریالیسم بوده‌اند، در زندان لویانکا و دخمه‌های یروف و یا گودا زیر شکنجه معدوم شدند، اما دهها سال بعد مخصوصاً در دوران خروشچف از آنان اعاده حیثیت شد، حال آنکه در این زمان نه فقط خود آنان، بلکه فرزندان، نوه‌ها و نیره‌هایشان نیز تلخی مصیبت را چشیده و با اصطلاح هفت کفن پوشانده بودند.

گوئی، اورژنیکیدزه، با آن روشنی‌ی خاص انقلابی خویش، همه این اوضاع را پیشینی میکرد و بهمین جهت قبل از اینکه بر نوشت دیگراران تردید لنین دچار شود، دست‌به‌خود کشی زد.

پس از این آشنائی مختصر، اینک بدنباله یادداشتهای مورد بحث میردازیم:

«اورژنیکیدزه» که در آن ایام مرد دوم اتحاد شوروی و دست‌راست لنین بحساب می‌آمد، معروفترین بمب‌ساز گرجی بود، که در قیام مشروطه ایران با آزادیخواهان و مشروطه‌خواهان رشت همکاری صمیمانه‌ای داشت. وی پس از چند جلسه گفتگو تحت تأثیر قدرت روحی، و فلسفه انقلابی میرزا قرار گرفت. و آنگاه بشوروی بازگشت.

میرزا کوچک‌خان، هنگام اقامت اورژنیکیدزه در ایران، او را قانع کرده بود که اعمال و رویه‌اش در انقلاب صحیح‌تر از گروههای دیگر است و نه تنها مردم گیلان و مازندران، رویه انقلابی او را تأیید میکنند، بلکه مردم سایر نقاط کشور نیز، مبارزه او را با دولت و دستگاه حاکمه ایران - که تحت نفوذ کامل انگلستان قرار داشته - مورد حمایت و پشتیبانی قرار میدهند.

مرحوم حسن مه‌ری که در روزهای اقامت اورژنیکیدزه در جنگل، مترجم و همراه وی بود، بخود من [منظور شخصیتی است که خاطر ایش نقل میشود] گفت:

«بارها او «اورژنیکیدزه» تحت تأثیر افکار و عقاید میرزا کوچک‌خان قرار گرفت و با نظرات او موافقت میکرد حتی وقتی که من «حسن مه‌ری» و او تنها میشدیم در نهایت سادگی و صداقت نظرات کوچک‌خان

راتاً باید میکرد و تندرویهای انقلابیون سرخ رشت را بیاد انتقاد میکردت. «
مرحوم مهری میگفت «شاید نتیجه مطالعات اورژانیکیدزه سبب شد
که دولت شوروی سعی کند با دولت ایران تماس برقرار کند که منتهی
بانعقاد قرارداد ۱۹۲۱ شد.»

بهر تقدیر گزارشهای نمایندگان عالیمقامی مانند گیکالو که آخرین
فرمانده قشون سرخ در گیلان بود و اورژانیکیدزه که در حقیقت دومین
شخصیت اتحاد شوروی بود، دولت شوروی را قانع کرد ولی حزب کمونیست
شوروی را از مخالفت با میرزا کوچک خان باز نداشت. آنها کماکان اعمال
و افعال عناصر باصطلاح کمونیست ایرانی را تأیید میکردند. تا وقتی که
ضعف سازمان انقلاب سرخ گیلان و نارضایتی عمومی مردم از آنان،
طی برخورد هائیکه بین قوای دولت و انقلاب سرخ رشت روی داد بر
بالشویکان قفقاز و حامیان آنها مسلم کرد که باید راه تازه ای بیابند، ناچار
با تهیه مقدماتی ظاهراً طبیعی حیدرخان عمو اوغلی را که مورد اعتماد
عمال شوروی در عین حال از یاران قدیم مشروطه خواهان ایران از جمله
کوچک خان بود بایران اعزام داشتند. حیدر عمو اوغلی با معدودی نفرات
مسلح و مقادیر زیادی اسلحه و اعتبار مالی بایران آمد که کاملاً معلوم است
آن اسلحه و اعتبار متعلق بدولت شوروی یا اقمار آن دولت بوده و میباید
قهرآبه نفع سیاست صاحب کار بمصرف میرسید. اما صاحب کار در چه وضعی
بود:

۱- قدرتی را که برای تهدید دولت ایران بنام انقلاب سرخ در
داخل ایران بوجود آورده بود میدید که دچار چند دسته گی است و نمیتواند
قدرتی تهدید کننده باشد.

الف: دسته کمونیستهای مکتب آبوکف

ب: دسته کردها که متحد انقلاب سرخ کومنیستی بودند در عین حال
مجالس ره‌ضه‌خوانی تشکیل میدادند.

ج: دسته احسان‌اله خان که برای تصرف تهران جداگانه نقشه
مستقلی طرح کرده و به هدایت مرحوم ساعدالدوله خلعتبری به کمینگاهی
که برای کوبیدنش آماده شده بود، نزدیک میشد.



در مقابل این دستجات متشتت گروه جنگلی قرار داشت که سیاست ملی و ضد کمونیستی را تعقیب میکرده و حاضر به هیچگونه سازشی بر مبنای اصول ضد مذهب و ملیت نبود. در چنین اوضاع و احوال حیدر عمو اوغلی بایران گسیل شد که:

۱- پایین جناح‌های مختلفه انقلاب ایران «در گیلان» سازشی دهد و آنها را برای تهدید و تصرف تهران بکار وادارد.

۲- یا اگر اقدامات جداگانه دولت شوروی برای نزدیکی و ایجاد تفاهم با ایران به ثمر رسید در پایان دادن بحرکات انقلابی جناح‌های مختلفه در گیلان بر وفق سیاست جدید شورویان فعالیت کند و کاری را که بعداً بدست کلاتراف وابسته نظامی شوروی انجام گرفت انجام دهد. جریان فعالیت‌های حیدر عمو اوغلی نشان داد که او بر فع علل اختلاف بین کوچک خان و انقلابیون رشت موفق نشد فقط از توسعه اختلاف جلوگیری کرد و با ایجاد کمیته‌ای مشترک ظواهری آراست و باتشکیل دولتی که خودش کمیر خارجی آن بود حق تماس با سیاست خارجی را که «برای او» در آن زمان منحصرأ دولت شوروی بود برای خود محفوظ نگاهداشت.



در عین حال دیده و شنیده میشد که خاصان حیدر عمو اوغلی مانند یو. ال. الداش اسمعیل که جوانی زیبا و چابک و حراف و مورد وثوق کامل عمو اوغلی بوده از رویه اثر و اطلبانه کوچک خان و علاقه‌اش با اصول و فروع دین به نر می انتقاد میکنند و باز دیده و شنیده میشد که توقعات بعضی از سر دسته‌های قوای جنگل مانند سید جلال چمنی و غیره بالا گرفته و علائم نافرمانی در آنها که از گفتار انتقاد آمیز «یاران وارد» مستفید میشدند پیداشده است. باید یادآوری کنم، که حیدر خان عمو اوغلی پس از ورود بایران مرکز کارش را در رشت تشکیل نداده بود بلکه در کنار مرکز کار کوچک خان مستقر شده و تماس دائم با سر دسته‌های میرزا کوچک خان داشته است.

البته نباید تصور کرد آن مرد آزاد میخواه و شجاع حاضر بکشتن کوچک خان در مواقع مقتضی بوده ولی اگر چنین قصدی میداشت ترور او یا هر شخص دیگری برای وی در فومنات آسان بوده است بخصوص که آثار مناققه در بعضی یاران کوچک خان هویدا شده بود.

نکته دیگری که قابل یادآور است اینست که حیدرخان عمو اوغلی در تاریخ مشروطه ایران بیشتر يك بمب ساز و طراح ترور و تروریست معرفی شده است زیرا تخصص وی در چنان فنونی بوده و در فن و حرفه سربازی در عرصه نبرد و پیکار از او تخصص یامهارتی گزارش نشده است با در نظر گرفتن این نکات دیده میشود که همزمان با وقوع توافق بین ایران و شوروی و شناسائی حکومت و رژیم شوروی از جانب ایران واقعه «ملاسرا» روی میدهد که دسته ای بقصد ترور دسته ای دیگر، وارد میدان میشوند و خانه ای را که باید ارکان کمیته مشترک در آنجا بوده باشد با آتش میکشند. و کیفیت تعرض بصورتی و از جایی بوده که عمو اوغلی می تواند «بدون شناسائی از موقع و محل حادثه؟» از معرکه جان بدر برد و خود را تا کنار جاده شوسه برساند.

تعرضات دیگر واحدها در رشت نیز صورت حمله و تصرف شهر نداشته بلکه صورت ترور داشته بدین معنی که دو دسته تحت فرماندهی سلطان نور محمدخان تهمتن و یوسف سلطانوف که هر دو ترک زبان و کم سواد ولی پرشور و شجاع و خطر کن بودند ما موریت میابند که مثلاً بخانه خالو که یم فرمانده فوج مرگ و کسانی مانند او ساخته آنها و نگهبانان خاصه شان را بقتل برسانند.

چون بر اثر خامی موفق نشدند ناچار بدرگیری شدند و درگیری آنها در گریه های سایر واحدها «در مقابل امر واقعه» را بطرفداری از دسته منظور خود سبب شده و شهر رشت را بيك جنگ هفده روزه از ۲۶ محرم تا سیزده صفر کشانده است.

متعاقب این جنگ هفده روزه بود که کردهای مسلح متدین که در قلمرو کمونیستها روزه میخواندند، خود را بسردار سپه رسانده و تسلیم شدند. هم در این وقت بود که دسته احسان الله خان و افرادیکه گرایش

بکمونستی داشته بدستور شورویان - بدستور اتحاد شوروی - بر کشتی
نشسته و روانه آذربایجان شوروی شدند.

بدنبال همین واقعه بود که قوای دولتی ایران بشهر رشت وارد شد
درحالیکه کلانتراف وابسته نظامی شوروی آنرا همراهی میکرد و باقی
ماجرای !!

اما درباره قتل حیدر عمو اوغلی باید دانست که او در روز واقعه
«ملاسرا» در حوالی پسیخان دستگیر شد چون شایع بود که طرح ترور
ملاسرا ورشت از جانب او یا عناصر منتسب بشوروی تهیه شده است کوچک
خان دستور بررسی بامر و تشکیل محکمه برای رسیدگی داده بود و مقرر
شد حیدر عمو اوغلی تا زمان محاکمه تحت نظر آقای حسنخان کیش دره‌ای
«معین الرعایا» باشد ولی این محاکمه تشکیل نشد. چون از همان روز ۲۶
محرم حادثه روی داد، جنگل یا در مقابل انقلابیون سرخ در جنگ بود
یا بر اثر پاره حوادث پیش‌بینی نشده با قوای دولتی درگیر بود. لاجرم
حیدرخان تحت نظر یادر زندان «کیش دره‌ای» بود تا وقتی که دستور
دفاع چریکی صادر شد. همراه بردن زندانیان در جنگهای چریکی و نقل
و انتقال آنان از جایی بجایی غیر ممکن مینمود میباید یا آزاد میشدند یا
بقتل میرسیدند. حسنخان کیش دره‌ای یا گماشتگانش شق‌دوم را اختیار
کردند.

گفتیم حادثه روز ۲۶ محرم رویداد، و میر پنج

علت دستور
دفاع

رضا خان با ستون اعزامیش روز ۱۳ صفر

(سه آبان ۱۲۹۹) وارد رشت شد، در حالیکه

«کلانتراف» وابسته نظامی سفارت شوروی معظم له راه‌راهی میکرد.
قبلاً جناح میانه‌رو شوروی انقلاب بفرماندهی «خالوقربان» به استقبال رفته
و خود را در اختیار نیروی دولتی گذاشته بود. کلانتراف هم به احسان‌الله
خان و یارانش گفت: «خواستهای شما با آمدن میر پنج رضا خان بگیلان
تامین شده، چنانچه نمیخواهید با او همکاری کنید، میتوانید بروسیه بروید»

واحسان الله خان و یارانش هم به روسیه رفتند.

روزی که میرپنج رضا خان وارد رشت شد، برای میرزا کوچکخان پیغام فرستاد که ما هر دو وطن پرست هستیم و میتوانیم مشکلات را حل کنیم. میرزا کوچکخان هم پس از مشورت با یارانش و جلب موافقت آنها، مرحوم محمدعلیخان گیلک و مرحوم محمودخان گارنیه^۱ (کرد محله‌ای) را مامور مذاکره و ملاقات اولیه کرد. که ادامه یافت.

در حالیکه طرفین مشغول مذاکره بودند، یک ستون از نیروهای تحت فرماندهی شیخلینسکی بریاست دولتی «مختار نظام» از اردبیل به جنگل نزدیک میشد. روبروی اینعهده، یکدسته از قوای جنگل بفرماندهی «عباس خان بهادر نظام» که بعداً نام خانوادگی «نکوئی» گرفت، موضع گرفته بودند. وقتی قوای دولتی بمواضع جنگلیها نزدیک شدند، بهادر نظام بفرمانده نیروی دولتی اطلاع داد که در رشت بین فرمانده قوای دولتی و کوچکخان گفتگوی صلح در جریان است، لذا بهتر است توقف کنید تا تکلیف مذاکرات روشن شود. مختار نظام که از این جریان خبری نداشت، بتصور اینکه جنگلیها میخواهند او را معطل کنند تا نیروی کمکی برایشان برسد، اعتنائی به پیغام نیروی جنگلیها نکرد. و چون او ماموریت پیشروی تارشت را داشت و بهادر نظام مأمور جلوگیری از ورود هر گونه قوایی ب جنگل بود، بین طرفین جنگ شدیدی روی داد که منجر به متلاشی شدن قوای دولتی و قتل «مختار نظام» گردید.

وقتی این خبر به میرپنج رضا خان رسید، بخیال اینکه مذاکرات جنگلیها بمنظور اتلاف وقت است و میرزا میخواهد نیروی بیشتری گرد آورد، لذا آنها را مورد حمله قرار داد و جنگهای نامنظم پارتیزانی در سرتاسر جبهه های طرفین آغاز گردید.

با آغاز جنگ بین طرفین، معین الرعایا کیش دره‌ای بادسته‌ای که همراه داشت، مجبور بعقب نشینی شد و در حالیکه آماده فرار از جلوی نیروهای دولتی بود، دستور داد همه اسرا، منجمله حیدرخان عموغلی و

۱ - محمود خان گارنیه مترجم سیوگارنیه فرانسوی و متخصص نوغان در گیلان بود که بدین نام معروف شد و بعدها نام خانوادگی «کرد محله‌ای» انتخاب کرد.

پنج نفر از همراهانش را بقتل برسانند. بعدها که از او در این باره سوال شد گفت: «در جنگ چریکی حرکت اسرا و زندانیان باقوا، کاری زائد و حتی مضر هم هست. بنابراین ضرورت جنگی ایجاب می کرد که بازداشتیها کشته شوند بخصوص که آنها نیز آماده بودند که در اولین فرصت مرا و یارانم را بکشند و بدین ترتیب بود که حیدرخان عمواغلی بقتل رسید...»^۱.

مهاجمین به جلسه «ملاسرا» و متلاشی کنندگان
دوره‌های
مقاومت ...
اجتماع سران انقلاب جنگل هر که بودند و از هر
کجا که دستور می گرفتند در کار خویش توفیق
یافتند. در این میان نام تنی چند بیش از دیگران مطرح شده است، بویژه
در مورد قتل حیدر عمواغلی. و بیش از دیگران از «معین الرعایا» نام برده
می شود. بهمین جهت میکوشیم تا واقعه را از این دیدگاه بررسی کنیم:
«... ماجرای این مرد انقلابی (حیدر عمواغلی) را تا آنجا دیدیم که
هنگام فرار از ملاسرا در پسیخان دستگیر شد و او را بکسما آوردند و پس
از چند روز نگهداری بعلت عقب نشینی های پی در پی جایش را تغییر داده و
بقریه مسجد پیش که محل کوچکی در بین جنگلهای انبوه توسه کله است
فرستادند. تئمه این داستان را از حسن الیانی (معین الرعایا) که بعد از
تسلیم شدن بقواء دولت شخصاً برای نگارنده [ابراهیم فخرائی] نقل کرده
است بشنوید:

جنگل تصمیم داشت بمجرد آرام شدن اوضاع،
اعتراف صورتی
دیگر
حیدرخان را بمحاکمه فراخواند. زیرا دلائلی در
دست بود که چنانچه ما باینکار دست نمیزدیم آنها
یعنی عمواغلی و احسان و خالو و دیگران سبقت می کردند و مانند کودتای
دفعه پیش یا همه ما هارا می کشتند و یا بخفت و خواری همه را بزن نجیر
می کشیدند. بنابراین لازم بود علت اتخاذ این تصمیم روشن گردد و اسرار
نهفته از پس پرده های استتار، در نتیجه انجام تحقیق و محاکمه بیرون

۱ - پایان یادداشت های آزاد مردگیلائی که حاضر نیست نامش فاش شود.

افتد و خدعه‌های پنهانی و توطئه‌های چیده شده فاش شوند.. لیکن هیچ وقت چنان ایام سخت و چنان عقب‌نشینی‌های نامنظم‌ر ایش‌بینی نمی‌کردیم که حتی کمترین مجال برای آرایش جنگی بماند. این بود حیدرخان را به «مسجد پیش» میان ایل خود (آلیان) فرستادم که او را نگاه‌دارند و از وی مواظبت کنند تا زمانی که وجودش برای محاکمه لازم شود.

افراد ایل همینکه بشکست‌مایی بردند و خاموش شدن آواز جنگل را شنیدند و از گذشته شدن برخی از سران سپاه و اسارت و تسلیم شدن مابقی آگاه شدند و دانستند که دیگر نام و نشانی از جنگل باقی نیست بعلت آنکه خود، در معرض مخاطره قرار نگیرند، حیدرخان را خفه کردند و در همان قریه «مسجد پیش» بخاک سپردند.

«... عمواغلی دارای اجازه پنجاه هزار پوطا نفت بوده و حق داشته است که از انبار (نوبل) وصول کند و وجه آنرا به مصرف هزینه انقلاب برساند و هم‌چنین دارای مقداری برآهر که در ساک کوچکی جای داشت که نظر بعضی محتوی این ساک جز بمب چیز دیگری نمیتوانست باشد. عمو، سی بعد از دستگیر شدنش تأکید نمود که ساک او را بیخاطی کاس آقا حسام واقع در بازارچه سبز میدان ببرند و برای یکی از آشنایان روسیه‌اش پیغام فرستاد که ساک مزبور را تحویل گرفته به مدیر الصنایع (یکی از دوستان طهرانیش) برساند. آنچه شنیده‌ام ساک مزبور بیخاطی حسام برده شد و بعد از چند روز با آشنای روسیه‌اش «ن» تحویل گردید. ولی آیابه مدیرالصنایع هم رسید که بر طبق وصیتش عمل نماید یا نه اطلاع درستی نداریم...»^۲

اسماعیل جنگلی در یادداشتهای خود، پس از اشاره به ورود قوای دولتی به رشت، بشرح چگونگی قتل حیدر عمواغلی پرداخته و چنین نوشته است:

«... در این اوان که سران انقلابی علناً امتحان بی‌وفائی داده و با سر دوش افسری جنگ با کوچک‌خان را مترصد بودند، خبر رسید که حیدر عمواغلی که بدست افراتیون جنگل گرفتار شده بود از زندان خارج و در

حین فرار از طرف نگهبانان بقتل رسیده است. کوچک‌خان از شنیدن این خبر بسختی آزرده شده، با تأثر شدید اظهار داشت او به تقاضای من بایران مراجعت کرده بود. مسئولیت این قتل شانه‌های مرا فشار می‌دهد. او (میرزا کوچک‌خان) مترصد بود با استفاده از فرصت مناسب سزای بدکاران را بدهد، ولی مواجهه با دشمنان داخلی و خارجی موجب شده بود که از تعقیب بدکاران افراطی موقتاً صرف نظر نماید، زیرا قاتلین حیدر عمواغلی بعضاً از سر دسته‌های جنگل مانند حسن خان معین‌الرعا یا بوده‌اند که با نفوذ و اطلاعی که در حدود جنگل داشت آزرده‌اش در چنان موقع مناسب نبود...»^۱

البته پس از کشته شدن حیدر عمواغلی، درباره نحوه قتل و قاتل یا قاتلین او حرف‌های متفاوتی بر سر زبانها افتاد که هنوز هم ادامه دارد. شاید مطالب این بخش تا حدودی توانسته باشد به پاره‌ای از اینگونه شایعات پایان داده و حقایق قضایا را روشن سازد. چون هنوز هستند کسانی که در این باره با پیش‌داوریه‌ها و تعصبات خاص خود صحبت می‌کنند.

نویسنده کتاب سردار جنگل، پس از نقل نوشته‌های علامه قزوینی درباره حیدر عمواغلی، مخصوصاً این جملات که «... نامبرده در اوایل سال ۱۳۴۰ قمری مطابق پائیز سال ۱۳۰۰ شمسی از طرف بالشویک‌های باکو بگیلان آمده، با اتباع میرزا کوچک‌خان جنگلی مخلوط گردید. اما چون وجود او از طرف اتباع میرزا مظنون تشخیص داده شد، ایشان او را آنجا کشتند» ادامه می‌دهد:

«این گفتار، کمی با نوشته مورخ شهیر (احمد کسروی) در تاریخ مشروطیت ایران اختلاف دارد، زیرا در چندجای کتاب مزبور حیدر خان اصلاً اهل سلماس معرفی شده که در تفلیس تحصیل مهندسی برق مینموده است. بعلاوه وجودش مورد سوء ظن اتباع میرزا نبود. واحتراماتی فراخور یک مرد بزرگ انقلابی درباره‌اش مرعی میگردید. از این گذشته بشرح توضیح صفحات ماقبل، نه میرزا و نه اتباعش که در این مورد حمل بر - اطرافیان نزدیک می‌شود، کسی حیدر خان عمواغلی را نکشته است. این

شایعه علی الظاهر مستند باشعار لاهوتی است که در دیوانش بشرح زیر آورده است:

میرزا می گوید:

نه من باید که در تاریخ این کشور سرگردم
در ایران شخص اول، شاه بی تاج و کمرگردم
اگر همدست مستی مردم بی سیم و زر گردم
پس این جاه و جلال و دولت و شوکت چه خواهد شد
حیدرخان در حبس:

ز حبس پیشوای خود قوای اجتماعین
پریشان بود و دشمن شاد از این کردار ناموزون
از این رو طالع اردوی دولت گشته روز افزون
سپاه شاه اندر حمله از کهسار و از هامون
یکی از شبهای مخوف:

شب تاریک و بادی و بوران ز حد افزون
بزدان حال حیدر زین هیاهو بود دیگرگون
دلش پیش رفیقان چشمش از زور غضب پر خون
دو دستش محکم از پس بسته و زنجیر در گردن
و بعد:

در آن تاریکی شب هیئتی وارد بزدان شد

سپس برقی بزد کبریتی و شمعی فرزوان شد
به پیش اهل زندان صدر ملیون نمایان شد (منظور میرزا کوچک خان)
سخن کوتاه حیدر با رفیقان تیر باران شد

بدیهی است که اشعار مزبور با همه هنر نمائی های شاعرانه و با همه احترامی که شادروان ابوالقاسم لاهوتی نزد آزادی خواهان ایران داشته است و هنوز هم دارد، کاشف از یک واقعیت مسلم نیست و نشان از تأثر می دهد که بلاهوتی از فرط غلبه احساسات، و بر اثر از بین رفتن یک تن از مجاهدین غیرتمند مانند عموغلی که کم نظیر و یابی نظیر بود، دست داده و مسلماً همه دوستان عموغلی در این تأثر و تأسف شرکت داشته اند. اما

شایسته نبود ابراز يك چنین تأثری بشکل پرخاشهای انتقامجویانه تظاهر کند و بطوری که دیده‌ایم غل و زنجیری در کار نبوده دستی از پشت بسته شده و شمعی فروزان نگشته و تیربارانی رخ نداده است. خاصیت انقلابات مشرق زمین همین است که قانندیش راسر انجام در لهییش میسوزاند و خاکترشان را بیاد فنا میدهد و این مسئله آنقدر که از بی‌توجهی به هدف و لجاجتهای جاهلانه و حتی خودخواهی پیشوایان قوم ریشه میگیرد، بهیچ انگیزه دیگری ارتباط ندارد... از اینرو شگفت نیست از اینکه گفته شود اختلاف بین میرزا و عمواغلی که معلوم نبود روی چه زمینه منطقی و مبنای اساسی بوجود آمده، مشمول همین حکم کلی است. شاید هم بتوان گفت که مقدرات، در تعیین سرنوشت هر دو نفر بی‌دخالت نبوده است»^۱.

در تاریخ احزاب سیاسی نیز پس از اینکه باختصار ماجرای جنگل، همراه باقیام کلنل محمد تقی‌خان آمده (و هر دو جنبش نیز محکوم شده است) این چند سطر را میخوانیم:

«بین خالوقربان و میرزا تراع شده، خالو از میرزا جدا میگردد و حیدرخان عمواغلی که از احرار دموکرات بود، بدست میرزا کشته می‌شود.»^۲

اختلاف بین خالو قربان و میرزا کوچک‌خان و اینکه آیا همین انگیزه به قتل حیدر عمواغلی و پایان کار جنگل گرائیده است، درمآخذ دیگری نیز ضبط شده است:

«... در کتاب بیرنگ تألیف س.ع. آذری چنین مذکور است: «نهضتی را که میرزا در رشت و جنگل ایجاد نمود بالوان مختلف رنگ پذیر شد. اختلاف او با احسان‌الله خان و سپس خالوقربان باعث شد که این نهضت ۹ بار تغییر لون دهد. میرزا به مشورت عقیده نداشت، رفته رفته استبداد رأی بر سایر صفاتش چیره شد. سخنان رفقای صمیمی و باوفای خود را به هیچ میگرفت. کم کم غرور و نخوت و خودسری بر وجودش مستولی گردید، تا سرانجام بارتکاب قتل بی‌رحمانه حیدر عمواغلی

۱ - سردار جنگل - ص ۴۲۹ - ۴۳۰

۲ - ملك الشعرای بهار - تاریخ احزاب سیاسی - ص ۱۶۵

مجاهد و دموکرات معروف انقلاب مشروطیت فرزند خلف ایران شیرازه کار از نستش بیرون شد و در کوه‌های طالش و خلخال از سرما سیاه گردید ورنود سرش را بریده بعنوان ارمغان پربها برشت آوردند. خطای میرزا کوچک‌خان نسبت بقتل حیدر خان عمو اغلی محرز و مسلم و از این جهت نام خود را در تاریخ انقلاب جنگل برای همیشه لکه‌دار نمود.

در این باره آنچه باید گفته شود گفته شده است. توضیح اضافی ما این است که واقعه ملاسرا یک تصمیم غیر عاقلانه و یک نقشه مطالعه نشده بود. چه اگر دستگیری افراد کمیته حتماً ضرورت داشت بنوع دیگری که حتی بخالی کردن یک تیر هم احتیاج نباشد، میشد این امکان را بوجود آورد و اصولاً چه ضرر داشت که اختلافات موجود ولو برای بدست گرفتن قدرت بطرز مسالمت‌آمیز و بدون خونریزی حل میشد.؟ زیرا هدف‌ها بشکل «ازوم» و «عنب» و «انگور» ظهور مییافت. بدیهی است که نتیجه تصمیمات مطالعه نشده و تبعیت از احساسات تند و حاد جز این نمیتوانست باشد که همه زحمات گذشته یکباره بر باد رود و همه ارکان انقلاب یکی از پی دیگری فرو ریزد، لیکن تغییر لون آنهم ۹ بار بهیچوجه نمیتواند قابل قبول باشد. زیرا جنگل یک رنگ بیشتر نداشت و آن رنگ ملی و میهنی بود و برای جلا و شفافیت همین رنگ بود که باستقبال حوادث و جریانات مساعد میرفت. بنابراین تعبیر اختلاف افراد بتغییر لون صحیح نیست چه اصلاً میرزا و خالوقربان اختلافی باهم نداشته‌اند. خالوقربان مرد ساده بیسواد بود که تبلیغات مخرب دیگران در روی مؤثر میافتاد و بزودی از جا در میرفت، زیرا قوه تعقلش ضعیف بود تا جائی که بصورت آلت فعل درمی آمد و مخالفین میرزا او را هم چون مهره‌ای علیش بکار میبردند. آن چه مسلم است حیدر خان عمو اغلی مرد شجاع و مبارزی بود شایده نام اصلیش بشرح مذکور در «وفیات اعیان» همان تاری وردیف باشد زیرا در آذربایجان ایران و قفقاز نوعاً از این قبیل اسامی فراوانند، اما قبول این مطلب که تاریخ انقلاب جنگل را میرزا با قتل عمو اغلی

لکه‌دار نموده است اغراقی است آمیخته بفقدان منطق...»^۱
نویسنده کتاب سردار جنگل، در بخش مربوط به قیام کلنل محمد تقی‌خان، باز بخشی از کتاب بیرنگ را درباره تعداد جنگلی‌ها و اعلام جمهوریت از طرف میرزا نقل کرده و مطالبی از متن کتاب مزبور را بشرح زیر منعکس ساخته است:

«... اقدام دیگری که در آن موقع کرد تشکیل يك کمیته بعضویت احسان‌الله خان و خالوقربان و میرزا محمدخان و دو نفر دیگر که نام آنها نوشته نشده است باضافه یکنفر روس - با آنکه ضعف و افری در قواء مرکز وجود داشت میرزا پا را از رشت فراتر ننهاد - حیدرخان که از چندی پیش در باکو نگران اوضاع گیلان بود، نظرش این بود که بارفع اختلاف میان جنگلیان راست و چپ جبهه قوی تشکیل دهد و با انگلستان از در پیکار درآید و با این نیت پاك بگیلان رفت و پس از سه روز استراحت قرار می‌شود در محلی بین طرفین ملاقات روی دهد و بکار اختلاف رسیدگی شود. هنگامی که دسته جناح چپ حاضر و در انتظار بودند که میرزا کوچک و اتباعش بیایند از چهار سومورد شلیک قرار میگیرند. جمعی مقتول - عده‌ای اسیر - حیدرخان در پیسخان بدست معین‌الرعا یا مجبوس و شبانه در زندان تیرباران میشود»^۲.

که البته مجموعه این مطالب از طرف نویسنده کتاب سردار جنگل نفی شده و نویسنده با مطالبی که خود در این باره نگاشته (و در صفحات پیشین آمد) واقعه ملاسرا و چگونگی قتل حیدر عمواغلی را چنانکه خود معتقد است، برشته تحریر در آورده.

یکی دیگر از منابعی که با اعتقادی دیگر به مرگ حیدر عمواغلی اشاره کرده، قیام آذربایجان بقلم طاهرزاده بهزاد است، که جملاتی از آنرا به نقل از کتاب سردار جنگل و پاسخی که نویسنده بدان داده است می‌آوریم:

«... این خبر گفته‌های عباس‌خان (برادر بزرگ حیدر عمواغلی) رابخاطر می‌آورد، و برای هر کس ایجاد تصور میکرد که آیا حیدرخان

در تغییر سیاست نسبت به روسها عجله کرده و روسها از نقشه پنهانی او خبردار شده و میرزا کوچکخان را اغفال کرده علیه او شورانیده‌اند ...
... در این حیص و بیص حیدرخان از طرف یکنفر روس بقتل رسید ... گفتند چون حیدرخان دانست که یکنفر روس از افراد میرزا کوچکخان قصد جان او را دارد، برای رفع سوء تفاهم و آشتی نزد او رفت و گفت ما که باهم دشمنی نداریم و من آمده‌ام خود را معرفی کنم. چون حیدرخان بدفعات چنین اقدامی کرده و نتیجه خوب گرفته بود، تصور میکند این دفعه هم میتواند اختلاف را از بین ببرد، ولی حرف نا- جوانمردانه از فرصت استفاده کرد سینه آزاد مرد را هدف تیر ماوزر قرار داد.

این گفتار نیز از همان مقوله گفته‌هایی است که بدون اتکاء بدلیل درباره قتل حیدرخان عمواغلی منتشر شده است. همه میدانند که در عقاید عمواغلی کمترین تغییر راه نیافته و میرزا کوچکخان جنگلی در تقرب سیاست شوروی نزدیک‌تر از عمواغلی نبود. شاید مراد نویسنده از ذکر «یکنفر روس» همان گائوک آلمانی باشد که بزبان روسی تسلط کامل داشت. یعنی همان کسیکه تا آخرین دقایق حیات، با میرزا بود و از دوستان صمیمیش بشمار میرفت. تصادفاً مناسباتش با عمواغلی چندان حسنه نبود و حسن تفاهمی با یکدیگر نداشته‌اند و الا از طرفداران میرزا کسی از اتباع روس وجود نداشت که قصد جان عمواغلی را بکند و این داستان بکلی ساختگی است.^۱

با این چند اظهار نظر متفاوت و مختلف که هر یک از موضع خاصی ایراد شده و با توجه باینکه گوینده مطلب وابسته به جناحهای چپ بوده است، به نفع حیدر عمواغلی یا به سود میرزا کوچکخان تفسیر شده است، به بحث درباره چگونگی مرگ حیدرخان ادامه میدهیم: میدانیم ماخذ و منابع دست‌چپی - که میرزا کوچکخان را جناح راست و احسان‌الله خان و خالوقربان را جناح چپ نهضت جنگل میدانستند - همه جا میرزا کوچکخان را مسئول قتل حیدر عمواغلی و شکست نهضت جنگل معرفی

میکنند :

« نهضت جنگل نیز بدو جناح عملا تقسیم شده بود که هر دو در پرد بیگانگان از کشور متفق بودند . جناح راست رامیرزا کوچک خان رهبری میکرد و جناح چپ را احسان الله خان و خالوقربان . اما نقطه مشترک این دو گروه بالاخره نتوانست تحت شعارهای واحدی متحدشان سازد و کار بدانجا کشید که هر دسته جدا گانه دست بعملیات زد. میرزا کوچک خان اعلام استقلال کرد و حکومت جدیدی ترتیب داده و نیروهای احسان الله خان مسلحانه دست به قیام زدند.

در تابستان سال ۱۲۹۹ شمسی حیدر عمواغلی که این تفرقه و نفاق را بزبان نهضت میدید، برای ایجاد التیام بین سران قوم قدم بگیلان گذاشت و شروع بکار کرد. اما درست همان شبی که برای طرفین قرار ملاقات گذاشته بود، در محاصره چریکهای میرزا کوچک خان افتاد و بدست آنها کشته شد...

بی شک قتل حیدر عمواغلی لکه تنگ بزرگی بود که بردامان میرزا کوچک خان نشست. بی اطلاعی و در عین حال جاه طلبی ها و خودخواهی میرزا کوچک خان باو چنین وانمود ساخته بود که گویا حیدر خان می خواهد جای او را بگیرد... و وقتی مرتجعین گیلان نیز که دل پری از این مبارز شجاع داشتند، آتش حسادت را در دل میرزا دامن زدند، بالاخره تصمیم گرفت که حیدر عمواغلی را نابود سازد»^۱.

همین منابع در جای دیگر توضیح دیگری درباره چگونگی کشته شدن حیدر عمواغلی بدست میدهند، بشرح زیر :

«... حیدر عمواغلی در تابستان ۱۹۲۱ میلادی به منظور میانجی گری بین میرزا کوچک خان از یکطرف و احسان و خالوقربان از طرف دیگر بگیلان آمد. اما درست وقتی که قرار بود طرفین ملاقات نمایند و کار اختلافات پایان یابد، چادر عمواغلی و یارانش از طرف دسته میرزا کوچک خان محاصره شد و تفنگچی ها شلیک کردند. حیدر عمواغلی که موفق بفرار شده بود، بدست معین الرعایا از کسان میرزا دستگیر و محبوس و سپس

۱ - روزنامه شجاعت - شماره ۹-مخصوص، انقلاب مشروطیت - ۱۴ مرداد ۱۳۳۲

تیر باران شد.»^۱

که مابا انتشار اسناد ملاقات حیدرخان و سران جنگل و انقلابیون قبلا
باین اظهار نظر پاسخ گفته ایم. در مورد تیر باران شدنش نیز نویسنده مطلب
ظاهراً از شعر لاهوتی الهام گرفته است. اما نویسنده دیگر ما عباس خلیلی
می نویسد:

«... چون میرزا مخالف مرام کمونیزم بود، حیدر عمو اغلی با او نبرد
کرد و تا صومعه سرا پیش رفت. بعداً صلح کرد و شخصاً نزد میرزا رفت و
کوشید او را برشت ببرد، ولی میرزا باصرار وی تن در نداد. چون حیدر
در جذب و جلب میرزا ناامید شد، ب فکر انهدام قوای او یا اعدام شخصی او
بر آمد. عده ای مانند احسان و خالو قربان و ذره و حسابی تصمیم گرفتند
بجنگل رفته میرزا را ترور کنند... خالو قربان و احسان الله خان از
ملاسرا گریختند و حیدر عمو اغلی گرفتار و با وضع فجیعی کشته شد.»^۲
این اظهار نظر نیز بیشتر به صحنه های پر زد و خورد فیلمهای وسترن
می ماند. و ما میدانیم که طی آن واقعیات تا چه حد مورد تحریف قرار گرفته
است، زیرا:

«... حیدرخان عمو اغلی با میرزا نبرد نکرد و تا صومعه سرا پیش
رفت... اصلاً عمو اغلی با میرزا کوچک خان نجنگید... و در واقعه ملاسرا
احسان الله خان حضور نداشت.. و کشته شدن حیدرخان با وضع فجیع
جمله ای است که نخستین بار در کتاب «ایران در جنگ بزرگ» انعکاس
یافت و سپس در سایر مطبوعات نقل شد، بدون اینکه توضیح داده شود وضع
فجیع مورد اطلاع نویسندگان، از چه قرار بوده است. اساساً داستان
عمو اغلی بعد از اعزام شدن بقریه «مسجد پیش» حتی بخود جنگلی ها
پوشیده است، چه رسد بکسانی که از دور دستی بر آتش داشته اند...»^۳

متن مطالبی که مورخ الدوله سپهر در کتاب خود «ایران در جنگ
جهانی اول» آورده و باعث شده است که مطالبی از قبیل جنگ حیدر
عمو اغلی با میرزا و قتل فجیع او بر سر زبانها بیافتد چنین است که نویسنده

۱ - روزنامه شجاعت - شماره مخصوص - اردیبهشت ۱۳۳۰

۲ - عباس خلیلی - مجله خواندنیها - سال ۱۳۳۸ - شماره ۳۱۱

۳ - سردار جنگل - ص ۴۴۸

کتاب پس از شرح تشکیل کنگره شرق و شرکت حیدر عمواغلی با عنوان «رئیس هیئت ایرانیان» در این کنگره، اضافه میکند:

«... وی پس از ختم کنگره با افرادی مسلح بساحل ایران آمده و با انقلابیون پیوست. مدتی باقوای جنگل جنگید و یکبار تا صومعه سرایش رفت. اما بالاخره تصمیم گرفت که التیامی بین جنگلی‌ها و انقلابیون بدهد. لذا از راه دوستی وارد شده ترد میرزا رفت و سعی کرد او را به رشت ببرد، ولیکن میرزا امتناع ورزید، زیرا اولاً نسبت با انقلابیون ظنین بود و در ثانی اشخاصی ذینفع اختلاف میان آیندو نیروی ضد دولت مرکزی را دامن میزدند. عاقبت آتش‌زدیات و معاندات بطوری زبانه کشید که احسان‌الله خان و خالوقربان و حیدر عمواغلی و ذره و حسابی تصمیم گرفتند به جنگل رفته کوچک خان را ترور کنند، ولیکن میرزا از نقشه آنان مطلع شده، پیشدستی نمود و دستور داد حیدر خان و رفقاییش را در کمیته مشترکی که هفته‌ای دوبار در «مالسرا» قرار بود تشکیل گردد، دستگیر سازند. افراد جنگلی ابتدا عمارت محل کمیته را آتش زدند. در حین حریق، خالوقربان و احسان‌الله خان فرار کردند، ولی حیدر عمواغلی گرفتار و قبل از آنکه ترد میرزا برده شود بوضع فجیعی بقتل رسید. در همین روز قرار بود سران کمونیست در همه‌جا کشته شوند. محمدخان کلوب در اتزلی و یارتانف در لاهیجان مقتول و کریم‌خان و یار مراد و خالو مراد کوچک تیر خوردند. بعد از این ترورها میرزا پیکار سختی با نیروی کمونیست در تردیکی رشت نمود و شهر را به تصرف درآورد. اما چون قادر به نگهداری نبود، تخلیه ساخت و کمونیست‌ها مجدداً وارد رشت شدند و میرزا به جنگل بازگشت.»^۱

احسان‌الله خان پس از پایان کار جنگلی هابه با کورفت و یادداشت‌هایی در مجله «نوی و ستک» انتشار داد که نویسنده کتاب «سیاست شوروی در ایران» نیز به نقل آن پرداخته. در این مآخذ نیز با شباهات فاحشی برمیخوریم، از جمله اینکه:

«... حیدر عمواغلی و خالو مراد بزرگ و قاپوک‌اف [بنظر می‌رسد ابو کف باشد] و چند نفر دیگر با میرزا جنگیده و تا صومعه سرایش

رفتند... حیدر عمواغلی پیش از آنکه نزد میرزا برده شود، بوضع فجیعی
مقتول شد!'

اسماعیل جنگلی در آخرین صفحات یادداشتهای
خود نامه‌ای از میرزا کوچک خان و پیامی از سردار
سپه را خطاب بوی آورده است، که چون هر یک از
جهتی حائز اهمیت است، در اینجا می‌آید.

پایان کترو
انتقال گیلان

در نامه میرزا که تاریخ «لیله ۵ عقرب ۱۳۰۰» را دارد، میرزا از
عهدشکنی یاران جنگل نالیده، و متن نامه نشان میدهد، که بدنبال حوادث
ملاسرا، و جنگهای داخلی، تا چه حد روحیه انقلابی وی به یاس گرائیده است:
«در این موقع که پاره از دوستان ما امتحان بی وفائی خود را داده
آشکارا و محرمانه تسلیم دشمن شده و با مقاصد آنان همراهی مینمایند
مراسله شما را زیارت کرده و فوق العاده مسرور و خوشحال گردیدم. آری
آقای من دوستان را در موقع سخت باید امتحان نمود من از این مسئله
مسرورم که رفقای همراه بهیچ وجه لغزش در افکار آنها راه نیافته و با
کمال قوت قلب مصمم دفاع و فداکاری هستند. عجالتاً باروبه‌ای که دشمنان
ما پیش گرفته‌اند و شما بخوبی مسبوق هستید شاید بطور موقت یادایم
توانستند موفقیت حاصل نمایند. ولی اتکای بنده و همراهان بخداوند
دادگری است که در بسیاری از این اتفاقات ما را در پرتو توجهات خود
محافظت کرده است. بجز خداوند بهیچکس مستظهر نبوده و حتم دارم که
توجهات کامله‌اش شامل و یار و معین ما خواهد بود. افسوس میخورم که
مردمان ایران مرده پرستند هنوز قدر این جمعیت را نشناخته و نمیدانند
پس از محو ما خواهند فهمید که ما که بودیم چه میخواستیم و چه کردیم.
معروف است که النعمة اذا فقدت عرفت مردم همه منتظر ندر روزگاری
را بینند که از جمعیت ما اثری بمیان نباشد، پس از اینکه نتایج تلخی از سوء
افکار و انتظار خود دیدند آنوقت دو دست ندامت بسر کوفته قدر و هویت
مارا بفهمند. بلی آقای من امروز دشمنان ما را دزد و غارتگر خطاب میکنند،
در صورتیکه هیچ قدمی را جز در راه آسایش مردم و حفاظت مال و جان و

ناموس آنها بر نداشتیم. ماهر گونه اتهاماتی را که بما نسبت میدهند می شنویم و حکمت را بخداوند قادر و حاکم علی الاطلاق واگذار میکنیم و عجالتاً تحت تقدیرات الهی هستیم تا ببینیم حال ما بکجام منتهی خواهد گردید در خاتمه سلامتی و دوام شما را از خداوند مسئلت داشته ادعیه خالصانه خود را تقدیم می دارد.

کوچک جنگلی^۱

اما مطلب دوم از آنجهت حائز اهمیت است، که از یکسو میهن پرستی صادقانه میرزا کوچک خان را مورد تأیید قرار داده و از سوی دیگر نشان میدهد، که رضاخان سردار سپه نیز بر این میهن پرستی و قوف کامل داشته است. نقل کننده یادداشتهای حیدر عمو اغلی مینویسد:

«... پس از آنکه قوای دولت بگیلان وارد شدند از طرفی رشتین سفیر شوروی و از طرف دیگر سردار سپه پیامهایی بکوچک خان فرستادند و خود مختاری کوچک خان را در گیلان یا همکاری با سردار سپه رابوی تکلیف نمودند.

کوچک خان پیشنهاد اولی را رد نمود. در باب همکاری مشغول مذاکره بود که سانحه تازه ای باب مذاکرات را مسدود کرد و کار بجدال کشید.

کوچک خان بنا بر روش همیشگی خود از پیکار با قوای ایرانی خودداری مینمود. بسیاری از سربازان خود را در رفتن یا همراه بودن مختار کرد و ضمناً بحسن خان معین الرعایا (کیش دره ای) دستور داد که زندانیان را مرخص کند و خود با عده ای از فدائیان بسمت گیلان عقب کشید و شب هنگام دچار برف و بوران گردید و در گذشت.

حسن معین الرعایا بوسیله کلانتر و آتاش نظامی سفارت شوروی که در الترام رکاب سردار سپه بود تسلیم قوای دولت گردید و از آن پس معلوم شد که بعضی از فدائیان از جمله حیدر خان عمو اغلی بدست همین شخص یا کسانش مقتول گردیده اند و تاکنون کسی از علت این جنایت باخبر نگشته است.

خود حسن خان معین الرعایا نیز پس از همکاری مجدانه با قوای

دولتی و دستگیر کردن نفرات جنگل و دستبرد زدن بمسافرین سیاسی از جمله نصره السلطنه عموی احمدشاه بحکومت نظامی فومنت منصوب و بالاخره بدست یکی از جنگلیهای سابق بنام ابراهیم ندامانی بقتل رسید...»^۱

اسماعیل جنگلی درباره متن پیام سردار سپه، برای میرزا کوچک خان نوشته است:

«... مقارن این احوال رضاخان میرپنج فرمانده کل قوا با عنوان سردار سپه برشت و اردو نامه‌ای که حاوی از نکات زیر بود برای کوچک خان ارسال داشت.

«من شخصاً و بنام دولت ایران تصدیق میکنم که تمام عملیات انقلابیون جنگل به منفعت ایران و ملت ایران و حتی حکومت ایران بوده که در روزهای باریک و تاریک کمک شایسته در جلوگیری از امحاء ایران و حتی نگاهداری ایرانیان در مناطق متصرفی خود نموده‌اید و در تقمب‌نشینی قوای روس نفوس ایران و هستی ایشان را از تعرض بیگانگان محفوظ داشته و جای آن داشت که خود را بمرکز رسانیده زمام حکومت مرکزی را در دست بگیرند. ولی بواسطه دوری از مرکز باین منظور موفق نشد ولی من در تهران قیام و همان منظور مقدس انقلابیون جنگل را تعقیب دارم.» سردار سپه ضمن اولین مکتوب خود از مرحوم جنگلی تقاضا نمود که دست موافقت داده حاضر شوند که همان منظور را متفقاً تعقیب نمایند. مرحوم جنگلی که از وضعیت داخله خود ناراضی و شخصاً هم امیدوار نبود بتواند باتوجه افراد اطرافی خود بمقصود برسد و خونریزی بدون نتیجه رانیز راضی نمیشد، در دومین نامه خود بر رضاخان تذکر داد که تا حد توانائی خود با حکومت تهران کمک و در نگاهداری ایرانیان در قحط و غلا چه در خطه متصرفات خود و چه در خارج و خاک عراق مساعدت و از تعدی و تجاوز اجانب جلوگیری، ولی از این تاریخ مقدرات سیاسی آینده ایران و توده را بحکومت مرکزی و شخص رضاخان تفویض مینماید و مایل نیست در هیچکاری مداخله داشته باشد.

نظر شخصی مرحوم جنگلی از تنظیم و ارسال نامه مزبور آن بود که وجود تشتت و اختلافات داخلی و عدم امکان تعقیب انقلاب در ایران (و لزوم آرامش در تمام خاک ایران تا امنیتی حاصل شده و فلاکت و بدبختی توده تاحدی ترمیم شود) از خاک ایران خارج، ولی همراهان او مشارالیه را از تعقیب این نظر الزاماً و حتی بطور تهدید ممانعت نموده و اگر چه ممکن بود با عده زبده که صمیمانه مطیع شخص مرحوم جنگلی بودند، آن مرحوم مدتی در جنگل با حکومت تهران معارضه و مقاومت نماید و ممکن بود این مقاومت و معارضه با اسلحه که در دست رس داشت بیش از دو سه سال ادامه پیدا نماید، ولی مرحوم جنگلی بایش آمده‌های متعدد که در جریان انقلاب مشاهده و تجربه تحصیل کرده که با توجه بملکات روحی همراهان خود حصول موفقیت را غیر مقدور و با آرامشی که اروپا حاصل نموده و جنگ بین‌المللی خاتمه یافته و انتظار کمک و مساعدت از مخالفین امریالیستی انگلستان غیر مقدور بود، مرحوم جنگلی سفک دماء رابی - جهت و بعنوان حفاظت شخص خود معتقد نبوده و حتی رضا نمیداد که برای بقاء حیات خود کوچکترین ضرر مادی و یا معنوی بدیگری وارد آید و بهمین جهت بعده بیشماری از روسهای سفید و ایرانیان غیر بومی و محلی که در قلمروش بودند دستور داد از جنگل خارج شده و بهر نقطه میخواستند عزیمت نمایند و خود نیز مصمم بود جلای وطن کرده روزگاری در مصر یا ترکیه و عراق بسر برد و منتظر مشیت الهی باشد، ولی افراطیون بانظر مرحوم کوچک‌خان موافق نبوده تصمیم به جنگ داشتند - بر روی تصمیم خود در حدود ماسوله و چوپول بقوای قزاق امر به توقف داده چون فرماندهان قوای مزبور پیشنهاد افراطی‌ها را نپذیرفتند، طبعاً پیکار شروع و سرهنگ مختار نظام مقتول، قوای وی عقب نشینی اختیار کردند. انعکاس این خبر باعث تفاهمات سوء شده و حمله قوای دولت رابه جنگل تسریع کرده کوچک‌خان برای احترام از برادر کشی به تفنگچیان وفادار دستور عدم تعرض داده و خود برای ابلاغ دستورات بدستجات متعددی که در کمینگاهها بودند از نقطه‌ای به نقطه دیگر رهسپار گردید و در حین حرکت بسمت ماسال دسته از تفنگچیان چریک که از طرف دولتیها تجهیز

شده بودند با کوچك خان تلاقى پس از چند ساعت زد و خورد فرارى شدند و کوچك خان برآى ملاقات بارشيد الممالك خلخالى بسوى گيلان حرکت نمود. در دامنه كوه گيلوان دچار بوران و برف شديد شده افرادش يكي پس از ديگرى يا از كوه پرت شده بود ياراه را گم كرده يازير برف ماندند. کوچك خان پس از آنكه آخرين كس از ياران خود را كه از صعوبت سرما بى تاب شده بود مسافتى بدوش كشيد در مقابل قهر طبيعت دوام نياورد بر زمين افتاد و در زير خروارها برف مدفون و در خلعت سيمينى كه مشيت خداوندى برآى وى مقرر كرده بود، مستور گشت..^۱

ماجرآى پيدا شدن جسد نيمه جان و مشرف بموت ميرزا کوچك خان و سربريدن شبانه او در كتب مختلف آمده است و نيازى به تكرر ندارد. هر چه هست اين پايان ماجراى جنگل است، كه در آن نه فقط حيدر عمواغلى و ميرزا کوچك خان، بلكه بسيارى آزادگان راستين جان خود را از دست دادند.

گفتنى است كه افراطيون و كمونيستهاى گيلان نيز كه بخاطر پيش برد هدفهاى خود، دست بخون ياران و همكاران خود آغشتند، نيز يا در اين بر خوردها معدوم شده و يا بخارج از كشور پناه بردند.

چنانكه ديديم، اغلب ما خدحسَن خان معين الرعايا را قاتل حيدر عمواغلى شناخته اند پس جا دارد كه در آخرين صفحات اين بخش، با ووپايان كارش نيز اشاره اى بشود: «حسن خان كيش دره اى، بنام خانوادگى (اليانى) و لقب (معين الرعايا) بعد از تسليم شدن بقواء دولت و تحويل اسلحه جنگل و همكارى با آنها به حكومت فومنات منصوب شد و دىرى نپائيد كه بدست ابراهيم ندامانى معروف به سه شنبه اى مقتول گرديد. ابراهيم ندامانى يكي از مجاهدين سابق جنگل بدسته سيد جلال تعلق داشت كه جزء اتباعش دستگير و بطهران اعزام و زندانى شد. محافل مطلع كشته شدن اليانى را با اشاره سر تپ فضل اله خان زاهدى (سپهد) مربوط ميدانستند چه، او بود كه عليرغم سلفش سر تپ محمد حسن خان آيرم كه از يوسف خان شبان شفتى نفرت داشت و بعكس به حسن اليانى معين الرعايا محبت ميورزيد،

بعکس عمل مینمود. ابراهیم ندامانی قاتل معین‌الرعایا در خانه نایب
عابدین لولمانی دستگیر و اعدام شد»^۱.
اسماعیل جنگلی نیز پس از شرح ماجراهای بعد از مرگ میرزا
کوچک‌خان و سرنوشت سران جنگل طی چند سطر مینویسد:
«... در کشاکش این احوال‌عده‌ای از مسلحین که دوست مرحوم
جنگلی بوده و از تأثر آن مرحوم در موضوع قتل حیدر عمواغلی مستحضر
بودند فرصت یافتند و حسن‌خان معین‌الرعایا را که قاتل حیدر عمواغلی
میدانستند مقتول و نیت مرحوم کوچک‌خان را اجرا نمودند»^۲.
بدینسان دفتر زندگی و مبارزات مردی که در انقلاب مشروطیت
ایران و استقرار آزادی در این سرزمین نقشی بسیار مهم و حساس داشت،
برای همیشه بسته شد، در حالیکه تاریخ ایران و آزادگان راستین هیچگاه
نام و خاطره او را از یاد نخواهند برد.

۱ - سردار جنگل ص ۴۲۲ - ۴۲۳

۲ - یادداشت‌های اسماعیل جنگلی ص ۱۹۴

بخش پانزدهم

سیما، روحیه و خصوصیات حیدرخان

در باره او
چه گفتند ...

بدیهی است، مردی انقلابی و پیکارجو، چون حیدر خان عموغلی بسان دیگر مردان نامدار تاریخ، مورد داوریه‌ها و قضاوت‌های مختلف و احیاناً متضاد قرار میگیرد. بویژه که حیدرخان بخصوص دارای دو سیما و نقش کاملاً متفاوت است که جنبه اول آن شرکت مؤثر در انقلاب مشروطیت ایران است و جنبه دوم نقشی که در کمونیسم جهانی و بطور کلی پیروزی حزب کمونیست شوروی، گسترش تشکیلات کمونیستی در مشرق زمین و تأسیس حزب کمونیست در ایران داشته است.

طبعاً سیمای نخست او مورد تأیید و تحسین همه میهن پرستان و ایران دوستان راستین و شیفتگان آزادی است. حال آنکه منابع و مجامع کمونیستی بیشتر روی سیمای دوم او تکیه کرده‌اند، و وی را بعنوان یکی از پیشروان نهضت جهانی کمونیسم، مورد ستایش قرار داده‌اند.

هنگامیکه بدون حب و بغض بددواری بنشینیم و بدور از هر گونه تعصب مرآمی و مسلکی، حیدر عموغلی و اعمال او را در کفه ترازوی عدالت قرار دهیم، خواهیم دید که خصوصیات ملی، مذهبی و حقیقت‌جوئی او بر دیگر جنبه‌هایش می‌چربد، تا آنجا که حتی حوادثی چون ترور شادروان آیت‌الله بهبهانی و یا شرکت در ماجرای پارك اتابك و حمله به ستارخان از ناحیه او نیز، تحت الشعاع فعالیت‌های آزادی خواهانه و میهن پرستانه‌اش قرار می‌گیرد. فعالیت‌هایی که سرانجام جان خود را نیز بر سر آن نهاد.

شجاعت، تهور و بیباکی، قاطعیت و سرعت عمل، مخصوصاً اتخاذ تصمیمات

سریع در شرایط بسیار حادث که یکی از ویژگیهای هر رهبر واقعی است. حیدرخان عمواغلی را از بسیار سران دیگر انقلاب متمایز میسازد. در عکسهای که از حیدرخان در دست است، عموماً او را با کلاه پوست مخصوص قفقازی و یالزگی، چکمه و لباس شبه نظامی مشاهده میکنیم. چنانکه گوئی همواره آماده خدمت و مہیای پیکار و نبرده بوده است.

«حیدرخان عمواغلی دارای قدی متوسط بود، لباسی بشکل نظامی دربر میکرد، و کلاه پوست لزگی بسر میگذاشت. زبانهای ترکی، روسی، فرانسه، و فارسی را میدانست و به لسان آلمانی نیز آشنائی داشت. در اولین کنفرانس کنگره شرق که بتوسط کمونیست‌ها در باکو تشکیل شد، شرکت نمود. کنگره مزبور مرکب بود از نمایان نریمان اف رئیس جمهور آذربایجان شوروی، انور پاشا و خلیل از سرداران کمال پاشا، زینویف زینورئیس کمینترن که فرمانده معنوی و فکری کمونیستهای جهان محسوب میشد و از شاگردان مارکس بود. رادیک آلمانی معاون زینو، آقاییوف (کامران آقازاده)، جعفر جوادزاده پیشه‌وری و چلنگریان.

تعداد کسانی که از ملل مختلف در این کنگره شرکت داشتند بالغ بر دو هزار نفر میشد. حیدر عمواغلی با شخصیت ذاتی و معلوماتی که داشت، توانست «رئیس هیئت ایرانیان» بشود و همواره مذاکرات کنفرانس را ترجمه کرده، برای ملت‌ها و نژادهای مختلف بزبان خودشان توضیح میداد. حیدرخان عمواغلی از همکاران ستارخان و باقرخان بود و در میان آزادی‌خواهان ایران شهرت بسزائی یافت و چون مدتی در کارخانه برق امین‌الضرب بعنوان مهندس برق کار می‌کرد و یا چون بروایتی از زندان تزار با باره کردن سیم برق نجات یافته بود، «حیدرخان برقی» نامیده می‌شد.»^۱

ما، درباره کنگره شرق، در جای خود به تفصیل سخن خواهیم گفت. این اشاره تنها بخاطر نشان دادن خصوصیات، قدرت رهبری، دانش او، تسلطش بر زبانهای متعدد و احترامی است که رهبران بزرگ کمونیسم برای وی

قائل بودند.

با همه اینها، آنچه را که نمیتوان نادیده گرفت خصوصیات مذهبی و اعتقادات روحانی حیدر عمو اغلی بود، که جز منابع کمونیستی، کلیه مأخذ اسناد و مدارک دیگر، آنرا مورد تأیید قرار داده اند:

«مرحوم عمو اغلی مردی متدین، انقلابی و فعال بود و از این لحاظ در میان کلیه آزادی خواهان ایران نظیر نداشت، زندگانی او سراسر در خطرات گذشت ولی او هرگز نهراسید و از روز نخست برای هدف مقدس معینی یعنی نبرد با استبداد و ظلم و کمک ب مردم ستم کش و ظلم دیده مبارزه کرد و سرانجام نیز در راه این منظور جان سپرد.»^۱

گرایش حیدر عمو اغلی به کمونیسم، که او را از دیگر سران بزرگ انقلاب مشروطیت ایران متمایز میسازد، باعث شده است که منابع وابسته سازمانهای چپ، برای او مقامی بالاتر از اقلیه رهبران و سردستگان مشروطه، چون ستارخان، باقرخان و دیگران قائل شوند:

«آنها که تاریخ واقعی نهضت مشروطه خواهی ایران را با دقت مطالعه کرده و به روحیات سران این جنبش پر قدرت واقف شده اند، بسی شك در چهره حیدر عمو اغلی قیافه يك انقلابی بی باك و شجاع و يك مجاهد پیکار جو و آگاهی را یافته اند که در بین همکاران و همزمان خویش از هر حیث ممتاز و برجسته است. در میان زعمای انقلاب مشروطیت ایران، برای این مبارز سر سخت کمتر نظیر و مانندی میتوان یافت. زیرا اگر چه سایر مجاهدان بنام مشروطه، هر يك در جای خود باید مورد تجلیل و تکریم هر آزاده ای قرار گیرند، ولی حیدر عمو اغلی جامع اغلب صفات بارزی بود که حقیقتاً میبایستی يك مبارز توده ای داشته باشد و متأسفانه در بین سایر مجاهدین مشروطه ایران، بندرت اشخاصی را میتوان یافت، که جامع این صفات باشند.

او در عین حال که هشیاری و دانائی يك رهبر و معلم انقلاب را آنگطور که در آن زمان میشد انتظار داشت، واجد بود، در میدان عمل و کارزار در پیشاپیش صفوف خلق پیکار می کرد و از هیچ چیز ترس وهراسی بخود راه

۱- ع.دالحسین نوائی - مجله یادگار - سال پنجم - شماره اول و دوم - ص ۵۸

نمی‌داد.

حیدر عمو اغلی از اول تا آخر زندگی سیاسی خود، همواره در خطوط مقدم جبهه انقلاب مبارزه کرد. از دلهره و تردید بشدت دوری جست، پیرامون جاه‌طلبی و خودخواهی و بدنبال آن‌سازش و مماشات با دشمن نگشت. به نیروی خلق تکیه‌زدواز مبارزات توده‌ها الهام گرفت و در آخر کار هم جان بر سر آزادی داد و چنان نام نیکی از خود بر جای نهاد که کوچکترین لکه ناخوشایندی را بدامان نگرفته است.

تاریخ زندگی او روشن و بی‌ابهام و در عین حال پر از حوادث برجسته و جالب است.^۱

در حالیکه شادروان کسروی که بایطرفی بیشتری درباره سران انقلاب مشروطیت بدآوری نشده است، ضمن تجلیل از شهامت و بی‌باکی حیدر عمو اغلی، او را فقط از پاره‌ای جهات با ستارخان و یا پیرم خان سردار قابل مقایسه میدانند:

«... دلیران، یا بهتر گویم، گردانی، که در شورش آزادی خواهی پدید آمدند و بنام گردیدند، از ستارخان و باقرخان و حیدر عمو اغلی و معز السلطان و خود یفرمخان و دیگران، اگر بخواهیم بسنجشی میان آنان پردازیم و برای هر یکی جایگاهی نشان دهیم، باید ستارخان را یکم و این مرد را دوم شمرده و سپس دیگران را بیاوریم. این مرد در دلیری و جنگ آزمودگی به ستارخان نزدیک، و در بازچشمی و بلنداندیشی با حیدر خان همپایه می‌بود...»^۲

چنانکه ملاحظه شد، حیدر عمو اغلی به «بازچشمی و بلنداندیشی» توصیف شده است. در حالیکه ستارخان به «دلیری و جنگ آزمودگی» و پیرم خان سردار به مجموعه این صفتها، ولی منابع وابسته بچپ وی را همچنان برتر و بالاتر از دیگران میدانند.

«بدون تردید حیدر عمو اغلی مجاهدی بزرگ و بی‌کار جو و دلیر بود که وقایع را عمیقاً درک می‌کرد و بانیروی منطق و استدلالی که آمیخته با

۱ - روزنامه شجاعت - شماره ۹ - مخصوص مشروطیت - ۱۴ مرداد سال ۱۳۳۲

۲ - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۵۲۲

شجاعت لازم بود، بر آنها قضاوت مینمود و تصمیم می گرفت و سپس عمل می کرد. حیدر عمواغلی بخلاف عده ای از زعمای مشروطه تنها به نیروی ملت اعتماد و اتکاء داشت، چهره مخالفین و مرتجعین را بخوبی میشناخت و با آنها بشدیدترین وجهی مبارزه می کرد. او معنی و مفهوم برادری بین ملتها را دریافته و به لزوم همکاری و اتحاد بین مبارزین ایران و روسیه در برابر جبهه متحد ترار و شاه ایران کاملاً پی برده بود.^۱

منابع کمونیستی از حیدر عمواغلی با عناوینی چون «سیمرغ انقلاب» یاد می کنند:

«... حیدر عمواغلی که بنظر من او را میتوان سیمرغ انقلاب نامید که هر جا وجودش لازم بود، همانجا حاضر میشد و مشکلترین مسائل سیاسی و اجتماعی و نظامی را حل میکرد...»^۲ و مخالفان او را - حتی در جبهه خودشان - «چپ روهای بی مغز»^۳ مینامند.

از اینگونه قضاوتهای یک جانبه، دوستانه و یا خصمانه که بگذریم، به واقعیتهایی غیر قابل انکار می رسیم و آن اینکه حیدر عمواغلی رهبری بزرگ، بلند اندیش، ژرف نگر و با قدرت نفوذی خارق العاده ای بوده است. تا آنجا که نه فقط مردم عادی را تنها بایک بر خورد، بشدت زیر نفوذ خود قرار میداد و تحت تأثیر می گرفت، بلکه شخصیتهای بزرگ مخالف و موافق را ناچار از گردن نهادن و پذیرفتن نظرات خویش میساخت:

«مرحوم حیدر عمواغلی نفوذ روحی فوق العاده ای داشت، تا آنجا که هر کس را بایک کلمه طوری مجذوب و منقلب مینمود که فدائی او شده و با مر او بهر کاری اقدام مینمود و اگر مقاومت مختصری هم در طرف باقی میماند، عمواغلی آهسته به پشت او زده میگفت «میترسی؟». با این کلمه دیگر کار تمام شده و حیدر عمواغلی او را فدائی مشروطه ساخته بود. این خاصیت در او بقدری قوی بود که حتی مرد مقتدر و صاحب اراده ای مثل ستارخان را که بیقین یکی از دلیرترین مردان تاریخ ایرانست

۱- روزنامه شجاعت - چهاردهم مرداد ۱۳۳۲

۲- علی امیرخیزی - مجله دنیا - سال ۱۱ - شماره ۴ ص ۹۶

۳- همان مأخذ سال ۱۱ - شماره ۴ - ص ۹۷

طوری مجذوب ساخته بود که قهرمان تبریز همیشه میگفت: «هر چه عمواغلی بگوید همانست».

مرحوم کسروی در کتاب خود مینویسد که عمواغلی نسبت به کارهای ستارخان بانظر حسادت و بغض مینگریست و کارشکنی میکرد، ولی این مطلب خلاف واقع است چه کسانی که اکنون زنده‌اند و قضایای تبریز را بچشم دیده‌اند، این مطلب را تکذیب میکنند، بلکه دوستی بی‌شائبه آنان را در راه يك منظور مشترك می‌ستایند.^۱

قدرت روحی، نفوذ کلام و اراده‌شگفت‌انگیز حیدر عمواغلی هنگامی بیشتر آشکار میشود، که او را در رأس کمیته‌های ترور و تخریب، بمنظور آزایی در آوردن حکومت استبدادی مشاهده میکنیم.

در بخشهای پیشین هنگام بمب انداختن بخانه علاءالدوله، طی یادداشتهای خود او خواندیم که با چه خونسردی و آگاهی و سرعت عملی جان خود را نجات میدهد. و همین طور در ماجرای قتل اتابک و سوء قصد به محمدعلیشاه دیدیم که فدائیان و پیروان او تا چه حد زیر نفوذ روحی و معنوی حیدرخان قرار داشته‌اند:

«حیدرخان معروف به حیدر عمواغلی مردی باروح انقلابی و خیلی رشیده باایمان و مدیری فکور و نفوذ کلامش فوق‌العاده بود. یارانی داشت که سرسپرده وی بودند. حیدرخان در دوره اول مجلس در اجرای مقاصد و منویات انجمن آذربایجان و در پیشرفت کارهای انقلابی صمیمانه مجاهدت میکرد. حاجی میرزا باقر آقای قفقازی نیز واسطه‌فرقه اجتماعیهون قفقاز با انجمن آذربایجان بود. نقشه‌کشتن میرزا اصغر خان اتابک و بمب انداختن در خانه علاءالدوله و سوء قصد به محمدعلیشاه را حیدرخان کشید و پیروان او اجراء کردند...»^۲

شرکت حیدر عمواغلی در میدانهای جنگ آذربایجان بویژه در جنگهای خوی و مرندو ماجرای «اسب جنگی» یا «بمب‌اسبی» که شرح

۱ - عبدالحسین نوائی - ورقی از تاریخ مشروطه - مجله یادگار - سال ۵ - شماره اول دوم - ص ۴۶
۲ - یادداشت های محمود محمود - به نقل از « فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت»، دکتر فریدون آدمیت - ص ۳۳۴

آن در بخشهای پیشین آمد، بخوبی نشان میدهد، که او همانقدر که بعنوان یک رهبر سیاسی و اجتماعی آگاه و دور اندیش توصیف شده، یک رهبر جنگی و نظامی بسیار خوب نیز بوده است. تا آنجا که شادروان کسروی غیبت او و یکی دو تن دیگر از سران مشروطه را از میدان مبارزه، دلیلی غم انگیز برای شکستهای بعدی مشروطه خواهان می شمارد. وی هنگام تشریح ماجرای یار محمد خان و توصیف شجاعت او مینویسد:

«... بدینسان یار محمد خان بیک کار بسیار غیر تمندانه ای برخاست. با آنکه زمان گذشته و اینهنگام ستارخان پا شکسته بگوشه ای خزیده، و یفرمخان زیر خاک رفته و حیدر عمواعلی از ایران بیرون افتاده، و تبریز آن کانون غیرت بدست روسیان آمده و مجاهدان آنجا یکدمسته جان باخته و یکدمسته بخاک عثمانی گریخته بودند، با اینهمه چون کاری بود غیر تمندانه و جانبازانه، و بهر حال مایه روسفیدی ایران بود میباید ارج آنرا دانست و از ستایش باز نایستاد...»^۱.

چنانکه در یکی دو مورد دیگر نیز اشاره شد، شادروان کسروی همه جا نام ستارخان، پیرم خان و حیدر خان عمواعلی را بدنبال هم می آورد و نیک پیداست که برای این سه تن ارج و ارزشی بمراتب بیشتر از دیگران قائل بوده است. حقیقت امر نیز جز این نمیتواند باشد، زیرا بر خلاف بسیاری از سران مشروطه، که تنها در هنگام پیروزیها و اوج گرفتن آزادی و شکست استبداد، باصطلاح از پاپ کاتولیک تر شده و داعیه آزادی خواهیشان گوش فلک را کر میکرد، یا برغم آنانکه با کوچکترین عکس العمل از میدان نبرد میگریختند، و اگر به دشمنان مستبد نمیپیوستند، باری آزادی خواهان راستین را تنها می گذاشتند و سرانجام گروه دیگری که کسروی بعنوان «میوه چینان» از آنان نام برده است و هر یک فقط در تلاش آن بودند که باصطلاح «بمشروطه خود برسند» این سه تن هیچگاه میدان نبرد را خالی نگذارده و بیاران دیگر خودپشت نکرده و هر سه نیز با در راه ایدال خود جان باختند و یا با دست خارجیان و عوامل استبداد از گردونه خارج گشتند.

در میان اینهمه افراد منافق، سودجو، مترزل و ناپاکدل، پیدایش کسانی چون ستارخان، پیرمخان و حیدرخان، آنهم درسزیمینهای مشرق زمین که در آزمان گرفتار عقب ماندگی، جهالت و تعصبات ویرانگر بود، مطالبی است که بگفته کسروی، حتی دولتهای بزرگ و قدرتهای استعماری را دچار شگفتی میسازد:

«... باید دانست دولتهای اروپا هیچگاه بجنبش غیرتمندانه‌ای در شرق خرسندی ندهند. از قرن‌ها که اینان بر آسیا چیره گردیده‌اند و گنجینه‌های خدادادی این سرزمین را تاراج میکنند، چنین وامینمایند که مردم آسیا شایستگی ندارند که سری بلند کنند و نگاهی بجهان نمایند و در پی آزادی و گردنفرازی باشند یا بگفته خودشان سیاست در آیند، و همیشه می‌خواهند شرقیان بکشا کشهای دینی پردازند و رشته فلسفه و شعر و صوفیگری را از دست ندهند و سرپائین انداخته سرگرم این نادانیها باشند. اینست همیشه بایکدست این نادانیها را در شرق هر چه فزوتتر و بیشتر میگردانند و با یکدست بر سر غیرتمندان میکوبند. در آغاز جنبش مشروطه در ایران دولت انگلیس با آنان یاری نمود و این از بهر آن بود که یاروسیان سخت همچشمی میداشتند و چون آنان هوادار محمد علیمیرزا بودند، اینان هم هوای مشروطه را داشتند. لیکن در این میان پیمان ۱۹۰۷ میان آندو دولت بنسته گردید و همچشمی بسیار کم‌شد و از اینسوی جنبش آزادیخواهی در ایران حال دیگری پیدا کرد. ایستادگی یازده‌ماهه تبریز و جنبش گیلان و اسپهان و پیدایش مردانی همچون ستارخان و یفرمخان و حیدر عموغلی و آن غیرتمندیها و جانفشانیها که از مجاهدان پدید آمد، چیزهایی بود که دو دولت گمان نکرده بودند. اگر چه اینان کارکنانی در میان درباریان کهن (که اینزمان بمیان مشروطه خواهان درآمده بودند) فراوان میداشتند و نیز کسانی را از پیشروان آزادی بسوی خود کشیده بودند، ولی اینان نه چیزی بودند که جلو آن جوش و خروش مردانه را که در میان توده غیرتمند انبوه پدید آمده بود بگیرند. آنمردانگی و دلیری و پاکدلی که از مجاهدان پدیدار بود، اگر جلوگیری نشدی بجاهای بسیار بزرگی رسیدی. شاید پیش آمدهای شورش

فرانسه بار دیگر در تاریخ دیده شدی. سپس نیز چون دسته دیموکرات پدید آمدی بیشتر آنان نیز مردان غیرتمندی می بودند، لیکن کارکنان دولت پیشوایان آنانرا زیر دست خود می داشتند و این است از آنان چندان بیمی نمی کردند، لیکن از مجاهدان میبایست جلوگیری و در این باره هر دو دولت هم دست میبوندند...»^۱

ابتکارات و طرحهای ابداعی حیدر عمواعلی در جریان نبرد های آزادیخواهانه و پیکار با مستبدین و عوامل خارجی، آنچنان جالب و جاذب و برای آزادیخواهان آموزنده و نتیجه بخش بود، که اغلب میکوشیدند، در جبهه های دیگر جنگ و در حوادث و رویدادهائی که پس از خروج حیدر خان عمواعلی از ایران اتفاق می افتاد، از اقدامات او سرمشق بگیرند و نظیر طرحهای او را بکار برند.

قبلا گفتیم که ابتکار حیدر عمواعلی در جنگهای نخوی و حیلّه «اسب جنگی» و یارسال بمب پستی برای کشتن شجاع نظام، که سرانجام منجر به شکست عوامل استبداد شد، آنچنان موثر افتاده بود که نیروهای دولتی در جریان جنگهای آذربایجان حتی از حرکت خرگوشی در صحرا هراسان شده پای بفرار مینهادند.

وقتی در جریان ماجرای اسماعیل آقاسمیتقو، بار دیگر آزادیخواهان با مشکل بزرگی روبرو میشوند، برای یکسره کردن کار، ب فکر می افتند تا یکی از تجربیات حیدر عمواعلی را در این مورد بکار بندند. گوا اینکه این طرح به نتیجه دلخواه نمیرسد، ولی از نفوذ و تاثیر ابتکارات و طرحهای حیدر عمواعلی در میان انقلابیون و آزادیخواهان حکایت میکند:

«... بدینسان سلماس و ارومی بار دیگر گرفتار شد و هر روز تلگرافهای ناله و فریاد از مردم بیچاره میرسید. مردم لکستان دست بهم داده بگردان راه نمیدادند، ولی هر روز بیم تاخت میرفت و پیایی به تبریز نامه نوشته چاره میطلبیدند.

مکرم الملك (نایب الایاله) چون سپاهی که بر سر گردان فرستد دستمترس نمیداشت، ناگزیر چاره دیگری اندیشید و آن اینکه بمبئی برای

اسماعیل آقا فرستد و او را نابود گرداند. چون در سال ۱۲۸۷ در هنگام جنگهای تبریز حیدر عمواغلی و کسان دیگری از آزادیخواهان این شهر برای کشتن شجاع نظام این چاره را اندیشیده و جعبه‌ای بنام «امانت» از پست برایش فرستاده و او را کشته بودند، مکرّم الملک می‌خواست همانرا باسیمگو بازمایش گزارد.

در این کار همسالکان و رازداران او ارمنیان میبودند و بمب‌براهم‌اینان ساختند مکرّم الملک آنرا بخوی فرستاد. از آنجا، چون مادر زن اسماعیل آقا دریکی از دیه‌های خوی مینشست، بنام آنکه جعبه شیرینی است و آترن برای داماد و نوه‌اش فرستاده بچهریق نزد اسماعیل آقا فرستادند.

لبکن سیمگو هوشیارتر از شجاع نظام بود و خود را رها گردانید. از زبان او چنین میگویند: چون جعبه را آوردند پسر منم بنام آنکه شیرینیست و مادر بزرگش فرستاده پافشرده باز کردن آنرا میخواست. من بیادداستان شجاع نظام افتاده بدگمان گردیدم، و هوشیار میبودم، و چون بروی چمنی نشسته بودم گفتم همانجا بازش کنند. و همینکه نخس راپاره کردند و اندک روشنی از آن برجست من فرصت نداده باپایم زده آنرا دور انداختم و پسر من راباغوش گرفته بروی سبزه‌ها دراز کشیدم و در زمان آوای ترکیدن بمب در چند گام دورتر از ما برخاست.

بدینسان سیمگو از مرگ رها گردید. ولی بمب درجائی که ترکید، برادر او علی آقا و چندتن دیگری را از کردان نابود گردانید...»^۱

نمونه‌ای دیگر از قدرت نفوذ حیدر عمواغلی در یاران و پیروانش ماجرای جهانگیر میرزا است، که پس از حیدر عمواغلی نیز کارهای او را با همان شهامت دنبال میکرد و سرانجام نیز چون در ماجرای سمیتقو مظنون باز سال بمب بود، با فجعترین وضعی جان خود را در این راه از دست داد:

«جهانگیر میرزا که یکی از سردستانان مجاهدان و آزادیخواهان میبود و در سال ۱۲۸۷ (۱۳۲۶) در خوی بهمدستی حیدر عمواغلی و دیگران باکردان و هواخواهان خود کامگی جنگهای بسیاری کرده، و سپس بهمراه عمواغلی به گیلان رفته و در شورش آنجا همدستی داشته و تا کشتن تهران

همراهی نموده، و این زمان در خوی میزیست و به بنیاد نهادن دبستان و مانند اینها میپرداخت، چون کسانی از ملایان و دیگران از کارهای او دلتنگ میبودند و بی فرصت میگشتند که کینه جوینده این زمان فرصت یافتند، و چون بمب از خوی به چهریق رفته بود، چنین پراکنند که سازنده بمب و فرستنده آن جز شاهزاده نبوده و این سخن را در چهریق بگوش سیمگو رسانیدند.

سیمگو چون از جهانگیر میرزا رنجیده بود... دلپیر از کینه می داشت... و کینه جوئی از ایشانرا میطلبد... سپهسالار که خود نیز از جهانگیر میرزا دلتنگی میداشته... به مکرم الدوله دستور میفرستد که در پیرامون پیش آمد بازجوئها کند. مکرم الدوله کسانی را بخانه شاهزاده میفرستد و چون در خانه او بمبهایی دیده میشود که شاهزاده از شرفخانه آورده بود، همین را دلیل گرفته، با درخواست سیمگو او را دستگیر میگرداند... سپهسالار و مکرم الدوله بی غیرتانه بدرخواست سیمگو تن در میدهند و... او را به چهریق میفرستند... جهانگیر میرزا را میگویند نخست با تبر یا بالته چهار دست و پایش را جدا کردند و سپس از سنگ بلندی بدره اش انداختند... این بود سرگذشت دلسوز یکی از پیش گامان آزادی. این جوان گرانمایه با غیرت که زمانی در جنگها جانبازی نموده و زمانی بفریخت نوجوانان کوشیده و رویهمرفته زندگی در راه کشور و توده بسر آورده بود، بدینسان قربانی سیاهکاریهای سیمگو و سپهدار و مکرم الدوله گردید و بدینسان با شکنجه های دلگداز بدرود زندگی گفت...»^۱

ماطی بخشهای نخستین کتاب و همچنین در جریان فعالیتها و مبارزات حیدر عمواغلی، گاه و بیگاه به داوریه و اظهار نظرهای گوناگون درباره او اشاره کرده ایم، که طبعاً نیازی به تکرار آنها نیست، ولی در پایان این بخش که به تشریح سیمای واقعی و خصوصیات روحی او اختصاص یافته است، آوردن چند جمله و اظهار نظر کوتاه، برای شناسائی بیشتر قهرمان داستان خالی از فایده نخواهد بود:

« در این هنگام در تهران یکمرد آزادیخواهی میزیست که خود جوان بسیار دلیر و کاردان میبود، و سپس یکی از پیشروان بنام شورش ایران گردید. »

احمد کسروی

«حیدرخان مشهور به چراغ برقی یا بمبیسست - یعنی بمب ساز- که اسم اصلیش تاری ویردیوف بوده است، یکی از روساء و از ارکان عمده مجاهدین خارجی، یعنی غیر ایرانی بود... او در تمام اوقات بکار بیدار کردن مردم برای شورش بر ضد سلطنت استبدادی و توطئه در قتل سران استبداد مشغول بود... من در هر دو شهر مزبور (پاریس و برلین) بسیار مکرر او را دیده بودم. مردی بود بسیار شجاع، فوق العاده با تهور ویردل و بیترس و بیباک و جانش را به تعبیر معروف همیشه در کف دست داشت، و از مواجهه با خطر و خوض در مهالک، بلکه از مرگ رویاروی بهیچوجه روی نمیتافت و مخاطرات عظیمه را گوئی از جان ودل طلب میکرد...»

علامه قزوینی.

«این مجاهد دلاور مشروطه یک تن ایرانی غیرتمند و وطن پرست میباشد... بطور قطع اصلاً از ایل افشارارومیه بوده است.»
مجله یادگار.

«غیرت اسلامی و نفرتی که طبعاً از ظلم و تعدی و رفتار ناهنجار عمال تراری نسبت به مسلمین قفقازیه داشته، او را بر آن داشته بود که بایک عده از مسلمین غیرتمند دیگر در کار تشکیل حزبی سیاسی همدست شود و بهمراهی ایشان با مستبدین داخلی و خارجی مبارزه کند.»

عبدالحسین نوائی.

«در نهضت آزادی ایران، شخصیت‌هایی ظهور کرده و سرداده و جان

باخته اند که ستارگان درخشان جامعه بوده اند. یکی از برجستگان آنها مجاهد بی باک و رهبر شایسته‌ی حزب کمونیست ایران، شهید پرافتخار حیدر عمواعلی است. از آغاز انقلاب مشروطه ایران از جنگهای تبریز و خوی و مرند و تهران، از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه تا انقلاب کبیر اکتبر، از مبارزات علیه سفیدها و انگلیسها در ترکستان، تا قیام میرزا کوچک خان در گیلان، هر جا که کار نهضت دچار سختی بود، حیدرخان باسیمای جدی و خونرد در همانجا ظاهر میشد»

علی امیر خیزی.

«... در کلیه شورشهای انقلابی زمان مشروطیت دست داشته و نسبت بکشتن مخالفین آزادی کوچکترین خوفی یا تردیدی بخود راه نمیداده و تکیه کلامش این بوده که: «اینان را باید دفع کرد» چنانکه قتل اتابک نتیجه توطئه و تهیه مقدماتی بود، که وی چیده بود»

عبدالحسین نوائی.

«... پس از دایر کردن کارخانه مزبور در مشهد که حکومت شاهزاده منیرالدوله در آنجا بود و بعضی وحشیگریهای خلاف وجدان انسانی مشاهده مینمودم، از آنجائی که از سن دوازده سالگی در روسیه داخل در امور سیاسی بوده و هیچ زمان تحمل بعضی مضرات اقتصادی را نمیتوانستم بیاورم، چطور میشد که در ایران متحمل پاره‌ای وحشیگریها شده، ساکت باشم»

حیدر عمواعلی.

«یکی از کسانی که در ایجاد سوسیال دموکراسی در ایران نقش فعالی داشته است، حیدرخان عمواعلی است که بعدها از بانیان حزب کمونیست ایران گردید.»

عبدالحسین آگاهی.

«حیدر خان از همه بیشتر فعالیت میکرد. وی از باکو وعده‌ای تروریست

خواست که به تهران آمدند. ولی احتیاطاً کسی را با کسی آشنا نمیکرد و آنان را متفرق و ناشناس نگه میداشت و آنها را بشکل سید و ملادر آورده، عمامه و عبا میپوشانید».

آقا شیخ محسن نجم آبادی

حیدرخان بمب ساختن را بلد بود، بر فقایش هم یاد داده بود. در چندین جادر مواقع حساس از این هنر بمب سازی استفاده شد، که تعیین کننده سر نوشت جنگ بود».

علی امیر خیزی

«نقشه این کار (سوء قصد به محمد علی میرزا) را حیدر عمو اغلی کشیده و بمب را نیز او ساخته بوده ... این نمونه دیگری از این کارهای حیدر عمو اغلی است و میرساند که او یک شورخواه راست و شایانی میبده و بکارهای بزرگ میکوشیده. پس از کشتن اتابک این دومین شاه او میبود که اگر پیش رفتی هر آینه نتیجه های بزرگی را در پی داشتی. این بمب اگر محمد علی میرزا را از میان برده بودی، جنبش مشروطه خواهی ایران رنگ دیگری بخود گرفت».

احمد کروی

«حیدرخان در باد کوبه فعالیت میکرد. او گفت باید ابتدا بستارخان کمک کرد. اگر اتفاقاً ستارخان از بین برود، انقلاب نمیتواند دوام کند».

آقا شیخ محسن نجم آبادی

اینها مجموعه ای از اظهار نظر ها و داوریهای گوناگون درباره حیدر عمو اغلی است. و آنچه در چهارده بخش پیشین آمد، مجموعه ای از فعالیتها و مبارزات وی در جریان انقلاب مشروطیت ایران است. اینک قضاوت نهائی با خواننده آگاه و صاحب نظر است که با ترازوی انصاف حقایق را از مطالب نادرست و سره را از ناسره مجزا سازد، تا معیار و ضابطه ای قابل اعتماد، برای شناختن این چهره انقلابی بدست آورد.

مادر این کتاب مخصوصاً کوشیدیم، تا فعالیت‌های کمونیستی حیدر عمواغلی، از جمله شرکت وی در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و انقلاب اکتبر، همکاری با لنین و دیگر انقلابیون روس، شرکت در کنگره کمونیستی شرق و مجمع بین‌المللی کمونیستها و همچنین سخنرانیها، ترهاویرنامه‌های کمونیستی او را جدا از فعالیتها و مبارزاتش در سطح ملی مورد بررسی قرار دهیم و این اقدام بدان خاطر بود، که شائبه هیچگونه تعصبات خاص، یا جانبداری و مخالفت از این ایدئولوژی، یا آن مکتب سیاسی بوجود نیاید.

ما حیدر عمواغلی را بخاطر مبارزات قهرمانه‌اش در راه آزادی ایران شناساندیم و مورد تجلیل قرار دادیم. اما جنبه‌های دیگر زندگی و مبارزات او، مطلبی است جداگانه، که تنها بخاطر شناخت بیشتر و دقیق‌تر حیدر عمواغلی ناچار از مطالعه آن هستیم و بهمین جهت طی پانزده بخش کتاب، زندگی و مبارزات حیدر عمواغلی را در کادر ملی و تلاشهای آزادی - خواهانه در ایران، از آغاز تا انجام شرح دادیم. طبعاً چند بخش بعدی کتاب، به ترسیم سیمای دیگر حیدرخان عمواغلی اختصاص میابد، که اگر چه نمی‌تواند کاملاً از بخشهای نخستین جدا و مجزا باشد، ولی در عین حال، حاوی رویدادها و مطالب مستقلاً است، که جادارد مستقلاً مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

بخش شانزدهم

کنگره ملل شرق

چپ گرانی
حیدر خان ..

تماس حیدر عمواغلی با انقلابیون و آزادیخواهان آن سوی مرزهای ایران ، سابقه‌ای طولانی دارد و اگر بخواهیم روشتر گفته باشیم ، باید اعتراف کنیم که از همان اوان کودکی و نوجوانی و دوران تحصیل مدرسه ، این آشنائی بوجود آمده است. روحیه انقلابی که از همان روزها در این نوجوان پرشور وجود داشت «... حتی... روزی حیدرخان بواسطه اینکه از مدرسه برق بنام «بابوف» اذیت و آزار دیده بود، قصد ترور مدیر را کرده و در منزل خود برای اجرای این منظور جلسه‌ای از همکلاسانش ترتیب داده بود، تا بالاخره ...»^۱ او را آسوده و آرام نمیگذاشت و طبعاً در این راه با افرادی نیز که طرز تفکری مانند خود وی داشتند ، آشنا شده ، روابطی برقرار میکرد .

پس از مسافرت بایران ، ظاهرآتا زمانی که در مشهد بسر میبرد ، جز کوششهای انفرادی دست بکار دیگری نزد و جز یکی دوتن ، افراد هم عقیده‌ای را برای تشکیل حزب پیدا نکرد. اما هنگامیکه به تهران آمد و حوزه‌های خصوصی و عمومی را تشکیل داد ، بتدریج ب فکر ارتباط با انقلابیون و سوسیال دمکراتهای آنسوی مرز افتاد و پس از تشکیل کمیته اجتماعیون عامیون ، این تماس برقرار شد.

شادروان کسروی هنگام شرح چگونگی کشته شدن اتابک که برای اولین بار بمعرفی حیدر عمواغلی میردازد، روی ارتباط او با کمیته اجتماعیون عامیون قفقاز تأکید میکند.

بعد از به توپ بستن مجلس واستقرار استبداد صغیر ، که قتل و کشتار و پراکندگی آزادیخواهان آغاز شد و حیدر عمواغلی نیز به باکو رفت ، این تماس بصورتی مستمر در آمد و چنانکه دیدیم حیدرخان با کمک گرفتن از کمیته باکو و سوسیال دمکراتهای قفقاز ، تا آنجا که در قدرتش بود ، ستارخان را در تبریز یاری کرد و به کمک پیرم خان و معز السلطان در گیلان شتافت .

از آن پس تماس حیدر عمواغلی با انقلابیون روس بنحوی روزافزون گسترش میابد ، مخصوصاً بعد از اینکه حزب سوسیال دمکرات ایران تشکیل می شود و با سوسیال دمکراتهای روس ارتباط برقرار میکند . تبعید حیدر عمواغلی از ایران ، پیوستنش به گروه مهاجرین در اروپا ، همکاری با لنین و دیگر انقلابیون بزرگ ، بتدریج او را وارد کادرهای رهبری حزب کمونیست روسیه و کمونیسم بین الملل ساخت و مرحله نوینی در زندگی و مبارزاتش آغاز شد ، که بکلی با بخش نخست فعالیتهاش متفاوت بود .

قبل از بررسی این قسمت از زندگی و مبارزات حیدر عمواغلی ، اشاره به پاره ای نکات ضروری بنظر میرسد .

در بخشهای گذشته اشاره کردیم که چون اکثر اقدامات حیدر عمواغلی محرمانه بوده و در نهایت پنهانکاری صورت میگرفته است ، بسیاری از جزئیات و خصوصیات زندگی و فعالیتهای او در ایران ، هنوز در پرده ابهام مانده است . روایتهای متعددی که درباره ترور اتابک ، سوء قصد به محمدعلیشاه و سفر او به گیلان ، حتی کشته شدن اسرار آمیزش ، نقل کردیم ، اگر چه تا حدود زیادی روشنگر حقایق است ، ولی از این واقعیت حکایت میکند ، که در آثرمان کلیه فعالیتهای وی در اختفای کامل صورت می گرفته و همین امر باعث میشده است که درباره هر یک از اقداماتش شایعات بسیاری بر سر زبانها افتد . مثلاً ترور اتابک را به تقی زاده نسبت دهند و یا کشته شدن عباس آقا تبریزی را بخود حیدر عمواغلی ، و مانند اینها ...

بدیهی است در چنان شرایطی که کمیته ها فعالیت پنهانی داشتند و حتی

با نام « کمیته سری » کار میکردند، ناچار از این اختفا و پنهانکاری بودند. چون در غیر اینصورت خیلی زود همه اعضا دستگیر شده و تشکیلات آنها از هم پاشیده میشد. کما اینکه در جریان همین حوادث خود حیدرخان چند بار دستگیر شد، ولی هر بار بعنوان « نبودن دلیل و مدرک » ولی در حقیقت بخاطر رعایت دقیق و کامل اصول پنهانکاری ناچار شدند، آزادش کنند. از جمله مسائل مبهم و اسرار آمیز دیگر، سفرهای ناگهانی و محرمانه اوست، که گاه وی را در تهران، تبریز، قفقاز، سویس یا آلمان میبینیم، بدون اینکه از چگونگی مسافرتهایش کوچکترین اطلاعی داشته باشیم. یا تنه‌پس از پیدا شدن رد پایش در یک ترور، انفجار، یا یک میدان جنگ است، که از حضورش در آن محل آگاه می‌شویم. و همه اینها از توجه خاص حیدر عموغلی بمبارزات پنهانی حکایت میکنند.

اما اگر نکاتی از زندگی و مبارزات حیدر عموغلی در ایران و در کادرملی، در پرده ابهام مانده است، چگونگی فعالیتهایش در سازمانهای کمونیستی و جریان بین‌المللی کمونیستها، تا حدود زیادی روشن و آشکار است.

درست است که این رشته از فعالیتهای حیدر عموغلی نیز در اختفای کامل صورت می‌گرفته است، ولی دو عامل وانگیزه خاص باعث شده است که با وضوح و روشنی بیشتری از این بخش فعالیتهای او آگاه شویم.

نخست اینکه نگارنده از آغاز فعالیتهای تحقیقی و مطبوعاتی خویش، به گردآوری اسناد و مدارک سیاسی تاریخ ایران - بویژه طی یکی دو قرن اخیر - پرداخته و در نتیجه موفق شدم به بسیاری از مآخذ و مدارک مربوط به فعالیتهای سازمانهای چپ در ایران دست یابم. این مآخذ و اسناد که در کتب دیگر صاحب این قلم نیز از آنها نهایت استفاده شده است^۱ این امکان را بوجود آورد که درباره چگونگی گرایش حیدر عموغلی به جناحهای چپ و سازمانهای کمونیستی، اطلاعات دست اول و منتشر نشده‌ای در اختیار داشته باشد.

دیگر اینکه، پژوهشگران و محققان شرق و غرب تا کنون نوشته‌های

۱ - کنگره ملل شرق، یکی از بخشهای کتاب منتشر نشده نگارنده است.

گوناگونی درباره ایران - مخصوصاً درباره کارهای قبل از کودتا و ظهور رضاشاه کبیر - و فعالیت سازمانهای کمونیستی در مشرق زمین انتشار داده اند، که متأسفانه تقریباً هیچکدام از آن آثار بفارسی ترجمه نشده و یا ما از ترجمه آنها آگاهی نیافته ایم.

در جریان تدوین این کتاب، اغلب این آثار و نوشته ها مورد استفاده قرار گرفت و تا آنجا که امکان داشت کوشیدیم تا قضاوت صاحب نظران هر دو بلوک را منعکس کنیم و از این طریق پرتوی روشن بر زندگی و مبارزات حیدر عمو اغلی بیافکنیم، که طبعاً به روشن شدن نکات مبهمی از تاریخ ایران نیز کمک فراوان خواهد کرد.

کنگره ملل شرق که مهمترین اقدامات سازمانهای جهان کمونیستی و کمونیستهای جهان است، موضوعی است که فوق العاده مورد توجه ولادیمیر ایلیچ لنین قرار داشت و پس از تشکیل بصورت نقطه عطفی در تاریخ فعالیت های کمونیستی ایران درآمد.

بهمین جهت در کتاب حاضر نیز - با توجه به شرکت موثر حیدر عمو اغلی در این کنگره - چنانکه باید و شاید به این مهم پرداخته و کوشیده ایم تا چگونگی شرکت حیدرخان و گروه ۱۹۲ نفری از باصلاح کمونیستهای ایرانی را در این کنگره تجزیه و تحلیل کنیم.

با این مقدمات، اینک نخست به انگیزه ها و علل گرایش نهضت بین المللی کمونیستها بمشرق زمین و سپس به چگونگی تشکیل کنگره ملل شرق می پردازیم و خواهیم کوشید تا از این طریق سیمای یکی از نام - آوران انقلاب مشروطه ایران را - از دیدگاهی دیگر نیز - بخواننده صاحب نظر بشناسانیم.

نین، و
مشرق زمین ... ولادیمیر ایلیچ لنین رهبر انقلاب کمونیستی روس
که در پنجم دسامبر ۱۹۱۷ ایرانشد، بعدها بصورت
سرمشق و دستورالعملی برای همه کمونیستها و جریانات کمونیسم بین المللی
درآمد.

لنین از همان آغاز فعالیت‌های انقلابی خود، توجهی خاص نسبت به مشرق زمین داشت و بر این عقیده پابرجا بود که ملل شرق در ایجاد جوامع کمونیستی، بر سرزمین‌ها و ملت‌های غرب پیشی خواهند گرفت.

مقاله معروف لنین که در سال ۱۹۱۳ یعنی قبل از انقلاب روسیه و هم‌زمان با سال‌های انقلاب مشروطیت ایران، با عنوان «اروپای عقب مانده و آسیای پیشرو» در روزنامه «پراودا» منتشر شد، هنوز از خاطره دست اندرکاران امور سیاسی محو نشده است.

اگر بیادیاوریم که چگونه پیشروترین عناصر انقلابی و باران‌تردیک مورد اعتماد لنین مانند «سرگی اورژونیکیدزه»، «کارل رادک» و «زینوویف» و دیگران مأمور گسترش امور انقلابی در مشرق زمین شده بودند و حتی بسیاری از آنان در امور انقلابی مربوط بایران دخالت مستقیم داشتند، بیشتر باین توجه و گرایش لنین و بطور کلی کمونیسم بین‌المللی به مشرق زمین واقف می‌شویم. تشکیل کنگره ملل شرق در بادکوبه، یکی از نخستین و مهمترین اقدامات کمونیستها در این زمینه بود.

در ماه سپتامبر ۱۹۲۰ اجلاسیه‌ای در بادکوبه بنام کنگره ملل شرق ترتیب داده شد که هدفش مطالعه درباره مسائل جریانات سیاسی ملل خاور زمین بود. جلسات این کنگره در قاتر «مائیلوف» انعقاد می‌یافت.

از طرف انقلابیون گیلان سیدجعفر جوانزاده و مسیو یقیکیان ارمنی که بعدها مدیر روزنامه «ایران کبیر» و «ایران کنونی» شد و میرزا احمدخان حیدری با سمت نمایندگی به بادکوبه رفتند. همچنین افراد دیگری بنمایندگی از سایر ولایات ایران از قبیل زاخارف و کاظم امیرزاده و چلنگریان و موسوی، همراه بولومکین رئیس «چکا» رهسپار بادکوبه شدند.

کنگره در ۱۷ ذیحجه ۱۳۳۸ مطابق شهریور ۱۲۹۹ افتتاح یافت. یک هزار و هشتصد و نود نماینده در این کنگره حضور داشتند، که در بین آنها رادک و زینوویو^۱ و حیدر عموغلی و خلیل پاشا و انور پاشا نیز دیده می‌شدند.

۱ - «از دوستان لنین که بعدها مشمول تصفیه دوران حکومت استالین گردیدند». سردار جنگل - ص ۲۷۴

نریمان نریمان‌اف صدر شورای جمهوری قفقاز نخستین جلسه را
افتتاح نموده چنین گفت :

رفقا، افتخار گشایش اولین جلسه کنگره نمایندگان ملل خاور که
نظیر آن تاکنون دیده نشده است، خوشبختانه نصیب من گردید. جراحاتی
که از طرف سرمایه‌داران جهان به‌پیکر ناتوان ملل شرق وارد شده، وصف
ناکردنی است. مادر اینجا جمع شده‌ایم تا با یکدیگر در رفع بدبختیها و
مشقاتی که باین ملل مظلوم وارد شده و میشود، تبادل نظر و افکار نموده،
چاره‌ای بیاندیشیم و با اتحاد و یگانگی خود را از قید زنجیر سرمایه‌داری
رهائی بخشیم .

آنگاه زینوویو، رئیس اجرائیه بین‌الملل سوم که از تردیکان لنین و
تروتسکی بود، رشته سخن را بدست گرفت و چنین اظهار داشت :

ما افتخار میکنیم که کمونیسم بین‌المللی موفق شد برای اولین بار در
تاریخ، نمایندگان چندین ملت را در یکجا جمع کند،^۱ آنچنان ملت‌هایی که
قسمتی از آنها با یکدیگر دشمن و بعضی‌ها همینقدر از حال و وضعیت یکدیگر
مستحضرند. ما از این ملت‌ها نمی‌پرسیم که بسته به بین‌الملل سوم هستید یا
خیر؟ بلکه همین قدر سؤال می‌کنیم که در زنجیرید یا نه...؟ و مایلید که
مبارزه زحمتکشان بر علیه سرمایه‌داری تعقیب شود یا خیر...؟

و سپس ناطق ضمن اشاره بانقلاب کبیر فرانسه، چند اشتباه رایج را یادآوری
کرد و از جمله گفت : «در انقلاب کبیر فرانسه تنها پاریس قیام نمود، نه همه
شهرستانهای مستعد. دوم آنکه انقلاب فرانسه دهقانان را بخود راه نداد، و
نیروی شگرفشان را نادیده گرفت. سوم آنکه ارتش فرانسه را که پشت
دروازه‌های پاریس کمین می‌کشید، خلع سلاح نکرد.. و از بیانات خود
این نتیجه را گرفت که نمایندگان ملل شرق نبایستی اشتباه کنند و باید با
استفاده از تعلیمات حزبی قوایشان را بکار برند، تا بتوانند میهنشان را نجات
داده، لایق و آماده حکومت مورد انتظارشان سازند.»

بعد از نطق زینوویو، پاولیچ روسی الاصل و چند نفر دیگر صحبت

۱ - « مقصود ملت‌های لرگی - ترک - تاجیک - ایران - چرکس - لوزبک - افغان،
هند، تاتار و ترکمن است، - سردار جنگل - ص ۲۷۶

کردند. نکته قابل توجه اینکه به انور پاشا وزیر جنگ سابق عثمانی (ترکیه) و فرمانده کل قوای این کشور که بعد از تسلیم شدن دولت عثمانی بقوای متفقین، فراراً بروسیه آمده بود و قراردادی بمنظور ادامه جنگ منعقد ساخته، اجازه نطق داده نشد. شاید بدین علت که هنگام ورودش به تالار جلسه، همه نمایندگان با احترامش قیام نموده و با دادن شعار: «زنده باد غازی انور پاشا» مقدمش را استقبال نمودند و این مسئله به زینو ویو و دوستان حزیش گران آمده بود و شاید هم علل دیگر داشت. در هر صورت گزارش نمایندگان عثمانی در جلسه کنگره قرائت و بزبانهای دیگر ترجمه گردید. کنگره بعد از پایان سخنرانیها و قرائت گزارشها وارد شور شد و چند نفر را بعنوان هیات مدیره کنگره انتخاب کرد، که از آن جمله ایلیاوا، و کیروف^۱ و پاولیچ بودند و چند قطعنامه به تصویب رسید که از آن جمله تشکیل شورائی بنام شورای تبلیغات بود که حیدر عمواغلی و سلطانزاده (میکائیلیان) نمایندگی ایران را در این شورا داشتند...^۲

در این کنگره حیدر عمواغلی نیز که با توافق سلطانزاده، گروه نمایندگان حزب کمونیست ایران را رهبری می کرد، نطق مهمی ایراد کرد که بخشهای اساسی آن را از کتاب تاریخ دیپلماسی ایران اثر «سیف پور قاطمی» در زیر می آوریم:

نطق مهم
حیدر عمواغلی

این نطق بیشتر از آن جهت مهم است که طی آن گرایشهای کمونیستی حیدر عمواغلی کاملاً روشن و مشخص شده است. بدین معنی که وی ابتدا با اشاره به مبارزه طبقاتی، از آنچه که مارکس و انگلس در کتاب معروف «مانیفست» آورده اند، الهام می گیرد و می گوید که دنیا بدو طبقه صاحب ابزار تولید و کارگر (پرولتر) تقسیم شده است، و آنگاه از روسیه شوروی

۱ - «سرگی پروتویچ رئیس کمیته حزب کمونیست لنینگراد که بعد ها به دست مخالفین کشته شد» - سردار جنگل - ص ۲۷۷ - «خروشچف در کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی برای اولین بار قائل گردید که کیروف به دستور استالین کشته شده و حتی قاتلین او نیز بدستور استالین معدوم شده اند».

۲ - سردار جنگل - ص ۲۷۴-۲۷۹

با عنوان کشوری که مظهر آزادی است و می‌تواند، نه فقط بصورت الهام بخش، بلکه در کسوت يك يار و ياور بايد زحمتكشان جهان را كمك كند، ياد می‌کند.

نکته مهم دیگر نحوه تقسیم‌بندی حیدر عموغلی و آوردن نام ایران در ردیف کشورهای چون ایتالیا، رومانی، لهستان، ترکیه و یونان است، و سپس تاکید روی انقلاب جهانی، برای سرنگون کردن همه حکومت‌های غیر شوروی است.

حیدرخان در این نطق می‌گوید:

«... بگذار دچار رؤیا نشویم. ما نباید خود را فریب بدهیم. در انتظار سرنگونی دولتهای فاسد و قدرتهای امپریالیستی نشستن تنها خیانت به انقلاب جهان است. رفقای ما در روسیه نباید انتظار بکشند بلکه باید فوراً به ما كمك برسانند. اسلحه، تفنگ، مهمات و تانک - و ما قادر خواهیم بود خود از عهده دولت ایران و متجاوزین انگلیسی برآئیم. از کسی میتوان طلب کاری را کرد که وسایل آن کار را در اختیار داشته باشد. در دنیا امروز کشوری به آزادی روسیه وجود ندارد. باید ازین آزادی و نیرو استفاده کنیم، و نه بخاطر كمك و حمایت از بورژوازی، بلکه بمنظور سازمان دادن گام پرولتری جسورانه و درستکارانه‌ای در جهت ایجاد پایه‌های يك نیروی بین‌المللی کمونیست نیروئی که بدون هر گونه مصالحه دشمن بورژوازی خائن و امپریالیستهای غربی است.

جنگ علیه ما جنگ علیه ایده‌های ماست. امروز در روسیه و خاور زمین، یعنی آن ممالکی که در میان کشورهای متمدن بیش از همه مورد ستم قرار گرفته‌اند، کوششی پیاپی شده که میخواهد نظریه‌ای را به بنیادی سیاسی بدل سازد. این نظر 'کدامست؟ بطور خیلی کلی عبارتست از: اینکه تقسیم بشریت از طریق مرزهای تصادفی ژئودیدی یا از طریق مرزهای مصنوعی ملی و تسلط سیاسی بوجود نیامده است، بلکه این نوع تقسیمات مصنوعی قابل تغییر اند. تقسیم واقعی تقسیم طبقاتی است. بشریت بدو طبقه، طبقه صاحب ابزار تولید و طبقه فاقد این ابزار تقسیم شده است. تسلط اولی بر سرمایه او را قادر می‌سازد اقتصاد جهانی را در دست داشته باشد و از طبقه

بدون ابزار تولید بمثابه برده و ماشین برای ازدیاد سرمایه و بعنوان ماده خام (گوشت دم توپ) در جنگها استفاده کند، جنگهاییکه هدفشان جز ازدیاد سرمایه از طریق تسلط بر سرزمینهای نوآستمار نیست. توده مردم در روسیه و سایر کشورها مصمم اند نخست طبقه صاحب سرمایه را نابود کنند و سپس باناسیونالیسم و شرایط اقتصادی که موجود واقعی این جنگها هستند نیز مبارزه کنند. با انهدام بورژوازی و امپریالیسم، بشریت چون مجموعه‌ای خواهد فهمید که در جهان خلقهای مختلفی وجود ندارند بلکه تنها یک خلق وجود دارد و سبب اساسی جنگ برای همیشه از میان خواهد رفت. استعمارگران سرمایه دار می‌کوشند کمونیسم را نابود کنند و میلیونها زحمتکش و کارگر را در انقیاد نگهدارند. قهر سرمایه‌داری نخواهد توانست نه این نظریه و نه نیروهائی را که حامی آن اند از میان بردارد. چنین تصویری باطل است.

۱- مادرعین حال کسانیکه در راس دولتهای انگلیس و فرانسه قرار دارند با حمایت وال استریت ظاهراً چنین تصور باطلی را بخود راه داده‌اند. آنان سخت در صددند انقلاب را در سراسر جهان بزور نیرو خفه سازند. این سیاست جنگ طلبانه علیه پرولتاریا بمنظور نابود ساختن که بزودی جهانگیر خواهد گردید به سه صورت تجلی می‌کند:

۱ - سرمایه‌داران انگلیسی و امریکائی برای دست‌نشاندهاگان خویش در روسیه افراد، اسلحه و پول تهیه می‌کنند.

۲ - اینان دولتهای ارتجاعی ایتالیا، رومانی، لهستان، ترکیه، ایران و یونان را تحریک می‌کنند تا کارگران و دهقانان را قتل‌عام کنند.

۳ - سرمایه‌داران می‌کوشند از طریق محاصره، کشتار، گرسنگی توده‌ها را به بردگی و اطاعت وادارند.

سرمایه‌داران این سیاست را از انقلاب اکتبر باین طرف دنبال می‌کنند. برخی از نتایجی که تا کنون نصیب‌شان گشته کدامست؟ همه گروه‌های سیاسی روسیه بجز سخت‌جانترین تراریستها علیه این آتش افروزان سودجو که از خارج حمایت می‌شوند، به‌لنین پیوسته‌اند ...

انقلاب جهانی عنقریب رخ خواهد داد. همه کشورهای مستعمره به

سینه امپریالیستهای انگلیسی و امریکائی دست رد کوفته‌اند و می‌طلبند که استقلال آنان برسمیت شناخته شود. کارگران و دهقانان علیه استبداد طبقه حاکم ایتالیا قیام کرده‌اند. ملوانان فرانسوی در بنادر روسیه بپا خاسته‌اند و مصمم اند بارش پرولتری مودت ایجاد کنند. آلمان در آستانه انقلاب است. حکومت‌های استبدادی در اروپای مرکزی و خاورمیانه روزهای آخر عمر خود را طی می‌کنند. اعتصاب‌های کارگری در انگلستان و امریکا تشدید گشته‌اند. قسمت اعظم آسیا دستخوش انقلاب‌های نواست و رژیم شوروی شمال ایران در تدارك حرکت بسوی تهران است...»^۱

آنچه آمد، خلاصه‌ای از نطق‌ها و تشکیل کنگره ملل شرق - بطور کلی - بود. اما آنچه بیشتر مورد نظر ماست، شرکت حیدر عمواغلی و نقش او و هیات ایرانی اعزامی به کنگره در جریان جلسات این کنگره است. نویسنده کتاب «ایران در جنگ جهانی اول» پس از مقدمه کوتاهی درباره سیمای ظاهری و خصوصیات فکری حیدر عمواغلی (که در بخش‌های پیشین آمده است) درباره تشکیل این کنگره و شرکت حیدر عمواغلی می‌نویسد:

«حیدر عمواغلی ... زبانهای ترکی، روسی، فرانسه و فارسی را می‌دانست و بلسان آلمانی نیز آشنائی داشت. در اولین کنفرانس کنگره شرق که بتوسط کمونیست‌ها در باکو تشکیل شد، شرکت نمود. کنگره مزبور مرکب بود از نریمان نریمانوف رئیس جمهور آذربایجان شوروی، انور پاشا و خلیل از سرداران کمال‌پاشا، زینیوف رئیس کمیته‌ای که فرمانده معنوی و فکری کمونیست‌های جهان محسوب می‌شد و از شاگردان مارکس بود، رادیک آلمانی معاون زینیوف، آقایوف (کامران آقازاده) جعفر جواد زاده پیشه‌وری و چلنگریان.

تعداد کسانی که از ملل مختلف در این کنگره شرکت داشتند، بالغ به دو هزار نفر می‌شد، و همواره مذاکرات کنفرانس را ترجمه کرده، برای ملت‌ها و ترادهای مختلف بزبانهای خودشان توضیح میداد...»^۲

اما نقش حیدر خان بمراتب بیشتر از یک مترجم و یا ریاست یک گروه
از شرکت کنندگان در کنگره بود. بهمین جهت بشرح و تفصیل بیشتری
نیاز دارد.

بدنبال تماسها و ارتباطات پراکنده‌ای که حیدر عمو
اغلی با سوسیال دمکراتها و انقلابیون خارج از کشور
داشت، این نخستین بار بود که وی در یک کنگره
غیر ایرانی می‌توان گفت در یک تشکیلات بین‌المللی یعنی کنگره ملل
شرق در باکو - شرکت می‌کرد.

در این کنگره شخصیت حیدر خان بشایستگی درخشد و او توانست
نشان دهد، همانطور که در مبارزات انقلابی و بیکارهای زیرزمینی، شجاع
و گستاخ است، در مبارزات داخلی و حزبی نیز کار اگشته است و می‌تواند
بر رقبای نیرومند خود پیروز گردد.

۱. سلطانزاده - میکائیلیان « کمونیست معروف در این کنگره خود
رامتق و شایسته رهبری یکمصدونود و دوفرا ایرانی می‌دانست که بعنوان
نمایندگان حزب کمونیست ایران در کنگره شرکت کرده بودند. ولی
حیدر عمو اغلی شایستگی بیشتری از خود نشان داد و علیرغم تمایلات
گروانندگان کنگره و شخص سلطانزاده، توانست خود را هم طراز وی
نشان دهد، تا آنجا که میسیون اعزامی حزب کمونیست ایران را مشترکاً
اداره و رهبری کنند.

چنانکه گفتیم، از آغاز پیدایش نهضت‌های کمونیستی، بخصوص پس از
پیروزی کمونیست‌ها در روسیه و تشکیل دولت اتحاد جماهیر شوروی
سوسیالیستی، یکی از هدفهای اساسی که لنین و تروتسکی و بعدها استالین
دنبال می‌کردند، پیشروی بسوی شرق و نفوذ در این منطقه و ایجاد انقلاب
در ممالک آسیائی و خاورمیانه بود. لنین در یکی از سخنرانی‌هایش مردم
این مناطق را «قوای ذخیره انقلاب کارگری» خوانده و اضافه کرده بود:
«انقلاب شرق با انقلاب روسیه بستگی و ملازمت دارد، لازمه پیروزی
کمونیسم در سراسر جهان، ایجاد انقلاب کمونیستی در سراسر ممالک

شرق و آسیاست.

بدین سبب بود که نخستین اجتماع سران و اداره کنندگان احزاب کمونیست سی و دو کشور از ملل مسلمان مشرق زمین - از مراکش گرفته تا منچوری - در روز ۲۰ سپتامبر ۱۹۲۰ (شهریور ۱۲۹۹) در بادکوبه تشکیل شد و «نخستین کنگره ملل شرق» بوجود آمد.

در این کنگره جمعاً ۱۸۹۱ نفر از کمونیستها شرکت کرده بودند، که تنها ۱۹۲ نفرشان از ایران و ۳۳۹ نفر از ترکیه بودند. شاید با قاطعیت بتوان گفت که در آن وقت در سراسر ایران اصولاً یکصد و نود و دو نفر کمونیست وجود نداشت، حال آنکه این عده ظاهراً نمایندگان نخستین حزب کمونیست ایران و کمیته‌های آن بودند که به بادکوبه اعزام شده بودند. در بین شرکت کنندگان در کنگره، پنجاه و پنج زن مسلمان - بدون حجاب - نیز دیده می‌شدند، که از این عده یازده نفرشان ایرانی بودند.

از طرف کمیته اجراییه کمونیسم بین الملل «گریگوری زینویف» رئیس کنگره را عهده‌دار شد و ۹ نفر از سران برجسته احزاب کمونیست کشورهای روسیه، انگلیس، هندوستان، آمریکا و فرانسه نیز در جایگاه هیئت رئیسه کنگره قرار گرفتند.

اهمیتی که این کنگره برای احزاب کمونیست ایران و ترکیه قائل شده بود، تنها منحصر به همین تعداد بسیار زیاد نمایندگان اعزامی نبود، بلکه انتخاب سه شخصیت برجسته کمونیست ایرانی و ترك در رأس دو هیئت نمایندگی احزاب کمونیست این دو کشور نیز از اهمیت و توجه خاص حکایت می‌کند. از ترکیه «انور پاشا» - پیشوای خیالی پان ترکیستهای ترکیه - که در آن ایام رهبر مخالفان مصطفی کمال پاشا بود رهبری هیئت ترك را عهده‌دار بود، بیش از همه خودنمایی می‌کرد. و از ایران «ا. سلطان زاده (میکائیلیان)» وحیدر عموغلی ریاست هیئت ایرانی را به عهده داشتند، که اولی از ثورسین‌ها و بنیانگذاران حزب کمونیست روسیه و بعداً اتحاد شوروی، و طرف اعتماد و وثوق و حتی مشورت «لنین» پیشوای شوروی بود و دومی مبارزی شجاع و متهور که حتی بدون داشتن اعتقاد به کمونیسم و تنها بخاطر عشق و علاقه‌ای که به استقرار آزادی و سرنگون

کردن دستگاه مستبد قاجاریه داشت، در این اجتماع بزرگ سیاسی و انقلابی شرکت کرده بود.

قائل شدن چنین اهمیتی برای احزاب کمونیست دو کشور مخصوصاً ایران - از طرف کنگره، علل و انگیزه های خاصی داشت که لازم به یادآوری است.

قبلاً گفتیم که در آن ایام نفوذ در ایران از چند نظر هیئت نمایندگی ایران ...

۱ - داشتن راه عبوری بسوی هندوستان.

۲ - ایجاد راه عبور بخاور میانه و خلیج فارس.

۳ - حفظ منطقه نفت خیز بادکوبه و ایجاد سپر حفاظتی برای چاههای نفت.

۴ - و مهمتر از سه انگیزه اول - از دیدگاه کمونیستهای قفقازی و مسلمان - وجود تشکیلات فرقه اشتراکی عدالت بود، که قبل از دوران انقلاب در ایران فعالیتی وسیع داشت و تقویت آن میتواند پایگاهی برای همه احزاب کمونیست منطقه باشد.

بنابراین شرکت نمایندگان کمونیست ایران در کنگره شرق مورد توجه خاص بود.

طبقیک نوشته که از هنگام تشکیل کنگره باقیمانده: «شرکت تعداد نمایندگان ایران و مذاکراتی که درباره ایران روی داد، همه بر حسب تصادف و غیر عادی نبود، زیرا ایران در آن موقع در استراتژی انقلاب شرق مستقیماً از مسکو الهام می گرفت، و اهمیت زیادی داشت. نقشه ها و تاکتیکهایی که در اوایل انقلاب در مسکو برای ایران طرح ریزی میشد، بر روی همه مناطق و کشور های شرق اثر می گذاشت»^۱.

انتخاب اعضای هیئت نمایندگی ایران، زیر نظر سلطانزاده رئیس

۱ - این چند سطر را یکی از کمونیستهای قدیمی ایران ضمن خاطرات خود نوشته و ظاهراً - باقید احتیاط - بعدها یادداشتهای خود را در اختیار پروفورنچوفسکی قرار داده است. اصل این یادداشتها را نگارنده در خانه این کمونیست قدیمی دیده و خوانده است.

«بخش خاور نزدیک کمیساریای امور خارجه خلق» و نماینده حزب کمونیست ایران در بین الملل سوم (کمینترن) انجام شد. سلطانزاده از ارامنه مراغه و دارای تحصیلات عالیّه بود. هنگامی که مقدمات تشکیل کنگره شرق فراهم میشد، وی صورتی از مسکو برشت و اترلی فرستاد و صد نفر از کمونیستهای را که تا آن تاریخ در حزب عدالت و حزب جدیدالتاسیس کمونیست نام نویسی کرده بودند، بعنوان نمایندگان اعزامی ایران معرفی کرد و دستور اعزام آنها را به باد کوبه داد.

اما پس از اینکه لیست تهیه شده توسط سلطانزاده بایران رسید، حیدر عمواغلی اسامی عده دیگری را باین لیست افزوده و برای ۹۲ نفر دیگر کارت دعوت صادر کرد. نمایندگان ایران حسب الظاهر هر کدام نماینده کمیته حزب کمونیست ایران در یکی از شهرهای کشور بودند، ولی مسلماً در آن تاریخ حزب کمونیست حتی در تهران (پایتخت کشور) نیز تشکیل نشده بود، چه رسد باینکه در شهرهای دور و نزدیک تشکیلات و عضوی داشته باشد.

حیدر عمواغلی چندتن از دوستان قدیمی خود و کسانی را که در انقلاب گیلان شرکت داشتند، اما از اهالی شهرهای مختلف ایران بودند، بنام نمایندگان شعبات حزب کمونیست شهرستانهای ایران انتخاب و برای شرکت در کنگره کاندیدا کرد. این عده روز اول ذیحجه سال ۱۳۳۸ (۱۵ اوت ۱۹۲۰) با کشتی مسافری «وان» از اترلی عازم باد کوبه شدند. مرحوم حاج معتمدماوندی در تاریخ اترلی درباره شرکت این عده در کنگره باد کوبه چنین می نویسد:

«عده ای که در حدود ۲۲۵ نفر بودند، بنام نمایندگان حزب کمونیست ایران برای شرکت در کنگره ملل شرق که در باد کوبه تشکیل میشد، از اترلی عازم باد کوبه شدند.

اساساً در آن تاریخ فرقه کمونیست و بلشویکی در ایران تعدادشان به ۲۵۵ نفر نمی رسید، تا چه رسد که این عده نمایندگان این فرقه در سرتاسر ایران باشند. بعضی از شهرها شاید اسم فرقه کمونیستی را هم نشنیده بودند، معذک بنام جمعیتهای آن شهرها نمایندگان فرستاده شدند. دو نفر از آنها

که من می‌شناسم و سابقه دوستی فراوانی با من داشتند، هر دو ساکن بندر پهلوی بودند. یکی سیدحسین نیکخو تهرانی و دیگری میرزا عباسخان نیکرو همدانی بود. بطوریکه میرزا عباسخان بمن می‌گفت، بنماینده‌گی حزب کمونیست همدان باورقه دعوتنامه روسی که شماره ۴۰۳ بود از طرف فرقه بلشویک به بادکوبه رفت. روز ۲۷ ذیحجه این‌عده بایران مراجعت کردند. آنروز اتفاقاً با سیدحسین خان و میرزا عباسخان روبرو شدم. به سیدحسین خان پیشنهاد کردم که شرح مسافرت خود را برای درج در تاریخ اترلی بمن بدهد. قبول کرد و قول داد ولی عمل نکرد.

برای احراز ریاست هیئت نمایندگی ایران، بین احمدسلطان‌زاده رئیس بخش خاور نزدیک کمیسارهای خارجه شوروی و حیدر عمواغلی آزادی‌خواه و کمونیست معروف ایران مبارزه شدیدی در گرفت. حیدر عمواغلی می‌گفت: «چون سلطان‌زاده ارمنی است نباید نماینده مسلمانان باشد و صلاحیت نمایندگی حزب کمونیست ایران را ندارد» ایرانیان اعزامی اکثر طرفدار حیدر عمواغلی بودند، ولی گروه دیگر که در راس آنها برادران «آقایف» قرار داشتند، از مخالفین جدی حیدر عمواغلی و انتخاب او بریاست هیئت نمایندگی ایران بشمار می‌رفتند. از طرف دیگر سلطان‌زاده چون مورد اطمینان دولت شوروی بود، میبایست بریاست هیئت نمایندگی ایران انتخاب شود. لذا بر سر این موضوع چند روز بین طرفداران ایندو نفر در خارج از جلسات کنگره تراغ و کشمکش بود. بالاخره در اثر وساطت «زینویف» رئیس کنفرانس هر دو نفر بعضویت «شورای عملیات و تبلیغات مرام کمونیستی» انتخاب شدند و با این ترتیب حیدر عمواغلی را نیز راضی کردند. علاوه بر این حیدر عمواغلی با برادران «آقایف» مبارزه و برخورد های شدیدی داشت. یکی از کسانی که در کنگره شرکت داشته است، در این باره می‌نویسد: «جوادزاده، چلنگریان، موسوی، ساخارف و من و چند نفر دیگر که بعنوان هیئت نمایندگی ایران در کنگره شرق انتخاب شده بودیم، به بادکوبه رفتیم... بعد از افتتاح کنگره و شروع کنفرانس‌ها، «آقایوف» ها خیلی کوشش کردند تا با استفاده از نفوذی که میان ایرانیان

داشتند، در هیئت رئیسه نمایندگی ایران انتخاب شوند، ولی شانس موفقیت حیدر عمواغلی با توجه به محبوبیت فوق العاده‌ای که در میان همه فرق داشت بیشتر بود. آقایوف‌ها موفق نشدند و بالاخره حیدر عمواغلی که زبانهای ترکی، روسی، فرانسه، فارسی و کمی آلمانی میدانست انتخاب شد. چون آقایوف‌ها برخلاف انتظاری که داشتند و به نفوذ خود در میان ایرانیان مینازیدند شکست خوردند، لذا بی‌اندازه عصبانی و ناراضی شده شروع به تشنج و ایجاد دو دستگی بین افراد ایرانی کردند. در نتیجه اکثر روزها نزاع و گفتگو بین نمایندگان ایران بود. در یکی از روزها که من از حیدر عمواغلی تعریف و تمجید زیادی کردم، کامران آقایوف با مشت بمن حمله کرد، ولی حیدر عمواغلی بداد من رسیده مرا بگوشه‌ای برده، بکامران گفت: «عصبانی نشوید مرا بزنید و باین ترتیب من نجات یافتم»^۱.

موضوعی که در این کنگره سبب ناراحتی ملل شرق - که هنوز دارای احساسات شدید ناسیونالیستی بودند - شد، موضوع دخالت علنی دولت شوروی و کمینترن در کار احزاب ممالک شرق و هیئتهای نمایندگی اعزامی بود. دخالت علنی مامورین دولت شوروی سبب شد که اکثر ایرانیان از همانجا از عاقبت فعالیتی که در پیش گرفته بودند و اقداماتی که میبایستی در آینده در ایران صورت دهند، وحشت کرده و پس از ورود بایران از فعالیت حزب کمونیست ایران صرف نظر کردند.

شاید بهمین علت هم بود که وقتی «زینویف» لیست اسامی نامزدها را برای تصویب ارائه میداد، فقط يك ایرانی از میان حضار فریاد کشید: «اوت پرسی نی پراویلنو!» (در مورد ایران صحیح نیست) ولی به این تنها صدای مخالف توجهی نشد و رئیس کنگره بلافاصله اعلام کرد که کاندیداها به اتفاق آراء توسط حضار انتخاب شده‌اند. پروفیسور لئوسکی لهستانی می‌نویسد:

«... حادثه برخاستن تنها صدای مخالف از جانب گروه ایرانی در خلال مرحله پایان کنگره، از لحاظ خود حادثه‌ای سمبولیک بود. ایران از

۱ - خاطرات کاظم شاهرخی (امیرزاده) - یکی از شرکات کنندگان در کنگره ملل شرق - ص ۹۴

امپریالیسم روس در گذشته باندازه کافی تجربه داشت تا بمحض تغییر حکومت در مسکو به آسانی با همسایه شمالی خود از در آشتی در نیاید و به قبول نظرات آن تن در ندهد.

ایران در همان زمان تشکیل کنگره، در معرض تجلی تازه‌ای از سیاست روسها نسبت به جنوب قرار داشت. سربازان روس در ایالات شمالی ایران مستقر شده بودند و از آنجا پشتیبانی فعالانه‌ای نسبت به جنبشهای انقلابی بعمل می‌آوردند. اعزام هیئت نمایندگان ایران به کنگره نیز کاملاً داوطلبانه انجام نگرفته بود. بلکه تحت فشار مشترک حزب کمونیست ایران و ارتش سرخ، عده‌ای روشنفکر از شمال ایران اجباراً برای رفتن به باکو انتخاب شده بودند...»^۱

هنگامیکه انتخابات کنگره انجام گرفت، باینکه سلطانزاده رسماً از جانب حزب کمونیست و دولت شوروی پشتیبانی می‌شد، معیناً زینویف برای نشان دادن حسن نیت خود، برای اینکه صدای مخالف دیگری بلند نشود، ابتدا حیدرخان عمواغلی را به عضویت هیئت رئیسه «پرزیدیوم» و سپس سلطانزاده را به عضویت «شورای عمل و تبلیغ» انتخاب کرد.

در این کنگره، لبه تیز حملات در درجه اول متوجه پادشاهان منطقه، دین‌اسلام و از همه مهمتر سیاست انگلیسها بود. اکثر سخنرانان علیه امپریالیزم انگلستان سخنرانی کردند و نمایندگان اعزامی را تشویق می‌کردند تا ضمن مبارزه با انگلیسها و عوامل آنها در ممالک اسلامی، راه نفوذ کمونیسم را برای ورود به هندوستان هموار کنند.

پس از اینکه کار کنگره پایان یافت، نمایندگان احزاب کمونیست هندوستان، افغانستان، ترکیه، بین‌النهرین و ایران بامقدار زیادی اوراق تبلیغاتی، دستورات حزبی، پول و حتی اسلحه بممالک مزبور اعزام شدند. ایران که مهمترین و اولین هدف کنگره و دوست شوروی بود، با اعزام ۵۰۰ کمونیست جنگنده و ورزیده بریاست حیدرخان عمواغلی و با مقداری اسلحه، چند عراده توپ و پول برای وارد ساختن ضربه علیه انگلیس آماده شد.

حیدر عمواغلی ماموریت داشت یا میرزا کوچک خان و احسان‌الله خان را با هم صلح بدهد، و یا با افرادی که در اختیار دارد، کار او را یکسره کرده با کمک احسان‌الله خان و ارتش سرخ که گیلان را تسخیر کرده بود، عازم فتح تهران شود.

قبل از اینکه کمونیست‌ها بفرماندهی حیدر عمواغلی در بادکوبه سوار گشتی شوند، سلطان‌زاده از نریمان نریمان‌اف رئیس جمهوری قفقاز خواست که نطقی برای آنها ایراد کند و نریمان نریمان‌اف خطاب با آنها گفت: اینک که شما بممالک خود برمی‌گردید، با استفاده از تعلیمات عالی‌ه حزبی و قواعدی که یاد گرفته‌اید، رفتار و کردار خود را طوری تنظیم کرده و بکار به‌بندید که وقتی به میهن خود برمی‌گردید، بتوانید آنرا نجات بدهید. زیرا هر یک از شما بمنزله چشم و گوش ما، در مملکت خود می‌باشید.

حیدر عمواغلی در بدو ورود بایران بدون اینکه بستاد عملیات «حزب و ارتش سرخ» در رشت برود، مستقیماً به «کوما» مدرسه نظام میرزا کوچک خان رفت و با او باب مذاکره را آغاز کرد و بطوریکه دیدیم، در همین مأموریت پس از هفده روز اسارت کشته شد، که در جای خود بتفصیل از آن یاد شده است.

برای اینکه اهمیت ایران را در این نخستین کنگره کمونیست‌های ملل مسلمان نشان دهیم، قسمتی از نوشته «ك. ترویانوفسکی» نویسنده بلشویک در کتاب «وستوک و رولوتسیا» را که در سال ۱۹۱۸ (۱۹۲۷ ش) منتشر شده است نقل می‌کنیم:

«... اهمیت ایران در ایجاد «اینتر ناسیونال شرقی» بسیار شایان توجه است معیناً اگر کوشش ابتدائی ایران تشکیل يك «حوضچه» طبیعی برای نهضت آزادی بخش سیاسی آسیای مرکزی باشد، لازم است که این حوضچه از گل و لائی که در منابع و نقبهای آن رسوب می‌کند و آن را مسدود می‌سازد، رها گردد. آن وقت فقط در این صورت است که ایران برای رسالتی که انجام این مأموریت تاریخی و طبیعی به آن واگذار کرده است، مناسب خواهد بود. بهترین دوست خلق ایران روسیه پرولتاریا، روسیه بلشویکی است... روسیه انقلابی الهام بخش صمیمانه و بی‌طمع ایران، يك

مستشار گرانها ، ویک راهنمای قابل اعتماد برای هدایت این کشور بسوی دموکراسی است :

سیاست مانسبت به ایران باید صرفاً یک سیاست دموکراتیک انقلابی باشد. از این رومنافع ما کاملاً با منافع خلق ایران مطابقت دارد. پاک ساختن و تصفیه این حوضچه طبیعی آسیا برای ایرانیان هم باندازه روسها اهمیت دارد. اگر ایران دری است که باید از آن برای استیلا بر دژ انقلاب شرق - یعنی هندوستان - عبور کرد، ما باید انقلاب ایران را برانگیزیم .
... قیام ایران نشانه یک رشته انقلابهایی خواهد بود که در سراسر آسیا و قسمتی از آفریقا منتشر خواهد شد .

یک وضع سیاسی مساعد برای دموکراسی در ایران، اهمیت فوق العاده ای برای آزادی سراسر شرق دربر خواهد داشت. زمینه مساعد برای بروز این انقلاب از مدتها پیش آماده شده است: امپریالیتهای انگلیس، روس، فرانسه و آلمان در آنجا زحمت کشیده و راه راهموار ساخته اند. تنها چیزی که لازم است انگیزه ای از خارج ، یک کمک خارجی ، یک پیشگامی ، یک تصمیم راسخ است. این انگیزه ، این پیشگامی ، این عزم راسخ می تواند از انقلابیون روس ، از طریق پادرمیانی مسلمانان روسیه پیش بیاید. هدف عمده ما هندوستان است . ایران تنها راهی است که به هندوستان گشاده می شود . انقلاب ایران مفتاح انقلاب تمامی شرق است ، همانطور که مصر و کانال سوئز مفتاح استیلا ی انگلیس بر شرق بوده است ، ایران کانال سوئز انقلاب است. اگر ما مرکز ثقل سیاسی جنبش انقلابی را به ایران انتقال دهیم، کانال سوئز ارزش و اهمیت استراتژیک خود را از دست خواهد داد...
ایران برای توفیق انقلاب - انقلاب شرقی - نخستین کشوری است که باید توسط شوروی ها تسخیر شود . این مفتاح گرانهای قیام شرق باید به هر قیمتی که شده در دست بلشویسم باشد ... ایران باید مال ما شود، ایران باید به انقلاب تعلق یابد...^۱

۱ - جملاتی که زیر آن خط کشیده شده از کتاب «لاپولتیکادی بلشویکی ، اثر اورلیو بالمیدی نویسنده ایتالیایی (چاپ ۱۹۲۴ شهر بولونی - ص ۱۷۳) نقل شده است.

یادآوری
و تاکید ..

گفتم که برای تنظیم قسمتی از اسناد بخش پیشین هم چنین برخی ازین بخش‌ها بیشتر از اسناد، مدارک و ماخذ آرشیوها و یانویسندگان خارجی - غربی‌ها و شرقی‌ها - استفاده شده که بیشتر آن در اختیار سازمان‌های کمونیستی و آرشیوهای - ضد کمونیستی - و غربی‌هاست که قسمتی از آن‌ها نیز از جانب آنان انتشار یافته است .

بدین سبب تفکیک این بخش و بخش ضمیمه از سایر مباحث کتاب ضروری می‌نمود، که ذهن خواننده از آغاز روشن باشد و با وقوف بر اینکه گوینده مطالب چه افراد یا سازمان‌هایی هستند، و گفته‌ها و نوشته‌های آنان به چه منظوری تهیه و تدوین شده، بمطالعه دنباله مطلب پردازد. زیرا نه فقط در جریان نگارش این کتاب، بلکه در کلیه آثار تاریخی و تحقیقی که تاکنون از طرف صاحب این قلم انتشار یافته، هدف اصلی و اساسی این بوده است، که کلیه رویدادها بدون هیچگونه جانبداری و اعمال نظر خاص، در معرض قضاوت و داوری خواننده قرار گیرند.

شاید - چنانکه گروهی از صاحب نظران و اندیشمندان معتقدند - این از نخستین وظایف یک نویسنده باشد، که اعتقادات و نظرات خود را در نوشته‌هایش دخالت دهد و ذهن خواننده را با آنچه - که بعقیده خود او حقیقت و واقعیت است - متمایل سازد. اما یک مورخ^۱ و پژوهشگر - بعقیده

۱ - امیدوارم که این جمله برای خوانندگان ایجاد سوء تفاهم نکند زیرا نگارنده هیچگاه دعوی تاریخ نویسی نداشته است و آنچه نیز تاکنون بنام «اسماعیل رائین» انتشار یافته، پاره‌ای اسناد، مطالب و آگاهی‌ها بوده که انتشار آن‌ها را به عنوان خدمتی ناچیز، وظیفه و بر نامه اساسی زندگی خود میدانسته‌ام.

راقم این سطور - وظیفه‌ای بس دشوارتر بعهدہ دارد. زیرا ای بساکه بخاطر بیان واقعیات ناچار باشد، اعتقادات و باورهای خود را زیر پا بگذارد و یا بدست فراموشی بسپارد. چون در غیر اینصورت مرتکب جنایتی نسبت بخواننده شده و او را در ارزیابی حوادث تاریخی دچار گمراهی ساخته است.

طبیعی است، وقتی از زندگی و مبارزات کمونیستی حیدر عمواغلی سخن می‌گوئیم یا متن ترها و برنامه‌های کمونیستی او را منعکس می‌کنیم، و بالاخره وقتی بامرآجه به منابع و مأخذ منحصربفرد سازمانهای کمونیستی، زندگی و مبارزات او را مورد ارزیابی قرار می‌دهیم، با بسیاری شعارها و مطالب تند و افراطی مواجه خواهیم شد، که ممکن است هیچکدام از آنها بایده‌آلهای ملی و ناسیونالیستی نگارنده، یا خواننده - عقاید و نظرات ابراز شده - سازگار نباشد. ولی بخاطر حفظ امانت و انعکاس همه واقعیات ناچار از نقل آنها هستیم.

با شرح این مقدمه نسبتاً مفصل و تاکید روی نکته‌ای که بدان اشاره شد، شاید دیگر نیاز بدان نباشد که بگوئیم، آوردن پاره‌ای اسناد و ترهای کمونیستی دلیل موافقت و یا حتی مخالفت نگارنده، با یکی یا تمام این اصول و شعارها نیست. مامی کوشیم تاریخ را چون آئینه‌ای صافی پیش روی خواننده قرار دهیم. این وجدان آگاه خواننده است که باید سره را از ناسره و درست را از نادرست تشخیص دهد. و اگر مجموعه این تلاشها، حتی اندکی روشنائی بر نکات مبهم و تاریک تاریخ ایران بیافکند و بخشی دیگر از زندگی و مبارزات قهرمان داستان ما را روشن سازد، نویسنده اجر و پاداش خود را بازیافته است.

با این مقدمات، اینک بشرح فعالیت‌های حیدرخان در سازمانهای کمونیستی و کمونیسم جهانی می‌پردازیم.

مدتها قبل از تشکیل کنگره ملل شرق، فعالیت حیدر عمواغلی در جهت کمونیسم افزایش یافته بود. و او که از آغاز مبارزات آزادی خواهانه خود را،

دبیر اول
حزب کمونیست

بخاطر اعتقاد بازادی، دفاع از اصول انسانی و آئین مقدس اسلام، مبارزه باظلم و استبداد عصر قاجار شروع کرده بود، بتدریج گرایشهای کمونیستی بیشتری یافت. بخصوص پس از تشکیل حزب دموکرات و تماس مداوم دموکراتهای ایران، با سوسیال دموکراتهای روسیه و قفقاز.

منابع کمونیستی پس از شرح مبارزات اولیه حیدر عمواغلی و شرکت وی در کمیته اجتماعیون عامیون تاکید می کنند که از همان زمان حیدر خان بامرکز جنبش سوسیال دموکراسی 'کارگری روسیه، یعنی با کمیته مرکزی حزب ارتباط داشته است.

پس از سفر مهاجرت و ارتباط مستقیم حیدر عمواغلی بالنین و یاران او، پیوند وی با کمونیستها استحکام و گسترش بیشتری یافت. تا آنجا که دیدیم دوشادوش لنین در انقلاب روسیه شرکت کرد.

واما نقش و فعالیت حیدر عمواغلی در تشکیل ورهبری حزب کمونیست ایران و شرکت او در بین الملل کمونیستها...

زین العابدین نادری طی مقاله ای با عنوان « کریم نیک بین (زرتشت) یکی از رهبران حزب کمونیست ایران » از حیدر عمواغلی بعنوان « دبیر اول حزب کمونیست ایران » یاد کرده و به دوستی و همکاری نیک بین و حیدر عمواغلی در انترناسیونال کمونیستها اشاره کرده است. وی پس از این مقدمه: « آنچه تاکنون در زمینه تاریخ حزب کمونیست و جنبش کارگری ایران انتشار یافت، بسیار کوتاه از کریم نیک بین دبیر اول حزب کمونیست ایران پس از حیدر عمواغلی، یاد شد... »^۱ که تاکید بر دبیر اولی حیدر عمواغلی است، با استفاده از اسناد سپرده شده به آرشیوانستیتوی مارکسیسم - لنینیسم آذربایجان شوروی، بشرح زندگی کریم نیک بین، و عضویت وی در حزب کمونیست (بلشویک) روسیه پرداخته و چنین می نویسد:

«... درباره شرکت نیک بین در نخستین کنگره انترناسیونال سوم که حیدر عمواغلی نیز در آن شرکت داشته و نیز راجع بزمان آغاز آشنائی، دوستی و همکاری آنها بایکدیگر سندی ندیده ایم. ولی مسلم است که او

در دومین کنگره کمینترن شرکت داشته^۱، و می‌توان احتمال داد که در آنجا با سلطانزاده که به نمایندگی از طرف ایران در کنگره شرکت داشت همکاری نموده است.

در کنگره دوم انترناسیونال سوم - منعقد در سال ۱۹۲۰ - مهمترین مباحثات، موضوع امکان ایجاد شوراهای دهقانان و زحمتکشان در کشور های شرق و بخصوص در ایران بود. مباحثه شدیدی که در اطراف این مسئله در کنگره در گرفت توجه لنین را بخود جلب کرده و او وجود چنین امکانی را مورد تأیید قرار داد.

در همین سالها بود که در جمهوریهای ماوراء قفقاز و ماوراء خزر شوراهای انقلابی دهقانان و زحمتکشان تشکیل می‌شد. و فعالیت خود را با موفقیت ادامه می‌داد. هم در این سالها بود که ایرانیان مقیم قفقاز و آسیای میانه گروه گروه باین شوراهای انقلابی وارد و سرخ می‌پیوستند. کار این شوراها بقدری رونق گرفته بود که از لحاظ تامین سلاح و سیورسات سازمان های رهبری دچار مشکلات جدی بودند. در چنین شرایطی نیکین که بعنوان نماینده جمهوری ترکستان در کنگره شرکت داشت و در جریان این حوادث و از سازمان دهندگان آن بود، طبعاً نسبت به مسئله مورد بحث نظر موافق داشت...

... حزب عدالت که در فوریه ۱۹۱۷ تاسیس شد نه تنها در ماوراء قفقاز، بلکه در آسیای میانه نیز که دهها هزار خانوار زحمتکش ایرانی در آنجا زندگی می‌کردند، سازمانهایی داشت. یعنی ابتدا در شهرهای عشق آباد، تاشکند، سمرقند، بخارا، مرو و غیره «اتحادیه ایرانیان» بوجود آمد و سپس در سال ۱۹۱۹ سازمان حزب عدالت نیز در میان ایرانیان آسیای میانه بوجود آمد.

در سالهایی که نیکین در جمهوری ترکستان فعالیت می‌کرد، کنفرانس کشوری سازمانهای حزب عدالت در جمهوری ترکستان تشکیل شد. گرچه در مورد سال برگزاری کنفرانس (۱۹۱۸ یا ۱۹۲۰) و محل تشکیل آن (تاشکند یا عشق آباد) در برخی آثار اختلافاتی بچشم می‌خورد، ولی در

۱ - سند شماره ۴ - سپرده به آرشیوانستیتوی مارکسیسم-لنینیسم آذربایجان شوروی.

این مسئله که در کنفرانس کشوری مذکور انقلابی برجسته ایران حیدر عمواغلی شرکت داشته اختلاف نظری در بین نیست .

حزب عدالت طی سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۲۰ در راه ایجاد سازمانهای خود در ایران دست به فعالیت زد. از جمله در سال ۱۹۱۸ بر هبری اسداله غفارزاده هیئتی به ایران اعزام شدند که تنها دو نفر از آنها توانستند خود را برشت رسانده با خالوقربان تماس حاصل کنند. ولی در سال ۱۹۲۰ عده‌ای برای امور سازماندهی شهرهای شمالی ایران فرستاده شدند که از آنجمله است شخصی بنام «م. فارس» که عضو کمیته حزبی شهر اردبیل شد^۱ نمیتوان گفت که این شخص همان کریم نیک‌بین باشد، زیرا احتمال اینکه او از وظیفه پر مسئولیتی که داشت دست برداشته و بمنزله یکی از فعالین حزب عدالت در شهر اردبیل مشغول شده باشد بسیار ضعیف است. ولی احتمال دارد که در همین سال او با حیدر عمواغلی که در عشق آباد شدت سرگرم توسعه ارتباطات سازمانی با مناطق شمال شرقی ایران بود،^۲ همکاری داشته است و نیز در مسئله تشکیل شوراهای کارگری - دهقانی و ایجاد دستجات ارتش سرخ از ایرانیان مقیم آسیای میانه و رهبری آنان شرکت و فعالیت موثر داشت ...»^۳.

... کنگره ملل شرق در تابستان ۱۹۲۰ تشکیل شد. در این کنگره حیدر عمواغلی بعنوان نماینده ایران شرکت داشته و سخنرانی کرد.^۴ موضوع عمده سخنرانی انتقاد نسبت به فعالیتهای کمیته مرکزی انتخاب کنگره اول حزب کمونیست ایران بود. از طرف هیئت نمایندگی ایران در کنگره عده‌ای برای ملاقات با لنین انتخاب و فرستاده شدند. این عده می‌بایست نظریات انتقادی خود را که در کنگره از طرف حیدر عمواغلی بیان شده بود و نیز طرح پیشنهادی ویرا بنظر و . ای . لنین برسانند و کسب تکلیف کنند. در شمار افراد اعزامی رفیق بهرام سیروس (آخوندزاده) نیز شرکت داشته است. آنها ماموریت خود را انجام دادند و طرح پیشنهادی حیدر عمواغلی

۱ - تقی ابراهیم‌اف (شاهین) - ایران کمونیست پارتیا سینین یارادینلماسی - ص ۱۶۳

۲ - همان مأخذ

۳ - علی شمیمه - لنین و ایران - ص ۲۳

۴ - تقی ابراهیم‌اف - همان اثر - ص ۲۲۶

مورد تصویب اتر ناسیونال کمونیستی قرار گرفت. سپس در آخر سال ۱۹۲۰ کمیته مرکزی جدید شامل ۱۲ نفر (بجای ۱۵ نفر اعضای منتخبه کنگره اول) بوجود آمد که در ترکیب آن ۴ نفر از کمیته مرکزی انتخابی کنگره اول شرکت داشتند.^۱ حیدر عمواعلی بعنوان صدر کمیته و دبیر کل حزب کمونیست ایران و کریم نیک بین نیز بعنوان معاون و دبیر حزب معین شدند. بدنبال این جریان کریم نیک بین که در حزب کمونیست و جمهوری ترکستان مسئولیت دولتی و حزبی داشت و ضمناً از اعضای فعال کمیته ترکستان بود کار انقلابی خود را تماماً از سال ۱۹۲۱ به حزب کمونیست ایران منتقل کرد...^۲

... هیئت اجراییه کمیته ترکستان در ژوئن ۱۹۲۱ تصویب کرد که در ایران می بایست یک حزب کمونیست با کمیته مرکزی واحد وجود داشته باشد و کمیسیونی را مأمور اجراء این تصمیم کرد.^۳ ولی در اوت همانسال کمیته مرکزی دیگری نیز بوجود آمد که موضوع آن در سپتامبر ۱۹۲۱ آ در هیئت اجراییه کمیته ترکستان بمذاکره گذارده شد و تصمیم سابق مورد تأیید قرار گرفت.^۴ سرانجام در ژانویه ۱۹۲۲ در جلسه ای که سرگو ارژنیکدزه و سرگئی میرونویچ کیروف و اعضای کمیته های سه گانه از جمله کریم نیک بین در آن شرکت داشتند یک کمیته مرکزی واحد شامل ۲۰ نفر از میان اعضای کمیته مرکزی سه گانه انتخاب شدند. بدین طریق کریم نیک بین که عضو هیئت اجراییه کمیته ترکستان بود در راس کمیته مرکزی واحد حزب کمونیست ایران قرار گرفت.

البته قبل از اینهم، یعنی پس از قتل حیدر عمواعلی در سپتامبر ۱۹۲۱ کریم نیک بین عملاً در این مسئولیت بود ولی با تشکیل جلسه ژانویه ۱۹۲۲ این مسئولیت او در رهبری حزب کمونیست ایران بصورت قطعی و همگانی درآمد.

۱ - لنین و ایران - ص ۵۰-۵۲

۲ - رضا روستا - تاریخچه سندیکا های کارگری در ایران - ص ۱۳۰ - ۱۳۱

۳ - تقی ابراهیم اف اثریاد شده - ص ۲۳۴

۴ - همان مأخذ - ص ۲۳۵

۵ - همان مأخذ - ص ۲۵۰-۲۵۱

طی نه ماهی که هنوز مبارز شهید حیدر عمواغلی در راس کمیته مرکزی جدید حزب کمونیست ایران قرار داشت در هیچ اثری اشاره نشده است که کریم نیک‌بین نیز در گیلان فعالیت می‌کرده است. ولی این مسئله روشن است که در نیمه دوم سال ۱۹۲۱ کمیته مرکزی جدید که حیدر عمواغلی صدارت و کریم نیک‌بین معاونت آنرا بعهده داشت فعالیت خود را در تهران آغاز نمود. کریم نیک‌بین بمنزله معاون حزب و هم‌بعنوان کادر غیر شناخته شده به تهران رفته بعفالت انقلابی پرداخت. پس از شکست انقلاب ایران کلیه فعالیت‌های حزبی در تهران تمرکز یافت و این مرحله از تاریخ حزب کمونیست ایران یعنی مرحله پس از شکست انقلاب گیلان (۱۹۲۱) تا سالهای سقوط سلسله قاجار (۱۹۲۶) یکی از درخشانترین دوره‌های رشد سازمانی بهمراه توسعه دامنه فعالیت‌های ایدئولوژیک در نهضت کمونیستی ایران طی چهاردهه اول سده بیستم است...»^۱

دنباله مطلب مربوط بعفالیتهای بعدی اکریم نیک‌بین

وبازداشت ومحکومیت، وسرانجام مرگ او در

بین الملل
کمونیستها ...

زندان (در جریان تصفیه‌های استالینی) و برائت پس

از مرگ !! اوست، که چون ارتباطی با فعالیت‌ها ومبارزات قهرمان کتاب

ماندارد، از نقل آنها چشم می‌پوشیم وازیک مأخذ کمونیستی دیگر شرح و

انعکاس مقام ونقش وی در جریان کمونیسم بین الملل، پس از سفر اروپا

وبازگشت وی از سوئیس می‌پردازیم :

این مأخذ - که در بخشهای پیشین نیز مورد استفاده قرار گرفت و

قسمت‌هایی از آنرا نقل کردیم - متن سخنرانی علی‌امیرخیزی، یکی از

کمونیستهای قدیمی و کهنسال ایران، در جلسه یادبود سالروز نود سالگی

حیدر عمواغلی است، از محل ایراد سخنرانی در متن گزارش نشانه‌ای

نیست، ولی گمان می‌رود که در یکی از جمهوریهای توده‌ای شمال شوروی

باشد.

باتوجه باینکه مطلب از طرف یکی از همکاران نزدیک حیدر عمو

۱ - آرشیو روسیه شوروی - بخش اسنادتاریخی

اغلی وبا استفاده از خاطرات همسروی و همچنین اسناد و مدارك سپرده شده به آرشیو احزاب کمونیست و انستیتوهای مارکسیستی، تدوین شده است. می‌توان این شرح را، گزارشی کامل از فعالیت‌های حیدر عمواغلی در اترناسیونال کمونیستها دانست.

«... حیدرخان عمواغلی بعد از انقلاب فوریه در روسیه در سال ۱۹۱۷ از سوئیس به پتر و گراد آمد و در کار انقلاب اکتبر فعالانه شرکت جست و با اترناسیونالیست‌های خارجی روابط برقرار کرد. او رابط بین حزب عدالت (باکو) و حزب کمونیست (بلشویک) روسیه گردید.

در سال ۱۹۱۸ بابتکار ولادیمیر ایلیچ لنین کمیاریای مسلمانان تشکیل شده بود، حیدرخان در این کمیاریا شرکت فعال داشت، عضو هیئت این کمیاریا بود و شعبه تبلیغات آنرا بعهده داشت.

حیدرخان در ماه نوامبر ۱۹۱۸ در تأسیس بوروی مرکزی سازمان‌های کمونیست‌های مسلمان شرکت داشت. در سال ۱۹۱۹ بنا بدستور مستقیم لنین حیدرخان دعوت نمایندگان شرق را به اولین کنگره کمینترن بعهده گرفت. خود او اولین نماینده حزب «عدالت» در این تشکیلات کمونیستی بین‌المللی بود.

حیدرخان در سال ۱۹۱۹ در پتر و گراد بنام مستعار «رجب بمبی» در متینگ بین‌المللی کارگران بعنوان نماینده حزب انقلابی ایران سخنرانی کرد. وی طی این سخنرانی، اوضاع بین‌المللی و اختلافات بلوکه‌های شرق و غرب را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد، و درباره ایران آن‌روز، حکومت استبدادی و تلاش مردم ایران در راه استقرار آزادی سخن گفت. متن سخنان حیدر عمواغلی در متینگ بین‌المللی کارگران پتر و گراد بشرح زیر است:

رفقا و برادران!

از طرف زحمتکشان انقلابی ایران درود و سلام بر شما! درود بر روسیه

۱ - پروتکل‌های کنگره هشتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه - مسکو سال ۱۹۳۳ - ص ۳۴۲ - ۳۴۳

شوروی که پرچم آزادی مردم و طبقات زحمتکش جهان را بر علیه ظلم و استثمار سرمایه بین المللی برافراشته است!

سپس با اشاره به بورژوازی کشورهای اروپا و امریکا چنین گفت:
سرناسزایان بر افراشتن
وزیشان امید بهی داشتند
سر رشته خویش گم کردند
بجیب اندرون مارپروردند

رفقا! سازش با بورژوازی و چشمداشت از آنها داشتن در حکم مار پروریدن است. رفقا! ما فرزندان خلیقم و برای احقاق حق خلق مبارزه می‌نمائیم. سرمایه‌داران دشمن ما هستند. ما از هر گونه سازش با این ستمگران امتناع می‌ورزیم. اینها خفه‌کننده جنبش رهائی بخش و مکنده خون مردم زحمتکش هستند. در مبارزه با این ستمگران برای ما یا مرگ و یا پیروزی است! راه برگشت و عقب‌نشینی برای ما وجود نیست! ما به پیروزی خود اعتقاد و اطمینان داریم. ما مطمئن هستیم شعله‌ای را که کشور شوروی برافروخته است ایران انقلابی را نیز فرا خواهد گرفت.

از آنجائیکه موقع حوادث اخیر ایران در روسیه رژیم استبدادی تزاری حکمفرما بود و مردمان روسیه با این حوادث آشنا نیستند، من لازم میدانم بطور اختصار کمی شمارا در جریان بگذارم و از تعدیات و تجاوز بورژوازی شما بجا و تاریخ ایران شمه‌ای بعرض برسانم:

رفقا! کشور ما ایران از دو طرف مورد غارت و یغما قرار می‌گرفت: از طرف باند متشکل سرمایه‌داری اروپا و دسته دوم از طرف باند متشکل غارتگر آسیائی. باند متشکل اروپائی عبارت بود از سرمایه‌داران روسیه و انگلیس - که سرمایه‌داران این کشورها بایران آمده و از دولت ایران یا ملاکین و فئودالها امتیازاتی گرفته قراء و قصبات را اجاره می‌کردند و سپس او باشان و فراریان محکوم باعمال شاقه را مسلح می‌کردند (اسلحه را از سفارت متبوعه خود دریافت می‌کردند) و این تفنگداران بجان و مال و ناموس مردم تجاوز می‌کردند و در موقع برداشت محصول و خرمن‌بزور تمام محصولات زراعتی را غارت می‌کردند و برای دهقانان چیزی باقی

«در ۱۹۱۹ حیدرخان باتفاق داوطلبان ایرانی واز جمله باچند تن از اقوام خود با ترن مخصوص به تاشکند عزیمت کرد. بعد از ورود او در آسیای میانه فعالیت اجتماعی و سیاسی ایرانیها جدیتر می شود. در بهار همان سال در جنب حزب کمونیست ترکستان بوری کمونیستهای مسلمان تشکیل می شود که موجب افزایش فعالیت سیاسی بین مهاجرین کشورهای هم سرحد آسیای میانه یعنی ایران و چین و هند و افغانستان می گردد. حیدرخان یکی از رهبران این بوری بود که در آخر ۱۹۱۹ و اوایل ۱۹۲۰ بر هبری وی در حوزه ها و گروههای ایرانی مقیم آنجا تجدید تشکیلات بعمل می آید و گردانهای داوطلب برای مبارزه با دشمنان داخلی و خارجی انقلاب تشکیل می شوند.

در ۱۵ فوریه ۱۹۲۰ در تاشکند با حضور صدها ایرانی مقیم تاشکند میتینگی تشکیل شد، نمایندگان سازمانهای انقلابی مختلف در میتینگ سخنرانی کردند، از جمله علی خاترا ده، مصطفی صبحی، فتح اله زاده و غیره که مردم را بورد در صفوف قشون سرخ دعوت می کردند. بیش از ۲۰۰ نفر ایرانی یعنی همه ایرانیان حاضر در میتینگ برای ورود در صفوف قشون سرخ نام نویسی کردند.

اول آوریل ۱۹۲۰ در تاشکند کنفرانس کشوری حزب اجتماعیون عامیون (عدالت) دعوت شد. در دعوت و تشکیل این کنفرانس حیدرخان رل مهمی بازی کرد. در کنفرانس نمایندگان حزب «عدالت» ایرانیان از عشق آباد، مرو، چارجو، سمرقند، اندیجان، تاشکند و غیره شرکت کردند، نمایندگان تشکیلات باشویکی روسیه نیز بعنوان مهمان حضور داشتند. کنفرانس باتفاق آراء لنین را بصدارت افتخاری برگزید.

در کنفرانس که تا سه روز ادامه داشت، حیدرخان مفصلا از وضع ایران که در نتیجه اشغالگری دولتهای امپریالیستی بدین روز اسف آور افتاده گزارش مفصل داد و تاکید کرد که ایران دوست صمیمی و وفادار خود را فقط در وجود روسیه انقلابی می شناسد. او در نطق خود لزوم مبارزه علیه امپریالیسم را با همکاری و هم‌رزمی روسیه آزاد از اهم مطالب شمرد. با آنکه دولت ایران خدمت در قشون سرخ را برای ایرانیان مهاجر

قدغن کرده بود، معهدا در گردانهای مسلمانان انترناسیونال سوم که در سال ۱۹۱۹ در تاشکند، سمرقند، بخارای نو در هنگهای ماوراء بحر خزر متشکل شده بودند، در تمامی قسمت‌های قشون سرخ تعداد معتنا بهی از داوطلبان ایرانی خدمت می کردند. آنها در جنگهای ضد انگلیسهای اشغالگر و گاردهای سفید که «دولت» ماوراء بحر خزر را مدافعه می نمودند اشترک کردند.

حیدرخان که عضو شورای انقلابی نظامی ترکستان بود، تشکیل گردانهای ایرانی را شخصا بعهده گرفته بود. گردان ایرانی تنها در عشق آباد هزار و پانصد نفر سرباز سرخ بود. در این کار ایرانیان انقلابی - حسن نیک بین و حسین شرقی - همکاری جدی می کردند که بعدها نیز از فعالین و رهبران حزب عدالت گردیدند.

کمونیستهای ایرانی مقیم ترکستان نسبت به گرسنگان روسیه شوروی نیز وظیفه بین المللی خود را انجام دادند. از عشق آباد یکصد هزار روبل و از تاشکند بیش از ۴ میلیون روبل به فوند «کمک به گرسنگان» تقدیم کردند.

در همان موقع که حیدرخان و همزمانش در مقابل اشغالگران انگلیسی ژنرال ماله سون و فئودالها و خانهای با سماچی و مرتجعین یاغی علیه دولت شوروی سرگرم مبارزه بودند، تحت تأثیر انقلاب کبیر اکتبر در ایران نهضت آزادی ملی توسعه یافت. در اوایل سال ۱۹۲۰ در گیلان دولت جمهوری شوروی ایران اعلام شد که میرزا کوچک خان براس آن بود. تشکیلات حزب عدالت که در نواحی اشغالی انگلیسها در ایران بطور مخفی کار می کرد موقع را برای علنی شدن معتنم شمرد و نخستین کنگره خود را در ۲۲ ژوئن ۱۹۲۰ در انزلی (پهلوی فعلی) دعوت و تشکیل داد. در همین کنگره تصویب شد که حزب عدالت بنام حزب کمونیست ایران (عدالت) نامیده شود.

در کنگره عناصر چپ رونیز حضور داشتند که نهضت آزادی ملی گیلان را انقلاب پر لتری می شمردند. این پدیده منجر به تجدید نظر در سیاست حزب کمونیست ایران (عدالت) شد و موجب آن شد که برای

بر کنار کردن عناصر چپ رو اقدامات جدی بعمل آید. کنگره خلقهای شرق درباکو (از اول تا هفتم سپتامبر ۱۹۲۰) که بابتکار لنین و باتصمیم کمیترین دعوت شده بود در این مورد کمک مهمی کرد. نمایندگان ایران بصدارت حیدر در این کنگره حضور داشتند. حیدر سخنرانی مفصلی کرد و ضمناً از سخنان یکی از مهمانان شوروی تقدیر نمود و گفت: در عرض دوست سال هیچیک از اروپائیان به شرقیها نگفته است که «اگر بنا باشد بمیریم باهم خواهیم مرد و اگر زنده بمانیم باهم خواهیم بود». و پس از اشاره به مظلوم روسیه تزاری و انگلستان و همچنین ترکیه نسبت به شرقیها ایران را هم من باب مثال ذکر کرد که اینجا انقلاب بوجود آمد ولی سرمایه‌داران اروپائی و در رأس آنان روسیه تزاری و انگلستان انقلاب ایران را خفه کردند. در خاتمه نطق خود اظهار امیدواری کرد که همین کشورهای شرقی که نمایندگان ایشان اینجا جمعند زبان مشترکی پیدامی کنند و انگلیسها و سایر امپریالیستها را از کشور خود بیرون رانده شرق را از زیر ظلم سرمایه نجات می دهند.

در این کنگره حیدرخان و سلطانه از فراکسیون کمونیستی بسمت عضو تبلیغات و کار در شرق انتخاب شدند. دسته رهبری کننده حزب کمونیست ایران (عدالت) بر اثر تصمیمات این کنگره، پس از تجزیه و تحلیل اعمال حزب در گیلان باین نتیجه رسید که ترکیب سابق کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (عدالت) منتخب کنگره اول از عهده حل مسائلی که در مقابلش قرار دارند بر نمی آید. در اولین پلنوم وسیع کمیته مرکزی (۱۱ سپتامبر ۱۹۲۰) تصویب شد که کمیته مرکزی حزب طبق نظر اکثریت اعضاء حزب از نو انتخاب شود. و در اولین پلنوم حیدرخان بسمت دبیر کل حزب انتخاب شد.

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران بصدارت حیدرخان عمواغلی بگیلان رفت و در ۸ ماه مه ۱۹۲۱ بین او و کوچک خان قراردادی بسته شد و در آن قید گردید که انشعاب نیروهای انقلابی ایران مصیبت عظیمی برای تمام انقلابیون ایرانی ایجاد می کند و زیانهای سنگینی برای ایران باستانی مصیبت دیده وارد می آورد. قرارداد تاسیس یک کمیته ای بنام «کمیته

انقلابی ایران» را پیش‌بینی می‌کرد که در ترکیب آن میرزا کوچک‌خان، حیدرخان عمواغلی، احسان‌الدخان، خالوقربان، محمدی وارد شوند و اولین وظیفه آن‌ها ایجاد قوای مسلحی باشد که نگذارد ایالت گیلان بدست قشون دولت ایران بیفتد، بلکه پایگاهی برای مبارزات پیشرو در راه آزادی ایران گردد.

همچنین در قرارداد قید شده بود که روابط دوستانه با دولت شوروی، با آذربایجان و گرجستان برقرار و توسعه داده شود و تصریح شده بود که انقلابیون ایران به پشتیبانی و کمک‌های برادرانه جمهوری‌های شوروی امیدوارند. یکی دیگر از مواد قرارداد جلوگیری از مداخله بیگانگان بود که در امور داخلی و سیاسی ایران هیچ خارجی‌ئی دخالت نکند.

در ۴ اوت در گیلان از نو دولت شوروی اعلام شد. در دولت جدید میرزا کوچک‌خان صدر کمیته انقلابی و وزیر مالیه شد. حیدرخان وزیر خارجه، خالوقربان وزیر جنگ، میرزا محمدی وزیر داخله و سرخوش وزیر عدلیه شد. در دولت جدید نماینده حزب کمونیست ایران فقط حیدرخان عمواغلی بود.

حزب برهبری حیدرخان بکار مهمی میان زحمتکشان دست زد. مراکز تبلیغات در شهرها تاسیس شد، کلبه‌های قرائتخانه در دهات بزرگ دایر شد. حزب جلسات و نمایشها و میتینگها ترتیب می‌داد که سیاست حزب را روشن می‌کرد و اعمال خائنه امپریالیستهای انگلیس و عمال ارتجاع ایران را افشاء می‌نمود.

کمیته انقلابی بعضی اقدامات دیگر هم در بهداشت، در فرهنگ خلقی، در تأمین اجتماعی انجام داد و تدابیری هم برای بهبود وضع دهقانان اتخاذ نمود. این اقدامات روحیه انقلابی زحمتکشان را بالا می‌برد. زیر رهبری حزب کمونیست در خارج از گیلان نیز اتحادیه‌های دهقانی تشکیل شده بود، از جمله در اردبیل و سراب و نواحی تبریز و غیره.

همزمان با انتشار تره‌های حیدرخان عمواغلی حداقل پرگرام^۲ نیز بتوسط

۱ - متن این ترها، در پایان همین بخش (ضمیمه‌ها - ضمیمه شماره ۲) عیناً نقل شده است.

۲ - رجوع کنید به «ضمیمه» - پایان همین بخش.

حیدرخان نوشته شد. در این سند نکات بسیار جالبی هست که نقشه تاسیس دولت موقتی انقلابی مرکز و همچنین وظایف آنرا از لحاظ سیاسی، اقتصادی، ارضی، مالی و فرهنگی و غیره معین می نماید.

این بود مختصری از کارهای حیدرخان عموغلی که بنظر من او را می توان سیمرغ انقلاب نامید که هر جا وجودش لازم بود همانجا حاضر می شد و مشکلترین مسائل سیاسی و اجتماعی و نظامی را حل می کرد. او از ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷ بنا بشهادت الکساندر فوموف (والدین) در خاطراتی که در سال ۱۹۲۲ نگاشته بالنین در سوئیس و برن و پاریس و پراگ و زوریخ و استکهلم ملاقات کرد، و در هر بار بادستورهای لنینی بر سر کار انقلابی خود برگشت. بعد از انقلاب فوری به پترو گراد آمد، از هم زمان لنین بود و بر هبری لنین مسئولیتهای متعددی در پترو گراد و در مسکو و در ترکستان و در قفقاز بعهده گرفت و بالاخره برای ترمیم اشتباهات کمیته مرکزی پیشین به گیلان آمد. آنجا هم مقدمات کار را فراهم آورد، با کوچک خان قرارداد بست، کمیته انقلابی ایجاد و از نو دولت جمهوری شوروی در گیلان اعلام شد. افسوس که بقول الکساندر فوموف (والدین) در نتیجه اتتریک های تهران و انگلیسها و همچنین تحریکات چپروهای بی مغز در سراجرای وظیفه انقلابی بشهادت رسید.»^۱

(بخش ضمیمه)

يك یادآوری
مجدد

آنچه که در زیر بنام ضمیمه می‌خوانید، سندی است که با احتمال قوی تا کنون در ایران انتشار نیافته و یا اگر هم منتشر شده، بصورت بسیار محدودی بوده است، که تنها گروهی خاص از مضمون آن اطلاع یافته‌اند. در سال‌های اخیر نیز که متن پاره‌ای از این اسناد بفارسی ترجمه و منتشر شده، در مأخذ و نشریاتی بوده، که یا اصولاً در خارج از ایران چاپ و منتشر شده و به ایران نرسیده است، و یا اینکه گروه‌های خاصی بمنظور بهره برداری تبلیغاتی، این مطالب را منتشر و بین خودشان توزیع کرده‌اند. بهمین جهت بخش ضمیمه را باید یکی از بخشهای ویژه کتاب و در حقیقت مکمل مطالب پیشین دانست.

بـتـس ضمیمه که ذیلاً از نظر خوانندگان خواهد گذشت، در حقیقت معرف روحیه، طرز تفکر، برنامه‌ها و ایدال‌های حیدر عمواغلی پس از گرایش به مارکسیسم و کمونیسم است.

تر معروف عمواغلی که در آن علاوه بر طرح مسائل مربوط بایران، وضع کمونیسم بین‌الملل و اصولاً نهضت‌های انقلابی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است، و هم‌چنین برنامه‌هایی که وی برای اجرای تر خود در نظر گرفته، نشان می‌دهد که اعتقادات حیدر عمواغلی در این دوران تغییرات کلی یافته و پس از تشکیل کنگره شرق، سفر اروپا و همکاری با لنین و رهبران دیگر انقلاب شوروی، بیشتر از آن که افکارش محدود و منحصر باوضاع ایران باشد، پیروزی کمونیسم در یک سطح جهانی را مورد

ضمیمه شماره ۱

تزه‌های حیدر عمو اوغلی

درباره وضع اجتماعی - سیاسی ایران و درباره تاکتیک فرقه‌اشتراکی
عدالت ایران :

۱ - ایران فعلاً در مرحله برزخی است در حال عبور از پدشاهی و ایلی و فئودالی بسوی سرمایه‌داری . ۷۵ درصد اهالی تخته قاپو هستند که اکثریت آنرا دهقانان تشکیل می‌دهند . و ۲۵ درصد هم عبارتند از ایلهای کوچنده . یگانه طبقه تولید کننده اساسی همان دهقان زحمت کش یعنی رعیت است که اقتصاد کوچک خود را بدون استثمار دیگری اداره می‌کند . مالکین فئودال (خانها ، آقاها ، ملک داران) که قوای دولتی پشتیبان آنان است دهقان را در واقع در حال وابستگی بزمین نگه میدارند و نه تنها بر زمین و اموال منقوله آنان بلکه بر جان آنان نیز تسلط دارند . متصدیان دوایر دولتی ایران اساساً همان نمایندگان قدیمی اشرافیت فئودال است . چون وظایف و مقامات دولتی بنا بر عادات متداوله که تا حال هم باقی مانده اند خرید و فروش می‌شود ، لذا خریدار مقام یا وظیفه به مردمی که تحت اداره او باید باشند بمشابه با جگزار نگاه می‌کند و تمام همش مصروف اینست که حد اعلائی عواید از مردم بدست آورد . ضمناً تمامی سنگینی مالیاتهای بسی ترتیب و وحشیانه بار دوش دهقان است که در نتیجه ورشکستش می‌کنند و از زمین هم می‌رانند .

۲ - ایلات کوچنده ، که تقریباً زندگی ابتدائی دارند گاه و سائل معیشت و ادامه حیات خود را از راه یغما و چپاول منظم اهالی تخته قاپو بدست می‌آورند . اینها برای دهقان باج تعیین می‌کنند و مجبورشان

می‌نمایند که تقدماً یا جنساً به اینان مالیات پردازند. با وجود زیان‌های بزرگی که ایلات از راه تاخت و تاز بدهقانان آرامش طلب وارد می‌کنند دولت شاهنشاهی کوچکترین اقدامی برای جلوگیری بعمل نمی‌آورد. اولاً قدرتی ندارد که برای مقابله اینها بفرستد، ثانیاً برای آنکه در صورت بروز خطری داخلی یا خارجی متوقع پشتیبانی آنان است.

۳ - صنایع بزرگ فابریکی در ایران بهیچوجه وجود ندارد. اولین کوشش‌ها برای ایجاد صنایع در آغاز قرن بیستم نظر بمخالفت انگلیس و روس بعدم موفقیت انجامید.

و همچنین صنایع بزرگ معدنی نیز وجود ندارد، زیرا سرمایه‌داران انگلیسی و روسی تا جائیکه میتوانند امتیازات منابع طبیعی را از دولت شاهنشاهی تحصیل کرده و بخود منحصراً نمودند و قسمت عمده آنها را در حال تعطیل نگاهداشته‌اند. فقدان کامل راه‌های آهن که بموجب قرارداد پولیستان (۴) مورخه ۱۸۸۹ بین انگلیس و روس ساختمان آن قدغن شده است، مقابل تکامل و توسعه اقتصاد ایران سد غیر قابل رفعی ایجاد کرده و ایران را در سرحد ورود به نظام سرمایه‌داری متوقف کرده است.

در نتیجه همین وضع در ایران پرتاریای صنعتی نیز اصلاً وجود ندارد. گروه‌های کارگران صنعتی که هنگام کوشش برای ایجاد صنایع محلی آغاز پیدایش نهادند، پس از تعطیل کارخانه‌ها قسمتی بخارج (بطور عمده بباکو) مهاجرت کردند و قسمتی هم در شهرهای بزرگ سکونت کردند و به قشر لومپن پرتاریا مبدل گردیدند.

سرمایه‌داری اروپا از همان آغاز رخنه بایران تقریباً تمامی صنایع پیشه‌وری را که وقتی رونقی داشت کاملاً محو کرد (حالا فقط پنج درصد آنها باقی مانده است) و صدها هزار پیشه‌ور را در جرگه لومپن پرتاریا انداخت. طبقه لومپن پرتاریا که از کارگران و پیشه‌وران و صنعتگران سابق تشکیل یافته و دهقانان ورشکسته و بی‌زمین دائماً آنها علاوه میشوند قسمت مهم اهالی شهرهای ایران را بوجود می‌آورند.

این طبقه نظر بشرایط غیر قابل تحملی که برای ادامه حیات خود دارد طبقه‌ایست بسیار انقلابی ولی کاملاً غیر متشکل و فاقد آگاهی طبقاتی.

۴- سرمایه تجاری محلی که برای ادامه حیات خود بطور متمادی و پایدار مبارزه کرده است، بالاخره در نتیجه آنکه اعتبارات مالی بانحصار بانکهای خارجی درآمد، سرکوب گشته و اکنون طبقه تجار ایرانی در سرحد ورشکستگی کامل است. وضع طبقه تجار بویژه در شمال ایران که نظر بانقطاع داد و ستد با روسیه، دهقانان جائی برای فروش محصولات خود ندارند، سخت تر شده است. تجار از يك طرف جنس ازجائی وارد نمی کنند، از طرف دیگر چون دهقانان دچار فقر و فلاکت شده اند، لذا اموال تجار خریداری ندارد. این وضع سخت و سنگین تجار کوچک و متوسط بورژوازی ایران تا حدی روحیه انقلابی در آنان ایجاد میکند.

۵- روحانیون در ایران فوق العاده زیادند (این قشر تقریباً دارای سه میلیون نفر است) و در زندگانی کشور نقش بزرگی بازی میکنند، زیرا که قدرت قضائی، فرهنگ مردم، و کار تأمین اجتماعی - همه در دست روحانیون است. روحانیون بطور بارز بدو طبقه مختلف تقسیم میشوند. قشر فوقانی آن، باصطلاح مجتهدها زمین های وسیعی بدست آورده بمالکین مبدل شده اند که دهقان را استثمار و مضمحل مینمایند. این قسمت روحانیون تا حد اعلا مرتجعند و کاملاً طرفدار دولت شاهند. قسمت دیگر روحانیون که بیشتر شهری هستند، از زمین و از املاک وقفی عوایدی ندارند و لذا از لحاظ منافع اقتصادی خود کاملاً به خرده بورژوازی وابسته اند. بعضی از اینها طرفدار اصلاحات دمکراتیک هستند و عملاً در انقلاب ۱۹۰۸ شرکت کردند.

۶- صاحبان املاک بزرگ در ایران طبقه حاکمه را تشکیل میدهند (و در حدود سه هزار نفرند) و هر يك از آنها دهها و صدها ده و زمین دارند که آنها را بوسیله دهقانان آباد میکنند. البته مطمئن نیستند که اگر رژیم نوی روی کار آید بتوانند موقعیت سیاسی و وضع اقتصادی خود را کماکان حفظ کنند و از نبروت که تا میتوانند از وضع موجود ارتجاعی دولت شاه و از سلطه امپریالیست های خارجی طرفداری میکنند.

مالکین میفهمند که با سقوط تسلط اشغالگرانه خارجی ها تسلط آنان نیز از بین خواهد رفت و لذا با هر دو دست به انگلیس متوسلند و بانهایت

کوشش سعی میکنند که نفوذ خود را حفظ کنند. هر گونه نهضت انقلابی، ولو نهضت صرفاً ملی علیه انگلستان، با مخالفت مالکین و مقاومت مصلحانه آنان مصادف میشود.

۷- از آنچه که در بالا ذکر شد آشکار میشود که ایران کنونی از لحاظ اقتصادی نه فقط رشد نمی کند بلکه سیرقهترائی طی میکند و همین تنزل دائمی شرایط اقتصادی زندگی اکثریت اهالی زمینه مساعد برای انقلاب ایجاد مینماید. در مقابل یگانه طبقه ضد انقلابی مالکین بزرگ طبقات زیرین قرار دارند که بالقوه انقلابی اند:

الف- قبل از همه هزاران صنعتگر و پیشور ورشکسته، کارگران کارخانه های بسته شده و دهقانان بی زمین که در جستجوی کار به شهرها روی آورده اند که مجموعاً بی چیزان شهر - نوع لومین پرتاریا را تشکیل میدهند؛

ب- دهقان رعیت چندین میلیونی که نه تنها از حق مالکیت بر زمین آباد کرده خود، بر باع و احشام خود محرومند بلکه حق شخصیت نیز ندارند، بیرحمانه از طرف مالکین و خانها و مجتهدها استثمار میشوند، زیر بار سنگین بهره مالکانه و مالیات دولت مینالند و هیچگونه امیدى ندارند که در صورت ادامه وضع حاضر حال فقر و فلاکت خود را بهبود بخشند؛

ج- طبقه چندین میلیونی کسبه کوچک و متوسط که عده شان به ۳۵ میلیون نفر بالغ میشود و در سرحد فقر کامل قرار دارند و درک میکنند که در صورت بقای رژیم فعلی و رقابت روزافزون سرمایه انگلیسی طبقه تجار و کسبه ایران را محکوم بزوال قطعی مینماید.

۸- تمامی طبقات نامبرده در بالا اینک ۱۵ سال است در حال جوش و خروش انقلابی هستند و بدتر شدن وضع اقتصادی آنان موجب افزایش انرژی انقلابی آنهاست و انفجار انقلابی را ناگزیر میسازد. ضمناً روشن است که مرحله اول نهضت انقلابی باید رنگ رهائی بخش ملی داشته باشد. در چنین شرایطی که در ایران پرتاریای صنعتی کاملاً غیر متشکل است و دهقانان در تاریکی و جهالت بسر میبرند و کاملاً تحت سلطه خرافات مذهبی قرار دارند و فاقد خود آگاهی طبقاتی هستند و مادامیکه نفرت به

خارجیها که در نظر خلق ایران منشاء تمامی این بلاها هستند نظر مشترك همه است (جز طبقه مالکین بزرگ) تصور اینکه انقلاب در ایران میتواند بر زمینه مبارزات طبقاتی بوجود آید و از همان آغاز زیر پرچم کمونیستی برود قطعاً نادرست است.

انقلاب ایران فقط در شکل نهضت آزادیبخش ملی که هدفش رهاندن خلق از اسارت خارجی و تثبیت استقلال کامل سیاسی و اقتصادی ایران باشد میتواند بوجود آید و پیروزمندانه تکامل یابد. چنین انقلابی بوسیله خرده بورژوازی تجاری که یگانه طبقه قادر بر رهبری سیاسی در ایران است رهبری خواهد شد.

فقط در جریان بعدی تکامل انقلاب یعنی وقتی که توده های وسیع دهقانی بدان ملحق شوند و این توده ها متشکل گردند وزیر رهبری حزب کمونیست قرار گیرند و زمانیکه دشمن مشترك یعنی امپریالیسم خارجی که تقریباً تمامی طبقات تعدی میکند مغلوب گردد - فقط در این صورت در جریان تحکیم پیروزی، مبارزه عمومی ملی خصلت مبارزه طبقاتی بخود میگیرد و طبقات زحمتکش پرچم انقلاب سوسیالیستی را برافراخته و با از سر راه برداشتن سایر طبقات مخالف تاپیروزی نهائی پیش خواهد رفت. جریان تکامل انقلاب ایران با منافع انقلاب اجتماعی جهانی هماهنگی کامل خواهد داشت، زیرا در وهله اول انگلستان را از ایران میراند، قدرت امپریالیسم انگلستان را متزلزل میسازد و سپس ایران را بطور طبیعی و بتدریج بمدار نظام کمونیستی سوق میدهد.

شرایطی که وضع سخت و سنگین اقتصادی تمامی طبقات خلق ایران را بوجود آوردند همه نتایج سیاست امپریالیستی انگلیس و روسیه تزاری است. از اینرو طبیعی است که مردم نسبت به انگلیس و همچنین نسبت بروسیه نظر دشمنانه دارند ...

۹- از احکام نامبرده در بالا برمیآید که حزب کمونیست ایران (عدالت) در مقابل خود دو هدف تردید دارد:

۱- تأمین اعتلا و گسترش نهضت آزادیبخش ملی که هدف راندن امپریالیست های انگلیس از ایران و درارتباط ناگزیر با آن سرنگون ساختن

حکومت شاه هدفش است ...

۲- در جریان مبارزه علیه امپریالیست‌های انگلیس متحد و متشکل کردن دهقانان و مستمندان شهری و ایجاد خود آگاهی طبقاتی در آنان ناپس از پیروزی بر امپریالیست‌های انگلیس بتوان مبارزه ملی را بمبارزه طبقاتی و نهضت آزادیبخش ملی را به نهضت کمونیستی تبدیل کرد.

موافق این هدف‌ها حزب کمونیست ایران (عدالت) نزدیکترین وظایف خود را چنین مطرح مینماید :

۱- ایجاد عده زیادی کادر محکم حزبی که حزب بتواند بوسیله آنان رهبری مستقیم بر توده‌های وسیع طبقات زحمتکش را در دست بگیرد ؛

۲- گردآوردن همه نیروهای انقلابی کشور در اطراف حزب زیر پرچم نهضت آزادیبخش ملی بر علیه امپریالیست‌های خارجی و مبارزه با دولت شاه که بخارجیها فروخته شده است؛

۳- تبلیغ و تهییج وسیع که چشم و گوش مردم را به نقش امپریالیسم جهانی در ظلم و تعدی نسبت به توده‌های خلق و همچنین چشم مردم را بسیاست انگلیس در ایران باز کند و بدین ترتیب حتی نفرت آنانرا علیه اشغالگران خارجی برانگیزد ؛

۴- کار تبلیغاتی دامنه‌دار در میان دهقانان و مستمندان شهری بمنظور ایجاد آگاهی طبقاتی در میان آنان. ولی حزب کمونیست ایران (عدالت) لازم می‌شمارد که در این کار اوهام و خرافات مذهبی و معیشتی را که در میان توده‌های دهقانی بی‌اندازه قوی است باید بحساب آورده و در مبارزه با آن حداکثر احتیاط را مراعات کرد ؛

۵- کار تشکیلاتی وسیع بین طبقات زحمتکش ، ایجاد اتحادیه‌ها و مساعدت به گسترش نهضت سندیکائی و تعاونی و دادن محتوی انقلابی بآنها و رهبری مشی سیاسی آنها ؛

۶- ایجاد نیروهای مسلح انقلابی ملی برای مبارزه علیه امپریالیست‌های خارجی و دولت شاه ؛

۷- سرنگون ساختن دولت شاه و ایجاد نظام سیاسی نوینی که از لحاظ سازمانی شکل حکومت شوروی داشته باشد ، بدون کنار گذاشتن خرده

بورژوازی . شرکت حزب در اصلاحات دولتی و اجتماعی که بدست دولت انقلابی جدید باید بعمل آید. حزب دولت جدید را باید بمبارزه با سرمایه داری جهانی سوق دهد.

۱۰- برای حل وظایف ذکر شده در بالا حزب کمونیست ایران (عدالت) از اقدامات فوری درباره اجرای تدابیر خالص کمونیستی در ایران امتناع میورزد و تاکتیک تردیکترین دوره (مبارزه) خود را (تا سرنگونی دولت شاه و طرد انگلیس ها از ایران) بر پایه اتحاد همه طبقات ازیرلتاریا گرفته تا بورژوازی متوسط برای مبارزه علیه قاجار و امپریالیست های خارجی و همچنین بر پایه ارتباط تردیک با حزب دمکراتهای چپ (گروه شیخ محمد خیابانی) که بیانگر منافع خرده بورژوازی و روشنفکران است مبتنی میسازد. حزب کمونیست ایران (عدالت) ممکن و مطلوب می شمارد که در دوره مذکور با حزب دمکراتهای چپ در انتخابات توافق حاصل کند و با آنها در بلوک انتخاباتی وارد شود. همچنین حزب کمونیست (عدالت) برای خود مطلوب می شمارد که با رهبران سرشناس نهضت آزادی بخش ملی از قبیل میرزا کوچک خان و امثال او همکاری کند. حزب کمونیست ایران (عدالت) خود را مجاز میدانند در انتخابات مجلس که از طرف دولت شاه اعلام میشود شرکت نماید و همچنین در خود مجلس نماینده داشته باشد، ولی نه برای کارارگانیک در آن بلکه برای استفاده از تریبون مجلس برای مقاصد انقلابی و حزبی.

۱۱- نظر بر اینکه خلق ایران باشکال دمکراتیک حکومت عادت ندارد حزب کمونیست ایران (عدالت) خواهد کوشید که نظام دولتی موجود ایران را، ولو بدون محتوی پرلتری، با اشکال شوروی حکومت تعویض کند و از تمام «اشکال تکاملی» بینایی مقامات انتخابی و اداری صرف نظر کند.

۱۲- حزب کمونیست ایران (عدالت) با آنکه کاریست فوری کمونیسم و اقدامات کمونیستی و از جمله سلب مالکیت از بورژوازی تجاری را در ایران غیر ممکن میدانند و این قبیل اقدامات را به بعد از پیروزی نهائی بر امپریالیست های خارجی موکول مینمایند، مع هذا ممکن و مطلوب

میشمارد که در جریان مبارزه با انگلستان و دولت شاه، برای جلب توده‌های وسیع دهقانی بدین مبارزه، مسئله ارضی بدون تأخیر و بطور قاطع حل شود و املاک بزرگ مالکین - ملکداران بنفع دهقانان مصادره شود. با توجه باین امر که مبارزه با زمینداران عمده در شرایط مبارزه با انگلیسی‌های پشتیبان آنان بهر حال کاریست ضرور و مصادره املاک بزرگ بمنافع خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط لطمه نمیزند و آنها را از انقلاب دور نمیکند، باید قبول کرد که چنین اقدامی نه تنها نهضت انقلابی را ضعیف نمی‌کند، بلکه آنرا قویتر هم میکند، زیرا برای شرکت جدیدتر توده‌های دهقانی در جنبش انقلابی انگیزه عملی بوجود می‌آورد.

۱۳ - حزب کمونیست ایران (عدالت) برای بیرون راندن انگلیس‌ها از ایران ضمن همکاری تردید با احزاب خرده بورژوازی با گروه‌ها و سران نهضت نجات بخش ملی از قبیل کوچک‌خان هدف‌های نهائی خود را از نظر دور نخواهد داشت و تمام مساعی خود را برای برانگیختن آگاهی طبقاتی و تشریح منافع طبقاتی و وظایف دهقانان و مستمندان شهری که با وظایف بورژوازی تمایز خاص دارد، پیکار خواهد کرد تا پس از پیروزی بر امپریالیست‌های خارجی توده‌های زحمتکش را بمبارزه در راه انقلاب اجتماعی و دستیابی به نظام کمونیستی سوق دهد.

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (عدالت)

ژانویه - مارس ۱۹۲۱^۱

۱ - دود ندمهم از تاریخ حزب کمونیست ایران - ترجمه از متن روسی سند: علی امیرخیزی
به نقل از مجله دنیا - سال دوازدهم - شماره ۲ - ص ۱۰۱ - ۱۰۶

ضمیمه شماره ۲ برنامه حداقل حزب ایران

(نسخه ایرانی کمونیترن)
بقلم حیدرخان عموغلی

حزب کمونیست ایران (بلشویک) نه تنها بیرون راندن امپریالیست های انگلیس را از ایران بلکه نابود کردن قطعی دولت شاه و مالکین را نیز نزدیکترین وظیفه خود میداند. برای همین مقصود از همه احزاب و تشکیلاتی که حاضرند در مبارزه قطعی علیه این ستمکاران وارد شوند پشتیبانی خواهد کرد.

کارگران و دهقانان باید بخوبی بدانند که بدون سرنگون کردن این مفتخواران و استثمارگران راه خلاص و نجات برای آنان نیست اما این مبارزه مشکل را فقط بیاری همه عناصر انقلابی ایران میتوانیم با موفقیت انجام دهیم.

۱- در امور سیاسی

حزب پس از سرنگون کردن حکومت شاه و مالکین اقدامات زیرین را انجام خواهد داد:

۱- ایجاد فوری دولت موقت انقلابی در مرکز مرکب از اشخاصی که احزاب و تشکیلات انقلابی نامزد کنند بهمین ترتیب ایجاد انجمن ها در محل ها؛

۲- دعوت مجلس مؤسسان در کوتاهترین مدت بر اساس رأی مؤلفی، مستقیم، مساوی و همگانی که بلافاصله تمام قدرت حاکمه را در دست خواهد گرفت.

تا دعوت مجلس مؤسسان دولت موقت انقلابی موظف است:
۳- بدون تأخیر فرمان آزادی نطق، وجدان، مطبوعات، اجتماعات
و اتحادیه‌ها را صادر کند؛

۴- ایران را جمهوری توده‌ای مستقل و واحد غیر قابل تقسیم اعلام کند؛
۵- دهقان را از اسارت مالکین آزاد کند و وضع اقتصادی آنان را
بحساب مالکین بهبود بخشد؛

۶- برای مبارزه علیه راهزنان خارجی و دفاع از جمهوری ایران
قشون ملی تحت فرماندهی ایرانیان تشکیل دهد.

۲- در امور اقتصادی

ایران از لحاظ اقتصاد فوق‌العاده عقب مانده است. همانطور که در
کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، ده‌متر جات تهیه‌کننده محصولات کشاورزی
برای شهرهای صنعتی نزدیک بود ایران و سایر کشورهای مستعمره در
جریان رشد سرمایه‌داری به تهیه‌کننده ساده مواد خام برای مراکز صنعتی
اروپا مبدل گردیدند. سرمایه‌داری انگلیسی و روسی با پنبه و پشم و ابریشم
و نفت کشور ما مصنوعات مختلفی بعمل می‌آوردند و آنرا از نو بایران وارد
کرده به‌ده برابر گرانتر از آنچه که خریدند بمانند می‌فروشدند. نظری به
تجارت خارجی ما بیفکنید، خواهید دید که ما بیش از چهل سال است که
هر سال ۱۵-۱۰ میلیون تومان بیشتر بصادران کارخانه‌های خارجی
می‌پردازیم. یعنی اگر ایران معادل ۴۰ میلیون تومان اجناس مختلف بخارج
صادر میکند از آنها معادل ۶۰-۵۰ میلیون تومان خریداری مینماید.
در حساب نهائی همه این سنگینی بدوش دهقان و کارگر و صنعتگر و
پیشه‌ور می‌افتد که شب و روز کار میکنند فقط برای اینکه قسمتی از پول
ناچیز را که بدست آورده‌اند بمالک بپردازند و قرص نانی بگیرند و قسمت
دیگر را بسرمایه داران خارجی در مقابل پارچه و چای و قند و غیره
بپردازند. بعلاوه، ورود مصنوعات ارزان فابریکی، بخصوص آن مصنوعات
که بدست صنعتگران و پیشه‌وران ما نیز ساخته میشود، محصولات دستی و
خانگی را بطور قطعی تار و مار میکند، زیرا برای کارهای یدی رقابت با
محصولات ماشینی و فابریکی میسر نیست. در نتیجه صدها و هزاران صنعتگر

و پیشه‌ور دچار فقر شده باشکم گرسنه راه کوچه و ولگردی پیش میگیرند. صنایع ابریشم و شیشه و فرش و غیره که زمانی در حال شکوفندگی بود اینک دچار بحرانی شده است که نظیرش نه دیده و نه شنیده شده است.

این صنعتگران و پیشه‌وران که برای همیشه محکوم به مرگ از گرسنگی هستند، لعنت کنان وطن خود را ترك گفته در سرزمین دیگران در قفقاز و باکو و ترکستان و در روسیه در جستجوی راه نجاتند و بدنبال آنان دهها هزار دهقانی که از استثمار و استبداد مالکین و حکام شاه‌فراری شده‌اند، بهمین نواحی روی می‌آورند و همگی با عرق جبین و با خون خود برای سایر خلق‌ها ثروت تولید می‌کنند. و آنهاییکه استطاعت مسافرت ندارند یا بعبده گدایان ملحق شده و تعداد آنها را باز هم بیشتر می‌افزایند و بالاخره طعمه مرگ و گرسنگی میشوند و یا از روی احتیاج در اطراف بعضی خانها و یغماگران گرد آمده به‌راه زنی مشغول میشوند و مردم آرامش طلب را غارت میکنند.

وضع باغداران و زارعین کوچکی که در وطن باقی میمانند بهتر از آنها نیست. احتیاج بیول برای پرداخت مالیات سنگین آنانرا پیش صرافان و رباخوارانی هدایت میکند که در سال صدی پنجاه و صدی صد از آنها بابت مبلغی که میدهند سود میگیرند. بدین ترتیب قسمت عمده عواید زمین و باغ بجهت رباخواری انصاف سرازیر میشود.

حزب کمونیست ایران بمنظور از میان برداشتن فقر و فلاکت بی نظیر توده‌های زحمتکش کشور ما اقدامات زیرین را بعنوان نزدیکترین وظیفه خود بعمل خواهد آورد:

۱- ایجاد فوری راه آهن میان مراکز عمده‌ی ایران که در نوبت اول تبریز و تهران را به خلیج فارس و خلیج فارس را به بحر خزر متصل کند. مخارج ساختن این راه‌ها باید از دارائی دولت تأدیه شود؛

۲- ایجاد اعتبار برای اصلاح اراضی در تمام کشور تا دهقانان و باغداران کوچک بتوانند از دارائی دولت وام ارزان بدست آورند؛

۳- تأسیس بانکهای تعاونی برای ایجاد شبکه وسیعی از تعاونی‌های مصرف و تولید و تأمین صنعتگران و پیشه‌وران از حیث اعتبارات ارزان؛

۴- ایجاد فوری یکرشته ساختمانهای آبیاری و بهره و چاه برای سهولت رساندن آب بنواحی که اشد احتیاج رادارند. بدون چنین اقدامی صدها هزار جریب زمین کشور ما بایر و بیفایده میماند؛

۵- مساعدت از طرف دولت برای ایجاد و توسعه صنایع ملی و در نوبت اول چنان رشته‌های تولیدی که در کشور ما تأمین آنها از حیث مواد خام آسانست مثلاً پارچه بافی، شیشه‌گری، فلزکاری و سایر رشته‌های صنعتی؛

۶- بهره‌برداری از معادن نفت و نمک و انحصاری کردن آن از طرف دولت (ایران یکی از غنی‌ترین کشورهای نفتی است). در جنوب استخراج نفت در دست انگلیس‌هاست که همه ساله ۱۲ - ۱۰ میلیون تومان نفع بر میدارند؛

۷- بهره‌برداری از بعضی فلزات و معادن اساسی با وسایل دولتی از قبیل آهن، مس، طلا، زغال‌سنگ، فولاد و غیره که در معادن کشور ما مقادیر هنگفتی از آنها میتوان پیدا کرد؛

۸- مقامات حزبی برای دفاع از منافع توده‌های زحمتکش باید به تشکیل اتحادیه در هر یک از رشته‌های تولیدی و ایجاد اتحادیه کارگران و کارمندان دولت، اتحادیه شاگردان پیشه‌وران شهری، اتحادیه مستمندان روستائی مساعدت کنند و آنها را در شورای اتحادیه‌های ولایتی متحد سازند.

۳- مسئله ارضی

آن ناعدالتی خشنی که در ایرانست در هیچ کجای دنیا نیست. بهترین قطعه‌های زمین در دست مالکین است. بطور کلی نصف مملکت ما متعلق به سه هزار نفر مالک عمده است. میان آنان کسانی هستند که بیش از یک هزار پارچه‌قصبه و ده دارند (مثلاً ظل‌السلطان) که در این دهات بیش از یک میلیون نفر دهقان کار میکنند. حزب کمونیست ایران سعی میکند که این متفخواری آشکار را از بین ببرد و برای انجام اقدامات زیرین تلاش خواهد نمود ...

۱- ملی کردن املاک مزروعی بزرگ و ایجاد ذخیره زمینهای ملی

از این املاک ،

۲- واگذاری املاکی که بیش از حد نصاب معینی است بمالکیت کامل دهقانان نیازمند ،

۳- بدهقانانی که در نتیجه عدم کفایت املاک خصوصی زمین نرسیده باشد باید از زمینهای متعلق بدولت قطعه زمین لازم داده شود ،

۴- تمام ایلات و عشایر کوچ نشین کشور را نیز باید از لحاظ زمین تأمین نمود .

۴- امور اجتماعی

حزب در عین حال برای بهبود وضع دشوار مردم زحمتکش ازدولت خواهدخواست که بحساب خود بلافاصله اقدامات زیرین را بعمل آورد:

۱- تأسیس نوانخانه برای یتیمان و معلولین که قدرت کار را از دست داده اند ،

۲- پرداخت مدد معاش بتمام پیر مردان و پیر زنان مسن تر از پنجاه ساله ،

۳- تعلیم اجباری و مجانی کودکان اعم از دختر و پسر ،

۴- تشکیل صندوق تقاعد برای کارگران و دهقانان .

در قسمت مالی حزب خواستار اقدامات زیرین است:

۱- تأسیس بانک ملی دولتی و ایجاد شعب و باجه عمومی آن در تمام ایالات و رلیات و شهرستانها ،

۲- سبک کردن بار سنگین مالیات کارگران ، دهقانان ، صنعتگران و پیشموران ،

۳- الغاء کامل عوارض سرانه و مالیات از دامهای خانگی ،

۴- اخذ مالیات بر حسب ثروت و درآمد ،

۵- تجدید نظر و ابطال تمام قوانین و امتیازاتی که امکانات مالی کشور را محدود میکند .

حزب کمونیست ایران (بلشویک) بر آنست که همه این مطالبات در چارچوب نظام بورژوا - دمکراتیک قابل اجراست و در راه انجام فوری آنها به قاطعترین نحو خواهد کوشید .

ما با انجام این تدابیر فقط مرحله اول مبارزه در راه برانداختن کامل
استعمار انسان را پایان میرسانیم. پس از آن حزب ما مبارزه خود را با
نیروئی خلل ناپذیر در راه پیروزی آرمانهای بزرگ سوسیالیسم که بدون
آن خلقهای عقب مانده قادر نیستند از سیستم سرمایه داری جهانی آزاد
گردند، ادامه خواهد داد.

ژانویه - مارس ۱۹۲۱

با! ان

دویدر فایسته دارم که خودمان تشریف ببرید به حفرت مدالمن

تحقیق کنید از حرکت لاکر ابولق گم فایسته بختی در

و از طرف فایسته بکشد که کارش فوراً درست کند که

اینجا وجودش جمع لازم است و دیگر فوراً چشمم برزایع انفر را
تشریف کرد و دیگر فایسته دارم بروید در محس

دبینه و از طرف بنده برسدش و پول برابر اهل عیال یا خودش

اگر لازم باشد مرخصت کنید و از مدیر بگیرید یا به بنده بنویسید

بفرستم این جتا رستا را بر آن کردم که دیگر شما هم شد بنده الحمد
و از ارجمند بنویسید

قسمتی از خط حیدرخان عمو اوغلی، بر روی یک پاکت پی. بر روی دیگر پاکت. عنوان:
د طهران - به دست میرزا حسنخان (؟) برسد، نوشته شده است. این چند سطر به خوبی نشان میدهد که
حیدر عمو اوغلی، در جریان سفر و تبعید نیز بیشتر از هر چیز نگران امور انقلابی و سر نوشت
همرزمان و یاران خویش بوده است.

انتشارات گل آواز

حیدرخان عمواوغلی

تصویر و متن



قیمت ۱۲ دلار